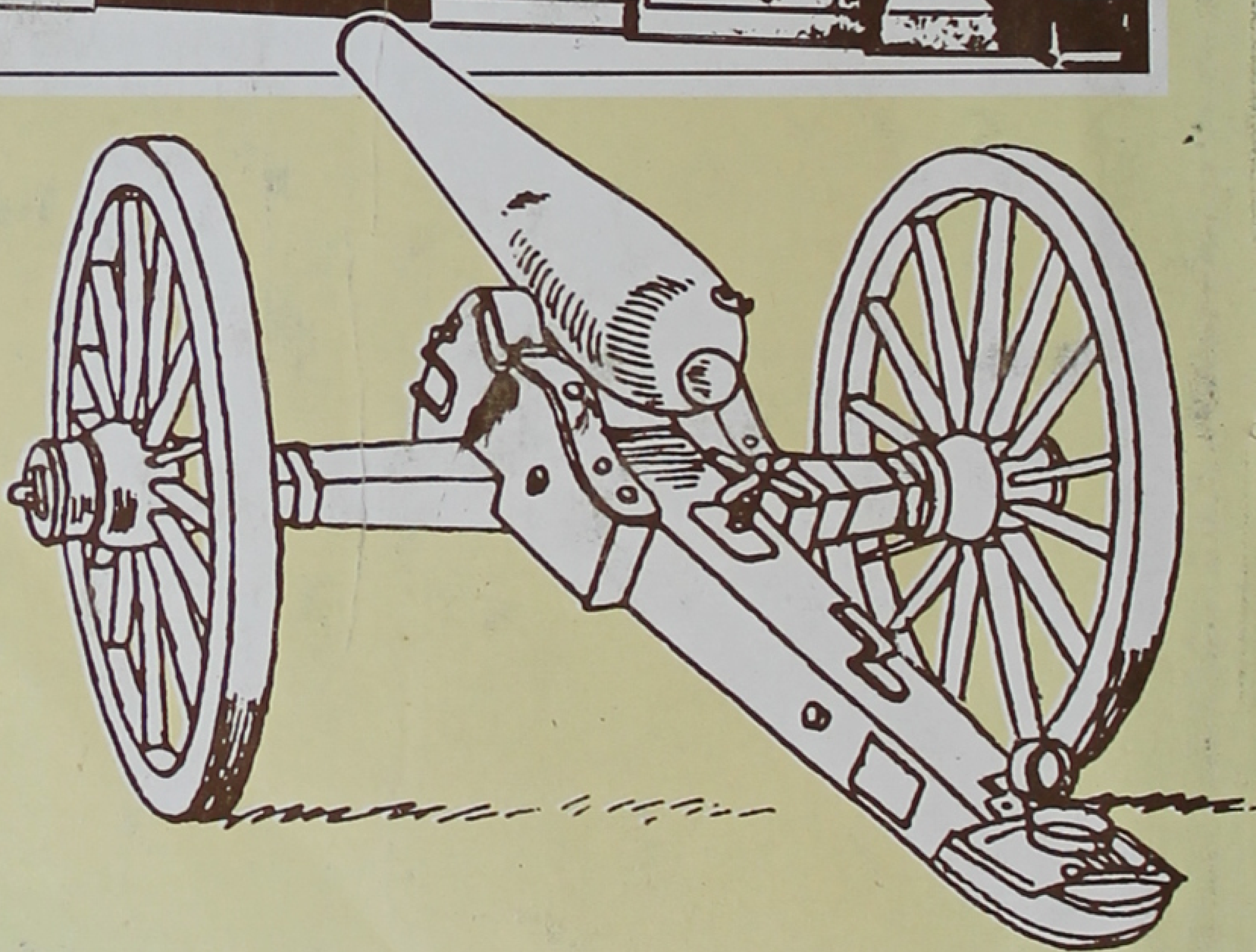


بمباران مجلس شورای ملی در سال ۱۳۲۶ هجری
(خاطرات ن ـ پ مامونتف)





به اهتمام
همایون شهیدی



بها: ۱۳۵۰ ریال

0164
6283
310702

0164

310702

6283



سازمان انتشارات اشکان

0164

3107 02

6883

بمباران مجلس شورای ملی

در سال ۱۳۲۶ هجری قمری



حکومت تزار و محمدعلی شاه

خاطرات

ن ـ پ، مامونتف

باهتمام: همایون شهیدی



سازمان انتشارات اشکان

■ بمباران مجلس شورایملی

(حکومت تزار و محمد علیشاه)

■ باهتمام: همایون شهیدی

■ اثر: ن ــ پ ــ مامونتف

■ ترجمان متن: شرف الدین قهرمانی

■ چاپ اوّل

■ حروفچینی ــ زمانی (کامپیوست) تلفن ۸۳۰۳۵۵

■ سازمان چاپ و صحافی احمدی

■ تیراژ/ ۲۰۰۰ نسخه

■ دیماه ۱۳۶۳ هجری شمسی

■ آدرس خیابان استاد مطهری جنب خیابان لارستان ساختمان ۳۷۴ سازمان انتشاراتی اشکان ۸۹۵۴۰۶

KASHMIR UNIVERSITY
Iqbal Library
Acc. No 310702
Dated 5-12-88

هیچ ستم چون این ستم که بر ما می رود ندیده ام،
بر ما ستم می کنند و از ما می خواهند بر ستمی که بر ما می رود شکر گزار باشیم!

«امام محمد غزالی ۴۵۰ـ۵۰۵ هجری»

برلب جو بود دیواری بلند
بر سر دیوار تشنه دردمند

مانعش از آب آن دیوار بود
از پی آبی چو ماهی زار بود

شد حجاب آب آن دیوار او
بر فلک می شد فغان زار او

ناگهان انداخت او خشتی در آب
بانک آب آمد بگوشش چون رباب

چون خطاب یار شیرین ولذیذ
مست کرد آن بانک آبش چون نبیذ

از سماع بانک آب آن ممتحن
گشت خشت انداز و آنجا خشت کن

آب میزد بانک یعنی هی، ترا
فایدهٔ چه زین زدن خشتی مرا

تشنه گفت ای آب، زین دوفایده است
من از این صنعت ندارم هیچ دست

فایدهٔ اوّل سماع بانکِ آب
که بود مَر تشنگانرا چون سحاب

فایدهٔ دیگر که هر خشتی کزین
بَر کَنم آیم سوی ماء معین

«مثنوی مولانا جلال الدین محمد بلخی»

«فهرست مندرجات»

دیباچه‌ای بشیوهٔ گزارش ۹ - ۲۶۶

دیباچهٔ مؤلف ۲۶۷ - ۲۶۸

ورود به ایران ۲۶۹ - ۲۷۳

انزلی ۲۷۴ - ۲۸۰

رشت ۲۸۱ - ۲۹۱

طهران ۲۹۲ - ۲۹۹

شاه و حکومت ایران ۳۰۰ - ۳۰۸

شمه‌ای راجع به ایران ۳۰۹ - ۳۳۷

جریان انقلابی در ایران ۳۳۸ - ۳۶۴

طهران قبل از جنگ درخیابانها و بعد از آن ۳۶۵ - ۳۸۰

در کوههای البرز ۳۸۱ - ۳۹۸

بازگشت به روسیه ۳۹۹ - ۴۰۵

خاتمه ۴۰۶ - ۴۱۰

فهرست اعلام و تصاویر ۴۱۱ - پایان

«در نوشتن تاریخ باید از آنچه گذشته است، گفت و نوشت، حال چه کسی، برای چه، چه کاری کرده است، این بعهدهٔ مورخ نیست، مورخ کسی است که آن چه واقع شده است بی کم و کاست بنویسد، بی واهمه از ابروهای درهم کشیده شده آنان که حقیقت و واقعیت را نمی پسندند.

اگر قرار بود تاریخ به همان صورت که اتفاق افتاده گزارش نشود، پرده پوشی ها خاضعانه عمل کردن ها، استتارها، خباثت ها، خیانت ها، ریاکاری ها و در آخر ترس از نگفتن قصه ها، غصه هائی میساخت که هرگز تاریخ واقعی زند گی بشر نه نوشته می شد و نه چنین نوشته هائی را کارآمدی بود.»

(هـ ـ ش)

دیباچه‌ای بشیوه گزارش

بنام پروردگار مهربان

چنانچه سفرنامه، خاطرات، یادداشتهای خارجیان که از زمان مغول بایران آمده اند تا بامروز رانگاه کنیم کمترسیاحی می توان یافت که بدون انگیزه سیاسی، اقتصادی به ایران آمده باشد بهمین خاطر هم کتابی که تهیه کرده اند بلافاصله بعد از بازگشت به اروپا منتشر شده است و این امر از جهت آن بوده است که تحقیقاتشان بلافاصله در دسترس سیاسیون و بازرگانان قرار بگیرد.

ن ــ ب ــ مأمُونتُف یکی از افراد اسرارآمیز و مشکوکی است که در درست در بحران انقلاب مشروطیت به ایران آمده است چنانچه در خاطراتش می نویسد دائماً در منزل سفیر روس میهمان بوده و یا با کلنل لیاخوف هم صحبت و طرف مشاوره، هنگامیکه از طرف بریگارد قزاق افرادی جهت تحویل گرفتن توپ هائی که در قورخانه موجود بوده اند و نمایندگان بریگاد قزاق بدآنجا میروند به همراهشان است در روز حادثهٔ به توپ بستن مجلس گوئی از آن واقعه اطلاع داشته و بقول خودش با آنکه از سر و صدای شلیک گلوله ها خوابش آشفته شده و نوکر باوفایش اورا ازقضیه آگاه می کند با نهایت خونسردی باستراحت می پردازد و تا دو بعدازظهر از خانه خارج نمی شود و این در حالیست که اوخود را یک خبرنگار جنگی معرفی میکند، حال آنکه در صحنه جنگ بودن برای یک خبرنگار جنگی ایده آل است، من سفرنامه ها و خاطرات

و یادداشتهای زیادی از افراد مختلف که از ایران دیدن کرده اند مطالعه نموده ام امّا هیچیک را مانند این فرد بدزبان وفحاش وپرخاشگر ندیده ام، رزیلانه توهین می کند آنچنانست که گوئی از بَدوتولّد دشمن ایران و ایرانی بوده است. بدین قسمت توجه فرمائید:

،، در راهدار خانه منجیل ما ناهار و چای خوردیم، قهوه‌خانهٔ کثیف، سماوری که مدتهاست پاک نشده و یک قطعه صورت شاه مرحوم که مگس ها هابر آن نشسته اند جایگاه ما شده پول خیلی گزافی از ما گرفتند فقط برای یک سماوری که می آورند مطابق تعرفه ایران سه قران دریافت می نمودند. بقیه را نیز به همین رو یه تصور کنید.....،،

و یا می نو یسد،، منجیل عبارتست از چندین خانه کوتاه گلین با بام های مسطح، جوی کوچکی که محل شستن لباس و تن شوئی خود اهالی و آبشخور حیوانات و آب نوشیدنی خود آن ها ست و ضمناً کثافات خانه ها را نیز در آن می ریزند یگانه شریان حیاتی و آب حیاتی این محل محسوب می گردد. ایرانی ها چندان تمیز نیستند و از این حیث حتی [پای کمی!] دست کمی از آشنایان قدیمی من یعنی چینی ها ندارند،، ملاحظه می شود این فرد در نوشته اش در مورد عدم رعایت بهداشت و تمیز نبودن ایرانی ها اغراق گفته است زیرا میدانیم اصولاً ایرانی ها در بین ملل آسیا وحتی اروپا از هزاران سال پیش در تمیزی و نظافت نمونه و ضرب المثل بوده اند و بخصوص پس از قبول دین اسلام برای خواندن نماز حتماً خود را از آلودگی پاک می کردند زیرا گرفتن وضوجهت خواندن نمازجزء واجبات است صرفنظر از حالات استثنائی که بازهم با خاک پاک تیّمم می کنند. و اکنون میدانیم که خاک هم چون آب و آتش پاک کننده است. و این در حالی است که در اروپا حتی پادشاهان بزرگ هم چون لوئی سیزده وچهارده افتخار می کرده اند که در تمام عمر آب به بدنشان نخورده است! مامونتف در مورد تهران می نو یسد:،، از لحاظ رعایت آسایش عمومی تهران در خور هر گونه تنقیدی است عطرهای شرقی،

حاصل فاضل آب و شتشوی خانه هاست که در سطح کوچه های می ریزند و حتی سگ گربه که در مجاری روباز آب مشروبی که از آن می نوشند، افتاده و چاله های سر باز کوچه ها و خیابان ها و دستجات گداهای سمج و دزدی و غارتگری هیچیک را نمی توان جز افتخارات کلا نتر شهر نامید......... دروازه های شهر با کاشی های رنگ برنگ و نفشی های ادوار پهلوانی فرش می باشد.... این دروازه ها نیز مثل همه چیز ایران در حال خراب شدن است،،

مامونتُف در مورد سربازان و ارتش و ارتش ایران می نویسد: ،، وقتی که صحبت از قشون ایران می شود نباید از لحاظ اروپائی فکر کرد. قشون ایران عبارت از عده ای بی سروپا و بی انضباط است که از حیث استفاده و تعلیمات حتی از قشون بخارا، قبل از اصلاحات چین هم که دارای توپهای چوبی بودند عقب است. قشون چین اقلاً به نشان ها و اژدهای خود احترام می کنند ولی این سربازها برعکس.

توپخانهٔ قشون ایران عبارتست: از چند صد عراده توپ که اکثراً دهن پر هستند. بین آنها توپ های لوله صاف قدیمی هستند که میدان توپخانه را زینت می دهند. توپ های برنزی و دهن‌پری که کاترین دوم به ایران هدیه نموده نیز در میدان توپخانه است.،،

بنا به شهادت تاریخ میدانیم سربازان ایرانی از شجاعترین سربازان جهان بوده اند، جنگهای پیش از اسلام ایران و روم، مقاومت های جانانه ای که در مقابل لشگریان خونریز مغول نمودند، جنگهای شاه اسماعیل در چالدارن و آن حماسهٔ با شکوه حتی جنگهای ایران و روس اگرچه بعلت تنگ نظری های فتحلی شاه و اطرافیانش منجر به شکست ارتش ایران شد امّا ارتش بی ساز و برگ ایران خواب راحت را از چشم سپاهیان و ژنرال های روس بریده بود و مامونتُف خوب میدانست که چقدر این اظهار نظر نانجردانه و ناجوانمردانه است.

مامونتُف دو باره اظهار نظر می کند،، ملت ایران واقعاً خوش نیت و بی اندازه بردبار و تنبل و صلح جوست. رشادت و شجاعت فوق العاده ندارد. راحتی را دوست داشته آنرا به تمام سعادت های زمین ترجیح می دهد.،، بردباری، صلح جوئی از نظر مامونتُف عیب بشمار می رود راحت و آسودگی و بدون دغدغه زندگی کردن از نظر وی امری غیر منطقی است.

ماموتُف ناخودآگاه درآرزوی اجرای وصیت پطر کبیر که رسیدن بآبهای گرم خلیج فارس است می سوزد در کتابش می نویسد،، اتصال ایران بوسیله خطوط آهن قفقاز و ترکستان و هند و بعداً به بغداد که راه را به خلیج فارس باز می کند علاوه بر امنیت مملکت که در درجه اول اهمیت است باعث ازدیاد و توسعه تجارت ایران خواهد گشت.،

مدتها است مذاکره این خطوط در بین است چندین سال قبل شاه مرحوم امیتاز خیلی از این خطوط را واگذار کرد ولی بعلل مختلفه ساختمان آنها تا بحال شروع نشده است،، نامبرده انقلاب مشروطیت ایران را که به حق بعد از انقلاب کبیر فرانسه یکی از خیزش های بزرگ مردمی است و برای اولین بار در قاره آسیا بوقوع پیوسته است تخطئهٔ می نماید وی می نویسد:

،، انقلاب ایران مملکت را به افلاس و ورشکستگی سوق داد و در عین این که اقتدار شاه را متزلزل کرد برای آسایش ملت هم کاری انجام نداد،،

در مورد ستارخان که فداکاریهای او و دیگر مردم تبریز باعث شده جنبشی تازه در کلیه شهرهای ایران بر علیه استبداد ضغیر بوجود آید با لحن خاصی که ازآن دشمنی به خوبی نمایان است می گوید،، انقلاب هم به جز ستارخان پیشوای مقتدری ندارد ستارخان مشخص است که گذشته تاریکی دارد و فقط در داخل شهر تبریز قدرت و نفوذی بهم زده و از آنجا هم عقل می کند که بیرون نمی آید،، متاسفانه آنچه که حائز اهمت است و تا کنون بدآن کمتر توجه شده است، آنست که بسیاری از مورخین و محققین ایرانی و حتی خارجی وقایع بمباران مجلس شورای ملی را از آقای مامونتف نقل قول

می کنند، حتی آدم نکته سنج و تیز بینی مانند مرحوم کسروی که بنظر بسیاری از افراد مطلع وقایع نگاری او در مورد مشروطیت و آذربایجان نظیر ندارد نیز در مورد وقایع بمباران مجلس به کتاب مامونتف استناد می جوید.

آقای مامونتف کابینه ای که بوسیله مشیرالسلطنه بعد از نظام السلطنه تشکیل گردید کابینه را بدینگونه توصیف می کند.

،، هیئت وزرای ایران (قرار میگذاریم اشخاص جاهل بیکاره را به این نام بخوانم) عبارتست از ده نفر اعیان درجه اوّل ایران که دارای هیچگونه معلوماتی نیستند. در صورتیکه کابینهٔ بمباران با شرکت هفت نفر تشکیل شده که عموماً علاوه برجنبه اعیانیت دارای معلومات زمان خود بودند وشاید بیش از بقیه افراد سواد و معلومات داشتند، علاء السلطنه سالها وزیر مختار ایران در انگلیس بود و بقول بسیاری از مورخین علوم عرفیه و شرعیه را در سطح بالا می دانست و به سه زبان انگلیسی فرانسه و روسی مسلط بود مرحوم مؤتمن الملک پیرنیا تحصیل کرده ارو پا بود، مرحوم مشیرالدوله بقول خود آقای مامونتف وزیر دانشمندی بود که فاکولته حقوق اونیورسینه پیتز بورگ را باتمام رسانیده بود مخبرالدوله وزیرپست وتلگراف وصنیع الدوله وزیر مالیه هر دو تحصیلات بالائی داشتند اینان عموماً مدرسه دارالفنون را باتمام رسانیده و برای کسب معلومات بیشتر در خارج نیز تحصیلا تی کرده بودند حاج محتشم السلطنه در علوم عقلی تحصیلات پر فائدهٔ داشت بخصوص در مورد حکمت و فلسفه، دراین حکومت تنها دونفر بنامهای محمدپاشاخان کشیکچی باشی قراچه داغی معروف به امیربهادر جنگ که نوکر محمد علی شاه بود وقوام الدوله، تحصیلا تی که درخور گفتگو باشد نداشتند. در اینجا گفتگوئی کوتاه در مورد سید حسن تقی زاده لازم است بنابر مطالعات شخصی، شنیدن خاطره هائی هر چند کوتاه از دست اندرکاران مشروطه خالی از فایده نیست دریافت من از این مطالعات اینست که آقای سید تقی زاده، هر وقت که تفاهمی بین محمدعلی شاه قاجار و مجلس پیش می آمد نقشی دوگانه داشته است نامبرده

تمام کوشش وهم خود را مصروف عدم تفاهم بین شاه ومجلس می نموده است آقای عطاالله تدین در کتاب تاریخ گیلان، نقش گیلان در نهضت مشروطیت می نو یسد:

،،از مرحوم تقی زاده سوال کردند که پیشوایان واقعی نهضت مشروطیت ایران چه کسانی می بودند؟

آن مرحوم پاسخ داد:

بزرگترین اشخاص موثر مشروطیت را نمی توان بطور جامع ذکر کرد و در واقع بسیار بودند، ولی بعقیده اینجانت موثرترین و مهم ترین اشخاص که در درجه اوّل در استقرار و اعادهٔ مشروطیت نقش بزرگی داشتند دوازده نفر را می توان نام برد که در قسمت سیاسی پنج نفر از علما بودند، یعنی طباطبائی و علمای بزرگ نجف اشرف، آخوند ملا کاظم خراسانی و آقا شیخ عبدالله مازندرانی و حاج میرزا حسین پسر حاج میرزا خلیل تهرانی و سید عبدالله بهبهانی.

در قسمت مبارزات مسلحانه و مجاهدات دو نفر سردار شجاع تبریزی یعنی سردار ملی «ستارخان» وسالار ملی «باقرخان» وسپهسالار اردوی مجاهدین بختیاری «حاج علیقلی خان سردار بختیاری» و سپهسالار اردوی شمالی مجاهدین مرحوم «ولی خان تنکابنی سپهدار» و سه نفر سالار اردوی گیلان یعنی «عبدالحسین خان معز السلطان» و «میرزا علی خان» و یفرخان.،،

در مورد یفرم یا پیرم ارمنی که از حزب داشناک ارامنه است و قاتل حقیقی شیخ فضل الله نوری شهید است باید گفت نامبرده بنا بقول دکتر تُندر کیا در کتاب خود موسوم به نهضت جنبش ادبی در احوال زندگانی شیخ شهید آقا شیخ فضل الله نوری داستان و حقیقت زندگی یپرم را که از مسببین کشتارهای تهران و گیلان و مازندران است ذکر کرده است ازجمله کارهای وی فرستادن شخصی بنام علی دیو سالار به شهرستان ساری قتل مرحوم آیت اله شهید شیخ غلامعلی مجتهد ساروی است. علی دیوسالار بعدها ملقب به سالار

فاتح شد و کتابی بنام بخشی از تاریخ مشروطیت راجع به فتح تهران و اردوی برق دارد که بسیار مغرضانه تحریر شده است که مرحوم سرهنگ احمد اسفندیاری پاسخی جامع به نامبرده داده است و همچنین مرحوم آقای موسی شهیدی نیز یادداشتهای در این مورد تهیه کرده است که امیدوارم موفق به چاپ آن بشوم زیرا گوشه های تاریخی از تاریخ مشروطیت را روشنگر تواند بود.

در این دیباچه گزارش گونه مجموعه ای از مطالب محققین و مؤلفینی محترم که درباره رویداد بمباران مجلس شورای ملی سخن گفته اند. ذکر می نمایم از کتابهای انقلاب مشروطیت ایران نظرات یک دیپلمات روسی نوشته ایوان الکسیویچ زینویف ترجمه ابوالقاسم اعتصامی، دولتهای ایران از آغاز مشروطیت تا اتولتیماتوم تألیف دکتر عبدالحسین نوائی، یادداشتهای تاریخی «خاطرات مستشارالدوله صادق» بکوشش ایرج افشار، انقلاب ایران از اسناد محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس، استخراج و نگارش حسن معاصر، فتح تهران، گوشه هائی از تاریخ مشروطیت تألیف دکتر عبدالحسین نوائی ــ نقش گیلان در نهضت مشروطیت ایران تألیف عطاالله تدین. حقایق ناشناخته تاریخ مشروطه ایران (ماه شب چهاردهم) تألیف اوستاس دُلور وا و داگلاس سیلادن، ترجمه علی اصغر امیر معز سود جسته ام.

در تاریخ ۱۵ فوریه ۱۹۰۸ (۱) هنگامیکه شاه بعزم شکار از تهران خارج می شد مورد سوء قصد جنایتکارانه واقع گردید. در جلو موکب پادشاه یک اتومبیل روبسته و عقب آن مستحفظین سوار و سپس خود شاه درون کالسکه ای در حرکت بودند. سوء قصد کنندگان به تصور اینکه شاه در اتومبیل است دو

۱ ــ نویسنده باستثناء مواردی که از کتاب آبی انگلیس مطلبی را نقل نموده تاریخ تقویم قدیم روسیه را بکار برده است. این تاریخ، که از ۱۴ فوریه ۱۹۱۸ در شوروی تغییر نمود، ۱۳ روز جلو کشیده شده است.

بنابر این تاریخ سؤقصد به محمد علی شاه ۱۵+۱۳ یعنی فوریه ۱۹۰۸ برابر جمعه ۲۵ محرم ۱۳۲۷ هجری قمری می باشد.

بمب بآن انداختند که در نتیجه دو فراش سواره و دو رهگذر کشته و قریب ده نفر هم زخمی شدند. سوءقصد کنندگان با استفاده از شلوغی فرار نمودند و شاه که آسیبی ندیده بود به خانه مجاور رفت. در موقع خروج از آنجا دو تیر شلیک شد. پس از برگشت شاه به قصر تمام شاهزادگان باستثنای ظل السلطان در آنجا گرد آمدند. ظل السلطان کتباً به استحضار شاه رساند که خبر سوءقصد بحدی و یرا متأثر نموده که بستری شده است. این کیفیت و همچنین اینکه سوءقصد در نزدیکی خانه ظل السلطان اتفاق افتاده بود این سوءظن را ایجاد کرد که نامبرده از این واقعه بی اطلاع نبوده است ولی حقیقت امر مجهول ماند. در هر حال شاه که لازم دید عموی خود ار از پایتخت دور سازد وی را به فرمانفرمائی فارس منصوب نمود.

بمناسبت سوءقصد، از طرف مجلس برای نشان دادن توافق و یگانگی میان سلطنت و مجلس تظاهراتی برپا گردید. از تمام نقاط تلگرافاتی دائر به برگذاری چراغانی بمناسبت نجات شاه از خطر رسید. مجلس هیئتی از نمایندگان را برای تبریک به حضور شاه گسیل داشت.

در جلسه ۱۶ فوریه بنام ملت از سوءقصد جنایتکارانه که موجب تلفات شده بود اظهار تنفر شد. شاه هزار تومان به خانواده آسیب دیدگان اعطا نمود و در مجلس هم موضوع تعیین مستمری یا جمع آوری اعانه عمومی جهت آنان مطرح گردید.

ولی علیرغم این تظاهرات دوستانه اوضاع عمومی نه فقط بهتر نشد بلکه از بعضی جهات بدتر شد و این مسئله را وزیر مختار ما و کاردار انگلیس در گزارش خود تایید می نمایند.

ضمن دو تلگراف مورخ ۲۷ مارس و ۲٤ آوریل ۱۹۰۸ آقای مارلینگ به دولت خود اطلاع داد که:

پس از سوءقصد بی نتیجه در اثر توصیه های مصرانه درباریان و مستبدین، شاه ظاهراً خونسردی خود را حفظ نموده و روابط او با مجلس کمتر

دچار بحران می گردد. لکن نباید این وضعیت را دلیل آن دانست که عقیده شاه نسبت باوضاع تغییر یافته است. بیشتر متحمل است که این حالت نتیجه اثری باشد که از سوءقصد حاصل شده است و یا تصور اینکه مجلس باندازه‌ای از اعتبار و محبوبیت افتاده که خود بخود از میان خواهد رفت. مجلس بواسطه عدم لیاقت در انجام کارها و همچنین اقدامات بی حاصل رئیس آن احتشام السلطنه احترام و اعتماد عامه را از دست داده است. هرچند اغتشاش جدی روی نداده است ولی هرج و مرج آرامی ادامه دارد و هیچگونه نشانه‌ای نیست که دال افزایش نفوذ و اقتدار حکومت مرکزی باشد.

با آنکه وضع عمومی ایران آرام است ولی از جریانات پایتخت می توان استنباط نمود که مبارزه میان شاه و انجمن ها بشدت پیشین در حال جریان است. در آخرین مرحله مبارزه مجددا شاه شکست خورد ولی مجلس در این مسئله دخالت ناچیزی داشت. تمام فعالیت وزراء مصروف این بود که یا استعفا دهند و یا استعفای خود را پس بگیرند. اما انجمن ها که از قدرت خود آگاه هستند در تمام کارهای ادارات دولتی دخالت می کنند و در نتیجه نادانی و بدگمانی رهبرانشان دولت را از هر گونه اقدام مفید و موثری باز میدارد.

نظریات وزیر مختار روسیه نیز که در زیر درج میشود بهمین درجه یأس‌آورد است.

«دولت کنونی آشکارا اعتراف می کند که از عهده روزنامه نگاران که حدی برای آزادی مطبوعات قائل نیستند، نمی تواند برآید. بیشتر روزنامه‌ها مشغول ناسزا گفتن به متنفذین و اشراف و متمولین می باشند. مجلس در جزئی ترین کارهای وزارتخانه ها دخالت می کند در عین حال آنها را متهم به بیکاری و عدم ابتکار می نماید. (ضمیمه تلگراف ۲۱ فوریه ۱۹۰۸)

«به بهانه بحران مالی که مانع انجام کارها می باشد وزراء بطور دستجمعی استعفاء دادند و مورد قبول شاه واقع شد. این پیش آمد اوضاع را بدتر خواهد کرد.» (تلگراف ۱۹ آوریل ۱۹۰۸)

«از گزارشهای پیشین من بوزارت امور خارجه امپراطوری بخوبی معلوم می شود که انجمن ها دارای چه قدرت همه جانبه‌ای هستند. در این اواخر به کارمندان دولت مثل اینکه مأمورین انجمنها می باشند راجع به همه چیز و همه کار دستور داده و مستقیماً در امور داخلی تمام ادارات دخالت می نمایند. بدیهی است با این وضعیت انجام هیچ کاری امکان ندارد» (تلگراف ۲۴ آوریل ۱۹۰۸)

«اوضاع رو به وخامت می رود. از مذاکرات دیروز در خانه عضدالملک نتیجه مطلوب بدست نیامد.

عناصر افراطی انجمن‌ها برای اینکه شاه را از هر گونه تکیه گاه و مستحفظ مورد اعتماد محروم کنند مصراً اخراج بعضی از نزدیکان شاه مخصوصاً امیر بهادر جنگ فرمانده مستحفظین سلطنتی را درخواست می نمودند. نامبرده بنابر توصیه و راهنمائی محمدعلی شاه امروز، شب هنگام، به زرگنده (ییلاق سفارت روس) آمده در سفارت بست نشست عدم موافقیت با تقاضای نامبرده غیر ممکن بود (تلگراف ۲۱ مورخ ۲۲ مه ۱۹۰۸) وزیر مختار ما آقای هارتویگ و کاردار انگلیس آقای مارلینگ با وزیر امور خارجه مشیرالدوله ملاقات و مراتب زیر را بوی اشعار داشتند:

«انجمن ها میخواهند با محروم داشتن شاه از وجود افراد صمیمی و مستحفظین طرف اعتماد شاه نیات جنایتکارانه خود را بلامانع انجام دهند.

وزراء و نمایندگان ملت موظفند از این مصیبت خطرناک جلوگیری نمایند.» (تلگراف ۲۲ مه ۱۹۰۸).

بطوریکه از این تلگراف مغلوم می شود مشیرالدوله اعتراف کرد که اوضاع بسیار وخیم است و تصدیق نمود که مبارزه با شاه را جمعیت های انقلابی برپا ساخته اند و افزود دولت که استطاعت نگاهداری پلیس شهر را ندارد نمیتواند هیچگونه اقدامی برای برقراری امنیت بعمل آورد. همین مسئله بعضی از وزراء را مجبور به استعفا نموده است.

در پایان وزیر امور خارجه وعده داد توضیه های سفارتخانه ها را باستحضار مجلس رسانده برای یافتن راه حل با همکاران خود و وکلای مجلس مذاکره کند.

نتیجه مشاوره با وزیر امور خارجه ایران در تلگراف زیرین آقای هارتو یگ مورخ ۲۵ مه ۱۹۰۸ تشریح شده است:

«پس از مذاکره با من و مارلینگ، مشیرالدوله چند جلسه با سایر وزراء وکلا مشاوره نمود. اخطار ما نظر همه را جلب کرد و برای جلوگیری از تبلیغات پنهانی علیه شاه اقداماتی شده است. ولی وزیر امور خارجه معترف است که با نداشتن پول و ارتش و پلیس، مبارزه با انجمن های بسیار دشوار است.

میگویند دیروز آشکارا به ظل السلطان تلگراف و پیشنهاد شده است که برای ایفای وظایف نیابت سلطنت بتهران بیاید. شاه خطر را خیلی نزدیک دانسته گویا تصمیم گرفته اقدام جدی بعمل آورد.»

طولی نکشید که پیش گوئی آقای هارتو یگ به حقیقت پیوست.

شاه دستور بازداشت چند نفر از کسانی مظنون به همکاری با ظل السلطان برای انجام مقاصد جنایتکارانه او را صادر نمود.

از صبح ۱۰ ژوئن در تهران حکومت نظامی اعلام کرده و سپس عده‌ای قزاق برای متفرق ساختن و دستگیری انقلابیون که در مسجد سپهسالار بست نشسته بودند. اعزام داشت. بطرف قزاق ها تیراندازی شد.[۲] لذا امدادی با توپ به کمک قزاقها فرستاده شد و چون شورشیان دست از مقاومت برنمی داشتند توپها شروع به شلیک نموده بنای چند انجمن وهمچنین خانه ظل السلطان و چند خانه دیگر را که از آنجاها بطرف قوای شاه تیراندازی میشده و یران کردند. بعد از آن دسته هائی برای دستگیر نمودن انقلابیون فراری فرستاده شد و تا شب قریب ۳۰ نفر از آنان باز داشت و به اقامتگاه شاه فرستاده شدند.

۲ ــ عیناً از مامونتف گرفته شده است.

روز بعد دو نفر از آنان اعدام گردیدند[۳]. از اوراقی که در جیب یکی از آنان بدست آمد نام بسیاری از طرفداران و شرکت کنندگان در انقلاب معلوم گردید و مجرمیت ظل السلطان در کمک مالی زیاد به انقلابیون به ثبوت رسید. دوازدهم و سیزدهم ژوئن از طرف شاه فرمانی صادر و ضمن آن به اهالی پایتخت پیشنهاد شد که بدون هیچگونه ترس به سر کار خود بر گردند و عفو عمومی برای همه استثنای انقلابیون بازداشت شده داده شد.

آقای هارتویگ ضمن گزارش وقایع بالا به وزارت امور خارجه امپراطوری ضمن تلگراف ۱۶ ژوئن ۱۹۰۸ چنین می نویسد:

«بدون پیش گوئی راجع به آینده باید تصدیق نمود که شاه موفق شده آرامش نسبی برقرار سازد. با استفاده از این فرصت می توان باسانی آسایش کامل را در کشور مستقر نموده باصلاح تدریجی ادارات پرداخت. شاه نیات خیرخواهانه دارد و کف نفس و رحم و شفقت زیادی از خود نشان داده و در تنبیه و مجازات مقصرین زیاده روی نکرده و بسیاری از آنان را عفو نموده و با صدور اعلامیه وعدهٔ خود را برای حفظ اصول مشروطیت تأیید کرد. در بسیاری از مجامع ضد سلطنت آثار آشتی دیده میشود.»

اقداماتی که از طرف شاه برای استقرار نظم در تهران بعمل آمد میان سفارت انگلیس و دولت ایران سوءتفاهماتی ایجاد نمود، زیرا پس از ویرانی بناهای انجمن ها سران انقلاب به سفارت انگلیس پناه بردند. دولت برای جلوگیری از ورود دیگران به آنجا در نزدیکی سفارت مزبور پست ژاندارم و قزاق ایرانی دائر نمود و همچنین بر عده گشتی ها در کوچه های مجاور سفارت افزود.»

۳ ــ منظور واقعه زد و خورد بین مشروطه خواهان و طرفداران محمدعلی شاه در روز سه‌شنبه ۲۳ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ ه. ق. (۲۳ ژوئن ۱۹۰۸) میباشد. دو نفر اعدام شدگان عبارت بودند از ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل که به دستور محمدعلی شاه آنها را با طناب خفه کردند.

کاردار انگلیس آقای مارلینگ نسبت به این اقدامات دولت ایران اعتراض کرد و پس از آن وزیر خارجه انگلیس به نمایندگان خود در سن‌پطرزبورگ دستور داد که از ایزولسکی (وزیر خارجه روسیه) تقاضا نماید دستور مقتضی به آقای هارتویگ داده شود که برای جبران توهینی که بسفارت شده است با آقای مارلینگ همکاری کند. تقاضاهای زیر از دولت ایران شده بود:

۱ ــ احضار فوری افراد قزاق و پلیس از اطراف سفارت و جلوگیری از رفتار خشن آنان نسبت به اتباع انگلیس و کارمندان آن سفارت.

۲ ــ عذرخواهی رسمی و کامل توسط شخص وزیر امور خارجه و رئیس تشریفات سلطنتی در سفارت پس از اعلام قبلی.

۳ ــ آزادی فوری تمام کسانی که برای کار عادی به سفارت مراجعه کرده و حین ورود و یا خروج بازداشت شده‌اند.

٤ ــ ضمانت کتبی بامضای شخص شاه دائر بر مصونیت جان و مال اشخاصیکه در سفارت بست نشسته‌اند.

۵ ــ محاکمه عادلانه افرادی که در بست بوده و اتهامی سیاسی ندارند با شرکت اعضاء سفارت انگلیس.

آقای هارتویگ طبق دستور نهایت سعی را برای آشتی دادن سفارت انگلیس و دولت ایران بعمل آورده و ضمن تلگراف ٤ ژوئیه ۱۹۰۸ باستحضار وزارت امور خارجه امپراطوری رساند که تمام تقاضاهای مذکور از طرف شاه قبول و انجام شده است.

آقای مارلینگ در تلگراف ۲۸ ژوئن به دولت خود ضمن گزارش واقع فوق اضافه نموده بود:

«سرهنگ لیاخف روسی که از طرف شاه مأمور انجام وظایف حکمران تهران شده بود مسئول حادثه مزبور است.»

ولی از تلگراف آقای هارتویگ مورخ ۲۲ ژوئن معلوم میشود همان

آقای مارلینگ بوی اظهار داشت بود: «مطمئن هستم لیاخوف در استقرار نظارت بر سفارت انگلیس دخالتی نداشته است».

اقدامات جنایتکارانه ظل السلطان از مدتها پیش آقای هارتویگ را واداشت که نظر وزارت امور خارجه امپراطوری را به نتایج دسایس شاهزاده نامبرده برای ایران جلب و لزوم جلوگیری از نیات سوء و خطرناک او را خاطرنشان کند. وزارت امور خارجه با توجه به صحت این نظر به سفیر ما در لندن دستور داد راجع به این موضوع با کابینه لندن وارد مذاکره شود. کابینه لندن پیشنهاد کرد برای جلوگیری از بدتر شدن اوضاع مناسب است که نمایندگان دولتین در تهران از شاه درخواست نمایند اجازه دهد شاهزاده ظل السلطان از ایران خارج شده و باروپا عزیمت کند. این پیشنهاد کاملا مورد قبول وزارت امور خارجه روسیه واقع گردید و چون شاه مانعی برای اعطای اجازه مزبور به عموی خود نمی دید ظل السلطان بالاخره تصمیم گرفت به اروپا مسافرت کند.

بطوریکه از اسناد منتشره از طرف دولت انگلیس معلوم می شود شاهزاده ظل السلطان هنوز هم از نیات جاه طلبانه خود صرفنظر ننموده است. در ۱۹۰۹ هنگامی که در وین بود بمحض دریافت خبر کنارگیری محمدعلی شاه از سلطنت، سفیر انگلیس در دربار اطریش و هنگری را نزد خود دعوت نموده و باو و دبیر سفارت کبرای روسیه که همراه او بود گفته بود که قصد دارد بایران بازگشته و بدون دخالت در امور که ممکن است آرامش و نظم را بر هم زند در تهران در خانه خویشاوندش عضدالملک که بسمت نایب السلطنه انتخاب شده است اقامت کند. ظل السلطان به رشت وارد شد و ۲۳ ژوئیه بسوی تهران حرکت نمود ولی بدستور دولت ایران که از نیات جاه طلبانه او واقف و نگران بود در منجیل بازداشت گردید و به رشت برگردانده شد. در آنجا بیست نفر گارد احترام برای او گماشته شدند که مأمور بودند او را زیر نظر داشته مراقب تمام کارهایش باشند. در نتیجه وساطت سفارت انگلیس و روس در تهران

دولت ایران با مراجعت شاهزاده به اروپا موافقت نموده ولی فقط بشرطی که قبلا فدیه بپردازد. شاهزاده مجبور شد ۲۰/۰۰۰ تومان نقد و ۴۰/۰۰۰ تومان ضمانت نامه داده از راه بادکوبه به اروپا عزیمت نماید.

کابینهٔ مشیرالسلطنه

پس از استعفای کابینهٔ نظام‌السلطنه، که گویا در تاریخ چهاردهم ربیع‌الثانی روی داد، محمدعلی شاه بار دیگر بدون توجه به تمایلات نمایندگان مجلس، میرزا احمدخان مشیرالسلطنه را مأمور زمامداری کرد و به واسطهٔ شدت اختلافات شاه و مجلس، معرفی کابینهٔ مشیرالسلطنه به مجلس مدتی به تأخیر افتاد و بالاخره در روز یکشنبه ۷ ج الثانی هنگامی که اوضاع تهران بی نهایت تیره و تار شده و شاه از شهر خارج شده و به باغ شاه رفته و مخالفت خود را با مشروطه و مجلس آشکار کرده بود مشیرالسلطنه کابینهٔ خود را به شرح زیر به مجلس معرفی کرد.

میرزا احمد مشیرالسلطنه رئیس الوزراء و وزیر داخله ــ میرزا حسن مستوفی الممالک وزیر جنگ ــ علاءالسلطنهٔ وزیر خارجه ــ صنیع‌الدوله وزیر مالیه ــ مشیرالدوله وزیر علوم ــ مؤتمن الملک وزیر تجارت ــ محتشم السلطنه وزیر عدلیه این کابینه فقط ۱۷ روز به این صورت دوام کرده و روز ۲۳ جمادی الثانی که روز بمباران مجلس است ترمیم شد.

جلسهٔ خانهٔ عضدالملک

پس از استعفای کابینهٔ نظام‌السلطنه، در دنبال وقایعی که در اواخر دورهٔ کابینهٔ نظام‌السلطنه روی داد، بار دیگر اعیان و رؤسای ایل قاجار در صدد برآمدند که کدورت بین شاه و مجلس را بر طرف نمایند و روز شنبه ۲۹ ربیع‌الاخر در خانه عضدالملک که شیخ و پیر ایل قاجار بود جلسه‌ای تشکیل

دادند و در آنجا پس از گفتگوهای بسیار به این نتیجه رسیدند که راه نجات و سلامت اینست که شاه دل خود را با مجلس و مشروطه خواهان صاف کند و هر کینه و بغضی که دارد دور بریزد و برای انجام این مقصود باید چند تن از درباریان که دائماً شاه را اغوا می کنند و به دشمنی با مشروطه خواهان تحریک می نمایند از دربار دور شوند و تصمیم گرفتند این جلسه را در خانهٔ عضدالملک ادامه دهند تا مقصود آنها انجام گیرد.

روز بعد هم این جلسه را تشکیل دادند و در این روز انجمنها هم نمایندگانی به خانهٔ عضدالملک فرستادند.

محمدعلی شاه وقتی این واقعه را شنید آن را از دسایس و نیرنگهای ظل السلطان پنداشت. زیرا در این هنگام شاهزاده ظل السلطان در ۶۵ سالگی و با آن سوابق ننگین داعیهٔ سلطنت داشت و پولها خرج می کرد و سرمنشأ بعضی از تحریکات بر ضد محمد علی شاه هم در حقیقت او بود. در هر صورت محمد علی شاه که آن ایام به همه چیز و هر کس سوءظن داشت و باور نمی کرد که عضدالملک و رؤسای ایل قاجار او را می خواهند، با کمال اکراه روزدوشنبه به عضدالملک و رئیس الوزرا مشیر السلطنه که نزد او رفته بودند قول داد که تقاضای کسانی را که در خانهٔ عضدالملک اجتماع کرده. بودند بپذیرند، مشیرالسلطنه به فرمان شاه این اعلامیه را منتشر کرد:

«این بنده مشیرالسلطنه که رئیس الوزَرا هستم در خدمت حضرت اشرف آقای عضدالملک مدظله العالی و سرکار والا نیرالدوله شرفیاب خاکپای جواهر آسای مبارک همایونی ارواحنا فداه شده مطالب دولتخواهانهٔ امراء و اعیان و عموم ملت را معروض داشته مستدعیات راجع به تصفیهٔ دربار در حضور همایونی مقبول افتاد و اشخاص مفصلهٔ زیرا را: امیربهادرجنگ ــ شاپشال ــ علی بیک ــ موقرالسلطنه ــ امین الملک ــ مفاخرالملک ازدربار معدلت مدار تبعید و از نوکری معزول فرموده و امیدواریم بعد از رفع این سوانح کلیهٔ امور مملکتی اصلاح شود».

این آگهی موجب مسرت آزادی خواهان گردید. ولی محمدعلی میرزا با اینکه به این کارتن داده بود تصور می کرد منظور مشروطه طلبان یا هواخواهان ظل السلطان این است که اورا بکلی تنها بگذارند و دوستان اوراپراکنده نمایند. به همین جهت و باصلاح اندیشی لیاخوف و شاپشال تصمیم گرفت که از شهر بیرون رفته و در باغشاه مسکن اختیار کند.

رفتن شاه به باغ شاه

روز پنجشنبه ٤ جمادی الاخر، محمد علی شاه، با وضع بسیار ناهنجار و زشتی، از شهر خارج شده به باغ شاه رفت.

در آن روز مردم تهران که از هیچ کجا خبر نداشتند ناگهان دیدند یک دسته سرباز سیلاخوری فریان کنان با دست های بالازده از خیابان سر در الماسیه بیرون ریختند و هر کسی را در سر راه خود دیدند لخت کردند و در خیابانه ها فریاد بگیر و ببند راه انداختند و تیرهائی به طرف هوا شلیک کردند و در همان هنگام دو فوج قزاق سوار هم با یک توپ، تفنگها بر سر دست، به طرف مجلس روان شده بودند. به طوری که مردم تصور کردند برای خراب کردن مجلس می روند.

ولی این دسته قزاق سوارپس از گردش در شهر و ایجاد رعب و هراس در مردم به جایگاه خود باز گشتند.

یک تیپ قزاق پیاده هم در میدان توپخانه جمع شدند و مقارن همین هنگام کالسکهٔ شش اسبهٔ شاه، در حالی که لیاخوف و شاپشال اطراف آن با شمشیر کشیده است می راندند، وارد میدان توپخانه شد و قزاقها آهنگ سلام نواختند و سپس بدون درنگ از طرف خیابان سپه، به طرف باغ شاه حرکت کرده با این وضع مضحک و هراس انگیز محمدعلی شاه تهران را ترک گفت و به باغ شاه رفت و عجب این که علت رفتن خود را به باغ شاه به موجب

دستخطی، که همان روز برای مشیرالسلطنه فرستاده بود، گرمای هوای تهران قلمداد کرده بود.

متن این دستخط به قرار زیر بود:

«جناب اشرف مشیرالسلطنه، چون هوای تهران گرم بود و تحملش بر ما سخت بود ازین رو به باغ شاه حرکت فرمودیم ــ پنج شنبه چهارم جمادی الاولی. عمارت باغ شاه».

همان روز به دستور محمد علی شاه سیم های تلگراف را نیز قطع کردند و از آن طرف مردم که دکان و بازار را بسته بودند به طرف مسجد سپهسالار رو آوردند و پس از ساعتی پراکنده شدند و در مجلس هم با آن که وکلا پی به اهمیت مسئله برده بودند در ظاهر وقایع را با بی اهمیتی مورد بحث قرار می دادند و در همین روزها بود که مشیرالسلطنه هم کابینهٔ خود را به شرحی که بیان شد به مجلس معرفی کرد.

روی ۳ شنبهٔ بعد از معرفی کابینهٔ به مجلس، قزاق ها در شهر مشغول گردش شده و در دست هر کس سلاحی از هر قبیل دیدند گرفتند و احیاناً از ایذاء و آزار مردم هم دریغ نکردند و در همین روز دستخطی از طرف شاه زیر عنوان «راه نجات و امیدواری ملت» انتشار یافت و در آن دستخط با این که هواخواهی از مشروطه بود همه را تهدید به تنبیه و سیاست کرده و نوشته بود «مفسدین بی هیچ قبول و ساطتی مخذول و منکوب، هر کس از حدود خود تجاوز نماید مورد تنبیه و سیاست واقع خواهد شد» و در حقیقت این اعلان جنگ محمد علی شاه به ملت و مجلس بود که به عموم شهرهای ایران هم آن را تلگراف کردند.

آخرین کوشش آزادیخواهان

روز شنبه ۲ جمادی الاخر، باز انجمن های تهران به جنب و جوش افتادند و جمع کثیری از مردم در مسجد سپهسالار گرد آمده آمادگی خود را

برای مبارزه ابراز داشتند. ولی بر اثر پیغام شاه، وکلاء مردم را پراکنده کردند بدین امید که شاید باز هم بامذاکره محمد علی شاه غائله را رفع کنند.

پس از پراکنده شدن مردم، محمد علی شاه از مجلس خواست که ۸ تن از آزادی خواهان را که از آن جمله میرزا جهانگیر خان شیرازی مدیر صور اسرافیل و مدیر مساوات و ملک المکلمین و سید جمال واعظ و بهاء الواعظین وغیره بودند تبعید نماید. ولی مجلس زیربار قبول این تقاضا نرفت و درهمین هنگام بود که تلگراف هائی هم از تمام شهرستان ها مردم به یاری مجلس مخابره نمودند که اغلب بالاف و گزاف فراوان آمیخته بود.

آخرین اقدام مجلس برای سازش با محمد علی شاه فرستادن لایحه ای به توسط ٦ تن از علماء برای محمدعلی شاه بود که در تاریخ ۲ جمادی الاخر شاه جواب تند و سر بالائی به آن لایحه داد.

در روز ۲۰ و ۲۱ جمادی الاخر، درپنهان گفتگوها به میانجیگری مؤتمن الملک و مشیرالدوله با مجلس در میان بود. ولی این گفتگوها هم به جائی نرسید و در روز ۲ شنبه ۲۲ جمادی الاخر، شاه ضمن تلگرافی که به حکمرانان شهرستانها مخابره کرد مخالفت خود را رسماً با مجلس اعلام داشت ونوشت، «این مجلس برخلاف مشروطیت است. هر کس بعد از این ازفرمایشات ما تجاوز کند مورد تنبیه وسیاست سخت خواهد بود» وهمان شب هم به دستور شاه کابینه تغییر کرد و مشیرالسلطنه کابینۀ جدیدی تشکیل داد که هشتمین کابینۀ مشروطه یا کابینۀ بمباران نامیده می شود. این کابینه به واسطۀ بمباران مجلس به مجلس معرفی نشد و در حقیقت ، اولین دولت استبداد ضغیر است.

کابینۀ بمباران استبداد صغیر

مشیرالسلطنه طبق دستور شاه کابینۀ جدید خود را به شرح زیر تشکیل داد و به محمد علی شاه معرفی کرد:

مشیرالسلطنه رئیس الوزراء و وزیر داخله ـ علاءالسلطنه وزیر خارجه امیربهادرجنگ وزیر جنگ ـ قوام‌الدوله وزیر مالیه ـ مؤتمن‌الملک وزیر فوائد عامه و تجارت ـ محتشم‌السلطنه وزیر عدلیه ـ مخبرالدوله وزیر پست و تلگراف ـ مشیرالدوله وزیر علوم و اوقاف.

به طوری که ملاحظه می‌شود در کابینهٔ جدیدی که مشیرالسلطنه تشکیل داد همان وزیران کابینهٔ هفتم شرکت دارند به استثنای صنیع‌الدوله و مستوفی‌الممالک که این دو را کار گذاشته بودند و به جای صنیع‌الدوله به سمت وزیر مالیه تعیین کرده بودند.

این کابینه را که هشتمین کابینه‌ایست که پس از مشروطیت ایران به وجود آمده هرگز نمی‌توان کابینهٔ قانونی یا کابینهٔ مشروطه خواند. زیرا علاوه بر این که این کابینه به مجلس معرفی نگردیده در نخستین روز زمامداری این کابینه بود که مجلس را به توپ بستند.

نکته‌ای که اسباب تعجب و حیرت است عضویت اشخاصی نظیر میرزا حسن‌خان مشیرالدوله و میرزا حسین‌خان مؤتمن‌الملک در چنین کابینه می‌باشد و ما نمی‌دانیم آیا این کار به رضایت خاطر آنها صورت گرفته بود یا نه. ولی آنچه بر ما مسلم است و از اوضاع و احوال بعدی حوادث کشور استنباط می‌شود اینست که این دولت و این وزراء از خود دارای هیچ اراده و اختیاری نبودند و در این هنگام محمدعلی شاه خودش مستقلاً رُشتهٔ امور را به دست گرفته بود و در کارها علاوه بر ناصحین خارجی (روسها) مشاورینی هم داشته، مشاورین او امثال شاپشال و لیاخوف صاحب منصبان روسی قزاقخانه یا نوکران و درباریان مورد اعتماد او امثال امیربهادرجنگ و مفاخرالملک بودند. کما این که دستور بمباران مجلس را هم خود شاه مستقیماً به لیاخوف و شاپشال داده بود. در هر حال، در وقایعی که از این پس روی داده است فقط ارادهٔ محمدعلی شاه دخیل بوده. از این رو کمتر نامی از وزیران در میان می‌آید.

«دیکتاتوری محصول آشکار جهالت، خشونت و درجهٔ فزاینده ئی از بی رحمی است که یک انسان، هنگامیکه شرایط اورا بر تارک قدرت می نشاند به آن دست می یابد».

«گابریل گارسیا مارکز»

بمباران مجلس شورای ملّی

گزارش جامع جریان حوادث خونین و غم انگیز بمباران مجلس شورای ملی را که در روز ۲۳ ج ۲ سال ۱۳۲۶ هجری قمری روی داد (یک روزپس از تشکیل کابینهٔ هشتم) سید احمد کسری در جلد سوم تاریخ انقلاب مشروطیت ایران به تفصیل نوشته است. بنابر این در اینجا برای اجتناب از تکرار و از لحاظ رعایت ایجاز و اختصار که بنای کارما در نگارش این تاریخچه است، به طور خلاصه حوادث و نتایج این روز خونین را یادآوری می کنیم و از تفصیل وقایع صرف نظر می نمائیم در این روز، از صبح زود، مردم تهران مشاهده نمودند که دسته های مختلف قزاق از سوار و پیاده به فرماندهی صاحب منصبان روسی قزاقخانه، اطراف مسجد سپهسالار و مجلس را احاطه نمودند. در آغاز کار مانع ورود اشخاص به مجلس نمی شدند. ولی بعداً از ورود و خروج همه جلوگیری می کردند.

از آن طرف، جمعی ازآزادیخواهان نیز به حمایت مجلس و نمایندگان آمادهٔ مقاومت شده بودند. ولی سیدین سندین بهبهانی و طباطبائی که در این هنگام در مجلس بودند به مجاهدین سپرده بودند که پیشدستی در تیراندازی نکنند و مخصوصاً سفارش کرده بودند که، در صورت بروز حادثه، از تیراندازی به طرف صاحب منصبان روسی خودداری نمایند. در این موقع آقا سید جمال الدین افجه‌ای، در حالی که سوار الاغی شده بود، از خانهٔ خود در

پامنار بیرون آمده و با جمعی از مردم که اطراف او را احاطه کرده بودند به سوی مجلس رهسپار گردید و از کوچهٔ مسجد سراج الملک وارد سر تخت بربریها شد و از آنجا به خیابان (اکباتان) درآمده سپس به جلو خانهٔ ظل السلطان سلطان مسعود میرزا رسیدند.

صاحب منصبان روسی خواستند آن‌ها را برگردانند. چون گوش ندادند دهانهٔ توپی را به سوی آنان برگرداندند و شلیک کردند. گرچه این شلیک هوائی و بدون گلوله بود، معهذا باعث رم کردن الاغ افجه‌ای شد و افجه‌ای به زمین افتاد و غوغا برپا شد. در این میان، یک صاحب منصب روسی تپانچهٔ خود را درآورده تیری به هوا شلیک کرد و متعاقب آن قزاقها شلیک کردند و مجاهدین نیز جواب دادند و به این ترتیب جنگ شروع شد.

در آغاز کار، موفقیت نصیب آزادیخواهان و مجاهدین شد و قزاقها را عقب راندند. ولی لیاخوف که در این موقع رسیده بود، دستور داد تا فوراً توپهای دیگری از باغشاه به جلوی مجلس بیاورند و فرمان داد که توپها از چپ و راست، مراکز حمله و دفاع مجاهدین را گلوله باران نمایند. قزاقان به تدریج سنگرهای مجاهدین را ویران و خاموش ساختند. پس از چهار ساعت یعنی نیم ساعت به ظهر بود که سنگر انجمن آذربایجان نیز که تا آن ساعت مردانه دفاع می کرد خاموش شد. ولی هنوز توپها می غریدند و قزاقها دست از شلیک نکشیده بودند. بالاخره پس از مدتی، وقتی اطمینان حاصل کردند که دیگر دفاعی نمی شود، دسته های قزاق و سربازهای سیلاخوری به عمارت بهارستان درآمدند و آنچه بود و نبود تاراج کردند و حوضخانهٔ زیبای بهارستان را آخور اسبان خود ساختند و خانه ظل السلطان و خانهٔ خواهرش بانوی عظمی (خانه وزیر اکرم) را غارت کردند.

به طوری که ناظرین این صحنهٔ هولناک نوشته اند، در این پیکار با اینکه بالاخره فتح نصیب قزاقها شد شمارهٔ گشتگان و زخمیهای آن‌ها بیش از آزادی خواهان بود.

KASHMIR UNIVERSITY
Iqbal Library

اما سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبائی و سایر وکلای ملت که آن روز در مجلس گرد آمده بودند پس از آنکه کار سخت شد از دیوار بهارستان گذشته به پارک امین الدوله رفتند و در همانجا بود که جمعاً گرفتار قزاقها و اشرار شدند و حاج میرزا ابراهیم آقا نمایندهٔ آذربایجان کشته شد.

جمعی از نمایندگان و آزادیخواهان را پس از دستگیر کردن به باغ شاه بردند و همه را زنجیر کردند و تنها عدهٔ معدودی توانستند فرار کنند که از آن جمله تقی زاده بود که به اتفاق علی اکبر دهخدا و چند تن دیگر از آزادیخواهان به سفارت انگلیس پناهنده شدند و اینها از اشخاصی بودند که اگر به دست محمد علی شاه گرفتار می شدند دچار سرنوشت جهانگیر خان صوراسرافیل و ملک المتکلمین می گردیدند.

سید محمدرضا مدیر روزنامهٔ مساوات که او نیز مورد بغض و کینهٔ محمد علی شاه بود موفق به فرار از تهران شد و با لباس ناشناس به مازندران و از آن جا به باکو و سپس به تبریز رفت و سیدجمال الدین واعظ که او هم مورد بغض و غضب محمدعلی شاه بود شبانه بطور ناشناس به طرف بروجرد فرار کرد. ولی در آنجا آن مرد بزرگ را شهید کردند.

از کسانی که گرفتار شده بودند و در باغ شاه مقید بودند، محمد علی شاه کینهٔ سختی نسبت به میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و ملک المتکلمین داشت و از این روی، بعد از بمباران مجلس، این دو مجاهد راه آزادی را بدون محاکمه و دادرسی شهید کرد.

دربارهٔ چگونگی شهادت این دو مرد بزرگ یکی از فراشانی که ناظر این صحنهٔ خونین بود حکایت می کند که آن دو را دست بسته به حضور محمدعلی شاه آوردند و محمدعلی شاه که از دیدن آنها سخت غضبناک شده بود، زبان به فحش و دشنام نسبت به آن ها گشود و سپس فرمان داد تا میرغضب ها پیش آمده طنابی به گردن آن ها انداختند و آن قدر طناب را کشیدند تا جان سپردند. ظاهراً محمدعلی شاه بی میل نبود که سایر گرفتار

شدگان و آزادی‌خواهان را نیز هلاک کند. ولی از ترس نکوهش جراید خارجی و به واسطه بیم از اعتراض بیگانگان، از این کار خودداری کرد. از این رو، سایرین مدتی در باغ شاه گرفتار و دچار محاکمه و بازپرسی بودند و برخی زودتر و جمعی دیرتر آزاد شدند.

سید بهبهانی فقط سه روز در باغ شاه مقید بود و پس از سه روز او را به خاک کلهر تبعید کردند. سید طباطبائی را به واسطهٔ زن محمدعلی شاه که دختر کامران میرزا نایب السلطنه بود مجبور کردند که در ونک اقامت نماید و فرزند طباطبایی، سید محمد صادق طباطبائی را به فرمان شاه به اروپا تبعید کردند.

روز بعد از بمباران مجلس

روز چهارشنبه ۲٤ ج ۲ یعنی روز بعد از بمباران مجلس فرمان حکومت نظامی که به دست لیاخوف نوشته شده بود در تهران انتشار یافت و تمام آثار و موالید مشروطیت یکباره از میان رفت و از آن همه انجمنها و روزنامه ها دیگر اثری باقی نماند و در همین روز بود که در بازارها جار زدند که کسبه باید دکانها را که بسته بود باز کنند و به کسب و کار خود بپردازند.

در همین روز، محمد علی شاه دستخطی خطاب به مشیرالسلطنه رئیس دولت خود فرستاده بود که برای جلوگیری از فساد و حفظ نظم و آسایش عامه «امروز تا سه ماه دیگر مجلس را منفصل نموده و پس از این مدت وکلای متدین ملت و دولت دوست منتخب شده با مجلس سنا، موافق قانون اساسی، پارلمان مفتوح شده مشغول انتظام گردد»

غرض محمد علی شاه از این دستخط این بود که در برابر اعتراض خارجیها و نکوهش جراید بیگانه چنین وانمود سازد که او مشروطه را بر نینداخته و به قانون اساسی وفادار است و سه ماه دیگر مجلس افتتاح خواهد شد و دنبال این دستخط هم، دستخط دیگر مبنی بر عفو عمومی خطاب به

مشیرالسلطنه فرستاده بود که زبان بیگانگان راببندد و رونوشت این دو دستخط را علاءالسلطنه وزیر خارجه به دستور شاه به همه سفارت‌خانه‌ها فرستاد ولی در حقیقت مفاد هیچیک از این دو دستخط اجراء نگردید و محمد علی شاه پس از بیرون دادن این دو دستخط بود که امر کرد قاضی ارداقی را در باغ شاه شهید کردند و مدیر روزنامه روح القدس را نیز دستور داد که به چاهی انداختند که در آن جا از رنج گرسنگی و تشنگی به سایر شهدای راه حریت و آزادی پیوست.

متحصنین سفارت انگلیس

چنانکه دیدیم محمد علی شاه به پشتیبانی روسها بلکه به دست عمال رسمی آنها، لیاخوف و شاپشال، مشروطه و آزادی را در ایران برچید. پس از آنکه بعضی از سران آزادی، در نتیجهٔ بمباران مجلس، به سفارت انگلیس پناهنده شدند به تدریج جمعی دیگر از آزادیخواهان نیز در قلهک در مجاور سفارت انگلیس گرد آمده چادرهائی برپا نموده و در آنجا اقامت اختیار کردند. بدین امید که در برابر حمایتی که روسها از محمد علی میرزا می کردند از کمک معنوی انگلیس در برابر دسایس روسها استفاده نموده اساس آزادی را بار دیگر بر قرار نمایند. محمد علی شاه و لیاخوف از این پیشامد عصبانی شدند و یکدسته قزاق را مأمور کردند تا اطراف سفارت را احاطه کرده و آزادیخواهان را تحت فشار قرار دهند ولی این عمل لیا خوف و محمدعلی شاه سبب رنجش سفارت انگلیس و موجب اعتراض آنها شد. محمدعلی شاه تلگرافی که مفاد آن چنین بود به شاه انگلیس فرستاد: «دسته‌ای از اشرار را ظل السلطان برانگیخته بود که مرا از تاج و تخت بی بهره کنند. چون من خواستم آنها را سر کوبی کنم سفارت انگلیس آنها را پناه داده و این دخالت در امور کشور ایران است» پادشاه انگلیس جواب داده بود: «اگر بدانها که در سفارت پناهنده شده‌اند تأمین داده شود بیرون میروند. ولی این عمل شما که سربازان خود را گرد سفارت خانه فرستاده‌اید تا هر کس را از آنجا خارج می شود دستگیر کنند

خوب نیست و دولت من مجبور است برای حفظ حیثیت خود اقدامات لازم بنماید.» این واقعه موجب تشدید اختلاف بین انگلیسیها و محمدعلی شاه و بالاخره پس از مذاکرات طولانی که بین نمایندگان سفارت و وزارت امور خارجه و محمدعلی شاه به عمل آمد قرار شده که محمدعلی شاه هزینهٔ سفر تقی زاده و علی اکبر دهخدا و بهاء الواعظین و جمعی دیگر از آزدیخواهان را بپردازد و آنها از ایران خارج شوند. ولی تقی زاده قبول نکرد که دیناری از محمدعلی شاه بگیرد. بالاخره آنها را با کالسکهٔ دولتی و به معیت غلامان سفارت از راه گیلان روانهٔ قفقاز نمودند که پس از رسیدن به باکو هر یک به سوئی رهسپار شدند. معهذا تا پایان استبداد صغیر و خاتمهٔ سلطنت محمدعلی شاه جمعی دیگر از آزادیخواهان همچنان در قلهک ماندند.

دیگر از وقایع قابل ذکر آن روز، در تهران این بود که به دستور شاه گور عباس آقای تبریزی که اتابک را کشته بود و چند تن دیگر از شهدای راه آزادی را شکافتند و استخوان های آن چندتن را که مورد تکریم و احترام آزادی خواهان بودند بیرون آوردند و بدور ریختند و سر دستگان اشرار واقعه میدان توپخانه را به دستور مجلس به کلات تبعید شده بودند با تجلیل و احترام زیاد وارد تهران نمودند.

واقعهٔ میدان توپخانه

در دورهٔ اول مجلس مرحوم آقا سید عبدالله که مرد فکور، با عقل و سیاست بود هر وقت مشکلی پیش می آمد بالخاصه در منزل شخصی با چند نفر از وکلای آذربایجان شور می کرد. یک روز صبح دوشنبه بر حسب دعوت قبلی چند نفر از وکلای آذربایجان در منزل آن مرحوم در موضوعهای چندی مشغول شور بودیم که ناگه جوان سیدی از مستخدمین وارد شده گفت از پامنار که می آمدم صنیع حضرت را دیدم با قریب سیصد نفر از مشهدیهای چالمیدان و عودلاجان به طرف مجلس می روند.

آقا سید عبدالله مرحوم با تعجب بسیار به همان سید امر کرد سواره بتاخت خودش را به صنیع حضرت رسانده بپرسد بچه قصد و کجا می روند و سعی کنند بلکه برگردند. سید رفت و دیری نکشید برگشت. گفت صنیع حضرت سلام عرض کرد و گفت چون شنیدم مقتدر نظام با جمعی از مشهدی های سنگلج رو به مجلس شورای ملی می روند من هم با مشهدیهای این محل به قصد جلوگیری او می روم. آقا سید عبدالله مرحوم گفت از صنیع حضرت غیر از این انتظار ندارم. او بچهٔ محلهٔ خودمان است.

البته بعد از شنیدن نهضت مشهدیها و اوباش با اطلاعاتی که داشتیم بدون تأمل طرف مجلس حرکت کردیم. در رسیدن به نزدیکی مسجد سپهسالار من به آدم خود علی بیک که جوان قراچه داغی رشید بود گفتم برو تفنگ پنج تیر را با قطار فشنگش از منزل بیاور به مجلس. منزل من آن وقت پشت مسجد سپهسالار خانهٔ امین خاقان بود.

به مجلس که رسیدیم دیدیم مرحوم احتشام السلطنه که بعد از استعفای مرحوم صنیع الدوله رئیس مجلس بود بعضی از رجال را از قبیل ظل السلطان، عضدالملک، علاء الدوله و غیره را جمع کرده آقا میرزا محسن داماد آقا سید عبدالله را هم برای آوردن نایب السلطنه فرستاده است (نایب السلطنه به عذر کسالت طفره زد و حاضر نشد).

همین که نشستم آقا سید عبدالله همان سید را فرستاد عقب صنیع حضرت. مشار الیه فوراً آمد. محرمانه حرفهائی گفت و رفت. آقا سید عبدالله گفت صنیع حضرت می گوید مقتدر نظام با مشهدیهایش یک طرف صحن مسجد ایستاده اند. من هم با مشهدیهای عودلاجان و چاله میدان در یک طرف توقف کرده ایم. منتظر هستیم که اگر از طرف آنها سوء حرکتی نسبت به مجلس شورای ملی ظاهر شد جلوگیری نمائیم. چون جماعت مشهدیها از یک جنس و صاحب عقیدهٔ مشابه هستند من مواظب هستم نگذارم این دو دسته با هم تماس پیدا کنند. مع هذا امر می کنید نروم و در مجلس در خدمتگذاری

بمانم. آقا سیدعبدالله گفته بود خیر صلاح در این است بروی و نگذاری این دو دسته به هم ملحق شوند و حتی الامکان جلوگیری کنی.

تقی زاده، من، حاج میرزا ابراهیم مرحوم و حاج میرزا آقا دانستیم توطئه بزرگی بر علیه، مجلس و وکلا تهیه شده است. بدون تأمل به فکر دفاع افتادیم. اسلحه‌ای که بدواً حاضر داشتیم عبارت بود از چهار رولور که ما چهار نفر داشتیم و یک قبضه تفنگ پنج تیر آلمانی که علی بیک از منزل من آورده بود. مشارالیه را با همان تفنگ در محلی از مرتبهٔ بالا که مشرف به در ورود مجلس بود نشانده من رفتم و به صحن مجلس که از دو چماتمه هنگ قراولها بلکه استفاده شود. تفنگ چاتمه‌ها ورندل کوتاه قد بود ولی یک دانه فشنگ نداشتند. من یک نفر فرستادم به عجله رفت و از فشنگ فروشهای خیابان چراغ برق قدری فشنگ ورندل خرید. چند عدد به هر سربازی داده یکی از تفنگهای چاتمه را با پنج عدد فشنگ دادیم به یک نفر (اسمش را فراموش کرده‌ام) که زیر عبا گرفته محرمانه بالای گلادسته مسجد رفته به او دستور دادیم که همین که دید مشهدیها به مجلس حمله کردند به طرف آنها شلیک کند.

آن اوقات بیست نفر قزاق تحت فرمان حسین آقا (سرلشکر خزاعی) بابت قراول دم در مجلس بود. رفتم سفارش کنم که اگر از خارج حمله کردند در مدافعهٔ مجلس سعی کنند. دیدم هیچیک از قزاقها تفنگ ندارند. سبب پرسیدم. حسین آقا محرمانه گفت دیروز از طرف ریاست بریقاد قزاق آمدند تفنگها را گرفته بردند. فعلاً اسلحهٔ قزاق عبارت است از قمه. به حسین آقا تأکید کردم که در مجلس را باز نگذارند که مهاجمین نتوانند به آسانی وارد شوند. خودمان هم با خود قرار دادیم اگر کار سخت شد با چهار قبضه رولوری که چهار نفر داشتیم به دفاع پردازیم.

در این ضمن همه از شاهزاده ظل السلطان خواهش کردیم همینکه به منزلشان رفتند هر چند قبضه تفنگ و فشنگ که ممکن شود موقتاً امانت بدهند تا پس از تدارک اسلحه اعاده کنیم. او با کمال امتنان وعده داد. در این

بین هر دو دسته مشهدی که ششصد هفتصد نفر می شدند با صداهای ناهنجار رو به مجلس هجوم آوردند. درهای مجلس را حسین آقا بموقع بست و مشهدیها با قمه های عریان جلو مجلس بنای هیاهو و شلیک و عربده گذاشتند. از طرف اشخاص معدودی که در گوشه و کنار بهارستان حاضر بودند مثل تیمور تاش و حصن السلطنه چند تیر رولور خالی شد و مخصوصاً چند تیر تفنگ که از گلدسته شلیک شد بسیار مؤثر افتاد. ولی از داخل مجلس هیچ تیری انداخته نشد. زیرا نمی خواستیم مختصر فشنگی که داشتیم به هدرتلف نمائیم و قوۀ دفاعیۀ خود را به وقتی نگهداشته بودیم که مهاجمین به داخل مجلس وارد شوند.

ولی جرئت این کار را نیافته با هیاهو و عربده مجلس را ترک کرده رو به میدان توپخانه رفتند. معلوم شد در آنجا تدارکات مفصل است. اولاً دور میدان را قزاق احاطه نموده چندین عراده‌چیها، او باش سواره و پیاده که تحت ریاست شیخ محمود از ورامین آورده بودند. خلاصه انواع دستجات رجال که با قمه و چماق و رولور عرقهائی را که درچند نقطۀ میدان توی دوستکانیها حاضر کرده بودند خورده به مشروطه و مشروطه‌خواه فحش می دادند و همۀ مجلسیان را بهائی نامیده که واجب القتل و مهدورالدم هستند.

همۀ این بساط تحت ریاست عالیۀ شیخ فضل الله مجتهد با معاونت آقا سید علی یزدی پدر سید ضیاء الدین و برادرش سید محمد طالب حق و سادات شیرازی و طلاب و غیره بودند.

همین که شروع به هجوم شد ظل السلطان خود را بکلی باختۀ مثل بید می لرزید و با ناله می گفت مرا آوردید اینجا پدرم را بسوزانید. گویا لازم بود این حال ظل السلطان را برأی العین مشاهده کرد تا معلوم شود شاهزاده‌ای که دعوی سلطنت داشت و به نصف ایران حکمرانی می کرد و می خواست در سر سلطنت با مظفرالدین شاه به مبارزه برخیزد چه ماهیتی دارد و تعریفات حاج سیاح که در روسیه و ترکیه و قفقاز شجاعت و کفایت این طبل میان تهی را به آسمان رسانده بود چقدر راست است.

باری به تضرع و زاری التماس نمود به خانه‌اش تلفن کردیم کالسکه‌اش را با چند سوار مسلح آورده شاهزاده را بردند. وقت رفتن گفتم اجازه دهید آدم بفرستم تفنگهایی را که وعده دادید امانت بدهید بیاورند. گفت بجان شما همین چند قبضه تفنگ را دارم که در دست این آدمهاست. حالا نمی دانم چه خاکی بر سر خواهم کرد.

البته ما از هر جائی بود بقدر کافی تدارک تفنگ و فشنگ دیده در اطراف بهارستان سنگرها بسته شد. اشخاص زیادی از مشروطه‌خواهان در تحت ریاست و تشویق مردمان محترم تا صبح کشیک کشیده اطراف و جوانب مجلس شورای ملی پشت سنگرها جوانان مشروطه‌طلب و فدائیان آزادیخواه آن به آن تسلیحات وعدهٔ خود افزوده از حیث متانت انتظام وجدیت وظیفه شناسی با اوضاع افتضاح‌آور میدان توپخانه تباین شگفت‌آوری بوجود آورده بود. در حالتی که در کمسیونها و سنگرهای مشروطه‌خوهان با سکوت و خونسردی مشغول تزیید قوا و طرح ریزی تعرضی و تدافعی بودند در میدان توپخانه سعی داشتند با صرف عرق و تحریک احساسات وحشیانهٔ مثل کشتن میرزا نعمت‌الله عکاس و درآوردن چشم مرده با چاقو و سوار شدن ملانماها روی لوله‌توپ برای بیان اتهامات نسبت به سران آزادیخواهان اجامر و اوباش را سرگرم نگه داشته در مقابل جانبازان راه آزادی اظهار وجود می نمایند.

پر واضح است که معارضهٔ حق و مبارزهٔ جد و هزل هرچه بیشتر ادامه می یافت بر افتضاح دولتیان افزوده می شد. این است که مصلحین خیر اندیش بر این شدند به این کومدی رسوا هرچه زودتر خاتمه دهند. در نتیجهٔ مذاکره مفصل توافق حاصل شد که تقاضاهای مجلس شورای ملی را شاه قبول فرموده قوای طرفین متفرق شود. لهذا قرار شد هیئت شش نفری از نمایندگان منتخب شده تقاضای مجلس را به حضور شاه برسانند.

قبل از انتخاب شش نفر، تقی زاده به من گفت صلاح نیست شما قبول عضویت کنید. بهتر است هر شش نفر از نمایندگان معمم انتخاب شوند. گفتم

بین وکلا پروپا گاند کنید مرا انتخاب نکنند. زیرا اگر انتخاب کردند رد کردن من خوش آیند نخواهد بود. تقی زاده رفت جواب مرا به رفقا مذاکره کرده آمد گفت پس از خیلی مذاکره این نتیجه به دست آمد که اگر شما نروید به حصول مقصود نمی توان اطمینان داشت و اگر بروید احتمال خطر نسبت به شما است. حال به میل خودتان واگذار می کنیم. گفتم اگر میدانید با رفتن من مقصود بهتر حاصل می شود می روم ولو احتمال مخاطره باشد.

بنابراین وقتی که مجلس رسماً منعقد و انتخاب شش نفر صورت گورفت از شصت و شش نفر وکلای حاضر شصت و پنج رأی به من داده شد (یعنی من خودم را انتخاب نکرده بودم). پنج نفر دیگر عبارت بودند از: حاج امام جمعهٔ خویی، میرزا حسین برادر صدرالعلماء داماد آقا سید عبدالله، حاج سید نصرالله تقوی، آقا شیخ علی تقوی، آقا شیخ علی نوری، شهشهانی نمایندهٔ خراسان.

سه ساعت بعدازظهر حسب القرار احترازاً از مخاطرهٔ عبور از میدان توپخانه از راه حسن آباد و خیابان جلیل آباد از در غربی به حیاط تخت مرمر وارد شدیم. دور حیاط تخت مرمر را دو صف سرباز احاطه کرده بود. حیاط دیگر را بین حیاط تخت مرمر و باغ گلستان سوارهای قراچه داغی بدون اسب پر کرده فقط خیابان تنگی به عرض یک ذرع برای عبور تا باغ گلستان باز بود. از آن خیابان گذشته وارد باغ گلستان شدیم.

در نقاط مختلف این باغ زیر درختها دستجات پنج شش نفری از همان قراچه داغی های مسلح ایستاده بودند. وارد یکی از اطاقهای تحتانی قصر ابیض شدیم. چند نفر از رجال علاوه بر وزراء در آنجا بودند، مثل حسینقلی خان نظام السلطنه، صاحب اختیار، اقبال الدوله و غیره. پیشخدمت هایی که چای می آوردند با تفنگهای بندقیه و دو سه قطار فشنگ مسلح بودند. گویا این همه تدارکات نظامی برای مرعوب ساختن ما شش نفر بیچاره بود.

آقایان علماء در یکی از گوشه های اطاق نشسته من پهلوی صاحب

اختیار پشت به باغ و تکیه به جرز بین دو پنجره نشستم. چای و غلیان و سیگارت هر چند مکرر شد به کوتاه کردن زمان انتظار کفایت نمی کرد. هر چند دقیقه از مجلس از حال ما استعلام می کردند. جواب می دادیم که هنوز شرفیاب نشده‌ایم. این حال تا یک ساعت ونیم الی دو ساعت از شب طول کشید تا اجازهٔ شرفیابی صادر شد.

در تالار برلیان شاه روی صندلی و طرفین شاه بطور نیم دایره یک طرف وزراء و یک طرف وکلاء روی زمین نشستیم. محمدعلی شاه پس از احوال پرسی بنا به عادتی که داشت ابتداء خطاب و عتاب خود را با شکایت از وضع مجلس و آزادیخواهان شروع فرموده برای اینکه تنقیدات خود را به دلیلی مستند سازد واقعهٔ قتل اتابک را که دو سه ماه قبل واقع شده بود پیش کشید. ولی رفته رفته بازبنا بر عادت فرمایشات ملوکانه تخفیف و تعدیل یافت. در مقابل فرمایشات ملوکانه اول حاج امام جمعه شرحی بیان کرد در مقابل فرمایشات ثانوی شاه حاج سید نصرالله جوابهایی داد. در دفعهٔ سوم شاه گفت نگهبان مجلس شورای ملی باید پادشاه مملکت باشد، نه هر بقال وچقال تفنگ به دست گرفته باعث اغتشاش و ناامنی بشوند.

بااینکه ازاول تصمیم گرفته بودم حرفی نزنم و بی جهت غیظ شاهانه را به خود جلب ننمایم چون‌میدیدم این فرمایشات آخری نباید بلا جواب بماند گفتم بطوری که فرمایش می فرمائید البته نگهبان حقیقی مجلس شورای ملی باید اعلیحضرت همایونی باشند اما در صورتیکه چند صد نفر او باش در تحت ریاست دو نفر صاحب منصب نظامی غفلة بدون هیچ دلیل به مجلس هجوم بیاورند که اگر درهای بهارستان را بموقع نمی بستند معلوم نیست چه کشتاری رخ می داد و در این سه چهار روز از طرف دولت در بارهٔ مرتکبین و مجازات صاحب منصبانی که این حرکت را تهیه دیده بودند هیچگونه‌اقدامی نشده باشد، البته همان بقال وچقالها که ما را وکیل کرده‌اند حقاً مکلف هستند تفنگ به دوش گرفته ما را حفظ کنند.

معلوم بود که این جواب شاه را خیلی اذیت کرد. پرسید کیها بودند آن صاحب منصبها. عرض کردم صنیع حضرت سرتیپ قورخانه سردستهٔ مشهدیهای عودلاجان و چاله‌میدان و مقتدر نظام سرتیپ دیگر قورخانهٔ رئیس او باش سنگلج. برای اینکه از هیئت و وزن این جواب کاسته شود گفت پس گفتند باعث این هنگامه ابوالسادات بوده است گفتم خیر قربان ابوالسادات آدم نالایقی است. بعلاوه چهل پنجاه روز است که شیراز رفته است.

از تغییر رنگ شاه معلوم بود که این بیان واقع شکست محاوره را اکمال کرد. گفت تقاضای مجلس را بفرستید امضاء نمایم و بلادرنگ پا شد. ما هم به همان اطاق اولی برگشتیم. در آنجا تنها صاحب اختیار مانده بود. صورت تقاضاها را از جیب درآورده دیکته کردم و صاحب اختیار نوشت. آقایان وزراء بردند به امضای شاه برسانند. به انتظار دستخط دسته توسل به چایی و غلیان دراز شد.

رشتهٔ سئوالات مجلس که چرا نمی آیند تا اوایل شب قطع نمی شد لهذا جوابهای ما موجب تسکن خاطر می شد. بعد تلفنچی دربار در تلفونخانه رابسته و رفت و سئوال و جواب قطع شد. معلوم است اضطراب و نگرانی و هیجان مجلسیان و هزاران نفر دیگر که در اطراف مجلس منتظر معاودت هیئت نمایندگان از قصر بودند تا از نتیجه اطلاع حاصل کنند. لهذا بنابر اطلاعاتی که پس از خارج شدن از قصر به ما رسید بتدریج که توقف ما در گلستان امتداد پیدا می کرد مجاهدین مسلح سوار کالسکه شده در خیابان دربار و حوالی قصر سلطنتی مجتمع می شده اند.

در این ضمن از مراجعت وزراء خبری نبود و صرف چندین دوره چایی و غلیان مانع نگرانی و واهمهٔ آقایان علماء نشد. بالاخره با رنگهای پریده به من گفتند خوب است ما برویم. جواب تقاضا را هر قسم صادر شد برای ما بفرستید. درجواب گفتیم بدون اخذ نتیجه رفتن ما اثر بسیار بدی خواهد کرد. زیرا فعلاً نمی دانیم جواب تقاضاهای مجلس را چه خواهند داد. اگر به مجلس

بگوئیم قبول کردند بلکه نکنند. اگر بگوئیم قبول نکردند و ما دست خالی برگشتیم دور از حقیقت است زیرا شاید قبول خواهند کرد وما برخلاف احتیاط تهییج اذهان کرده ایم.

آقایان علماء در مقابل بیان منطقی من باز به چایی و غلیان توسل جستند. ولی باز از وزراء خبر نشد و شب به حدود چهار رسید. واهمه و اضطراب آقایان به مراتب شدیدتر و رنگها سفیدتر شد. بار دیگر تکلیف رفتن کردند. باز من مخالفت کرده خیلی گفتم اگر میل دارید شما تشریف ببرید من برای اخذ نتیجه می مانم. البته نمی توانستم فکر خود را علناً بگویم که اگر خیال می کنید ما را توقیف کرده اند در این صورت مسلم است که مانع رفتن ما خواهند شد. پس این چه حرکتی سبکی است از خود نشان بدهیم.

بالاخره وزراء آمدند و جلوتر از همه مخبرالسلطنه وزیر معارف وقت دستخط را به سوی من آورد. کاغذی که تقاضاهای مجلس به خط صاحب اختیار روی آن نوشته سفید بود. کاغذی که مخبرالسلطنه به من داد آبی رنگ بود. پس بدواً معلوم شد آن را عوض کرده اند. به عجله مروری به آنچه نوشته و آورده بودند کرده، دیدم تقاضاهای مجلس را کنار گذاشته فقط در این کاغذ چند ماده از مواد عمده قانون اساسی راجع به مطبوعات راعوض کرده با تأسیس سانسور و قیود شدیدهٔ چند آزادی مطبوعات را بکلی از بین برده اند. فوراً فهمیدم که این مدت طولانی معطل کردن ما برای این بوده است که مخبرالسلطنه باروح استبداد پرستی که دارد خواسته است از موقع استفاده نموده به اعتقاد خودش بر متمم قانون اساسی که همیشه طرف عداوت او بوده است شکست بزرگی وارد کند. (شرح این جمله در ورقهٔ علیحده درج شده است).

این تفرس که به صحت آن چند دقیقهٔ بعد در عمل ثابت شد مرا فوق العاده عصبانی کرده دستخط را انداخته گفتم اگر تقاضای مجلس جزأ و کلاً قبول نمی شود جز آنکه مراتب را به اطلاع مجلس برسانیم تکلیف دیگر بر ما وارد نیست. ولی نمی توانیم این دستخط را قبول کرده حامل آن باشیم. زیرا

خارج از مأموریتی است که به ما داده شده است.

در این بین آقایان علماء که از شدت واهمه بهر نحو شد می خواستند هر چه زودتر از قصر خلاص شوند رو به من کرده گفتند دستخط را می بریم می دهیم به مجلس. مجلس هر قسم رأی داد خود داند. این نوع سهل انگاری آقایان مرا دیوانه کرد. گفتم آقایان خواهش می کنم مطلب را درست طرف توجه قرار دهید. مجلس تقاضایی دارد. بر حسب قرار داد قبلی ما را نمایندگی داده اند آن را به عرض شاه برسانیم. هر چند فقره از آن قبول می شود، یا هیچیک قبول نمی شود تکلیف ما این است به اطلاع مجلس برسانیم. اما مجلس ما را مأموریت نداده و نمی توانست بدهد که به عوض قبولاندن تقاضاهای او چند ماده از قانون اساسی را پیشکش حضور همایونی کرده دستخط الغای آن مواد را ببریم. چون این کار از وظیفهٔ ما خارج است نمی توانیم حامل این دستخط باشیم. خودشان بتوسط مأمورین خودشان بفرستند.

من که از حال طبیعی خارج شده بودم این حرفها را با فریاد رسا بیان می کردم. در این بین اقبال الدوله جلو من آمده گفت شما هیچ عصبانی نشوید. تقاضاها را مجدداً بنویسید بدهید من می برم به امضای شاه برسانم. علی هذا یادداشت مجلس را درآورده دیکته کردم. صاحب اختیار نوشت. اقبال الدوله برد و بدون معطلی به صحهٔ همایونی رساند.

این است صحت تفرسی که فوقاً به آن اشاره کردم. بدون تردید باید قبول کرد که علت تأخیر و تغییر دستخط عقیده و میل شخص مخبرالسلطنه بوده است که بدون رعایت باریکی موقع و اهمیت موضوع خواسته بود از موقع استفاده نموده لطمه ای به متمم قانون اساسی وارد سازد.

تبیین این مقال آنکه درابتدای امرچون بیم آن می رفت که مرض مظفرالدین شاه شدت کرده مجال صدور دستخط اعطای مشروطیت فوت شود چند نفر از کارآگاهان وقت قانون اساسی اولی را مرکب از ۵۶ ماده با عجلهٔ

تمام تدوین نموده به امضای شاه رسانده بودند. بعد از افتتاح مجلس شورای ملی مطلعین آذربایجان قانون مزبور را کافی ندیده با اجتماعات و تحصن در تلگرافخانه اکمال آن را از مجلس و دولت خواستار شدند. کمیسیونی مرکب از نماینده گان انتخاب و در تحت ریاست سعدالدوله به تدوین متمم قانون اساسی مرکب از ۱۰۷ ماده گردید: سعدالدوله، تقی زاده، مستشارالدوله، مخبرالملک، حاج سید نصرالله، حاج امین الضرب، محقق الدوله.

چون بین سعدالدوله و خانواده مخبرالدوله بنابر کدورت سی سال قبل حسن روابط نبود وتشبث به امر کمال قانون اساسی به ناحیهٔ سعدالدوله نسبت داده می شد آقای مخبرالسلطنه کلیةً نظر مساعدی به متمم قانون اساسی نداشته و از سوء تصادف چون وزیر معارف وقت بود مواد راجعه به آزادی مطبوعات مانع بود که ایشان در بند و بست جراید آزادی عمل داشته باشد. انصافاً از موقع بسیار نامناسبی خواست استفاده نماید، زیرا در موقعی که جمعی اجامر و اوباش در پناه قوای دولت می خواستند مشروطه را ریشه کن کنند و هزاران نفر از مشروطه خواهان برای حراست حقوق خود در مقابل آنها مسلح شده و هر آن ممکن بود به اندک بهانه نائرهٔ برادر کشی صدها نفر از طرفین را از بین ببرد به پاس عداوت سی سالهٔ خانوادگی قصد ابطال قانونی که با زحمات و خطرات بیشمار به منصه ظهور رسیده بود در قاموس سیاستمداری تحت چه عنوانی می توان مندرج شود.

چنانکه وقتی با اخذ نتیجه با آن هیاهو بیرون می رفتیم ظفرالسلطنه وزیر جنگ و حاکم تهران با مراقبت خاصی مرا از میان صفوف لشکر عبور داده به خیابان رساند. خیابان پر بود از مشروطه طلبان مسلح که با درشکه ها به سراغ ما آمده بودند و همانجا یک تیر تفنگ کافی بود که چندین صد نفر بیگناه فدای یک غرض گردد. علاوه بر این مردمان فداکار که جسارت آمدن تا پشت دیوار محوطهٔ قصر آمده بودند (؟) نماینده گان مجلس و آزادیخواهان متفرقه از مجلس تا چهارراه لاله زار مضطربانه در ایاب و ذهاب مستعد بودند که حین ضرورت مسلح و غیر مسلح به قصر سلطنتی بریزند.

کمیسیون اصلاح

اطرافیان محمدعلی شاه که برای سست کردن بنیان متین حکومت مشروطه بهر وسیله دست می زدند... بر این شده بودند که با تبدیل عنوان مشروطه به مشروطهٔ مشروعه، به دلخواه خود عمل نمایند. مخبرالسلطنه وزیر معارف که در میان وزرای وقت به قانون‌دانی معروف بود مأمور قبولاندن این پیشنهاد بود و تقریباً سه چهار جلسه مجلس صرف این مباحثه شد و بالاخره با اکثریت قریب اتفاق رد شد.

***

روابط شاه با مجلس رفته رفته تیره‌تر می شد. تجاوزات از ناحیهٔ دربار سلطنت به حقوق مردم هرروز بشکلی نمایان وموجب تشویش خاطرها می گشت. برای اینکه مذاکرات بین طرفین بدون تأخیر انجام یابد کمیسیونی مرکب از دوازده نفر به اسم کمیسیون اصلاح از طرف مجلس انتخاب شده بود. این کمیسیون هر روز منعقد بود. اعتراضات دربار را به آن کمیسیون ابلاغ میکرد و جوابها و تقاضای مجلس را از آن کمیسیون اخذ نموده به عرض می رسانید.

در ضمن چاره‌جوئیها گفته شد که اغلب مشکلات از سوءتفاهمات حاصل می شود. برای رفع سوءتفاهمات لازم است یک نفراز طرف مجلس رابط معین شود که مطالب لازمه را به عرض شاه رسانده با دلایل قانونی لزوم مساعدت را به شاه حالی نماید و اظهارات حقهٔ شاه را هم به اطلاع مجلس رسانده موافقت مجلس را تحصیل نماید.

چون شاه این ترتیب را حسن استقبال کرده بود کمیسیون اصلاح نگارنده را برای این خدمت انتخاب کرد و توسط حشمة‌الدوله به عرض شاه رسید. از این انتخاب خیلی خوشوقت شده بود به این شرط که نگارنده در کابینهٔ مشیرالسلطنه که آنروزها در شرف تشکیل بود وزارتی قبول نمایم. حتی علاوه کرده بود که اضافه بر حقوق وزارتی (پانصد تومان) دو یست تومان هم به عنوان

خرج حرکت از صرف جیب همایونی به من داده شود.

حشمة الدوله پیغام شاه را به کمیسیون ابلاغ کرد. ولی من وزارت و امتیاز رابط بودن بین شاه و مجلس را با همهٔ شئونات و حقوقات قبول نکرده با کمال صمیمیت گفتم شاه در این تکلیف اشتباه می کند، زیرا فایدهٔ رابط بودن من وقتی برای شاه مفید فایده است که من در جرگهٔ نمایندگان باقی و نفوذ ملی من محفوظ بماند. همین که از مجلس خارج و داخل وزارت شدم می شوم یک درباری عادی و مساعی من در تألیف بین بجای نمی رسد.

چون شاه نمی توانست تصور کند که ممکن است یک آدم بی چیزی مثل من از وزارت و اضافه حقوق و غیره عن صمیم قلب صرف نظر نماید فردای آن روز مشیرالسلطنه مرحوم بوسیلهٔ تلفن مرا به منزلش دعوت کرده صورت تشکیل هیئت دولت را به من ارائه نموده و خواهش کرد زیرا اسم خود را به عنوان وزیر پست امضاء نمایم، دیگران مثل مشیرالدوله، مؤتمن الملک علاء الملک، مخبرالدوله و غیرها زیر اسم خود را امضاء کرده بودند. البته نگارنده با همهٔ اصرارهای مشیرالسلطنه زیر اسم خود را امضاء نکردم.

فردای آن روز مرحوم عضدالملک مرا به وزارت دربار دعوت کرد رفتم. جنابان عضدالملک، نظام السلطنه و مشیرالسلطنه موضوع را تکرار کردند. باز قبول نکردم. خوب معلوم شد که شاه خواسته بود بدین عنوان مرا از مجلس خارج نماید و حتماً حضراتی که به اوضاع و رسوم دربار عادت داشتند مرا آدمی بی عقل بجا آوردند که با این اصرار وزارت پی من می دود ولی من قبول نمی کنم. شاید هم بی عقلی کردم، ولی

نیست برلوح دلم جز الف قامت یار چکنم حرف دگر یاد نداد استادم.

وقتی که قبول نمایندگی کردم قسم خورده بودم که در حفظ حقوق موکلین آنچه می توانم ایستادگی نمایم. قبول این مسئولیت هم با ترک نمایندگی منافات داشت و هم وظایف رابط بودن بین مجلس و شاه دو سه ماه

بیشتر طول نکشید که مجلس به توپ بسته شد. من هم جزو چندین نفرها اسیر و هفت ماه و هفت روز در باغشاه میان مخاطرات به سر بردم. البته مبالغی هم ضرر مالی وارد شد. اما عهدی را که بشهادت قرآن بسته بودم نشکستم.

مقدمات توپ بستن مجلس

پس از آنکه همهٔ مساعی در رفع اختلافات بین مجلس و شاه به نتیجه نرسید و حتی تکلیفی را که شاه می کرد که هشت نفر از تندروهای روزنامه نویسها و خطبای آن روز برای چندی از تهران تبعید شوند به ملاحظهٔ اینکه پس از قبول و انجام تبعید آنان تبعید چند نفر دیگر را شاید تکلیف خواهند کرد و هلم جرا، رخنه‌ای کلی به اساس مشروطیت وارد خواهد شد، معلوم شد که حتماً بر مجلس شورای ملی حمله خواهند کرد. (فراموش نمی کنم که مرحوم ملک المتکلمین که از جملهٔ آن هشت نفر بود به چند نفری که در کمیسیون صلح نشسته بودیم اصرار کرد که تبعید آنان را قبول کرده بهانهٔ تعرض به مجلس را مرتفع سازیم و گفت برای تبعید شوندگان لازم نیست از دولت مخارج مطالبه کنیم. خود آنان بدون اطلاع قبلی در ظرف دو سه روز هر کدام به طرفی می روند.)

من آقای تقی زاده را به منزل خود دعوت کـــرده گفتم حالا که صلح نکردیم باید منتظر جنگ شد. برای مدافعه آیا آماده هستیم؟ این سئوال مبنی بر این بود که بالطبع کارهای مجلس بین چند نفر تقسیم شده بود. من در داخل مجلس مشغول انجام وظیفه بوده از خارج مجلس اطلاع کافی نداشتم. مثلا نمی دانستم دو کمیسیون: کمیسیون جنگ، کمیسیون نظام که در بالاخانه های قسمتی که فعلا دایرهٔ مطبعه و روزنامهٔ رسمی است هر روز جلسات داشتند کیها هستند و پروگرام مدافعه شان چیست؟

تقی زاده گفت همه چیز داریم و شرح داد سه هزار تفنگ با مقداری فشنگ داریم. پرسیدم تفنگها را کیها استعمال خواهند کرد؟ گفتند سربازان

ملی که در محلات و میدانهای مختلف تهران چندی است هر روز مشغول مشق هستند. تعداد آنها را شمرده گفتند از جمله انجمن دروازه قزوین که شامل پاره‌ای ایلات طرف قزوین هم هست بیست و هفت هزار نفر اعضا دارد. قریب به نصف قزاقخانه به طرفداری ما حاضر هستند. نصف بیشتر توپخانه به همراهی ما قول داده‌اند. وقتی که امر شود توپها را از توپخانه خارج کنند بیشتر آنها رو به باغ شاه شلیک خواهند کرد. حتی یک عده هم توپ فعلا در اختیار مجلس است. از ایلات قزوین معتضد نظام با پانصد سوار مهیاست که به کمک ما بیاید. چون رسماً جزو سواره نظام دولت است اگر قبلاً به تهران بیاید مجبور است جزو اردوی ملی سلطنت‌آباد بشود. اما به حوالی حضرت عبدالعظیم آمده منتظر اشارهٔ ما خواهد بود که به کمک بیاید و قس علیهذا. من در مقابل این حسن اعتمادی که آقای تقی زاده به قول و قرارها داشت بدون داشتن اندک عقیده، مباحثه را بیفایده دانسته فقط گفتم من یک پیشنهاد مختصری دارم، اگر بتوانید اعمال نمائید. آن این است که از باغشاه (وقتی که این صحبت شد شاه هنوز در باغشاه بود و به سلطنت‌آباد نرفته بود) تا مجلس هر چند راهی که برای سوق قوای دولتی به طرف مجلس محتمل و مناسب است البته در پاره‌ای چهار راهها و سه راهها مشروطه طلبانی سکنی دارند. بعضی از این خانه‌ها را مخفیانه از سکنه خالی کرده در هر یک چند نفر تیرانداز با قدری مهمات و آذوقه بگذارید. وقتی که قوای دولتی به تیررس آنها آمدند از پشت بامها یا بالاخانه‌ها شلیک کنند. اولاً در کوچه‌ها و خیابانهای تنگ آنها مجال پیدا نمی‌کنند که در آن نقاط توپ حاضر کرده با تیر توپ مقابله کنند ثانیاً از چند نقطه در مسیر قوای دولت که شلیک شد تصور میکنند که اهل شهر عموماً به شلیک برخاسته‌اند و قطعاً خود را به کشتن نداده رو به باغشاه فرار خواهند کرد. همین که دو یا سه دسته فراراً به باغشاه رسیدند از اوضاعی که اطلاع داریم یقین حاصل است که شاه واردو و سردار و سالارهای پوشالی حتی اثاثهٔ سلطنتی را جا گذاشته فرار خواهند کرد.

آقای تقی زاده این پیشنهاد را جرح نکرد ولی معلوم نشد که به کمیسیونها گفته شد یا خیر. روز بمباردمان مجلس قوای دولتی بدون مزاحمت احدی دسته دسته در اطراف مجلس مدخلهای نگارستان را گرفتند که از خارج کسی به کمک مجلس نیاید. حتی انجمن شاه‌آباد را که در وسط خط عبور قوای دولت واقع و از حیث ساختمان حاکم بر خیابان بود از دو روز پیش بکلی خالی کرده بودند. فقط از انجمن آذربایجان و انجمن مظفری و سر در مجلس چند نفر قدری شلیک کردند تیراندازان قابلی که از انجمن آذربایجان شلیک میکردند توپچیهای قزاق را که می خواسته اند تا پشت توپ می رفته که به مجلس شلیک کنند زده به خاک میانداخته اند. ولی لیاخوف فرمانده کل قزاق را که با قد بلند خود روی اسب ایستاده به آنها فرمان شلیک می داده است با خیال عوامانه که چون افسر روس است هدف نساختند که مبادا دولت روس به مقام انتقام بیاید و حال آنکه افسر روسی مستخدم دولت بود و به امر شاه مجلس را به توپ می بست. اگر کشته می شد دولت روس حق مؤاخذه نداشت. لیاخوف چون دریافت که او را هدف قرار نمی دهند پشت توپ رفته مجلس را هدف شلیک متوالی قرار داد.

روز ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶ هجری قمری از طرف بقایای انجمنهائی که در صحن مسجد مانده بودند به من اطلاع دادند که دستجات قزاق به حوالی مجلس جمع می شوند، به آقایان علماء اطلاع دادیم بیایند. مرا هم فرستادند به شما اطلاع دهم. من فوراً غسل مختصری کرده لباس پوشیده به چهار نفر آدم خود اسلحه داده یکنفر را در پشت بام منزل گذاشته سه نفر را همراه برداشته به ناله و اصرار اهل خانه که مانع می شدند گفتم ما مثل سربازیم که در موقع جنگ باید پشت سنگرها حاضر شویم. به عجله روانهٔ مجلس شدم. از آقایان علماء بعضی آمده و بعضی دیگر نیامدند. از نمایندگان، ممتازالدوله (رئیس مجلس)، حکیم الملک، حاج میرزا ابراهیم، صدیق حضرت، یکی از وکلای قزوین آمده بودند. (صدیق حضرت که ریاست دفتر را داشت گفتم

اوراق لازمه را هر قدر توانست همراه برداشته از مجلس خارج کند. وکیل قزوین هم خودی نشان داد و رفت.)

چون معلوم [شد] قاسم آقای امیرتومان فرماندهی قزاق و سایر قوای حمله را داراست آقا سیدعبدالله پی او فرستاد که باید در باب اوضاع آشفته بلکه قراری داده شود. مشارالیه را نیافتند. در این بین معلوم شد حاج سید رضای مجتهد افجه ای (اصل: افجعی) با جمعی از اهل محل خود به مجلس می آمده، از طرف خانهٔ ظل السلطان (وزارت فرهنگ کنونی) همینکه خواسته بود وارد میدان نگارستان بشود، قزاقهائی که آن جا را مثل همهٔ مدخلهای میدان گرفته بودند مانع شده بودند. در زد و خوردی که به این جهت واقع شد تیری انداخته شد و همین فقره آغاز تیراندازی گردید.

ماها که در مرتبه بالای بهارستان نشسته بودیم در مقابل شلیک توپ آنجا را خالی از خطر ندیده فوراً پایین آمده به باغ شمالی مجلس رفتیم. آنجا باوجود شرابنل که مثل تگرگ درختان را خورد کرده سرما می ریخت در یکی از گوشه های باغ آقا سیدعبدالله امر به سکوت داده دعای نجات مفصلی خواندند. دراین ضمن ازسر درمجلس هم روبه قزاقها تیراندازی می شد و اشخاص راست یا دروغ نزد ما آمده خودستائی می کردند یکی ازآنها که فقط یک فشنگ ازقطارش کم شده بود ادعا میکرد که چندین نفررا کشته است).

تراکم هیاهو و تراکم اقوال مختلفه از کسان ترسوئی که سنگرسر در را ترک کرده به باغ پناهنده می شدند مجال هیچگونه صلاح اندیشی نمی داد لابد تیغهٔ در کوچکی را که رو به کوچهٔ شرقی باز می شد خراب کرده، به اصرار آقایان را از آنجا خارج کردیم که در خارج محوطهٔ مجلس مأمنی برای خود تدارک نمایند. مقصود عمده هم این بود که با رفتن آقایان اتباع آنان نیز بروند، بلکه ما چها نفر فراغتی یافته برای جلوگیری از هجوم دولتیان به مجلس طرحی بیندیشیم.

در این بین آقا سیدعبدالله مرحوم، نوکری فرستاد که ما در اینجا جای

امنی یافته ایم. شما هم بیائید شور کنیم که [چه] باید کرد. تصور کردیم که در حوالی همان کوچهٔ شرقی که معدودی خانه های رعیتی بود جائی پیدا کرده اند. دستور مختصری به اشخاص که در آنجا بودند داده چهارنفرما با علی بیک نوکر من که هرگز از من جدانمیشد از همان در خارج شده. سید، آدم آقا سید عبدالله در جلو و ما در عقب او رو به شمال آن کوچه به راه افتادیم. ما رسیدیم به خیابان ژاله. سید عرض خیابان را طی کرده به در بزرگ باغی هدایتمان کرد. لدی الورود باغ را شناختم که پارک امین الدوله است. به عمارتی رسیدیم که آقایان در اطاق تحتانی آن نشسته بودند.

از پنجره به آقا سید عبدالله گفتم آقا جای بسیار نامناسبی انتخاب کرده اید. الان است که قوای دولتی به اینجا بریزند. آقا سید عبدالله گفت همچه شد. حالا بیائید به اطاق فکری به حال خود بنمائیم.

حاضرین اطاق چند نفر آقایان علماء و آقازادگان و ماها و دو سه نفر دیگر بودند. افتخارالتجار پسر حاج علی اکبر شیرازی به مناسباتی طرف سوءظن همه بود. لهذا مرحوم آقا سید محمد طباطبائی گفت غیر از آقایان و وکلای مجلس کسان دیگر به اطاق دیگر برود. همین که اطاق از اغیار خالی شد در چگونگی تکلیفی که باید اتخاذ کرد مذاکره زیادی به عمل آمد. به آقایان پیشنهاد کردیم که از راه دیوار خرابه خارج شده از راه صحرا طرف حضرت عبدالعظیم بروند. البته در راه از اسب و درشکه و الاغ هرچه گیر آمد سوار شدند. اتفاقاً آقا سید علی پسر مرحوم بهبهانی هم از همان راه صحرا سواره خود را به پارک رسانیده بود.

این پیشنهاد را تأیید کردند. پس از خیلی تردیدها آقایان طرف دیوار خرابه رفتند که خارج شوند. ما چهار نفر طرف درب پارک که به خیابان باز میشود رفتیم که بلکه به منزل علاء السلطنه وزیر امور خارجه رفته از طریق خارجه چاره ای پیدا شود. ولی دربسته و مقفل بود. در این بین علی بیک، نوکر بنده که بهیچوجه از من منفک نمیشد از لای درب به خیابان نگاه کرده گفت اشیاء

مجلس را غارت کرده می برند. دیدیم ملت غیور مشروطه خواه پس از خارج شدن ما از مجلس هجوم آورده، هرچه یافته غارت کرده می برند. مثلا شاخهٔ آویزه‌های بزرگ هر یک دست کسی، پارچه‌های فرشهای بزرگ در دوش کس دیگر. خلاصه آنچه قابل انتقال بود به یغما می رود.

لابد از رفتن به خانهٔ علاء السلطنه مأیوس شده به ته باغ آنجائی که آقایان رفته بودند حرکت کرده، دیدیم آقایان هم هراسان برمی گردند. معلوم شد سواران دولتی در روی خاکریز خندق پاس می دهند. در این بین در بزرگ پارک را به شدت کوبیدند و بلافاصله از خیابانهای مختلف دستجات هجوم، مرکب از سرباز، قزاق، مردم متفرقه مسلح به تفنگ و قداره و چوب و چماق رو به ما آوردند.

علی بیک نوکر من که مرد دلیر و تیرانداز قابلی بود پشت درخت نارونی قراول رفت که مدافعه کند. من فوراً تفنگ و قطار و ماوزر او را گرفته همه را توی علفهای جوب آب انداختم و نگذاشتیم یک تیر از طرف ما خالی شود. زیرا مسلم است یک مدافع در مقابل هزاران مهاجم هیچ موفقیتی پیدا نمی کرد. ولی عدهٔ زیادی از طرف ما هدف تیر می شد. چنانکه تهور بی مورد حاج میرزا ابراهیم مرحوم منجر به شهادت او شد.

مهاجمین بیرحم بیشتر به آقایان علماء و ارباب عمایم پرداخته از آنچه شقاوت بود نسبت به آنها فروگذار نکردند. لباسهای آنان را جز پیراهن و یک زیر شلواری همه را کنده بعد شروع به کندن موی ریش و سبیل [کردند] و با ته تفنگ، قداره، سر نیزه و چماق بدون رحم و ملاحظه می زدند.

مرحوم بهبهانی که آن روزها ناخوش بود و به سرش کیسهٔ یخ می گذاشت در مقابل ضربات ته تفنگ و ته قداره مثل سرو ایستاده و پس از هر ضربت جز کلمه لااله الاالله چیزی نمیگفت. من به فاصلهٔ ده قدم دور از محل مضاربه ایستاده بودم و گویا تصور نمی کردند که از زمرهٔ مشروطه خواهان باشم. علی بیک گفت متوجه شما نیستند. خوب است به طرفی برویم. ولی من از

شدت شقاوتی که نسبت به آقایان معمول میشد مات و متحیر بهیچوجه به فکر خود نبوده و نمی توانستم از این معرکه خارج شوم.

خلاصه پس از مدتی ضَرب و جرح به خیال بردن این قافلهٔ مجروح افتاده، در موقعی که همهٔ اسرا را جمع آوری می کردند یکنفر طرف من آمده گفت بیائید. علی بیک گفت این آقا از اجزای باغ است و از اینها نیست. گفت حالا همه را می بریم. بعد تکلیف هر کس معلوم می شود. در بین راه کت بنده را با ساعت و عینک و یک رولور کوچکی که همراه داشتم غارت کردند بین راه از پشت سرشلاقی به من زدند که دور سرپیچیده و به چشمم صدمه زد. بطوریکه تا سالیان دراز لکه هایی که مگس می نامند، احداث کرده بودند. با این ترتیب ازپارک خارج شده به میدان ضرب و جرح دیگری گرفتار شدیم.

از حسن اتفاق قاسم آقای امیرتومان که زیر فرمان لیاخوف فرمانده هجوم آن روز بود در خارج جلوخان پارک حضور داشت. اولاً از افسران قزاق که ما را اسیر کرده بودند شدیداً مؤاخذه کرد که به شما امر نشده بود مزاحم آقایان علمای اعلام و وکلا بشوید. فقط مقصود دستگیر کردن چند نفر بود و به سایرین نمی بایست مزاحم شوید.

ولی عمده‌ای قزاق که قبلا در جلوخان‌پارک حاضر شده بودند به شدت به ماها حمله کردند. اینان از قزاقانی بودند که در میدان نگارستان باطرفداری مشروطه جنگ می کردند و چندین نفر در آنجا هدف گلولهٔ آزادی‌خواهان واقع شده بودند. لهذا در جلوخان پارک حاضر شده بودند که انتقام رفقای تیر خوردهٔ خود را از ماها بگیرند. یعنی به قصد کشتن ماها آمده بودند.

قاسم آقا که اوضاع را اینطور دید تقریباً به قریب بیست نفر افسر سواره که حاضر بودند امر داد شر آنان را از [سر] ما دور کنند. لهذا افسران با شمشیرهای آخته به قزاقها هجوم بردند و در حقیقت بین افسر سواره و افراد قزاق پیاده مبارزه در گرفت. یکی از افسران جوان به من گفت جلو اسبم را گرفته از دست

ندهید. من هم به دستور او عمل کردم. آن جوان پاک نهاد از هر طرف که به من حمله می شد با شمشیر و نهیب اسب از من رد می کرد. افسوس دارم در آن گیرودار از سیمای او نتوانستم علایمی بخاطر بسپارم.

این حمله و دفاع بیش از نیم ساعت طول کشید. بالاخره با اهتمام و جدیت قاسم آقا و مردانگی افسران سکونتی حاصل شد. ماها را از حملات و شقاوت قزاقها و سایرین نجات داده رو به خیابان... بردند که به مأمنی برسانند. دری را هر چه کوبیدند باز نکردند. در دوم را که زدند چند نفر از خواتین در را باز کردند. همینکه چشمشان به ما افتاد که خسته وخراب ونیمه لخت و کتک خورده و مجروح و مضروب بودند بنای فضاحی و فحاشی به شاه و دستگاه استبداد گذاشته و با نهایت شجاعت و مردانگی در را باز کرده در محوطهٔ کوچک خانه که یک طرف آن ایوان سر پوشیده‌ای بود نشانده آب سرد آوردند. مرد خانه با بادبزن بلند بنای بادزدن گذاشت. آنچه درچنین موقع خطرناک میسّر می شد از زن و مرد آن خانه به منصه ظهور رسید (خانه به آقای سید علی نام تعلق داشت. پس از افتتاح مجلس دوم که من رئیس مجلس بودم او را در دفتر مجلس مستخدم کردم. اما انصافاً می بایست یکان‌یکان به افراد آن خانه خیلی بیشتر مهربانی می کردیم).

قاسم آقا به دو سه نفر از افسران امر کرد که چند درشکهٔ شخصی یا کرایه حاضر کرده هر یک از آقایان را به منازل خود برسانید. ولی یک نفرپسرهٔ بی حیائی که لباس پایه‌دار نظمیه بر تن داشت به قاسم آقا گفت من باید از باغشاه دستور بگیرم و علی الظاهر از خانه خارج شده توسط تلفن امر گرفت که همه را به باغ شاه ببریم. قاسم آقا خود را ناچار از تمکین دید. هرچهار نفر را به یک درشکه نشاندند. در درشکهٔ اول مرحوم آقا سید عبدالله بهبهانی، حاج امام جمعه خوئی و نگارنده بودیم. آن شخص بی شرم هم در جلو ما نشسته، جمعی قزاق سواره در جلو و اطراف درشکه ها از دروازهٔ دولت بیرون رفته از طریق صحرا ما را به باغشاه بردند. در جلو در بزرگ باغشاه جمعی مهتر و جلودار،

سرباز، قزاق و متفرقه حاضر شده بودند. به محض اینکه از درشکه ها پیاده شدیم برای دفعهٔ سوم ضرب و شتم شدید شروع شد. خدا رحم کرد که چون ضارب از اشخاص خیلی مختلف تشکیل شده بود و اطراف دستهای زدن و کشتن مزاحم همدیگر شده آنقدری که شایق بودند آزادی عمل پیدا نمی کردند. از حسن اتفاق حضور آقای حشمة الدوله در آنجا نعمت غیر مترقبه شد.

آقای حشمة الدوله که به معمول هر روز از منزلش به باغشاه آمده دیده بود حاج شیخ الرئیس مرحوم را بیرون باغ در یک چادر قلندری قزاق حبس کرده اند به عجله به حضور محمد علی شاه رفته گفته بود حاج شیخ الرئیس هر قدر هم مستحق بیرحمی باشد شاهزاده و مجتهد عالیمقامی است. نباید او را در بیرون باغ جلو گرمای فوق العاده در چادر قلندری نگاه داشت. محمد علی شاه گفته بود خودت برو امر کن او را توی باغ در چادر مناسبتری نگاه دارند. حشمة الدوله برای انجام این مأموریت از باغ خارج شده شنیده بود که او باش بیرون در باشعف و شادی میگویند وکلا را آوردند، آوردند. برای یاری آنها ایستاده بود. همینکه چشمش به من افتاد حین تلاش برای نجات من، دیده بود که جلودار آقا بالاخان سردار دشنهٔ خود را کشیده بلند کرده که ازپشت سر میان دو کتف من بزند. هر قدر ممکن بود بلند شده خودش را به روی من انداخت. من تصور کردم که پای حشمة الدوله به طناب گیر کرده و سبب این حرکت شد. بعد همان جلودار با دشنه از بیخ گوش و صورت حشمة الدوله چند ضربت زد که سیاهی آنها تا چند روز در سر و صورت حشمة الدوله نمایان بوده است.

معزی الیه چون دید از عهدهٔ جلوگیری برنمی آید توی باغ دو یده به سلطانعلی خان وزیر دربار و نیرالسلطان فراشباشی و مصطفی خان حاجب الدولهٔ سابق را که توی باغ نزدیک در بودند فریاد زده به امداد طلبید. حاجب الدوله با فراشانی که حاضر بودند به بیرون دو ید با چوب و چماق ماها را از دست اشرار متفرقه که عمداً برای ضرب و قتل آنجا جمع گشته بودند خلاص کرده توی باغ به چادر حاجب الدوله انداختند. این زد و خوردها از یک ساعت از آفتاب

گذشته تا نیم ساعت به غروب مانده که به چادر حاجب الدوله رسیدیم در عین گرمای ۲۷ خورداد تمامی روز تشنه و گرسنه در میان شداید ضرب و جرح گذشته بود.

***

روز بمباردمان مجلس آقایان بهبهانی با چند نفر از اولادش من جمله آقای بهبهانی حاضر، آقای سید محمد طباطبائی حاضر، حاج امام جمعهٔ خوئی، از وکلا، ممتازالدوله رئیس مجلس، حکیم الملک، حاج میرزا ابراهیم، نگارنده صدیق حضرت دفتردار مجلس، حاج محمد تقی بنکدار وکیل قزوین، آقا سید جمال الدین افجه‌ای و از غیر وکلا، ملک المتکلمین، میرزا جهانگیرهان، قاضی ارداقی، برادرش، مدیر روح القدس و چند نفر دیگر. (عبارت ناقص مانده)

حاج میرزا ابراهیم آقا درپارک امین الدوله کشته شد. ممتازالدوله و حکیم الملک درپارک امین الدوله زیر موها مخفی شده تا پاسی از شب گذشته ازآنجا بیرون آمده دریکی اززوایای پارک محل مقنی ها رفته لباس مقنی پوشیده شبانه به خانهٔ نوکر ممتازالدوله که همراه بوده رفته از آنجا به سفارت فرانسه پناهنده شده. ممتازالدوله در تحت حمایت سفارت فرانسه به پاریس هجرت کرده، تا برچیده شدن بساط استبداد نزد برادرش ممتازالسلطنه وزیر مختار ایران درپاریس ماند.

آقای سید عبدالله پس از دو شب توقیف در باغشاه به عتبات تبعید شد و تا خاتمهٔ استبداد درآنجا ماند. آقا طباطبائی پس از دو یا سه ساعت توقیف در باغشاه به مشهد تبعید شد. پس ازچندی اجازهٔ معاودت پیدا کرد. پس از نقل مکان دربار از باغشاه به سلطنت آباد که احتمال اغتشاش تهران بیشتر شد در یک گوشهٔ باغ مرحوم صنیع الدوله در قلهک توی چادر به سر می برد. صدیق حضرت با صوابدید ما چند نفر اسناد و اوراق مهم را از دفتر خارج کرده قبل از اینکه حمله و تیراندازی شروع شود از مجلس رفت و آسوده ماند.

وکیل قزوین را به قول خودش پس از استیلا به مجلس می خواستند سر ببرند با التماس خلاص شده. برادرزادهٔ میرزا جهانگیرخان در سنگر بالای سر در مجلس تیر خورد و شهید شد. ملک المتکلمین، میرزا جهانگیرخان، قاضی [ارداقی]، مدیر روح القدس در روزهای اول پس از بمباردمان در باغشاه اعدام شدند.

آقا سید جمال الدین افجه ای که با جمعیت از طرف خیابان جنوب غربی طرف مجلس می آمد از ورود به میدان بهارستان ممنوع شد در منازعه ای که از این بابت حادث شده بود تیر اول گو یا از طرف انجمن آذربایجان انداخته شده و بهانهٔ شروع جنگ گردید. حاج محمدتقی جزو محبوسین باغشاه مدتی در قطار زنجیریها بود. پس ازچندی در غلام گردش چادر آبدارخانهٔ حاجب الدوله در جوار چادر من محبوس بود. پس از پنج ماه ونیم مرخص گردید.

علی بیگ جلودار نگارنده که روز بمباردمان از من منفک نشد سه ماه در باغشاه در قطار زنجیریها محبوس بود بعد مرخص شد.

از دستهٔ محبوسین باغشاه نگارنده آخرین بودم که هفت ماه و ده روز در باغشاه ماندم.

«این قصهٔ «جانوران قدرت» است، قصهٔ انسانهائی است که، قدرت آنهارا به تباهی میکشد، مسخ می کند. آری آنگاه که قدرت در تن یک تن متراکم شد، دیوانه میکند، کور می کند. و این پدیده‌ای است همیشگی، با اینهمه، نماد همهٔ اعصار دیکتاتورزده... گوئی که جزء جزء از خلاصهٔ مهیب‌ترین جنون‌ها و توحشها، بلاهت‌ها و مضحکه‌ها، بیهوده گی ها و عجزها، سفاکی ها و قساوت‌های موجود در همهٔ استبدادهای سیاه تاریخ. دیکتاتورهائی که آنها را در جغرافیای امروز و تاریخ سیاه دیروز می توان یافت. گاه شولای آسیائی بر تن دارد گاه جامه امریکائی لاتین».

«پائیز پدر سالار»

کودتای ۱۲۸۷

۲۳ ژوئن ۱۹۰۸— ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶

پیروزی کامل مجلس و ملیّون و استیلای آنان را بر شاه، و نیروی مرتجعین، در کودتای ناکامانه دسامبر ۱۹۰۷، و آشفتگی آن پیش آمد را که تنها پنج یا شش روز از ۱۳ یا ۱۴ تا ۱۸ دسامبر بدرازا کشید دیده شد آن واقعه با درخواست مجلس (در ۱۳ دسامبر) بکناره ساختن رآیزیان مرتجع شاه، بویژه امیر بهادرجنگ و سعدالدوله آغاز گردیده از ۱۴ تا ۱۸ دسامبر، درحالیکه شماره پیشقدمان ملی (که بقرار گزارش خبرنگار تایمز بدوهزار نفر میرسید) برای دفاع از بهارستان یا گنگاشستان و مسجد سپهسالار گرد آمده بودند، بحد اعلای وخامت و تندی رسید. لوطیان ولگرد، میدان توپخانه را اشغال و تا ۲۲ دسامبر در دست داشته، رهگذران را بیم و آزار داده کوی یهودیان را چاپیدند.

چیرگیشان در ۱۸ دسامبر، پس از دیدار سفرای فرانسه و اتریش و وزیر مختار ترکیه با شاه و تعهد شاه در کیفر آشوبگران که خود — آنان را بسرکشی واداشته بود، و بیرون کردن راهزنان مرتجعش بپایان آمد. در ۱۹ دسامبر تقی زاده در مجلس ملی سخنرانی تندی نمود در ۲۰ دسامبر شاه هیئت وزیران تازه‌ای را با نخست وزیری نظام السلطنه نامزد کرده روز دیگر فرمان بیرون شدن ظل السلطان عم خود را از تهران صادر کرده وچون با پیام‌آور به خیرگی رفتار کرده او را کتک زد، بطور ناگواری از خانه خود بیرونش کردند.

ازآنروی ،سفرای انگلیس وروس (تاآنجا که‌روسها آشکارا روا

میداشتند و انگلیس ها که از ۱۸۸۸ مناسبات حسنه با شاهزاده داشته، تا اندازه ایکه بر کناری از بیشتر مناطق حکمروائیش لطمه به نفوذ انگلیسها زده و با پیروزی دیپلماسی روس تمام شده بود) بالحن ملایمتری اورا تهدید و امر بسکوت کردند. چه ظل السلطان منفور همه ایرانیان به ویژه اصفهانیان برای ستم های بی شمار و اندازه اش بود ــ چیز دیگری مانند تئوری دکتر دیلن Dillon و دیگران دستیاران حکومت روسیه که در ۲۰ آگست ۱۹۰۸ در مجله معاصر نوشت: «هدف مغز نهضت انقلاب این است، که بسادگی او را بر تخت نشاند،» نمی توانست بی اساس و خنده آورتر باشد ولی پس از اینکه از طرف مشروطه خواهان رانده شده و بپرداخت مبلغ هنگفتی ملزم گردید، دکتر دیلن لحن خود را وارون نموده، در باره اش چنین گفت:

«آدمی بی هدف و خواهان تخت سلطنت مطلقه، یا یک ستمگری بی عاطفه و یک مستبد شرقی، حیوانی آدمی صورت که ظالم بالفطره است و گاهی ظاهری آراسته بفهم دارد.»

بعوض اینها در شماره اکتبر ۱۹۰۹ همان روزنامه او را چنین وصف کرد: «یکی از متنفذترین اعضای خانواده سلطنت که جنایتی بعهده او گذاشته نشده است»

پس از کودتای دسامبر ۱۹۰۷ کوشش بسیاری از طرف مجلس ملی برای بهبود مناسبات میان شاه و ملیون شده و کمیته توافق بنام (مجلس استحباب) برای این منظور اساسی تشکیل یافت ــ کوشش آنان بواسطه شعاع السلطنه برادر شاه و عضدالملک رئیس قاجار (یا تیره همایونی) دو چندان شده، چنان پیشرفت نمود که در دو عید غدیر و قربان، شاه نمایندگان مجلس را برای عرض تبریک پذیرفت.

در برابر بهبودیها که از هر سوی در وضعیت هویدا گردید، افق تهدید آمیز سیاسی خارجی تیره‌تر میشد ــ سپاهیان ترکیه بپیشرفت خود در پیرامون مرز شمال غربی دنباله داده بساو جبلاغ (مهاباد) وارد گردیده ــ ایرانیان

بفرماندهی فرمانفرما از هر گونه ایستادگی ناتوان بودند.

از سوی دیگر، رفتار روسیه هم، در مورد چندی نگرانی آشکاری را فراهم ساخت.

بعلاوه بزودی بهم خوردگی تازه‌ای میان مجلس شورا و شاه برخاست در ۱۸ دسامبر صرافی زرتشتی بنام ارباب فریدون در تهران کشته شده بر مجلس بطورپا برجائی ثابت گردید که این جنایت واداشته مجلل السلطان، یکی از درباریان مرتجع شاه بوده و متقعاً تصمیم بکیفرش گرفتند.[۴]

گرچه شاه بدین تصمیم اعتراض کرد، بدان پایه که درباریان مصونیت داشته و نباید مانند محکومین قانونی در خور کیفر باشند، بالاخره اقدامی نشد، تا در ماه می یعنی، پنج ماه پس از این جنایت که او و همدستانش با تبعید بکلات مجازات شده وچهار یا پنج هفته دیگر، بر اثر پیروزی شاه و انهدام مجلس پس آورده شدند.

در پایان فوریه ۱۹۰۸ روز آدینه هشتم اسفند ۱۲۸۶ خورشیدی ۲۵ محرم ۱۳۲۶ قمری، داستانی بدتر از پیشتر رخ داد. در آن روز که شاه آهنگ دوشان تپه را داشت باشکوه و دبدبه از کاخ بیرون شد، در کالسکه دودی «اتومبیل» میراند و کالسکه شش اسبه همایونی با گارد و امیربهادر در پی، در خیابان باغ وحش (اکباتان) بمبی انداخته شد که اتومبیل را شکسته و یک تن

۴ــ انگیزه ترور ارباب فریدون راچنانکه دوست گرامی [مترجم ارباب اردشیر گودرزجهانیان، پس از انتشار چاپ نخست کتاب بازگو کرد این بود که «ارباب فریدون در راه آزادیخواهان صدر مشروطیت از هر گونه فداکاری خودداری نمیکرد، میخواسته با دادن پول بسیاری در راه پیشرفت مشروطه خواهان کمک نماید، سران ملیون پول را نپذیرفته از او خواسته بودند که افزار جنگی از تفنگ و فشنگ و تپانچه بنام بازرگانی از خارجه وارد و باختیار داوطلبان فدائی گذارد، او هم چنین کرده و بدینسان کمکهای موثری میکرده و دیگر اینکه در یکی از جلسات سری، زبان به نکوهش محمدعلیشاه درازواوراسرزنش میکند، که نیم تنهٔ ملکه ایران رانزد بانگ روس گرو گذاشته وپول دریافتی را بکار ملت کشی زده است، این کار و گفتار بگوش شاه رسیده و مجلل را بکشتن او فرمان میدهد.

کشته گردید؛ ولی بشاه که در کالسکه دیگر بود گزندی نرسیده از کالسکه پائین جسته و بسی بیمناک گردید و دیگر امیدی برای هر گونه سازش نماند.

اوضاع روز بروز یأس آورتر میگردید ــ روز دیگر نارنجکی در همان نقطه انداخته شد که دو تن دیگر کشته شدند[۵] آن خانه ایکه نارنجک از آن پرتاب شده بود از آن زرگری بنام سید غلامرضای مرندی بود، که بازداشت و دادرسی شد ــ ولی چیزی دستگیرش نشد، جز اینکه مرتکبین سه نفر بوده وپای بگریز نهاده بودند ــ البته اینکار از طرف مرتجعین بود که میخواستند بگردن انقلابیون گزارند.

رهبران انقلاب این واقعه را باز و روشن ساخته و از کارگاه مرتجعین دانستند که از هر گونه سازشی میان شاه و مجلس ملی جلوگیری شود، و تصریح کردند که بمب اندازان با شاپشال خان معروف یهودی روس (جوانی که در اوان ولیعهدی لله و آموزگار، و از آغاز سلطنت شاه سمت آجودان ژنرالی داشته

۵ ــ مؤلف مینویسد: روز دیگر در همان نقطه بمب افکنده شده و دو تن کشته گردیدند، اما چگونگی نوشته نشده و این درست بنظر نمیآید چه، چنانکه دیدیم شاه سراسیمه و بیمناک گردیده بود و نمیشاید که روز بعد در همین جایگاه، چنین کاری تکرار شده باشد. پس آنچه در بخش دوم تاریخ کسروی نگارش یافته درست‌تر بوده که مینویسد:

«هنوز آوای بمب بریده نشده نارنجک دیگری چند گام دورتر ترکید که بازچندین تن کشته شده چند تن زخم یافتند.

شاه که در کالسکه شش اسبه میبود، گزندی باو نرسید و همینکه صدای نارنجک را شنید از کالسکه پائین آمده، پیرامونیان گردش را گرفتند، و بیمناک و شتابزده خود را به خانه کالسکه‌چی که در آن نزدیکی می بود رسانید.

غلامان کشیک خانه همین که آوای نارنجک را شنیدند از هم پراکندند و در اینجا و آنجا دست بتاراج یازیدند، سپس چون شنیدند که شاه زنده است، باز گشتند شورش و بهم خوردگی ها که پدید آمده بود از میان برخاست، شاه ساعتی در خانه کالسکه‌چی باشی آسوده، سپس پیاده بدر بار رفت و همان روز خود او باتلگراف داستان را بشهرها آگاهی فرستاد».

گمان میرود براون در ترجمه دفعه دیگر، روز دیگرپنداشته وچنین لهوی دست داده باشد،

[احمد پژوه]

و در شیطنت نابغه بوده) بند و بست داشته اند.

مدبر الملک که وقتی مدیر نامهٔ تمدن بوده و در ۱۴ سپتامبر ۱۹۰۸ شرحی از داستان کودتای ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸، در نامهٔ هفتگی حبل المتین کلکته داده، قدری پیشتر رفته چنین مینگارد که: ـ «شاه بشخصه در این دسیسه بمب پرانی در پنهانی دست داشته، و امیدوار بوده که بدین دست آویز موجبات بی آبروئی مجلس ملی را فراهم سازد».

در آغاز آپریل ۱۹۰۸، احتشام السلطنه که پس از کناره گیری صنیع الدوله (در سپتامبر ۱۹۰۸) بریاست مجلس درآمده بود استعفا داده و ممتازالدوله بجانشینی او انتخاب گردید.

احتشام السلطنه بواسطهٔ کوشش هائیکه در بازداشتن آزادی مطبوعات و سخنرانی عمومی نموده بود، عدم محبوبیتی بی اندازه در جامعه یافته و از طرف جانشینش «ممتازالدوله» اوضاع بامتانت و نرمی بیشتری پیشرفت مینمود. در این هنگام کیفر چهار نفر از سران پرخاشگر به پارلمان «در ماه دسامبر» به میان آمد اینها عبارت از: صنیع حضرت، مقتدر نظام، نایب اسمعیل و سید کمال بودند، که همه چوبکاری شده؛ برای دهسال محکوم به آوارگی در کلات گردیدند، و چنین همانندی نیز درباره بزهکاران کشتن ارباب فریدون زردشتی در ماه دیگر بکار برده شد.

رویدادهای دورهٔ که بکودتای آفت بار منجر شد، از پایان ماه مه ۱۹۰۸ آغاز گردید.

روابط میان شاه و مجلس در حال کشمکش و بجائی نازک میکشید عضدالملک آن مرد سالخورده، خود را برای میانجیگری میان دربار و مجلس می آراست. خواست شاه این بود، که روزنامه ها و منبریان سخنگو از ابراز ضدیت با او دست بردارند، در حالیکه مجلس برکناری شش نفر از خیره سرترین مرتجعین را که مسئول عمده آنتریکهای همیشگی شاه بر ضد مشروطیت شناخته شده بودند ـ درخواست مینمود. این شش تن عبارت بودند از:

امیر بهادر جنگ، شاپشال خان، مفاخرالملک، امین الملک، موقرالسلطنه و مجلل السلطان.

شاه هر چند بر این اصرار رضایت داد، بشرطی که مجلس، نخست خواست او را انجام دهد؛ سرانجام تن در داد، که از دو سوی انجام درخواست ها بکار بسته شود. درپایان، مشروطه خواهان کمیته ای از سخنوران بزرگ: ــ آقا سید جمال، جهانگیرخان شیرازی مدیر صوراسرافیل، سید محمد رضا شیرازی مدیر مساوات و چندین تن از نمایندگانیکه افکار همگانی را اداره مینمودند برگزیده ــ اینها خود را بمیانه روی کشیده وبزودی لحن محترمانه ای در مطبوعات و سخنرانی پیشهٔ خود ساختند.

با وجود بر این باز هم شاه از برکناری درباریان تبه کارش خودداری مینمود، تا اینکه چندین تن از مردان نامی و شریف، بسرکردگی جلال الدوله (پسر عم شاه، و فرزند ظل السلطان)، علاء الدوله، معتمدخاقان، سردار منصور و وزیر همایون، با پشتیبانی انجمنها و مردم، در بدست آوردن هدف غائی کوشیده، درآخر شاه دراول ژوئن ۱۹۰۸ براه آمد.

هرچند درباریان از کار افتاده ــ چندان دور نرفته، امیربهادرجنگ بسفارت روس پناه برد. دراینحال شاپشال خان و لیاخوف سرهنگ قزاقان، بدیدارشاه (که خود را از مشروطه خواهان ترسان وانمود میکرد) ادامه میدادند.

در روز دیگر (۲ ــ ژوئن) سفیر روس پا بدایره مداخله گذاشت، (همینطور شارژ دافر بریتانی)، چنانکه تقی زاده[۶] محرمانه ابراز نمود ــ هرچند

۶ ــ نخستین توضیحی که تقی زاده داد همان بود (که روزنامه تایمز زیر عنوان «افسانه ایران» در سر مقاله ۲۸ نوامبر ۱۹۰۸ درج کرده بود، ولی حقیقت آن بنوبت خود در کتاب آبی زیر شماره ۱ و شماره ۱۷۵ یاد شده است) که «دهارت و یک» نگرانی خود را درباره محمدعلی شاه تأکید نموده و میخواست بوزیر امور خارجه ایران خاطرنشان نماید که هر گزندی بشاه رسد، برای ایران سرانجام ناگواری دارد، مسترمارلینگ Marling وابسته سفارت بریتانی، کاملاً او را تأیید کرده و همانگونه سخن راند.

کسروی در جلد دوم تاریخ مشروطه خود مینویسد:



آناً نتیجه‌ای ببار نیاورد، سه هفته دیگر نتایج شوم آن آشکار گردید.

ـ در بامداد آن روز، بنابروایت تقی زاده: ـ این دو دیپلومات که در جایگاه تابستانی خود یکی در زرگنده و دیگری در قلهک میزیستند ـ تلگرافی بزبان فرانسه بوزیر امور خارجه نموده؛ بدو آگهی داده و پیشنهاد نمودند، برای تعاطی افکار از موقعیت کنونی که بنظر ما وحشت‌زا میاید، چهاربعدازظهر نزد شما میآییم و درخواست شده بود؛ از عضدالملک و ممتازالدوله رئیس مجلس نیز دعوت نماید که درآنجا آمده آنها را ملاقات نمایند ـ این دو تن بعنوان اینکه هرگونه روابطی با نمایندگان بیگانه میبایستی از مجرای وزارت خارجه صورت گیرد، از آمدن سر باز زدند.

آن دو دیپلومات که در این موقع دهارت و یک سفیر روس و مارلینگ بوده است، بموقع مقرر بخانه وزیر وارد M. De, Hartwig گردیدند سفیر روس گفتاری دراز، برپایه شکایت و تهدید وزیر امو خارجه ایران سر داده چنین گفت: «جان شاه در خطر است ـ این ملیون چکار بکار نوکران شخص اعلیحضرت بویژه امیر بهادرجنگ که مانند سگی وفادار پاسبان →

« این داستان از هر بار شگفت‌آورتر است. خود داستان نیرنگی از سوی سفیر روس بوده، و از این سوی تقی زاده در باره گفتن به براون به دستبردهائی در آن پرداخته و آنرا دستاویزی برای کارهای خود نشان داده، سفیر روس خواستش بیم دادن میبوده زیرا چنانکه از راپرتهای لیاخوف برمی‌آید میخواسته چنان باشد که آزادی خواهان اندیشه ایستادگی را رها کنند سفیر انگلیس چون از آن نقشه آگاهی نداشته فریب همکار خود را خورده است، هرچه هست دست‌آویز در این کوشش را میان خودشان جلوگیری از پیشرفت آرزوی ظل السلطان میبوده، که نشستهای خانه عضدالملک را آن درخواست میشمارده‌اند، و جلوگیری آنرا بایای (وظیفه) خود میدانسته‌اند.

لیکن راز نهان همان است که باز نمودیم، اما تقی زاده، چون روز بمباران مجلس از خانه بیرون نیامده و ناشایستی از خود نشان داده بود، در لندن نزد براون و دیگران به‌پرده کشی هائی پرداخته و از آنجمله این داستان را با دستبرد باز گفته است.»

نگارنده از انتقاد کسروی چیزی نفهمیدم و بمورد اختلاف پی نبردم، بهر صورت کتاب آبی را که مؤلف بدان اشاره کرده البته مدرک معتبری است ولی افشای رازهای مهم را نباید از آن هم انتظار داشت.

تندرستی اربابش میباشد دارند؟ کار انجمن ها و ملیون بدینجا کشیده که همه آرزوشان بر کناری شاه از جایگاه پادشاهی گردیده است.

ما نمی توانیم این را بخود هموار نمائیم ــ اگرچنین واقعه ای رخ نماید، روسیه ناگزیر بپای در میانی بوده، و انگلستان نیز آنرا پشتیبانی خواهد نمود» این بود مایه ایکه دهارت و یگ (سفیر روس) گرفت، همینکه او سخن را برید، مارلینگ وابسته سفارت بریتانی این اشارات را با تذکراتی کوته تصدیق نمود. سپس آندو بخانه عضدالملک رفته که در آنجا شاهزاده جلال الدوله و علاءالدوله حضور داشته، همین اظهارات را باو خاطرنشان ساختند.[۷]

۷ ــ میرزا حسنخان مشیرالدوله ازپنج روزپیش کناره گیری کرده بود، ولی تا تعیین وزیر بکارهای وزارت خارجه رسیدگی و انجام وظیفه مینمود کسروی مینویسد: اینکه سفیر روس بگوید «دولت روس ناگزیر خواهد بود، دست بکارهای ایران بیازد» که براون از گفته های تقی زاده مینویسد، باور کردنی نیست، زیرا گذشته ازچنین سخنی از یک نماینده سیاسی آنهم با بودن یک نماینده سیاسی دیگر دور است، اگرچنین سخنی دیگر سخن گفته شده بودی سفیر انگلیس آنرا پنهان نداشته، در نامه بوزیر خارجه اینها را نیز نوشتی.

با اینکه نگارنده[احمدپژوه] بمقام ومرتبه بلند دانش وبینش مرحوم کسروی آگاه بوده و فقدان آن دانشمند بی مانند رابویژه بدآنسان که اورا درپشت میز دادگاه که ازروی تعصب جاهلانه ترور کردند برای ایران ضایعه بزرگی میدانم و این واقعه لکه ننگی بدامن دادگستری ما نهاد، ولی در این موردچنان میاندیشم که آن فقید برپایه احساسات بدون تفکر قضاوت فرموده،چه نمایندگان دولت تزاری بقدری سرمست باده غرور بوده، عادت بزور گوئی داشتند که در معادلات سیاسی سنگ وزنه ای برای ایران نبوده، بویژه آنکه میدانستند نمایندگان سیاسی انگلیسی نظر بسود خود، رضایت روس را بآنچه نزد آنها محترم و مقدس باشد، ترجیح میدهند. بعلاوه همواره برای پیشرفت مقاصد شوم خود روس را مترسک و لولوی ایران دانسته؛ چنانکه در دو جنگ بزرگ دیدیم که دست او را گرفته بکشور ما تازاندند خود نگارنده در سالهای ۱۳۳۱ یا ۳۲ قمری که در انزلی (بندر پهلوی)متصدی اداره پست بودم، روزی سفیر روس که بمرخصی در کشتی پست بروسیه میرفت، دیدم از سطح کشتی به یکنفر از رجال که گوئی او را از تهران بدرقه کرده و نمیشناختمش و روی اسکله (کرپی) بحالت ادب برای خداحافظی ایستاده منتظر حرکت کشتی بود، رو کرده، با آواز رسا بفارسی گفت. «بوثوق الدوله از طرف من بگوئید از کار کناره گیری نکند تا من برگردم» با

←

همینکه دهارت و یگ و مارلینگ بیرون شدند ـ مشیرالدوله وزیر امور خارجه بسوی مجلس شتافته، و گزارش این پیام بدفرجام را برئیس مجلس داد ـ ممتازالدوله (رئیس مجلس) باتقی زاده و مستشارالدوله، دو نماینده تبریز که پیش از هرچیز از مداخله بیگانه بیم داشتند و «ملت بیمار را بهتر از مرده» می انگاشتند تصمیم گرفتند که بایستی از نظر تهدیدات روسیه، از هر گونه اندیشه مسلحانه در رو بر و یی بشاه دست برداشت.[۸]

بامدادان روز دیگر (۳ ژون ۱۹۰۸) پنجشنبه چهاردهم خرداد ۱۲۸۷ برابر با ٤ جمادی الاول ۱۳۲۶ هنگامه بیرون شدن شتاب آمیز شاه از شهر، که از ماندن در آن بیمناک میبود، و در باغ شاه بیرون دروازه جای گرفت، پیش آمد.



اینوصف اظهارات سفیر را بدآنسان که جناب تقی زاده نقل کرده نمیتوان دور از واقع دانست، آری روزگاری که ما هم مقام و جلالی داشته، کوس قدرت می نواختم، شاه عباس کبیر در نامه به پادشاه روسیه خطاب می کرد «امیر مسکو بداند».

۸ ـ مرحوم کسروی باز در تاریخ مشروطیت خود در این مورد می نویسد «گمان نمیرود اظهارات تقی زاده بجا بوده، ولی باید دانست که مجلس فریب نیرنگی را خورده و بخواب خرگوشی رفته، چه با وجود آگاهی از وسایل دربار، بویژه مناسبات شاه با سفارت روس، و بیم پرخاش او بمجلس، شرط وطنخواهی و فداکاری آن بوده که درچنین موقعی تدارک بیشتر و عزمی استوارتر داشتی، جانب احتیاط را بیشتر نگاه میداشتی، برعکس همینکه شاه ازپیشرفت نقشه خود آگاه گردیده، و ملیون را در مهیا بودن فداکاری مسلحانه سست دیده، بانجام کودتا مصمم گردیده است» در این مورد هم باید مورخ خود یا در رو یدادها حضور داشته یا خود بازیگر میدان و توی گود باشد، تا بتواند بدرستی و راستی قضاوت نماید، آنچه مسلم است، پس از کودتای نارس دسامبر ۱۹۰۷ همانگونه که در گزارشهای محرمانه لیاخوف ملاحظه میشود، عناصر پاک سرشت اغفال شده، و یک چند تن فرومایه رشوه گرفته، و عده دیگر که علاقمند بمقام و دارائی خود بوده مرعوب شده بودند، ضمناً عده‌ای هم از تندروی جراید و انجمنیان و بلندپروازی مجلس بیزار و سست عقیده، بلکه مخالف شده بوده اند، آری اینها عوامل و موجبات امیدواری محمدعلی شاه در بر انداختن مجلس و مشروطیت بوده، بدیهی است قسمت اعظم پیشرفت او مرهون سیاست مستبدانه حکومت تزاری و کمکهای مادی آن دولت بدست نمایندگان خود در ایران، بعلاوه انگشت انگلیس (برای ترساندن مردم از روس و انداختن خود بدامان انگلیس) نیز در کار بوده است.

این فرار با استادی برگزار گردید، پیش از همه دوهنگ (در حدود دو هزار نفر) سیلاخوری، ناگهان در خیابانها سر داده شد که با آستین های بالازده و ساقهای عریان عربده کنان و فریاد زنان در کوی و برزنها پراکنده گردیدند، و در همه شهر غوغائی برپا ساختند. دراین موقع یکعده سیصد نفری قزاق با دو توپ بسوی بهارستان، در حالی که مجلس ملی بشور نشسته و موقعیت را بررسی مینمود شتافتند. در آنجا گروهی از مردم گرد آمده که از اوضاع و جریان کار با خبر و احیاناً در صورت نیاز بدفاع از مجلس پردازند. در این گیرودار بناگاه شاه در میان قزاقان شمشیر بدست در حالیکه شاپشالخان در کنارش می راند از در قصر بیرون آمده به قزاقخانه رفته و از دری بدرون شده و فوری از در دیگر بیرون رفت و از آنجا با پیش قراولی کلنل لیاخوف و دسته دیگر قزاق، بسوی باغ شاه رهسپار گردید، پسرش ولیعهد پسری ده یا یازده ساله درپی او رفته باوپیوست. پس از دو ساعت که این موکب بپایان رسید، مردم دانستند که شاه شهر را ترک کرده است.[۹]

شاه از باغ بمشیرالسلطنه رئیس الوزراء[۱۰] نامه اطمینان بخشی دایر باین

۹ ــ بنا بروایت کسروی «در این روز سربازان سیلاخوری در خیابانها از این سو بدان سوی دو یده، آواز بگیر ببند راه انداخته، بهر کسی میرسیدند زده، یا لختش کرده، گاهی نیز تیرهائی به هوا انداخته، چنانکه هر کس می‌پنداشت بکندن بنیان مجلس می شتابند، یک تیپ قزاق میدان توپخانه را گرفت، هراس همگی را گرفته و هر کس به پناهگاهی می شتافت دکانها را بستند، شاگردان از دبستانها بیرون ریخته، همه ترسان و لرزان بسوی خانه های خود میدو یدند

۱۰ ــ در جلسه یکشنبه هشتم جمادی الاول ۱۳۲۶ قمری مجلس شورای ملی، هیئت دولت تازه، از طرف مشیرالسلطنه که بنخست وزیری رسیده بود، بقرار زیر معرفی شدند، مستوفی الممالک، (میرزاحسنخان) وزیر جنگ، علاء السلطنه وزیر خارجه، صنیع الدوله وزیر مالیه، مشیرالدوله وزیر علوم، مؤتمن الملک وزیر تجارت.

حاجی محمد اسمعیل آقا گفت: وزیر عدلیه معین نشده است، رئیس الوزراء جواب داد، جناب محتشم السلطنه معین شده اند، چون حاضر نیستند معاون ایشان مشغول کار هستند رئیس مجلس گفت: این لایحه مسلک (برنامه) وزراست که پیشنهاد کرده اند، و محض استحضار آقایان وکلا قرائت میشود، رئیس، این مسلک وزرا مطابق است با مسلک مجلس مقدس و امیدواریم که

←

که تنها تغییرات آب و هوا و آسایش را در نظر داشته، و ملاحظات سیاسی مهمی در ترک شهر نبوده، نوشت.

بیم و نگرانی بزرگی (بدون اعتماد بر این نامه) در میان مردم حکمفرما گردید، و روز دیگر در حدود هزار نفر داوطلب مسلح در پیرامون بهارستان گرد آمده، در خواست مینمودند که درها باید بسته شده، قورخانه تصرف و برکناری شاه از تخت اعلان شود.

هر چند سید تقی زاده با حاجی میرزا ابراهیم آقا مدیر انجمن مظفری (که اتاقهای نزدیک در گاه بهارستان را در دست داشته وجائی برای متینگ نمایندگان دیگر انجمنیان میبود) بخاموشی مردم کوشید، و سرانجام بهمراه ساختن داوطلبان در زمین گذاشتن اسلحه یا پراکنده شدن توفیق یافته؛ آرامش بازگشت نمود.

در ٤ ژون، شاه عضدالملک را خوانده و پیامهای اطمینان بخشی بتوسط او به اشخاص نامی و برجسته فرستاد، که دوازده نفر از آنان که از همه بیشتر در خواست تسریع برکناری شاپشالخان را دارند بباغشاه آمده، درباره وضعیت در حضور خودش بررسی نمایند: اعیان مورد بحث که در میانشان ــ جلال الدوله، عضدالدوله، وزیر همایون. معتمد خاقان، سردار منصور، معاون الدوله و قائمقام می بودند. قهراً بشاه اعتماد نمیکرده و از رفتن رو گردان بودند، ولی بالاخره در پنجم ژون، از تامین های عضدالملک دلگرم شده بباغ شاه شتافتند.

در ورود مصاحبه ای با شاه نموده، ولی همینکه از نزد او بیرون شدند، چند تن از آنان را قزاقان نگهداشتند. با وجود بر این متعمدخاقان موفق



زودتر بکارها اقدام نموده، اسباب خوشبختی و سعادت این مملکت را فراهم آورند. همه تبریک گفتند:

این آخرین هیئت دولت دوره اول مشروطیت بود که مجلس معرفی شده بود، پس ازچند روز مجلس را بتوپ بستند و همین مشیرالسلطنه برنامه شاه را انجام داد.

بفرار گردیده بسوی مجلس شتافت که نمایندگانرا از آنچه رو یداده آگاه نماید.

او چگونگی را که در ورود از طرف شاه پذیرفته شده بود، و همینکه شاه آهنگ اندرون نمود، یکباره شیپور حاضر باش نواخته شده واو خود را پشت درختان پنهان ساخته و هر کس در آنجا بود بازداشت گردید، گزارش داد. گر چه بطوریکه بعدها دانسته شد ــ تنها سه نفر، یعنی شاهزاده جلال الدوله ــ علاء الدوله و سردار منصور بازداشت و به فیروز کوه تبعید گردیدند.

مجلس، جداً سرگرم اقداماتی برای آرام ساختن مردم و جلوگیری از تند روی مطبوعات، انجمن ها و سخنرانان اجتماعی، و در صدد ایجاد محیط تفاهمی با شاه برآمده، همانروز کمیته ای ازدوازده نفربرای همین منظورمعین کرد. ورود معتمد خاقان درپسین آنروز با این گزارش نو ین ازخیانت شاه، طبعاً موجبات شگفتی و بیم بزرگی فراهم و سبب برآشفتگی بی اندازه‌ای گردید. سید عبدالله و سیدمحمد نامه‌ای بشاه نوشته آزادی فوری زندانیانرا خواستار شدند.

روز دیگر (۶ ژوئن) شاه بگردآوری سپاهیان پرداخته، اداره تلگرافرا که بعهده مخبرالدوله بود تسخیر کرده، روابط مجلس را با همه شهرستانها و استانها بریدند. وزیر اکرم فرماندار تهران بر کنار، و بجای او شاهزاده مؤیدالدوله که مرتجعی بی بندو بار بود برقرار گردید.

شاه در این روز دستخطی حاکی از ابراز نیت خود در ریشه کن کردن یکعده از آشوبگران صادر کرد[11].

۱۱ ــ از روز یکشنبه ۳۱ خرداد ۱۲۸۷ خ ۲۱ جمادی الاول ۱۳۲۶ قمری دیگر روز نامه‌های بچاپ نرسیده و آگاهی روشن در دست نیست، و خود پیداست که چیرگی شاه بیشتر و سختی کار فزون‌تر گردیده، از آن سوی آزادیخواهان در نهان ابزار جنگ با خود داشته، در مسجد و بهارستان ازدحام نموده، دیگر پرده دری شده، کار دشمنی آشکار گردید. مؤتمن الملک و مشیرالدوله (دو برادر) کار میانجیگری را پیشه خود ساخته، هر دو سوی را از خود خشنود میخواسته اند.

تقی زاده و دیگران بامید شهرستانها نشسته و از تلگرافهای آنان دل خوش میداشته اند.

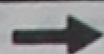
در ۱۸ جمادی الاول تلگرافی از تبریز رسیده در جلسه آنروز مجلس خوانده شد که بمضمون



چند روز دیگر میرزا سلیمان خان مدیر انجمن برادران دروازه قزوین، که معاون وزارت جنگ نیز میبود، به تهمت یاری مشروطیت با فرستادن ابزار جنگی قورخانه و کمک به آزادیخواهان بازداشت و با سارت بباغ شاه برده شد.

اکنون حکومت نظامی را برقرار و شهر را از گشتیان قزاق پرساخته و کلنل لیاخوف را بخلع سلاح مردم تا حدامکان، مامور نمود.

در ۱۱ ژوئن یکدسته ۲۵ نفری قزاق با اولتیماتومی بمجلس گسیل و پیام داد که: «چنانچه تا مدت دو ساعت کسانیکه در مسجد گرد آمده پراکنده



زیر ضبط شده است:

«وضع شهر حالتی پیدا کرده که از تحریر و تقریرش عاجزیم، از طرفی جوانان ملت داوطلبانه سواره وپیاده برای وفا به مقصود، مقدس و حراست دارالشورا جان بکف گرفته در حرکتند، و از طرف دیگر کمسیون اعانه تشکیل، و اهالی با کمال بشاشت بدادن اعانه بریکدیگر سبقت می جویند علم الله و شهد — زن های غیور آذربایجان امروز گوی شرف ملیت را از تمام عالمیان ربوده و اتصالا گردن بند و گوشواره و دست بند است که بصندوق اعانه با هزار نیاز تقدیم میکنند و تمام اهالی با جان و مال در حفظ مقصود مقدس حاضرند و البته حضرات هم از وقایع تهران ما را محروم نفرمایند» انجمن اتحادیه تبریز.

در روز دوشنبه یکم تیر که بازپسین روز مشروطه و مجلس میبوده، شاه تلگرام زیر را بحکم ولایات (فرمانداران شهرستانها) مخابره نمود.

«این مجلس بر خلاف مشروطیت است، هر کس منبعد از فرمایشات ما تجاوز کند مورد تنبیه و سیاست سخت خواهد بود»

شب آنروز، مشیرالدوله و مؤتمن الملک بمجلس آمده آگهی دادند که شاه در برانداختن مجلس پافشاری میکند و فردا نیت خود را بکار خواهد بست.

گویا همان شب کابینه از میان رفته و مشیرالسلطنه کابینه دیگر را پدید آورده که وزیران بدینسان بوده اند: مشیرالسلطنه رئیس الوزرا و وزیر داخله، علاء السلطنه وزیر خارجه امیر بهادر وزیر جنگ، قوام الدوله وزیر مالیه، محتشم السلطنه وزیر عدلیه، مخبرالدوله وزیرپست و تلگراف، مؤتمن الملک وزیر فوائد عامه و تجارت، مشیرالدوله وزیر علوم و اوقاف بعقیده نگارنده اینان دستگاه تاریخ در خور نکوهش هستند. چه درچنین هنگام و عزم شاه ببرانداختن مجلس، آنان قبول مسئولیت کرده اند و هرچند افراد پاکنهادی در آن میان بوده ولی قضاوت تاریخ این است که محافظه کاری آنان جسارت و خیانت شاه را تأیید کرده است.

نشوند، بروز سر نیزه و حتی بکار بردن توپ آنان را آواره خواهد ساخت.»

کمیته‌ای که بالضّروره و عملا بنام کمیته سازش و از همان ۱۲ تن یاد شده پدید آمده بود، باتفاق آراء در جریان اوضاع، هم خود را بهمراه ساختن مردم در پراکندگی مصروف میداشته و همچنین ممتازالدوله رئیس مجلس و مستشارالدوله باتقی زاده متفقاً بمسجد، که ده هزار نفر در آن گرد آمده بودند رفته و بآنها اندرز می داد که بخانه های خود بروند.

نخست آنان سر باز زدند، ولی خطابه سیدعبدالله کارگر افتاد. سرانجام تقی زاده چنین صلاح دید که از هر انجمن یک یا دو نماینده معین شود که موضوع بررسی گردد. با چنین ترتیبی او و هم شهری همکارش مستشارالدوله، مردم را پراکنده ساختند. مردم گریه کنان و شرمسارانه روانه گشتند.

مردی بنام مهدی گاوکش، در حالیکه اظهار میکرد که: «او نمیتواند نزد زنش بخانه برگردد و بگوید با آنهمه نمایش های مردانه و سخنان دلیرانه روزگار گذشته، بدون اینکه داوطلبان ملی ضربِ شستی نشان دهند مجلس را ول کردند» ـــ این را گفته و خود را کشت.

روز دیگر (۱۲ ژوئن) تقی زاده و حاجی میرزا ابراهیم در دادن تأمین به انجمن ها کامیاب گشتند، ولی شاه بخواست های تازه‌تری دنباله میداد. حالا دیگر دور ساختن هشت تن را از پای تخت میخواست که عبارت بودند از:

میرزا جهانگیرخان مدیر نامهٔ صوراسرافیل، سید محمد رضا شیرازی مدیر مساوات سخنران بزرگ توده ملک المتکلمین، آقا سید جمال اصفهانی، میرزا داود خان، ظهیرالسلطان پسر عمه شاه و افسر نامی داوطلبان ملی، حاجی میرزا یحیی دولت آبادی و میرزا علیمحمد برادر ـــ گذشته از آواره ساختن این رهبران جامعه، شاه محدودیت و جلوگیری از مطبوعات و خلع سلاح مردم را نیز تقاضا کرد.

این درخواستها موضوع گفتگوهائی بس کشدار بودند. چه در خلال آن

ـــ شاه با تردستی و شتاب، در جابجا کردن اسلحه و مهمات جنگ، از شهر باردوی باغ شاه ـــ تا آنجا که بتوان می کوشید.

در اوان ۱۷ ژوئن دکانها بسته ـــ بازرگانان و پیشه‌وران به نمایندگان انجمنهان و دیگران پیوسته، نماینده‌ای به مجلس فرستاده درخواست داشتند که نقطه اجتماعی، مانند مسجد جامع باید و یژه آنان گردد. بالاخره اجازه یافتند که مسجد سپهسالار چسبیده به بهارستان‌را برای این خواسته بکار برند، مشروط براینکهٔ با خود اسلحه نداشته باشند. پس در هنگام روز، شماره سترگی از مردمان دوباره در فضای بهارستان و مسجد انبوه گردیده، ولی در شب بخانه های خویش میرفتند و تنها نمایندگانی خود را بجای میگذاشتند. از انجمن مظفری چند صد تن نگهبان در آن نقاط بکشیک میپرداختند.

در این هنگام در بیشتر ایالات (استانها) بو یژه در رشت کرمان، اصفهان و تبریز شورشهائی پدید آمد.

شهر اخیر یک کمیته پایداری (مقاومت) برقرار و به‌نام‌نویسی پرداخته[۱۲]، تلگرافی نمودند که آنها شاه را برانداخته‌اند[۱۳] از نیمروز تا شام،

۱۲ ـــ در اینجا ذکر یک نکته مهم که پرده‌پوشی آن خلاف شهامت تاریخ نگاری است و برای آگاهی همه ایرانیان و یژه مردم غیور آذربایجان بجا و مایه عبرت است، همانا نکته‌ایست که در تاریخ مشروطه شادروان کسروی نیز بدرازی پرداخته شده، و نگارنده بکوتاهی یادآوری میشوم و آن اینست که: «هرچند در سازمان کاخ مشروطیت و آبیاری کشتزار آزادی، تبریزیان بیش از دیگر شهرستانها فداکاری کرده‌اند. ولی باید با تلخی اعتراف نمود که هر بلائی بسر مشروطیت آمد. و نواقصی که اکنون در بنیان دموکراسی و آزادی این کشور دیده میشود، همانا از دست ملایان مستبد خرافاتی و عناصر تبریزی در باری آنروز و مرتجعین محلی، (و اخیراً در سالهای ۱۳۲۳ ـــ ۱۳۲۵ خ عناصر تندروی مانند پیشه‌وری ـــ غلام یحیی و غیره) گو یی آذربایجان هماره با خودشان در مبارزه و کشمکش بوده‌اند، و زیان آن دامنگیر ایران میشده است، چنانکه کسروی مینو یسد:

در آن هنگام که تبریزیان بجوش و خروش آمده و میگفتند ما چرا ایستاده‌ایم ـــ آنهمه کوششهای دو ساله برای چنین روزی بود، و بگردآوری نفرات و تدارک پول و پوشاک میپرداختند شادروان حسین شریف‌زاده در سر بازخانه با گفتاری آتشین آنها را بتکان میآورد و غیرت‌ها را

←

بیدار میکرد.

همین مرد آنروزها در میان آزادیخواهان میبود و با نیرنگ و دورنگی روز میگذاشته، و از سوی دیگر علما از جمله حاجی میرزا حسن و امام جمعه بامیرهاشم و مانند آنها در ۱۹ جمادی الاول ۱۳۲۵ ــ ۹ خرداد ۱۲۸۷، هماندم که شاه کمین کرده و درپی بهانه و زدن و اپسین ضر به باساس مشروطیت بوده گرد هم آمده تلگرافی بادستینهٔ (امضاء) همه بشاه کردند، که مشروطه با اسلام سازش ندارد، و اکنون که شاه بکندن بنیاد آن برخاسته ما نیز بیاری شاه برمیخیزیم ــ همان تلگراف کامل در آن مورد ببخش سوم کتاب موصوف مراجعه تا دانسته شود، که آذر بایجان در کلیه پیش آمدهای ایران تا امروز مصداق «خود میکشی ای حافظ خود تعزیه میدادی» بوده است و خواهد بود. کسروی در کتاب «زندگانی من» مینویسد ــ بار دیگر در سال ۱۳۲۹ هنگام اولتیماتوم روس بایران سپاه دیگری از روسها بتبریز آمده از فردای آنروز دژخوییها آغاز گردید و دشمنان مشروطه که ازچند سال بازدل از کینه آزادیخواهان پرمیداشتند فرصت یافته بکینه جوییهای وحشیانه پرداختند ــ تبریز اگر در تاریخ مشروطه نام نیکی از خود بیادگار گذارده است، این وحشیگریهای ملایان وپیروان ایشان آن نام نیک را لکه دار گردانید، تبریز همچون گلستانی میبود که ناگهان سرمای سختی بآن زند و گلها و سبزیها را بسوزاند و از میان برد و گلستانرا جایگاه زاغان شوم گرداند»

۱۳ ــ چون براون از تلگراف چیزی ننوشته، برای جامع بودن این کتاب نمونه هائی از آنها را که از تاریخ مشروطه کسروی برگزیده‌ام در اینجا میآورم:

چند روز بود که شهرستانها ازپیش آمد آگاهی نداشته ــ در ۱۸ خرداد ــ ۸ جمادی الاول انجمن ایالتی تبریز بتلگرافخانه رفت که با اردبیل گفتگو کند، گفته اند سیم نداریم ــ مخبر السلطنه نیز که میخواسته در باره پیله سوار تلگراف کند پاسخ داده اند سیم کار نمیکند.

بامداد فردا، درپی چاره شده که کسانی بباکو و قزوین فرستاده، از آنجا برشت و تهران مخابره کنند، در اینموقع تلگرام شاه بعنوان راه نجات که بسی مفصل و در بخش سوم کتاب کسروی، آمده بمخبرالسلطنه میرسد.

تبریزیان ــ بنمایندگان تلگراف نموده، آنها را برای گفتگوی حضوری میخواهند. ولی از آنجا جواب نمیرسد. میفهمند که باید حادثهٔ ناگواری رخ داده باشد، تلگرافی بانجمن ایالات میکنند که خلاصه اش اینست،

از رفتار این شخص «شاه» خائن دولت و ملت مسبوق بلادرنگ باقدام موثر قیام، مبعوثین

گسیل نمودند. در میان این داوطلبان ۵۰ مرد بفرماندهی ستارخان و ۵۰ تن بفرماندهی باقرخان (دلیران واپسین دفاع تبریز) بودند. دیگر شهرستانها، نو ید



در خطر، موقع غیرت، با اتحاد ایران را از شر فساد خائنین مستخلص به سعادت ابدی نائل شو یم.

انجمن آذر بایجان

بر اثر این تلگرام — از ولایات بانجمن ایالات تلگراف هائی شد — از شیراز به تبریز — «غریب است که با وجود نقض عهد و خلاف قسم محمد علی میرزا، باز ملت نجیب او را بشاهی بشناسند، ملت فارس همگان، با برادران آذر بایجان همداستان، بیست هزار سوار قشقائی و دیگر ایالات مستعد حرکت به تهران» از اصفهان به تبریز «عموم ملت در هیجان، کلیه ادارات تعطیل، روسأ توقیف این شخص خائن لیاقت هیچ کاری را ندارد تا چه رسد به سلطنت باید پارلمان سلطان تعیین، تلگراف بمراکز مخابره شد»، شیراز، تبریز «خیانت ظاهری وسعی بخرابی کشور جز بجنون خمری، محمدعلی میرزا حمل نتوان کرد، استدعا خلع او و معرفی شاهنشاه جدید از مجلس شد. عنقریب پنجاه هزار نفر حرکت بدارالخلافه، سواره وپیاده دائم از همه جا میرسد»، از رشت بکرمانشاه، از کارشکنی محمدعلی میرزا انجمن در تزلزل دراجرای نیت مقدس مجلس حاضر، مجاهدین باتمام قوا مصمم عزیمت بتهران» از شیراز، تبریز، از تلگرام امتنان حاصل در راه ملت و خدمت برادران عزیز مفاخرت مینمایم، نگرانی نیست بلکه سروپسر (منظور جلال الدوله بوده) که نه در راه عزیزان بود، بار گرانی است، ظل السلطان. از شیراز «ظاهراً بتهران بوده» در همراهی ملت و خلاص علاء الدوله و جلال الدوله اگر مسامحه شود نه خسرو بماند نه خسرو پرست، ظل السلطان.

بر این تلگراف که بیشترش جز لاف گزاف و فریب نمی بود، در تهران ارج میگزاردند، و با این نمایش ها بیجا نازیدند، میتوان گفت بیش ازپانصد تلگراف از این گونه در میانه آمد و شد میکرد، از همه شگفت تر تلگرافیست که رحیم خان «همان دزد غارتگر آزادی خواهان که داستان همدستی او وپسرش با شاه، در صفحات پیشین یاد شده بدارالشوری فرستاده که درپائین ملاحظه نماید.

«سرکه نه در راه عزیزان بود بار گرانی است کشیدن بدوش»

حمد میکنم خالقی را که امروز باین ذره بیمقدار توانائی کرم فرموده، بمحض اشاره از طرف ملت خود، در مدت سه روز اقلا سه هزار نفر جنگ دیده و غالب با تفنگ پنج تیر حاضر نموده، تماما جز برای ربودن گوی نیکنامی و شرف ملت خواهی آرزوئی ندارد و از فضل الهی میتوانم علاوه از مصارف این عده سوار هم بر حسب لزوم، در این موقع تحمل مخارج دو هزارپیادهٔ تفنگچی را نموده و کمک بملت مظلوم خود نمایم، همین قدر عرض میکنم «گوش برحکم و دیدهٔ



اعزام داوطلب بکمک مشروطیت داده، از جمله اصفهان پنج هزار تن وعده داد ولی تنها تبریز در سهمیه خود عملا اقدام نمود.



بر فرمان» منتظر و تا آخرین نفس که در خود و بازماندگانم باشد، در اجرای اوامر مقدسه وکلای دارالشوری ملی، میکوشم، گوشم هم نهایت آرزو دارد که ندای غیبی مژده رساند «رحیم بیا» خادم همان هست که از تهران بتبریز چهار روزه آمدم، حالا «از دوست یک اشارت از من بسر دو یدن» رحیم چلیپانلو، سردار نصرت.

خوانندگان ملاحظه خواهند فرمود که همین رحیمخان در تبریز و آذربایجان چه آتش ها باراند و صدها خاندان را از داغ فرزندان داغدار نمود، و حاضر بود همه مردم آن سامان را بحکم مُحمّدعلی شاه بمرگ محکوم نماید.

اینکه چگونه از در نیرنگ و تزویر در آمده و میخواسته آزادیخواهان را اغفال نماید، اصلاء آزادی مخابرات بهمین روی بوده، و گرنه میتوانستند جلوگیری از مخابره نمایند، جز اینکه کارکنان پست و تلگراف «همقطاران نگارنده» ازاین راز آگاهی نداشته و با منش آزادگی و جنبه مردانگی در همراهی از آزادیخواهان و در انتظام ارتباط روز و شب میکوشیده، انجام وظیفه میکرده اند و بعقیده نگارنده این تلگراف دستور و دیکته خود شاه بودهاست.

۱ ــ پیشنهاد مجلس، لایحه ای بود که پس از آمدن قزاقان بشهر و خلع سلاح مردم (۱۳ جمادی الاول) آماده شده، در روز ۱۶ جمادی الاول بتوسط شش تن از علما که نمایندگان برگزیده و عبارت بودند از:

حاجی امام جمعه خوئی، حاج شیخ علی نوری، حاجی میرزا علی آقا ــ حسام الاسلام، آقا میرزا طاهر تنکابنی و حسینقلی خان نواب حضور اعلیحضرت فرستاده شد، عینا درج میشود.

«مجلس شورایملی مورخ ۱۵ جمادی الاول ۱۳۲۶ قمری هجری»

بشرف سده سنیه اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه میرساند. در حائیکه ازدولت چند هزارساله ایران چیزی نمانده بود مگر اسمی بلامسمی وقوای حیاتیه آن با تسلط خارجه و جهل و بی قیدی داخله به اسفال مرتب سقوط رسیده، سلاسل امنیت و استقلال آن منتهی بود بموئی، موسوم به اراده ملوکانه، که آنهم در مقابل تند باد اغراض اجانب، سفیل و سرگردان، رو بمخاطرات عظیمة؛ سیر مراتب مضره مینمود.

چون مشیت خداوندی منشور اضمحلال آن را امضاء نفرمرده بود، ندای غیبی اسلامیت و ایرانیت افراد اهالی را از خواب غفلت بیدار، و براهی هدایت فرمود که هادی عقل و تجربه، در طی مراحل تاریخ اختیار نموده، لهذا یکباره خاص و عام مملکت با وجود اختلاف مدارک، پی



در خلال این روزها، پیام آورانی با درخواست و پیشنهادهای تازه غیر ممکنی ازطرف شاه به مجلس آمده و اکنون مشیرالسلطنه تنها وزیری بود که



بمخاطره و مهالک برده، بیک حرکت غیورانه از فضاحت بی حسی، خود را دور ساخته، متنبه باین دو اصل اصیل استقلال ملیت و استحکام قومیت شدند، که قوای مملکت ناشی از ملت است و سلطنت ودیعه ای است که بموهیت الهی از طرف ملت بشخص پادشاه مفوض شده است.

لاجرم خواستار تغیر مسلک سلطنت شدند، و اعلیحضرت شاهنشاه مبرور انارالله برهانه بامضای فرمان مشروطیت و اعطای سعادت حریت، منتی بزرگ بر ملت نهاده، نام خود را برحمت ابدی زینت تاریخ ایران ساختند.

ولی تکمیل این عطیت و تتمیم این موهبت را، روزگار برای تقدیس و تکریم نام نامی اعلیحضرت همایونی ذخیره کرده بود. این است که مساعدت بخت بلند و طالع ارجمند همایونی، در اواخر ولایتعهد و اول جلوس میمنت مأنوس، رضای شاهانه را بتصدیق مشروطیت جالب شده، در ۲۷ ذی الحجه ۱۳۲٤ حسن نیت شاهانه را با آرزوی ملت که بصورت هیجان عمومی ظاهر گشته بود، توفیق داده به اکمال نواقص قانون اساسی فرمان دادند، در صورتیکه جهانیان منتظر بودند که از این تجارب حقیقی، که بین شاه و رعیت حاصل و با این سرمایه سعادت که بتوفیقات خداوندی کامل گردیده، آثار ترقی و تمدن بسرعت و سهولتی که شایسته نجات ملی و فطانت جبلی ایرانیان است ظاهر، و موجب امن و آسایش عمومی فراهم گردد.

روز بروز اغتشاش ولایات و ناامنی طرق و شوراع و انقلابات سرحدات زیادتر، و خود پایتخت که در تحت نظر مستقیم اعلیحضرت شاهنشاهی و هیئت دولت و مجلس شورایملی است. وقایعی بس ناگوار اتفاق افتاد، که اگر در صور و علل آنها شور دقیق و غور عمیق بعمل آید، هریک از آنها لکه مبرمی است که از انتساب آن بادنی مقربین دربار، هرچند قلم ایرانی را شرم آید، تاریخ که در محور حقایق امور متحرک لایزال است، بدبختانه در ثبت و ضبط آن شرم و ترحم نخواهد داشت.

تعداد آن قبایح و تذکار آن فضایع را چه حاجت، که اجتماعات حضرت عبدالعظیم و واقعه میدان توپخانه و غیره و غیره، هنوز در السنه و افواه مثل سال طاعون و وبا، در اعداد تواریخ بدبختی این مملکت مذکور اذهان است.

از اثرات آن اتفاقات فضیحه، هنوز دلهای رمیده رعیت آرام نیافته، و جراحت های وارده بر قلوب ملت کاملا التیام نیذیرفته بود، که باز مفسدین بی ایمان امان نداده، برای اخلال روابط پادشاه و رعیت، وقایع چند روز قبل را حاضر و احوال ماه ذیقعده را بوجهی شدتر، و در ظرف دو



بار حضور شاه را می یافت، ودراین حال بنا بروایت مدبرالملک (مندرج در حبل المتین کلکته شماره ۱۴ سپتامبر ۱۹۰۸) همه نمایندگان مجلس ــ متفقاً

روز از حاصل زحمات دو ساله، قسمت کلی را بهدر داده، از جمله اصل نهم، دهم دوازدهم و چهاردهم، و بیست و سوم را که روی قوانین است نقض نموده، مجدداً نونهال امید را که بهزاران آه و تدبیر و خون دل، در قلوب رعایا میرو یید، از بیخ و بن برانداخته بجای آن، یأس و حیرت و یأس و شدت نشانده اند.

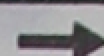
مخصوصاً در موقعیکه سر حدات مملکت دچار مخاطرات عظیمه است ــ نفاق خانه برانداز خانگی را باین شدت حادث نمودند، که خاطر مقدس همایونی را مثل مساعی وکلای ملت و وزرای دولت و قوای مادی و معنوی مملکت که ناشی از اطاعت رعیت است مشغول همدیگر سازند و بر مقاصد سوء خود بپردازند، بدیهی است که دوام این حال ملازم است باضمحلال دولت قویم و قدیم ایران و ایرانی مسلمان که بمدلول فرمان قضا جریان استاد ازل از آب حیات «حب الوطن من الایمان» آب خورده، یا بیداری حواس بطور خاص تشنه حفظ حقوق خو یش است، متحمل نخواهد شد که ایران و اسلام خود را با هرچه در اوست آلت بازیچه چند نفر در باری ببینند، دستخط همایونی که روز جمعه برتفرقه معدودی رعایا که بطور صلح و سلم جبران کسور واقعه بر قوانین اساسی و اعاده حقوق رفته خو یش را متظلما استدعا میکردند، بهر تدبیر و اصرار بود از طرف مجلس شورایملی که در طی تمامی طرق چاره مساعی است بموقع اجرا گذارده شد، ولی این اقدام و امثال آن را از قبیل سرشک از رخ پاک کردن است، در حالیکه خون آنها در فوران و کلیه ایران در هیجان است.

نقض قوانین اساسی از شمال تا جنوب و از مشرق تا مغرب ایران را با ناله و افغان پر کرده، که اگر این ناله و فریادها یکجا جمع شود، خدای نخواسته چه آهنگ مخالفی از آن ظهور تواند کرد. بالجمله تکلیف بروکلای ملت خیلی سخت شده، انتظار مردم تهران و فشار ولایات در اعاده احترام قوانین و اصلاح کلی امور، آن بآن در تزاید و فرصت و مجال را از دست میبرد. آنچه بطور قطع برعقلای مملکت ثابت شده است، علت و اصل این همه خرابی ها و تکرار اتفاقات ناگوار که شأن عهود و شیشه دلها را یکجا میشکند و حرمت قانون با نوامیس سوگند اسلامی را یکسره بر طرف میکند، دوچیز است. اولا سعایت مغرضین تا کنون مانع شده است که در قلب شاهانه این اعتقاد راسخ شود که در سلطنت مشروطه تمامی امور در تمامی اوقات باید در مجاری قانونی سیر نماید، تا اصول ذیل قانون اساسی از لفظ بمعنی رسد.

اصل ۴۴ شخص پادشاه از مسئولیت مبراست، وزرای دولت در هر گونه امور مسئول مجلس هستند.

شرحی را ترجمه کرده و فوراً بسفارت روسیه فرستادند.

درپسین روز۲۲ژوئن (روزی که مشروطیت برلب بام فنا میبود) باز



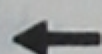
اصل ۴۵ ــ کلیه قوانین و دستخطهای پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا میشود، که بامضای وزیر مسئول رسیده باشد و مسئول صحت مدلول فرمان و دستخط؛ همان وزیر است.

اصل ۵۷ ــ اختیارات و اقتدارات سلطنتی همان است که قوانین مشروطیت حاضره تصریح شده است.

اصل ۴۶ ــ وزراء نمیتوانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه رامستمک قرار داده، سلب مسئولیت از خودشان نمایند.

در صورتیکه کلیه امور جزئی و کلی در مجرای وزارت خانه‌ها فیصل پذیرفت، مسئولیت نیک و بد آن از شخص همایون شاهنشاهی مرتفع و بر عهد وزراء تحقق میبابد و قدس مقام منیع سلطنت تمامه محفوظ میماند، والا در صورت بی اطلاعی وزیر از فلان امر کلی یا جزئی، ایراد مسئولیت بر آن وزیر، بدیهی است که از طریق عدل و عقل خارج است و در اساسیکه بتجارب هزار ساله عقلا و حکمهای جهان مرتب است، البته تصورچنین امر بیرو یه و عجیبی نمیگنجد.

ثانیاً آنچه بیقین پیوسته است اغراض مفسدینی چند، که دشمن دولت و ملت و خائن شخص شخیص همایونی هستند؛ در میان نیت پاک و فطرت تابناک همایونی که از مزایای سلاطین عظیم الشأن است، و حقوق رعایای صداقت شعار حایل و حاجبند، و هر ساعت خاطر مقدس ملوکانه، را بر صرافتهائی جلب میکنند که با خیر و صلاح عامه فرسنگها مسافت دارد، و هر دقیقه بالقای شبهات مغرضانه قلب شاهانه را از معانی اصول مشروطیت و قوانین اساسی منصرف ساخته، باقتضای خود خواهی و استبداد ذاتی خودشان یا در راه خدمت بمصلحت غیر، متابعت قوانین مملکتی را گویا در حضور مبارک مغایر شئون سلطنتی جلوه داده، بقدر امکان و بهر فرصتی که می یابند خاطر مقدس را بر ابقای الفاظ و انهدام معانی اصول قانون و امیدوارند. لهذا مادامی که کسور واقعه بر قوانین اساسی جبران نشده، و اعاده احترام قانون بعمل نیامده است و در آینده کلیه امورات در مجاری قانونی حل و فصل نشود و نمایندگان ملت را اطمینان کامل حاصل نگردد، که بر حفظ تمامی حقوق ملت قادر خواهند بود و بمثل آنچه اکنون واقع شده، بار دیگر نقض عهد و قانون بر حفظ تمامی حقوق ملت قادر خواهند بود و بمثل آنچه اکنون واقع شده، بار دیگر نقض عهد و قانون نخواهد شد، مجبوریت تامه وارد خواهد بود، که وکلای ملت باقتضاء وظایفی که وجداناً با شهادت خداوند و توسط قرآن مجید بر عهده گرفته‌اند عدم امکان تحمل خود را، بفشار فوق العاده مسئولیت یک ملت، بموکلین خود اعلام نمایند. والسلام علی من التبع الهدا ــ «اسماعیل ــ محل مهر ممتازالدوله»



هم میانجی ها پیام «خاطر مشروطه خواهان آسوده باشد» را بامضاء شاه می رساندند، که از آرامش فریبنده پیش از طوفان کاملا اغفال گردند، و از دو سوی قرار بر این نهادند که مسائل متنازع فیه، میان شاه و مردم، میبایستی بیک کمیته «دولتی و ملی» برگزار گردد. ساعت ۹ بعدازظهر، سه نفر از وزیران ــ صنیع الدوله وزیر مالیه، مشیرالدوله وزیر علوم و صنایع و مؤتمن الملک وزیر تجارت، بمجلس آمده آگهی دادند که شاه کمیته مختلط پیشنهادی را پذیرفته پس از یکساعت گفتگو، مجلس که دریافت، بامداد فردا چند تن از نمایندگان شاه، برای پایان دادن بمطالب لازمه بمجلس خواهند آمد، مجلس ختم گردید. نیمه شب مشیرالسلطنه نامه‌ای بممتازالدوله رئیس مجلس نوشت که شاه همه پیشنهادهای مجلس را پذیرفته، برای نخستین بارپس از بیش از سه هفته نگرانی و بیم، انتظارات سازش روشن‌تر نگریسته میشد.

بامداد مرگ‌آور روز ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ ــ سه‌شنبه دوم تیر ماه ۱۲۸۷ خورشیدی برابر ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ هجری قمری یک دسته قزاق وارد سرای مسجد سپهسالار شده ولی تفنگچیان با تفنگداران ملی، با روش دوستانه و مؤدبانه، آنانرا وادار به بازگشت نمودند و درها را بستند[۱۴].

←

این لایحه را که بردند، در بیرون میان مردم گفته میشد، شاه پروائی بفرستادگان ننموده و لایحه گرفته نخواند بلکه خود رفته و وزیران را آنجا خواسته و خشمناک چنین «این کشور را پدران من با شمشیر گشادند، من نیز پسر همان پدرانم و کشور را دوباره با شمشیر خواهم گشاد»، چنانکه انجمن ها مرا از پادشاهی بر میدارند. من نیز خود را پادشاه نمیشناسم تا دوباره تاج و تخت را بدست آورد»

پاسخ این لایحه در جلسات واپسین مجلس دیده نمیشود، در جراید که تعطیل شده بودند: نیز البته درج نگردیده و پیداست پس از جلسه بیستم جمادی الاول ۱۳۲۶ قمری که آخرین جلسه دوره اول پارلمان است فرستاده شده وچون مفصل و ترهاتی برسم معاوضه متقابله بیش نیست، از آوردن اینجا خودداری گردید.

۱۴ ــ چون اختلاف کمی درچگونگی این هنگامه است، برای تکمیل کتاب نکاتی چند از تاریخ مشروطه کسروی یاد میشود، مامانتوف روسی که خود شاهد معرکه بوده مینویسد، در

←

در این موقع یک گروه قزاق و سرباز پیرامون بهارستان و مدرسه را گرفته خیابانهای آنسان پر از افراد سپاهیان شده و آمد و شد غدغن گردید. آن هشت تنی که تبعیدشان را شاه خواسته بود، در اتاقی چسبیده بتالار مجلس پناه گرفتند. از آنچه پیش آمده بود، بعلما و نمایندگان و رئیس مجلس آگاهی رسید.

ممتازالدوله و سید صادق مدیر روزنامه مجلس و سه تن از بزرگان علما، یعنی امام جمعه خوئی، سید محمد طباطبائی و سید عبدالله بهبهانی همانــدم با شتاب بصحنه حاضر گردیده، بود و در مجلس مجاز گشتند.

تقی زاده در امان ماند، چه خود را پنهان کرده نیامد، تا وقتی که دیگر کسی را اجازه ورود نمیدادند.[۱۵]

→

ساعت ۸ شب شاه لیاخوف را بباغشاه خواسته دستور کار فردا را داد و او سر کردگان روس را خواسته پس از سکالش (شور) چنین دستور داد که، بامدادان میر پنجه علی آقا (که دو برادرش قاسم آقا و کاظم آقا نیز افسران قزاق میبودند) با ۱۲۰ تن دسته قزاقان خود روانه گردیده مدرسه سپهسالار را فرا گیرد فردا پگاه علی آقا با دسته خود روانه گردید، با اینکه مجاهدین بیم شلیک میدادند، او پروا نکرده بحیاط مدرسه رفته آنجا را گرفت و آگهی پیروزی خود را به لیاخوف فرستاد، پس از چند دقیقه یک دسته آزادیخواهان که درون شبستان بودند، بیرون ریخته بافشار، قزاقان را بیرون کردند و چون میر پنجه فرمان تیراندازی نداشته، ایستادگی نتوانست درپشت در رده کشیده ایستادند.

۱۵ — چون خبر این شکست بلیاخوف رسید، فرمان داد دسته های دیگر وچهار آتشبار چنانکه در متن یاد شده ببهارستان تاخته، سپاه و توپخانه خود را آرایش دادند، چون گمان ایستادگی از ملیون نمیرفته، دستور تیراندازی داده نشده بود، در اینجا قاسم آقا فرمانده بوده، سید جمال الدین افجه‌ای پیر سالخورده غیرتمند، سوار الاغ با پیروان خود ازپامنار برآمده از کوچه سر تخت بربریان وارد خیابان (اکباتان کنونی) گردید، افسران روسی خواستند آنان را باز گردانند، چون گوش نداده میآمدند، توپی را بسوی آنان گردانیده سر بهوا آتش دادند، الاغ رم کرده، سید افتاد. همراهان بهم درآمدند، در آن هنگام افسر تپانچه خود را در آورده تیری بهوا انداخت، این نشان جنگ بود، چه بیکباره قزاقان بشلیک پرداخته و از آنسوی مجاهدین نیز پاسخ آتشین دادند، و خونریزی آغاز گردید (اگر این اندیشه خام نمیبود و این احتیاط بیجای رهبران آزادی جلوگیری

←

در اول هر که میخواست بدرون مجلس رود وامیگذاشتند، ولی بیرون شدن را دیگر اجازه نمیداند، و بعدا ورود و خروج هر دو غدغن گردید.

اکنون ممتازالدوله و سید عبدالله بهبهانی، قاسم آقا فرمانده قزاقان را که بیرون بهارستان ایستاده بود خواسته، از او پرسیدند چه میخواهید: پاسخ داد که او فرمان درپراکنده ساختن مردم دارد.

آقایان بگردن گرفتند که داوطلبانه، خود درپراکنده مردم اقدام نمایند، ولی گوش بحرف آنها داده نشده.

در این اثنا (یکساعت از آفتاب برآمده) کلنل لیاخوف، با شش افسر روسی دیگر در کالسکه‌ای بحیاط بهارستان درون شده از کالسکه بیرون جسته به جایگزین کردن و آرایش سپاه پرداخته، شش توپ در جاهای بایسته قرار دارد. سید عبدالله از او در خواست دیدار و گفت وشنود کرد، ولی او سر باز زد.

چندین تن از داوطلبان ملی از آقایان اجازه خواستند که کلنل را که اکنون سوار براسب بود به تیر زنند، اما از اینکار ممنوع گشتند، که مبادا اینکار بهانه مداخله روسیه را پیش بیاورد.

چه بهمان دلیل ــ شاپشالخان که سرشناس میبود، بدون پرخاش یا آزاری مجاز به فرار گشته بود. (معلوم می شود شاپشالخان دشمن سر سخت مشروطه هم بالیاخوف بوده)

→ نمیکرد، و همانـدم نخست، افسران روس و لیاخوف زده شده بودند، پیروزی ملیون قطعی بودی) سید را بخانه بانوی عظمی بردند، و پیروانش پراکندند، علما که در مجلس بودند و از هر سو راه نجاتشان بسته بود، دیوار را سوراخ و پابگریز نهاده بخانه امین الدوله رفتند، مجاهدین بویژه انجمن آذربایجان مردانه میجنگیدند، و دلاورانه پایداری میکردند، ولی از بیسری و سامانی زبون گردیدند. کسروی همه ناکامیها را ازچندین نمایندگان و دورو یی پاره‌ای از وزیران و نامردی آنان که خود را آزادیخواه جلوه میدادند، میداند، و تقی زاده را یکی ازآنان میشمارد، ولی بگمان نگارنده، تقی زاده و همانند او را نمیتوان نادرست دانست، چه اینها میخواسته اند بلکه از راه مسالمت براهریمن استبداد چیره شوند، و از خون ریزی جلوگیری شود و اگر تقی زاده آنروز بمیدان نیامده بحکم «ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکه» کار کرده است. [احمد پژوه]

کلنل لیاخوف اکنون سوار درشگه خودش بسوی خیابان ظل السلطان (وزارت فرهنگ کنونی) شتافت. و چون جلوی اتاقهای انجمن آذربایجان رسید، بفرمان افسران روس، آتش توپ بسوی مسجد و بهارستان باز گردید.

در آنموقع پنجاه تن از سربازان پیاده که جلوی ساختمان نامبرده رده کشیده بودند، نیم تنه های سرخ خود را از تن کنده، تفنگها را بمدافعین مجلس داده و بدون اسلحه به پادگان ملی پیوستند.

بسیاری از سواران قزاق‌ها فرار کردند، ولی افسران روس تفنگ هایشان را گرفته چند تن از فراریان را به تیر زدند، از آن پس بقیه انضباط گرفته بشلیک آغاز، و در حدود ۱۲ تن از تفنگداران ملی را از آتش نخستین کشتند ـ لحظه‌ای پیش از این شلیک قزاقی اسب خود را بجولان آورده جلو انجمن آذربایجان خود نمائی و چند تیر شلیک نمود.

تا این هنگام ملیون از آتش کردن تفنگ خودداری میکردند. چه در واقع بیش از صد نفر آنان تفنگ نداشته و هر یک از ۵۰ تا ۱۰۰ فشنگ بیش نداشتند، ولی باز هم اینها بخوبی هدف گیری کرده، سه یا چهار باتری توپ که پارلمان را بمباران میکرد از کار انداختند.

یک کوشش دلاورانه از انجمن مظفری و آذربایجان برای گرفتن توپهای دیگر سرزد، ولی از طرف قزاقان با کمکی که بتازگی رسیده بود، بعقب رانده شده توپی که در گوشهٔ شمالی دروازه شمیران موضع گرفته بود تلفات زیادی به آنان وارد ساخت. با اینکه پاره‌های شرپنل روی مدافعین میریخت؛ هفت هشت ساعت پایداری نمودند. تا بالاخره دو بنائی که در مدت دو سال بهترین و گرامی ترین مراکز امید، و واپسین پرتو روانی بود که عظام رمیم مردمانی مرده را زندگی نوین می بخشید. یعنی بهارستان و مسجد سپهسالار، تبدیل بویرانه و مدافعینش، یعنی بعضی کشته و چند تن اسیر گردیده و عده‌ای پراکنده شدند.[۱۶]

۱۶ ـ چون سرگذشت رزم آزادی را با اهریمنان و دژخیمان که یکروز تمام انجامیده،



شمارهٔ کشتگان از دو سوی بدرستی دانسته نیست. از رهبران و پیشوایان مردم سید حسن تقی زاده، معاضد السلطنه و شماره‌ای از ۳۰ تا ۴۰ تن؛

بدین کوتاهی نمیتوان گذاشت و گذاشت و براون بکوتاهی یاد کرده، نگارنده پاره‌ای از نکات برجسته تاریخ کسروی را از دیده تکامل کتاب در اینجا میآورم، کسروی مینویسد: چون گلوله‌های توپ بمسجد و مجلس و یرانی میرساند، تفنگداران آنجا که دسته کمی بودند، پس از ساعتی که چنین دیدند دست از دفاع کشیده سنگرها را تهی نمودند، چه ایستادگی نمیتوانستندی کرد، و از آنسوی جنگ بپایان رسید. ولی انجمن آذربایجان، با میرزا صالح خان و کسانش دلیرانه میجنگیدند بدینسان جنگ میرفت که یکنفر ازپنجره عمارت ظل السلطان با موزرچند توپچی را از پای در آورد، سرانجام یکدسته قزاق ازپشت سر به بام خانه بانوی عظمی فرستاده شد، میرپنجه فرمانده توپخانه که در کنار لیاخوف بود بسختی زخمی گردید، توپها را بدان سوی سُر دادند، بر اثر بمباران و ویرانی انجمن، دستگاه صالح خان از کار افتاده نیز خاموش گردید، ولی بمباران مجلس و انجمن همچنان برقرار بود. پس از دیری که توپها خاموش گردید، نوبت بتاراج رسید، سربازان سیلاخوری و دیگران به بهارستان درآمده دست بتاراج و ویرانی گشودند، انجمن مظفری را نیز تاراج و آسیب رسانیدند.

دلیران آزادیخواهیکه از دستگاه دولت رو گردان شده، پاکدامنی و جوانمردی نموده و پاره‌ای شهید شده‌اند، بکوتاهی از آنها یاد میبریم، ابوالفتح زاده (اسدالله خان) سرتیپ قزاق با دو برادر از مهاجران.

ـ حسنخان پولادی سرهنگ قزاق، منشی زاده از کارمندان قزاقخانه، حاجب السلطان با یک دسته از تفنگداران مظفرالدینشاهی، اسماعیل خان سرابی که درپیش آمد دیگری گرفته و بدار آویخته شد، سید عبدالرزاق که باستانبول گریخته بعدها با میرزا علیمحمدخان تربیت کشته گردید، اسدالله‌خان خواهرزاده میرزا جهانگیر خان که در همان آستانه جنگ گشته شد، شجاع لشکر خلخالی که دلیرانه جنگید و سپس گریخته بباکو رفت، سلطان العلما خراسانی، میرزا صالح خان وزیر اکرم، که سپس لقب آصف الدوله گرفت. اینان کسانی هستند که شناخته شده‌اند مامانتوف مینویسد: «بیش از ۴۵۰ تن از قزاقان درجنگ شرکت نداشته و ۲۴ تن از آنان کشته یا زخمی گردیده، ۴۰ نفر هم زخمهای سبک داشته، ۳۰ اسب کشته شده بود، مامانتوف خود بچشم دیده، که چگونه سربازان پاره پوره بی انضباط، تنها بکار تاراج سرگرم بوده‌اند، ولی قزاقان که بی باکانه میجنگیده و تلفات سنگینی داده، پس ازپایان جنگ باآراستگی و وقاری تمام بقزاقخانه

خود را بسفارت انگلیس رسانیده پناه گرفتند و در آنجا تنها کسانیکه بیم جانی داشتند پذیرفته شدند، آن هشت تن ملیّون که شاه از پیش آواره کردنشان را میخواست و در مدرسه سپهسالار پناهنده شده بودند، بخانهٔ امین الدوله که نزدیک و در دسترس بود گریختند ولی این مرد... [محسن خان امین الدوله، فرزند حاجی علیخان امین الدوله صدر اعظم متوفی ۱۹۰٤] هماندم ورود آنها، بستاد قزاق تلفون کرد و فوری سربازانی برای دستگیری آنان گسیل گردید.

حاجی میرزا ابراهیم آقا، در برابر سربازان که میخواستند لختش کنند →

برگشتند، مامانتوف برای تماشا خود بآنجا رفته، میگوید، بیمارستان‌ها پر از زخمی شد، سه دکتر بکار زخم بندی ایستاده از عهده برنمیآمدند، کشتگان در حیاط پهلوی یکدیگر باتنهای سوراخ و غرقه بخون آرمیده، خون تازه در حیاط وزیر چادران همه جا موج میزد، و بوی گوشت تازه مشام را مکدر میکرد، من میخواستم برگردم، چشمم بقزاقی افتاد که دیوانه‌وار مردم را پس و پیش میکرد، چشمهای او میدرخشید و قمه برهنه را درپشت میفشرد و با ناله آهسته خود را بروی یک کشته، وکیل ریش داری انداخت، وکیل روسی که پهلوی من ایستاده بود بگوشم گفت که برادر اوست، که پس از جنگ هنگام بازگشت در خیابان چراغ گاز (برق پیش و امیر کبیر کنونی) کشته شده، هنگامیکه قزاق قداره خود را بفرق شکافته برادرش کشید من گمان بردم او دیوانه شده، چند کلمه زیر لب گفته تیغه آغشته بخون را غلاف کرده، از میان مردم که همدرد او شده بودند بسوی در میدان مشق روان گردید، یکی از آن میان گفت او دیوانه شده نمیتوان نگاهش داشت، سیدی برادر او را کشته و نتوانستند دستگیرش کنند، پس ازچند دقیقه دو تن را باطاق فرمانده تیپ آوردند، سه قزاق طنابی را بدست و گردن ایشان بسته سخت نگاهشان داشتند، قزاق چهارمی دو قبضه تفنگ شکاری در دست میداشت این دو تن را در خیابان چراغ گاز با آن دو تفنگ گرفته بودند، در قطار ایشان فشنگی نمانده ولی تفنگها گرم میبود، فرمانده تیپ گفت، بخدا سوگند خورید که اشتباه نکرده‌اید، قزاقها گفتند، سوگند میخوریم که این دو تن همانها هستند که وکیل را کشتند، دستور فرمانده ساده بود «در میدان مشق ایشان را دار زنید تا همه ببینند» دستگیرشدگان را با توسری بیرون بردند و ایشان در دل بمرگ نهاده هیچ نمیگفتند، هر دو بلند اندام سرها را پائیین انداخته با ضربات قنداق تفنگ بیرون رفتند، درچشم ایشان آثار مرگ آشکار دیده میشد، همین که ایشان را از آنجا بیرون بردند، انبوهی از مردم گرد آنانرا گرفته، با فریادهای وحشیانه بسوی قزاقخانه میرفتند، همینکه به رده کشتگان رسیدند، درخشش شوشکه و قمه‌ها دیده شد، و آن دو تن را دریک چشم بهم زدن تکه تکه کردند.»

ایستادگی کرده کشته شد.

دیگران را بباغ شاه برده، روز دیگر میرزا جهانگیر خان و ملک المتکلمین را خفه کردند[۱۷] ــ حکم اعدام ظهیر السلطان عمه‌زاده شاه نیز داده شده بود، ولی در واپسین دم گفته شده است که مادرش خواهر مظفرالدین

۱۷ ــ چنانکه کسروی مینویسد: بگفته جناب مستشارالدوله (صادق صادق سناتور کنونی) «پس از آنکه جنگ آغاز میگردد، آقایانیکه از شکاف دیواری به خانه امین الدوله میروند. پیغام میدهند که ما در جای آسوده‌ای هستیم، شما هم بیائید تا با هم بسگالیم (شور کنیم) و راهی پیدا نمائیم ــ ناگزیر مجلس را رها کرده پیام‌آورــ ما را بپارک امین الدوله رسانید. امین الدوله (محسن خان) سخت دلواپس بود، و میگفت خانه مرا خراب کردند چون هم راهها بسته شده بود نشد که آقایانرا بشاه عبدالعظیم فرستیم، امین الدوله گفت اجازه میدهند من بخانه نیرالدوله بروم؟ گفتم بروید، نمیدانیم از آنجا تلفون کرده است یا نه. در گرما گرم این ترس و سرگردانی بودیم که ناگهان درپارک را کوبیدند.وگروه انبوهی از سرباز و او باش بدرون ریخته با هیاهور و بسوی ما که در حیاط بودیم آوردند با طپانچه و تفنگ شلیک میکردند، پیش از همه به دستارداران پرداخته، گوئی کینه همه را از ایشان باز میجستند، میزدند، و دشنام میدادند رختشان را میکندند، من کنار ایستاده بودم با من کاری نداشتند، دلم نزدیک بود بترکد بهبهانی، طباطبائی، و امام جمعه خوئی را بی اندازه زدند، پیاپی آنان را دم سیلی و مشت گرفته سر لخت آقا سید عبدالله در هوا اینور و آنور میرفت، با همه این آسیب آنها سخنی بزبان نبردند مگر جمله «لااله الاالله» پس از آن بکندن ریشها پرداختند، موهاشانرا کنده دور میریختند، و کسانیرا هم با شوشگه زخمی ساخته، خون از سر و روی آنان روان میگردید، در این هنگام دلگداز حاجی میرزا ابراهیم آقا را (که گویی تفنگ در دست داشته) در همان‌دم کشتند گویا او ششلول داشته دست دراز کرده، که بیباکانه خونش را ریخته‌اند، سپس قاسم آقا و دسته‌ای قزاق آمده، باخوش سلوکی همه را در درشگه‌ها بباغ شاه برد، میرزا جهانگیر خان، ملک المتکلمین و قاضی ارداقی را که امین الدوله پیشتر از خانه بیرونش کرده و در خانه پهلو بوده‌اند، همینکه سربازان و او باش بخانه امین الدوله ریخته‌اند و هنگام برپا میشود، جهانگیرخان میگوید «اینها برای گرفتن ما آمده‌اند، سزاوار نیست اینجا بیایند و زن بچه را بلرزانند» لذا از آنجا بیرون آمده نزد رفقا میایند، همانوقت قاسم آقا رسیده آنها را شناخته، جداگانه تَرک قزاقان نشانده، روانه بباغ و سرنوشت خودشان مینمایند، اینها همه از مردم در راه بباغ جفاها، دشنام‌ها، و آزارها دیده، آری این است پاداش آزادیخواهی و فداکاری برای مردم نادان و فرومایه، چنانکه نگارنده نیز در دوره اسارت و پس از رهائی سرزنش و جفاهائی از خودی و اداره متبوع شنیده و کشیدم، «و هنوز نام من از لیست سیاه انگلیس زد و ده نشده است»

شاه، اظهار کرد که اگر فرزندش را بکشند او خود را خواهد کشت. پس از دادرسی بالنتیجه رها شده، پروانهٔ رفتن بارو پا را یافت.[۱۸]

ازچهارتن باقی مانده، سید محمد رضا «مساوات» موفق بفرار گردید؛ و یلان و سرگردان در حداکثر گرسنگی و بینوائی طاقت فرسائی در مازندران و گیلان میگذارنید و سرانجام خوشبختانه بجای امنی رسید [سپس به تبریز رفته درآنجا روزنامه مساوات را اشاعه میداده است] ــ آقا سید جمال[۱۹] نیز فرار نمود و بقرار معلوم در نزدیکی همدان با لباس دگرگون گرفتار و کشته شد. مستشارالدوله مرد با ایمان و دلیر نماینده تبریز، و شاهزاده یحیی میرزا[۲۰] مدت درازی درزیر زنجیر به اسارت در باغشاه باعده بسیاری از زندانیان (که عکس ۲۲ تن از آنان در ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶ مساوی ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ برداشته شده) بسر بردند که عبارت بودند از:

۱ ــ ناصر الممالک برادر زن سالار الدوله.

۲ ــ حشمت نظام.

۳ ــ مشهدی باقر تبریزی.

۴ ــ میرزا محمد علیخان مدیر ترقی.

۱۸ ــ او در ۲۰ نوامبر ۱۹۰۸ بدیدار من در کمبریج آمد.

۱۹ ــ سرنوشت شادروان سید جمال الدین واعظ شهید، بسی جانگداز است، اجمالا انیکه آنمرحوم با حالتی افسرده و نژند و لباس دگرگون، پای پیاده و گرسنه فرار اختیار، از بیراهه، کوهستان و بیابان را در نوردیده، به همدان سر در آورد، این غریب بینوا که هستی و جان خود را در راه آزادیخواهی و میهن‌پرستی و اعلای اسلام هشته و بدینسان مهمان‌وار بهمدان رسید، بجای مهمان نوازی و پیشواز محترمانه، و یا تجاهل نجیبانه، با کمال بیرحمی و ناجوانمردانه امیر افخم قره گوزلو او را خفه کرد، که ماجرای او در کتابهای تاریخ گوناگون ثبت است، من بنام ادای حق آن آزاده مرد، بکوتاهی در اینجا یادآور گردیدم «داستان وطن از حد سخن بیرون است، موج خون در دل ما فصلی و بابی دارد».

۲۰ ــ یحیی میرزا که چندین هفته را در اسارت باغ شاه برده بعداً رها گردید، در انتظار و امید انتخاب نمایندگان در مجلس نوین پاداش خدماتش زنده میبود، ولی پس از اندک مدتی از گشایش مجلس (دوره دوم بسال ۱۹۰۹) بدرود حیات گفت.

۵ ــ محمد شریف.

۶ ــ ابراهیم طبال.

۷ ــ فرج الله تنباکو فروش.

۸ ــ شیخ ابراهیم.

۹ ــ میرزا حسین.

۱۰ ــ سلطان العلما مدیر روح القدس که مقاله تندی بر ضد شاه نوشته بود.

۱۱ ــ شیخ علی قاضی قزوینی، قاضی عدلیه عظمی، (یکی از ۱۲ تن شاگردان برگزیده و بازمانده سید جمال الدین.) مشهور به افغانی که هنوز هم زندگی وی مشکوک است.

۱۲ ــ میرزا محمد علی پسر ملک المتکلمین «که خفه اش کردند».

۱۳ ــ میرزا علی اکبر خان کارمند عدلیه عظمی.

۱۴ ــ میرزا علی اکبر برادر شماره ۱۱ (شیح علی قاضی ارداقی).

۱۵ ــ حاجی محمد تقی نماینده مجلس. (ظاهراً بنکدار).

۱۶ ــ علی بیک نوکر مستشارالدوله.

۱۷ ــ حاجی خان حیاط.

۱۸ ــ شیخ ابراهیم طالقانی.

۱۹ ــ آقا بزرگ خان.

۲۰ ــ یحیی میرزا مدیر حقوق.

۲۱ ــ میرزا داود خان شریک میرزا جهانگیر خان که خفه گردید.

۲۲ ــ نایب باقرخان شریک میرزا باقرخان دربان مجلس شورای ملی.

این عکس که روی کارت پستی و در دو رده برداشته شده و دارای کتیبه فارسی است هر رده ۱۱ تن است ــ رده ایستاده و رده نشسته ــ از راست بچپ شماره گذاشته شده و زنجیر بگردن دارند.

چند روزپی درپی، خانه های کسانی که مورد تنفر شاه بودند، از جمله شاهزاده ظل السلطان عم شاه، و شاهزاده جلال الدوله پسر عمش «پسر

ظل السلطان» و ظهیرالدوله[۲۱] شوهر عمه شاه که در این هنگام حکمران رشت میبود، بمباران و بدست سربازان تاراج شده، چیزهای گرانبها، جواهر، و

۲۱ ــ دوست و همکار گرامی من، آقای محمود نشاط (داماد مرحوم صفی علیشاه)، کارمند دانشمند عالمقام وزارت پست و تلگراف، برای نگارنده نقل نمود که:، همسر مرحوم ظهیرالدوله (ملقب بملکه ایران) خواهر مظفرالدینشاه، پس از ویرانی و تاراج خانه اش، بشوی خود (در رشت)چنین نوشت: «تو بخواب راحتی من در اسیری میروم». خانه ام را ویران کردند و هستم را بیغما بردند، دیگر آه در بساط ندارم، پسرم نیز دستگیر شده، و در اندیشه کشتنش هستند.

ظهیرالدوله در پاسخ نگاشت: «خانم عزیزم خوب شد که آنهمه جواهر و زخاریف را که خون دل مستمندان بود بردند و ما را آسوده نمودند، هر وقت بصندوقخانه تو سرمیکشیدم و آن چیزهای پوچ و مزخرف را میدیدم، نیشهای مار و عقرب به تن خود احساس میکردم. سپاس خدایرا که از این همه رنج تنم آسوده، و از آن شکنجه و درد رهیدیم. خدای پسرمان هم کریم است، مولی سخی است».

مرحوم ظهیرالدوله متخلص به صفا علی، مظهر درویشی حقیقی و دارای اخلاق و صفاتی بس ارجمند بوده، که شرح حالش در خور کتاب ویژه ایست، درباره بمباران و تاراج خانه خود، اشعاری خطاب به محمد علیشاه دارد، که دوست عزیز دانشمند شاعرمنش من، حسین شهرستانی کارمند عالیمقام وزارت دارائی، چند بیت آنرا در حفظ داشت، که من یادداشت کردم، این است:

«بعرض شاه رسان ای صبا ز قول صفا — که ای شهنشه ایران و جانشین کیان»
«مگر بعرض شریف تو نارسانده کسی — ز گندمی که نمایند زیر خاک نهان»
«نخست چونکه شود سبز، لاغراست وتنگ — چنانکه می نپسندند زارع و دهقان»
«نظر بمصلحت دهقنت یله سازد — گله بمزرعه کد خدای ده، چوپان»
«بسی خورند وچرند آنچه حاصل سبزاست، — چنانکه دائر و بائر همه شود یکسان»
«ستبر پنجه زده هفت سنبل آورده — چنانکه وعده نموده خدای در قرآن»

پس از چند شعر دیگر که در خاطر نمانده میگوید:

بکاشت ملت بیچاره، تخم آزادی — ز بعد بندگی قرن های بی‌پایان»
چو سر زخاک برآورده، امر فرمودی — بمردمی همه ز اهریمنان بی ایمان»
«که خاک مسجد ومجلس، همی دهند بباد — کشند ملت بیچاره را ز پیر و جوان»
«بیک اشاره که ازروی خواهش نفس است، — بسی خراب شده خانه های بی گنهان»

←

کتابهای خطی بی مانند، بدست لیاخوف و همکاران تبه کارش افتاد.

مسجد سپهسالار و بهارستان و یران، اسناد بایگانی و آثار گرانبهای مجلس شورای ملی ازمیان رفته نابود گردید. کلنل لیاخوف حکمران نظامی، حکومت نظامی را درشهربرقرارساخت سفارت انگلیس رامحاصره کرده نگذاشت دیگر کسی بدانجا پناهنده شود، ولی چند روز دیگر بنا باعتراض بریتانی و اقدام وزیر امور خارجه ایران، سفارت از حال محاصره در آمد؛ و علاءالسلطنه وزیر امور خارجه که آشکارا زیر نظر و مراقبت کلنل لیاخوف و مقامات روسیه قرار گرفته بود، ناگزیر بخواستن پوزش از شارژ دافر بریتانی گردید.

ناخوشنودی های مهم دیگر از سوی درباریان و هواداران روسی آنها و همچنین از طرف مخالفین نسبت بنمایندگان انگلیس احساس و ابراز میشد، بدین عنوان که اگردرتابستان گذشته بمشروطه خواهان همراهی وپروا نکرده بحال خودشان گذاشته، یاریشان نکرده بودند، موجبات رمیدگی و بی اعتمادی مرتجعین را از خود فراهم نمیساختند.

زد و خوردی که ممکن بود نتایج وخیمه داشته باشد، بین چند قزاق و سواران هندی گارد سفارت بریتانی رو یداد، ولی اشاعه این خبر در کلیه جراید انگلیس «مگر بنظر من دیلی تلکراف» ممنوع گردید؛ که مبادا بروابط سیاسی خللی وارد آورد[۲۲].

→

«خراب کردی اگر خانه‌ای ز بی گنهی، بهوش باش یقین خانه‌ات شود و یران
«یکی لطیفه نغز این بود که خانه من، هزار زرع بود فی المثل بحیث مکان»
«ولی بمملکت ما توچون شهنشاهی ترا بود بمثل خانه مملکت ایران»
«خراب گردد و، و یران، توزنده ما مرده بقول عام کشیدم برات خط و نشان»

شود آیا که ما از این مدارک و آزمایشهائیکه بحقیقت پیوسته و جای تردید و شک باقی نگذاشته بهوش آییم، راه راست سپریده بسر منزل مقصود و رستگاری برسیم؟

۲۲ ــ کسروی مینویسد: «از کارهای ناستوده پناهندن به سفارت خانهای بیگانه بوده،

←

از این روی کلنل لیاخوف، ناگزیر بخواستن پوزش شده و قزاقانی که دست در آورده بودند کیفر دیدند.

ابلاغیه زیر نیز که اساساً به نام کلنل لیاخوف در شهر منتشر گردید، برخلاف میل درونی بریتانی بود، چه اینکار دیگر ماسک را آشکارا از روی دسیسه و فعالیت روسیه و نمایندگانش در باره کودتا برداشته، برقراری لیاخوف ←

اینرا در آغاز جنبش نخست در تهران کردند، و سپس در تبریز پیروی شد، چون روسها با محمد علی میرزا در برانداختن مشروطه کار میکرده اند، انگلیسان بهواداری مشروطه خواهان برخاستند، و در اینموقع نیز در سفارت را بروی پناهندگان باز کردند، درشگه‌ای با غلام سفارت برای آوردن تقی زاده فرستادند.»

در جای دیگر مینویسد: «تقی زاده رو بروی مجلس خانه داشته، دو روز پیش از جنگ تغییر منزل داده و در پشت مجلس منزل گرفته بود، شام روز جنگ بامیرزا علی اکبرخان دهخدا و قاسم صوراسرافیل همراه بوده، و چنانکه براون نوشته دیر به مجلس رسید چنین نبوده، او ازخانه بیرون نشده تا وسایل رفتن به سفارت فراهم شده است، لیاخوف، قزاق و سرباز برای جلوگیری گماشته بود، با این حال گذشته از تقی زاده و همراهان او، بهاء الواعظین، معاضد السلطان، صدیق حرم و میرزا مرتضی قلی نماینده اصفهان نیز بآنجا پناهیدند، از آنسوی بسیاری از مشروط خواهان در محل تابستانی سفارت انگلیس، چادر زده، کم کم شمارهٔ آنها افزود، و چون دو یست تن یا بیشتر در آنجا فراهم شده بود به نمایشهائی پرداختند.

محمد علی میرزا و لیاخوف از این رفتار سفارت رنجیدند، و بنای سخت گیری گذاشتند سفیر انگلیس از دولت خود، دادخواست، از این سوی محمد علی میرزا بشاه انگلیس تلگرافی چنین فرستاد:

«دسته‌ای از آشوبگران را ظل السلطان برانگیخته، میخواسته مرا از تاج و تخت بی بهره گرداند و چون من بسرکوبی آنان برخاستم، سفارت انگلیس غلامان خود را فرستاده آشوبگران را به پناهندن بسفارت میخواند، و این خود دست یازیدن بکارهای ایران میباشد»، پادشاه انگلیس پاسخ داد که:

«بست نشینی در ایران همیشه بوده است، و آنانکه در سفارت تهران میباشند، اگر زنهار یابند از آنجا بیرون خواهند رفت، ولی اینکه سپاهیان شما گرد سفارتخانه را گرفته اند و هر کس از آنجا بیرون می آید میگیرند، این خود ناپاسداریست که نمیتوان برتافت، و هر گاه بزودی رفتار دیگری پیش نگیرید، دولت من ناچار خواهد بود بکارهائی برخاسته، ارج بیرق خود را باز گرداند.»

بعنوان حاکم، مانند «مترسک» تهران، موجبات دیگری برای افزایش رنجش میبود. و تا ورود لشگر ملیون «در روز ۱۶ ژوئیه ۱۹۰۹» لیاخوف به حکمران و عملا بدیکتاتوری پایید، متن ابلاغیه یاد شده بالا از هفتگی حبل المتین کلکته تاریخ ۲ رمضان ۱۳۲۶ قمری ۲۸ سپتامبر ۱۹۰۸ بقرار زیر ترجمه میشود:

ابلاغیه

چهارشنبه سوم تیرماه ۱۲۷۸ مطابق ۲۴ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶

حسب الامر همایون شاهنشاهی ارواحنافداه، برای رفاه و امنیت عمومی و تقویب مبانی قوانین و مقررات نظم داخلی تهران، بعامه مردم اخطار و اعلام می دارم که از این پس، مقررات زیر و آنچه پس از این اوضاع عمومی اقتضا نماید، بموقع اجراع گذارده میشود:

۱ ــ انتظام کلیه امور و اوضاع پایتخت، وژاندارمری، هنگ های خلج وزرند و ادارهٔ پلیس، از لحاظ امنیت عمومی بعهده افسران بریگارد قزاق اعلیحضرت شاهنشاهی برگذار گردیده است.

۲ ــ کسانی که تظاهر بتخلف از حدود قانون نموده و نافرمانی نمایند، مورد شکنجه قرار گرفته، بسختی کیفر خواهند دید، و کسانیکه بنوعی از انواع مورد ظلم یا فشار قرار گیرند، بدینوسیله اجازه دارند با کمال دلگرمی شکایت خود را باین اداره تقدیم، یا شخصاً بخود اینجانب مراجعه نمایند.

۳ ــ بزه کارانی که مورد اینگونه شکایات بوده و ارتکابشان ثابت گردد، آناً تنبیه شده، و بعداً در تحت نظارت افسری که حکومت نامزد کرده، بگناهانشان رسیدگی و احقاق حق خواهد شد. در موارد دزدی، تعدی یا گردن کشی، کسانیکه زیان یا آسیب دیده، باید همان دم به افسر فرمانده نزدیکتر پاسگاه مراجعه و دادخواهی نماید.

۴ ــ بهای نان و گوشت باید بهمین پایه کنونی بماند. چنانچه از بهای متعارف تجاوز شود، کسانیکه مسئول گران فروشی شناخته میشوند دو برابر

تفاوت نرخ فروخته شده، جریمه خواهند شد.

۵ ــ اجتماعات بیش از پنج نفر در خیابان یا میدان های شهر، خواه بتماشا ایستاده یا گوش بگفتاری دهند، بوسیله قوه مسلحه پراکنده خواهند شد.

۶ ــ کسانی که پیشه اسلحهٔ آتشین فروشی یا داد و ستد آن را ندارند، بدینوسیله اخطار میشوند، که، از این تاریخ فروش چنین ابزاری مگر با پروانه اینجانب، اکیداً غدغن است، اعطای چنین پروانه ها که ضرورت، صدور آن را ایجاب نماید، از مختصات اینجانب است.

۷ ــ همین که دیده شود حمل اسلحهٔ گرم در شهر با اندیشه شورش توأم است، یک دسته قزاق در دم، برای سرکوبی حاملین اسلحه بدان نقطه گسیل خواهد شد، چنانچه تفنگی اشتباهاً در برود، مرتکب در مدت محدودی زندانی خواهد شد. اگر در هنگام دزدی شبانه، تیری به دزد شلیک گردد، چند تن از قزاقان گشتی شهر، بخانه یا جای وقوع حادثه برای رسیدگی وارد خواهند شد. کسانی که عمداً یا بدلخواه تیر بیندازند گرفتار و بسختی کیفر خواهند دید.

۸ ــ چنانچه از هر خانه، خیابان یا کوچه و جائی از شهر، بسوی پاسگاه یا سربازان گشتی، که همیشه در گردش هستند، تیری خالی شود، آن خانه با آتشبار و تفنگ و یران خواهد شد. اگر براستی ثابت شود که این تیراندازی بشیوه فوق العاده و برپایهٔ قدرت نمائی بوده، و در این موارد آن خانه با توپ و یران و همسان زمین میشود.

۹ ــ کسانی که خوی خیابان گردی داشته، و دوره گردها ــ باراندازهای هیزم، کاه الوار، و مانند آن در گذرها، از مبادرت بدین کارها در آینده جداً غدغن میشوند.

۱۰ ــ کالسکه و درشگه و چرخها باید پشت سر هم رانده یا ایستاده باشند، چنانچه میان رانندگان کشمکش رخ دهد مجازات خواهند شد.

۱۱ ــ جاروب و آب پاشی، پاکیزه و مرتب داشتن کوچه‌وخیابانها،

بعهده صاحبان یا مستأجرین دکان و خانه های مجاور است.

۱۲ ــ من از همه اهالی تهران خواهشمندم ــ در تظاهرات و مراقبت و انتظام امور شهر مرا یاری نمایند. امضاع پالکوینک (کلنل) لیاخوف افسر فرمانده سواره نظام بریگارد قزاق اعلیحضرت شاهنشاهی ارواحنا فداه[۲۳].

۲۳ ــ امروز محمد علیشاه نیز دستخط پائین را بمشیرالسلطنه رئیس الوزراء نوشت:

«چون انجمنهای بی بندوبار اسباب هرج و مرج شده، روزنامه ها و ناطقین بکمک آنها، نزدیک بود رشته انتظام مملکت را بر هم زنند و چون زمام امور در تحت قوه مخصوص ما در دست معدودی از عقلا باید بود، هرچه خواستیم از فسادهای آنها جلوگیری کنیم و انجمن ها را بوظایف خود بیاوریم، بواسطه حمایت مجلس از آنها ممکن نشد، تا آنکه برای برقراری نظم و آسایش عموم که از طرف حضرت باری تعالی بما تفویض شده است، خواستیم مفسدین را دستگیر نمائیم مجلس از آنها حمایت نمود، وعده‌ای از اشرار مجلس را پناهگاه قرار داده، در مقابل قشون دولتی سنگر بسته و بمب و نارنجک و آلات ناریه استعمال کردند، ما هم از امروز تا سه ماه دیگر مجلس را منفصل نموده، پس از این مدت، وکلای متدیّن ملت و دولت دوست، منتخب شده که با مجلس سنا موافق قانون اساسی پارلمان مفتوح و مشغول انتظام گردد».

چنانچه میدانیم این دستخط نویسی شاه دنباله نقشه ایست که لیاخوف و سفارت روس کشیده بودند، و برای جلوگیری از ایراد دولتهای بیگانه بود، با این نوشته دو چیز را میفهمانیدند، یکی آنکه از راه ناچاری بوده که بمجلس دست دراز کرده اند، دیگر اینکه مشروطه را برنینداخته بلکه شاه از روی قانون مجلس را کنار گردانیده و پس از سه ماه با مجلس سنا دوباره گشاده خواهد شد.

نیز همان روز یا فردا، دستخط دیگری بمشیرالسلطنه نوشته شده که در پایین دیده میشود:

«منظور خاطر ما امنیت مملکت و آسودگی عامه رعایا و اقدامیکه در دستگیری مفسدین و اشرار شده بجهت آسایش و رفاهیت آنان بوده، برای اینکه مردمان بی تقصیر، رعایای صلح جو از تزلزل خارج شده از رأفت و حمّیت ذات ملوکانه بهره مند باشند، بموجب این دستخط عفو عمومی را شامل حال کافّه مردم داشته؛ تصریحا مقرر می فرمائیم از تمام متهمین اغماض میفرمائیم. در حق آنها هم که گرفتار شده اند، مجلس استنطاقی از اشخاص بی غرض مُنصف تشکیل خواهیم بود بدقت غوررسی کامل نمایند، هر کس بی تقصیر است مرخص شود بشرط آنکه اهالی از حدود قانونی که از طرف حکومت نظامی منتشر میشود تجاوز ننموده مرتکب حرکت خلاف قاعده نشوند.»

با این نوشته عفو عمومی به مشروطه خواهان میداد، ولی این نیز برای بسته شدن زبان



نیرنگ و تظاهر شاه، ببهانه مشروطه مشروعه

«قدرت موهبتی است که نباید آنرا با دیگری تقسیم کرد. مگر از روی اضطرار!»

«ژان گوره»

این ابلاغیه خوش سیمای تیره درون، با مضمون بیجا و بی ارزش آن ــ موجبات فعالیتی برای فلج ساختن مشروطه خواهان (تهران در ۱۲ ماهه آینده) و سلب حقوق آزادی گفتار و اجتماعات، و اختناق مطبوعات آزاد بوده، و هر گونه اقدامی از طرف ملت از داشتن اسلحه و سایر ابزار مبارزه را با اینگونه محدودیت ها غیرممکن میساخت.

تهران اکنون خود را در زیر چکمه کلنل لیاخوف و قزاقانش پایمال دیده. بار دیگر استبداد پیروز ــ مشروطیت جوان خورد؛ مطبوعات سپر انداخته ــ رهبران و پیشوایان جامعه، یا مانند میرزا جهانگیرخان مدیر صوراسرافیل و سخنور بزرگوار ملک التکلمین و حاجی ابراهیم آقا و سید جمال کشته شده، یا در زیر زنجیر در باغ شاه بسر برده، یا در جنگلهای مازندران (مانند مساوات) آواره و دربدر گشته؛ و یا در سفارت انگلیس مانند تقی زاده پناهیده اند. از این

بیگانگان و ظاهر سازی میبوده. از این روی، رونوشت به سفارتخانه ها فرستاده بهمه جا تلگراف کردند.

از کارهای ننگین دیگر این روزها این بود که، بدستور شاه گور عباس آقا کشنده اتابک و سیدعبدالمجید و حاجی سیدحسین نخستین کشته های راه آزادی را شکافته استخوان آنها را بیرون آورده، دور ریختند.

نیز صنیع حضرت و همراهان او که بکلات تبعید شده بودند، بفرمان محمدعلی شاه باز خواندن شده، در شهرهای سر راه از طرف حکمرانان پیشواز و با اعزام و احترام به پایتخت آمده، شاه کالسکه دولتی با اسبان دم سرخ و یدک به پیشواز فرستاده وچون به باغشاه در آمدند نوازش و دلجوئی از ایشان کرده. وآنها بنزد دستگیر شدگان رفته تو بیخ و سرزنشها نمودند.

هنگام گوئی همه امیدواری های آزادی یا بهتر بگوئیم حکومت ملی ایران ــ بانومیدی پایان یافته است[۲۴])

۲۴ ــ از هر چه بگذری سخن از دوست خوشتر است. در صفحات آینده، براون از داستان دلگداز شهادت جهانگیر خان و یارانش بکوتاهی اشاره‌ای کرده ولی وظیفه من است که در پیشگاه نسل جوان معاصر و آیندگان نکاتی بیشتر از آن شهدا یاد آور شوم، بگفته میرزا علی، اکبرخان ارداقی برادر همان قاضی قزوینی، آنچه بر آنها گذشت چنین بوده. «شام چهار شنبه سوم تیر ۱۲۸۷ ــ ، ۲۴ ج ۱ ــ ۱۳۲۶، با سختی بسر بردیم، بامدادان، قزاقان آمده، هر هشت تن از زندانیان را بیک زنجیر بسته، بیرون میبردند، وپس آورده هشت تن دیگر را میبردند، چون اند کی گذشت، دو نفر فراش آمده، ملک و جهانگیر را از قطار بدر آورده هر یک را زنجیری شکاری بگردن هشته، گفتند برخیزند، گوئی هر دو دانستند که به کشتن گاه برده می شوند، چه ملک المتکلمین دم در باآواز دلکش و بلند خود این شعر را خواند:

«ما بار گه داریم، این رفت ستم بر ما، بر بار گه عدوان تا چند رسد خذلان»

ما که اندوهیگین بودیم، اندو همان چند برابر شد، وقتی فراشان بر گشته، زنجیرهای بدون صاحت را آورده جلو اطاق افکندند، همگان کار آنان را ساخته و بپایان رسیده انگاشتیم.

سر نوشت این دو تن بسیار ساده ولی پر از رنج و محن میبوده، ایشان را بباغ شاه بردند. پهلوی فواره حوض نگاهداشتند، دو دژخیم، طناب بگردن هر یک انداخته از دو سوی همی کشیدند. تا خون از دهانشان بیرون می جهید، سومین دژخیم خنجر بر پیکر و قلب آنها فرو کرد، که دو گونه احساس رنج و مرگ نموده باشند.

شب پیش قاضی گفته بود: ما را نزد لیاخوف بردند، خودش چیزی نگفت ولی شاپشال که آنجا بود؛ جهانگیر را سرزنش کرده گفت: «من جهود زاده‌ام؟» سپس صاحبمنصبی که ما را برده بود، راپرت گفتار (مقاله) مرا (در قزاقخانه) به لیاخوف داد، چون ما را برگردانیدند، یقین داشتیم که هر سه ما را خواهند کشت، اکنون نمیدانم چرا مرا برای کشتن نبرده‌اند، بقرار تاریخ کسروی، پاولوبچ ایرانسکی مینویسد: «شاپشال از تیره کارایم بوده ولی در ایران او را جهودزاده میخواندند، با آن دو شهید مدیر روزنامه‌ای را نیز بدانسان کشته‌اند، ولی معلوم نشده مدیر کدام روزنامه بوده». بعقیده نگارنده همان سلطان العلما مدیر نامه روح القدس بوده است که در پیش گذشت.

«فاسدتر از دوران اجداد ما، دورهٔ پدرانمان بود، ما پسران ایشان به مراتب از آنان ناپاکتریم، ما نیز به نوبهٔ خود فرزندانی باز هم فاسدتر به جهان خواهیم آورد».

قطعه ای از: «**هُراس**»

ظهور پانُف بلغاری

ماجراجو، و یا، آزادیخواه

انعکاس قسمتهای برجسته اینگونه رفتار لیاخوف ودیگر افسران روسی بریگاد قزاق شاه، طبعاً موجبات سرو صدای انتقادی محافل اروپائی را فراهم ساخت، پرخاش رسمی سر،ادوارد گری Gery درپارلمان انگلستان و انتشار در روزنامه تایمز درچند مورد، نسبت بکارهای لیاخوف که در خدمت شاه بوده و دولت روسیه خود را مشغول عملیات آن نمی دانست؛ بدانجا کشید که، از طرف سرآرتور نیکلسن Nicholson سفیر بریتانی درپترزبورغ، به ایزولسکی Izvolsky خاطرنشان گردد که: افسران روس بایسته است که از طرف دولت خود در این موقع باز خوانده شوند، تنها ازاین تلقین، نه از لحاظ اینکه حکومت روسیه نمیتوانست آنانرا باز خواند؛ بلکه روی این زمینه که با اوضاع حاضره بازخواندن آنان بیم آور است، سر باز زدند. چنانچه به بیانیه قابل ملاحظه پانوف Panoff (Panove) که وقتی وقایع نگار روزنامه «رچ» آزادیخواه مشهور روسی، در نیمه دوم سال ۱۹۰۸ بود ارجی گذاشته نشود، باز هم اینگونه از خود راضی بودن روسیه را باشکال می توان وارد دانست. اکنون باید از آنچه مربوط بآن خبرنگاری و حسن نیتش بوده،اندکی یادآور شد.

«پانوف که نام مستعارتانه Tané را شعار نویسندگی خود گرفته، زایشگاهش بلغارستان وبلغاری بود، پس از بیرون کردنش از ایران، یک نفر گواه انگلیسی که درپترزبورغ میزیسته، درباره اوچنین میگوید:

«« تأثیر پانوف در شخص من سازگار نبوده، چه او موجودی ماجراجو، و مرد کار بود، با کتاب و گفتار سروکار نداشت. با این وصف من او را چنین یافتم که، در کار وقایع نگاری و آگاهی از وضعیت کنونی ایران، خیلی پیشرفت نموده درماجراجوئی گذشته پرهنگامه‌ای داشته است؛ در مقدونی موزیک‌چی بوده، پدرش در زندان ترکیه مرده؛ برادر و خواهرش را در زندان ترکیه کشته اند.

پاره‌ای از گفتارش در باره ایران، خشن و ناهنجار می بود. و در یک سخنرانی در انجمن زنان، احساسات را بر حقایق میچربانید. با وجود این تا آنجا که من میتوانم بیانات او را بسنجم، بنظر می آید که آگاهی بسزائی داشته، چه مدیران روزنامه ریچ بی اندازه از او اظهار رضایت میکردند. از آنچه من آگاهی یافتم مردی پرارزش بوده، و هنوز هم خلاف آن بر من معلوم نشده است. بدیهی است که وقتی پانُف اسنادی از بد رفتاری نمایندگان و عمال روسیه در تهران منتشر میکند. حکومت روسیه ممکن است مستقیم یا غیر مستقیم، اسنادی دررد، همه، یا پاره‌ای از آن را تدارک نماید. شاید شما از دریافت رساله پانوف از این نظر دلخوش شو ید».

این رساله تا آنجا که من میدانم منتشر نشده، ولی یک نسخه ماشینی آن به روسی، در بهار سال ۱۹۰۹ بمن رسیده که مرا وادار به ترجمه آن بانگلیسی نمود. این رساله بعنوان «نمایندگان بزه کار روس در ایران» و مشتمل بر شش بخش بقرار زیر میباشد:

۱ ــ رساله یا اجتهاد روی ایران، بو یژه از تاریخ معاصر، یا علل انقلاب.

۲ ــ استناد به گزارشهای پنهانی کلنل لیاخوف با پاره‌ای تذکرات اجمالی.

۳ ــ شرح گفتگوی خودش با ایزولسکی وزیر امور خارجه روسیه در پترزبورغ (درژانو یه ۱۹۰۹)

٤ ــ شرح تبعید خودش از ایران، در دسامبر ۱۹۰۸ (بتوسط سابلین وابسته سفارت روس در تهران) .

۵ ــ شمه‌ای از قرضه پیشنهادی ایران و مذمت از آن.

٦ ــ شرحی از حالات لله و آموزگار اسبق شاه، «شاپشال نماینده یهودی روسیه» .

اکنون به بخش دوم از این اثر درباره مکاتبه لیاخوف که عمده علاقه ما بر آن است، مبادرت میشود. ولی پاره‌ای مطالب درباره خود پانُف باید قبلاً گفته شود.

چنین دانسته میشود که اندکی پس از کودتا به تهران رفته باشد، چه در باره تبعیدش که در دسامبر ۱۹۰۸ سر گرفته، مینویسد:

« هنگامیکه شش ماه پیش، من بعنوان خبرنگاریک روزنامه مترقی و متجدّد روسی بایران رفتم، بخوبی دانستم که گلهای سرخ در سرزمین ایران در انتظار من نبوده، من کوچکترین فریبی متناسب با احساسات شایسته خود، که سبب هشیاری اداره مداران روسی گردد، که از نظر یک خبرنگار دیپلومات پی توانند برد بخود راه نداده، بویژه خبرنگاری که آرزومند است پرتو خشکی روی موضوعات انداخته، و هرچیزیرا بدون بداندیشی ــ از دریچه چشم خود بنگرد. »

علی رغم اینگونه استنباطها، در آغاز، نزد « دهارت و یگ » M. de, Hartwig و دیگر کارکنان سفارت روس، باخوش آمد بسیاری پذیرفته شده، و بتوسط کلنل لیاخوف با تشریفات بایسته، حضور محمد علیشاه و ظل السلطان باریافته و برای دیدار و یرانه پارلمان، پروانه بدو داده شده بود.

با اینحال همین که شماره روزانه ریچ حاوی نخستین نامه او، و چگونگی برخورد و گفتگویش با لیاخوف به تهران رسید، این خاطر نوازی های اولیه؛ بزودی جای خود را به لهجه اعتراض آمیز داده، پانُف یک سوسیال دموکرات، یک انارشیست مارکدار، یا بدتر از آن نامیده شده و افزودند که، او

یک تن روسی نبوده بلکه بلغاری است، و قاعداً نمی بایست وارد مقاصد و نظریات دیپلوماسی روس در تهران گردد، و بالجمله حق چنین مقامی را نداشته. در همان هنگام باو خاطرنشان گردید که میباید اطلاعات خود را با مسیوپاسک Passek کنسول روس، که باو دیکته خواهد کرد، در میان نهد، که چه چیزها را میتوان در جراید روسیه نوشت، و کلنل لیاخوف یک مستمری مانند افسر پیشین Exofficer را باو پیشنهاد کرد[۲۵].

چون او از اینگونه بهره‌وریها سر باززد، آقایان دهارت و یگ (سفیر) و بارانوسکی Baranovsky مترجم اولی شرقی سفارت (که در واقع در یک هئیت روسی همه کاره است) و لیاخوف، موانع و عوایقی گوناگون، با شرح پر آب و تاب کتبی و تلگرافی در راه پانف و نکارشش تراشیدند. و بطوریکه او توضیح میدهد، آنها واداشتند اسناد گوناگونی از امور داخلی ایران، فعالیت کلنل لیاخوف، و سفارت روس و بانک استقراضی روس، از اتاق او، در مهمانخانه ربوده شود، و آگهی دیگری پیدا کرد، که در ظرف ۲٤ ساعت او را آواره خواهند ساخت.

دیده‌بان و سانسور ویژه‌ای، بر تلگرافهای او از طرف بارانوسکی که خود اخبار را به آژانس تلگرافی پترزبوداغ میفرستاد، گمارده شد.

این اخبار بارانوسکی که از قماش ماشینی خودش بود و تلگرافی میفرستاد، عبارت بودند از: «حمله فدائیان به اتباع روس، خطراتیکه متوجه منابع روسیه میشود» که همه واهمه انگیز و تهدیدآمیز بودند.

در حدود نیمه نوامبر ۱۹۰۸، دُهارت و یگ ایران را ترک گفته به پترزبوغ رفت و ۲۵ نوامبر وارد آنجا شده، سابلین در سفارت روس، شارژدافر

۲۵ ــ البته خوانندگان گرامی توجه دارند که پس از جنگ روس وژاپن و شکست روسیه، آزادیخواهان و اصلاح طلبان نیرو گرفته و جراید آزادیخواه و مترقی، تا اندازه‌ای، آزادی گفتن و نوشتن یافتند، پانف نماینده یکی از این جراید، و در واقع مورد ملاحظه مقامات دولتی تزاری بوده، گزارشهای او تأثیری بسزائی در روسیه و سایر کشورهای اروپا میکرده است.

گردید. در نیمه دسامبر روزنامه ریچ شرحی از طرف پانُف انتشار داد به اینکه: «شاه به عین الدوله که فرمانده قوای دولت در تبریز بود دستور تلگرافی داده که یکدسته از سربازانرا به لباس فدائیان درآورده و با پرچم داوطلبان ملی، به اتباع روسیه و دیگر بیگانگان حمله نمایند، که این کار، اسباب بهانه مداخله روس در ایران گردد».

در ۱۱ دسامبر، پانف از طرف آقایان سابلین Sablin و بارانوسکی بسفارت خوانده شد و به تبعید تهدید گردید، مگر اینکه نام آگاهی دهندگان بخود را بروز داده تا راضی شوند که او اخبار کنونی ایران را بابراهین شایسته‌تری روشن گرداند. چه اخباریکه باو الهام میشود، سفارت را ناراحت کرده، خوش ندارند دنبال نماید. چون او ازپذیرش این روش استنکاف ورزید، در ۱۵ یا ۱۶ دسامبر موافق مقررات کنسولگری، بنام تبعید نامطبوعان، از ایران رانده شد.

در روزنامه ریچ که او سمت وقایع نگاری آنرا داشت، مقاله‌ای مندرج گردید که قویاً برفتار حاکمیت سفارت روس در این پیش آمد اعتراض نموده، و این موضوع درچند جریده انگلیس نیز منعکس و تعقیب گردید، حتی نوو ویرمیا که نظریات ارتجاعی دارد، در شماره ۱۹ ژانویه خود، علیه این چیره‌دستیهای مقامات خارجه روسیه پروتست کرد.

م ــ پانف در تبعیدش ازایران بسنت پترزبورغ آمده، با شخص مرموزی بنام میرزا شیخ علی همراه بود که در مورنینگ پست Morning Post تاریخ ۲۲ ژانویه ۱۹۰۹ بنام مجتهد و عضوی از حوزه علمای شیعه نجف خوانده شده‌ودر باره‌اوبرخی اختلاف گوئیهای شدید درهنگام برخاسته بود. مرتجعین روسیه به پیروی از دوستان انگلیسی خود توضیح مدادند که، او مجتهد و حتی ایرانی نبوده، بلکه ترکی لنکرانی و تبعه روسیه است. از طرف دیگر، یک دوست انگلیسی من ازپترز بورک چنین نوشته: «خوشبختانه من چیزهای خوبی از او دیدم و اتفاق افتاد که من با او بدون واسطه، ازپانُف

بفارسی با او صحبت کنم و از طرف دیگری می ترسم مبادا دستخوش تردید بسیار بزرگی گردم.

چهارشنبه گذشته (۱۰ فوریه) شرحی در جراید آنجا انتشار یافت که، در نتیجه تحقیقات در نجف معلوم شده که چنین مجتهدی بنام میرزاعلی تبعه روسیه و طلبه حکمت الهی از اهل لنگران در آنجا بوده است، نتیجه این است که آنکه در اینجا بوده خود را به تقلب معرفی کرده پس از آن کشف کردم که، یک کسی این موضوع را در میان دانشجو یان نظام (دموکراتهای مشروطه خواه) که با ایران همدردی می کنند انتشار داده، بعد دانستم که آنشخصی که اینکار را کرده ـ م ـ M بود که شما او را می شناسید... اما در باره میرزا شیخ علی، پس از یک رشته گفتگوهای متفرقه او (همان «م») می گفت که:

۱ ـ قونسول روس در نجف میگو ید که در آنجا چنین کسی نیست.

۲ ـ که پسر میرزای سفارت روس در تهران که اکنون در مسکو تحصیل می کند و نام همه مجتهدین ایران را می داند، با خواندن جراید اینجا و اطلاع از نام میرزاعلی، اظهار داشته که چنین مجتهدی در ایران نیست.

۳ ـ که رئیس اداره ترجمه سفارت تهران باتیوشکف Patyushkoff (چه بارانوسکی کسی است که در نبودن برخی از اعضاء سفارت کار آنها را انجام می دهد) نزد میرزاعلی آمده، دریافت که او زبان فارسی نمی داند، و پانُف باو ناسزا گفت و اظهار داشت که او قلابی است.

اهمیت واقعه راجع به بایتوشکف که من اتفاقاً حاضر بودم و پانف برخورد عجیبی با او کرد، بدون این که کمترین چیزی بگو ید بسیار شگفت آور بود که باز میرزاعلی از حرف زدن خودداری کرد. لیکن چه بسا پانف از ترس جاسوسان باو سپرده بود که چنین کند.

از اینکه میرزاعلی ایرانی بوده، من کاملا خاطر جمع هستم، من خواستم با او بترکی سخن گو یم؛ او جواب خیلی سستی داد، و من خیال

نمی کنم خود را بنادانی میزده، بعلاوه بنظر من آدم باهوش و دانشمندی است، من درباره همه چیز با او سخن گفتم و او دانستنی های بسیار روشنی بمن داد، من بیاد ندارم گفته باشد، او مجتهدی بوده یا نه، او درباره آقایان نجف، با من گفتگو کرده، میگفت چهار نفر از همه بزرگترند. از آنجمله، ملاکاظم خراسانی و دیگران و خودش یکفرد کوچکی بوده، و همچنین گفت: عربی را در مدرسه نجف آموخته، زایشگاهش اصفهان بوده، و لهجه اش بطوریکه در دیکوسیونر ضبط شده؛ لهجه اصفهانی بود. در اوصاف اصفهان بویژه درباره بختیاریها که من خیلی دلم می خواست بدانم؛ مطالب سودمندی گفت.

رویهمرفته تأثیر دلنشینی داشت. حسن محمد اف نماینده مسلمانان گنجه بامیرزا علی برخورد زیادی داشت. او درباره لنکرانی بودنش با سردی تلقی می کرد، و میگفت یک ایرانی تمام عیار است، و بطوری که معلوم است مجتهد میباشد، یا بهر تقدیر حکمت الهی را خیلی خوب می داند، زیرا محمد اف مسائل غامض حکمت را از او پرسش کرده و بنحو دلپذیر پاسخ یافته است.

او می گوید، نمی داند میرزا علی کیست؛ ولی بنظرش میرسد رهگذری است که از این نام دروغین امنیت خود را منظور می داشته، اگر این راست باشد راز آن آشکار است. ولی خوب بود نام واقعی او دانسته شود، چه اکنون که با تندرستی از این کشور بیرون میرود، بمن گفت از اینجا باستانبول خواهد رفت.»[۲۶]

۲۶ ــ این شیخ میرزا علی، شادروان شیخ عبدالعلی بید گلی معروف به «مؤید» بوده، که چندی در کاشان و تهران مکتب داری (باصطلاح امروز و مدیر دبستان خصوصی خود بوده) در اواخر دوره مظفرالدین شاه، روزگار نزد امیربهادرجنگ میزیسته که چه بسا شاهنامه چاپ امیربهادر بدستاری او انجام گرفته باشد. او از دژکامی و ستمگری استبداد چیزهای دیده که در صف مشروطه خواهان در آمده، پس از بمباران مجلس برشت گریخته، در آنجا بچنگ آقابالاخان سردار حکمران رشت گرفتار شده، چوب خورده و زندانی شده، سپس بباد کوبه تبعید گردیده در انجمن و

←

بهر حال بخوبی آشکار گردید که میرزا شیخ علی یک ایرانی دانشمند بوده، ولی باصطلاح لفظی مجتهد نبوده، و نامی که اختیار کرده مستعار بوده است. این موضوع چندان جالب توجه نیست، ولی چون کوششهائی نه تنها در روسیه کرده، بلکه مطبوعات انگلیس را از شرح آزار و دربدری مشروطه خواهان ایران سرشار و سبب غمخواری آنها نسبت بایرانیان و قلمفرسائی درباره آنان میشد. در میان آنها سه روزنامه مشهور که در جریان روزمره این کشور، ابراز نظریات و خورده گیری نسبت بدسته مرتجعین روس، و بدرفتاری آنها درباره ایرانیان میکردند، عبارت از: استاندارد Standard — اوت لوک

→

مجامع آزادیخواهان ایرانی بادکوبه پذیرفته شده و چون محمدعلی شاه در صدد گرفتن وام از دولت روسیه (تزاری) برآمده و مشروطه خواهان بیم داشتند که اگر پولدار بشود، بر مخالفین خود چیره شده و سختتر آنانرا خواهد کوبید و از طرف دیگر جراید انگلستان، روسیه را از دادن وام باو، بعنوان حکومتش پایدار نخواهد ماند؛ بر حذر میداشتند. انجمن ایرانیان هم بر آن شد که «مؤید» را که از حیث قیافه و وقار و خوبی رفتار و گفتار آراسته بود و چون طلبه فاضلی بود، عنوان مجتهدی هم باو راست می آمد، پس بنام نمایندگی از طرف علمای تهران و نجف با یک مترجم و یک نوکر برای تبلیغات علیه محمدعلی شاه و جلوگیری از دادن وام باو و کمک خواستن از آزادیخواهان روسیه، اعزام گرداند و چنین برمیآمد که مترجم او همان پانُف بوده و رفتار پانُف با او برای اغفال جاسوسان وپی گم کردن بوده، با این نقشه به پترزبورگ رفته، در آنجا خود را بنام شیخ میرزاعلی فرستاده ویژه علمای نجف شناسانیده، براهنمائی پانُف، در مهمانخانه باشکوهی وارد شده، با مردان سیاسی روس بویژه با آزادیخواهان ایشان بآمد و رفت و گفتگو پرداخته و در روزنامه چیزها نوشت که همه این کارهای را پانُف بنام ترجمانی او میکرده، کم کم نام او بروزنامه ها افتاد، روسها بجستجو پرداخته از ارفع الدوله در بارهٔ او پرسشهائی کردند، او جواب داد که در نجف چنان کسی نبوده است.

از آنسوی روزنامه های انگلیسی درباره او بگفتگو پرداختند، تا چند هفته این گفتگوها در میان بود، تا روسیان دریافتند که نمایندگی او از نجف دروغ است و میخواسته اند او را بگیرند که پانُف آگاهش میدارد و او را در رخت ناشناس براه آهن نشانده، بیرون میفرستد و خود نیز جداگانه بیرون میآید. بدینسان هر دو بباکو باز گشتند؛ لیکن در آنجا نیزماندن نتوانستند و کمیته بادکوبه مؤبد را باستانبول فرستاد. پانُف هم به گیلان رفته و در شورش آنجا شرکت جسته است.

چون براون از هویت او و ریشه کار آگاهی نداشته، درباره او سخنان با ابهام رانده است.

Out Look و مجله محاصر Gontem Porary Review که دو تای اخیر ــ در سیاست خارجی، ارگان حزب سیاسی انگلستان میباشند؛ بوده اند)[۲۷]

همراهی و کمکی که دست کم از طرف سه نفر از مجتهدین بزرگ کربلا و نجف به نهضت مشروطه خواهی داده شد؛ و شاه را در مکاتبه پیشین خود محکوم ساخته اند، باندازه‌ای واضح و روشن است که نظریات علمای کوچکتر شیعه، نسبت بآنها در خور مقایسته نمی باشد[۲۸].

برگردیم بداستان پانُف، او در اول فوریه ۱۹۰۹ ازپترز بورغ بقصد قفقاز حرکت وپیش از موقع، گزارش رسید که در استرآباد به ملیّون پیوسته است. در نیمه اپریل، گزارشهائی به پترز بورغ رسید و از آنجا به این کشور(انگلستان) احاله گردید، که ترکمانان آن شهر را گرفته و تاراج کرده اند، و پانُف از آنجا گریخته است. در اول مه، دیلی تلگراف از مخبر و یژه خود درپترز بورغ

۲۷ ــ ولی Times تایمز که بزرگترین روزنامه انگلستان و خود زبان نیمه روسی آن دولت است، در همان روزها جملا تی سر تا پا نکوهش و بدگوئی نیست بآزادیخواهان نوشت پس از بمباران مجلس، در شماره ۲۵ ژوئن ۱۹۰۸ با ابراز سرزنش و وصف ناشایستگی مجلس، چنین نتیجه میگیرد: « این نمونه ایست که شرقیان شاینده زندگانی آزاد نمیباشند»

۲۸ ــ شادروان بهبهانی، طباطبائی و افجه‌ای، تلگرافی بدین مضمون به علمای عتبات (پیش از واقعه بمباران) کرده بودند:

چند روز است اعلیحضرت بدون بهانه، با هئیت موحشه در خارج دروازه تشکیل اردو، چند نفر از امرا را بعد از دوسه روز حبس تبعید، ملت در کمال استیحاش و خوف، قتل نفوس فوق العاده ولایات ایران تعطیل عمومی، اقدامات مجدانه سریع النتایج فوراً لازم است. داعی عبدالله الموسوی، الراجی جمال الدین الحسینی، محمدبن صادق طباطبائی درنجف علمای سه گانه بتکان آمدند ولی چکار توانستندی کرد، جز آنکه فتوا بیاری مجلس دهند، پاسخ زیر را فرستادند:

تلگراف موحش موجب ملالت فوق العاده گردید، با اقدامات غیر مترقبه آنچه متوقف علیه حفظ اسلام و مسلمین است، معمول فرمایند، عموم مسلمین اطاعت نمود نتیجه را سریعاً اطلاع، محمدحسین، محمد کاظم، عبدالله المازندرانی.

منظور براون از محکومیت شاه، از طرف علما این تلگراف بوده است که خود نیاورده، از تاریخ مشروطیت کسروی نقل گردید.

نامه‌ای داشت که به کوتاهی از پانُف یاد کرده و شامل شرح زیر که پایان کارش شمرده میشد، بوده است:

«یکماه دیگر (پس از ۱۸ ژانویه روزیکه مخبر، او و میرزا شیخ علی را در پترزبورغ دیده) پانُف که اندکی بزبان فارسی آشنا بوده در رأس یکدسته انقلابی که برضد شاه بودند نمایان گردید.

روزانه شهرت و قدرت او، بنام یک تن جنگجوی ملی پرآوازه‌تر میگردید، او برشت رفته در آنجا سر دستهٔ فدائیان پیروزمندی شده و در پیروان وصف ناپذیر خود ــ روح سربازی میدمید، سرانجام استرآباد را گرفته وچون دانست که ترکمانان بسوی آنشهرپیشروی مینمایند، نقشه متهورانه‌ای برای جمله و نابودی آنان کشید، مطابق آن نقشه بسر کردگی پانصد تن بناحیهٔ رامشاه (؟) شتافت. ترکمانان که از حرکت او آگاهی یافتند، بشهر استرآباد وارد و آنرا مسخر کردند. پس پانف از کوتاه‌ترین راه برگشته، دشمن را غافلگیر و دوره نموده. ترکمانان رشید، دلاورانه برای پراکنده ساختن او جنگیده و پس از ۹ ساعت جنگ مرگ‌آمیز، بیم بدو راه یافت، چه دسته پانف که فشنگشان تمام شده بود، بسختی شکست یافته و مورد تعقیب شدیدی قرار گرفتند.

پانف که اکنون از چهار زخم مینالید، برای بدر بردن جان خود ناتوان بود، و گرفتاری بدست دشمن، که شکنجه و آزار بسیاری را در برداشت ناگوار دیده، یگانه راه رهائی از بیم آن را خودکشی دید، تنها یک فشنگ داشت که رو بدوستانش کرده فریاد برآورد. «رفقا آزادی را مانند من دوست بدارید. آن معشوق گرامی من است، خدا نگهدار» و سر رولور را به پیشانی گزاشته مغز خود را پریشان ساخت.

گزارش دلگذاز، با مرگ دلاورانه این رهبر آزادی، گوش بگوش بمحافل انقلابی ایران رسید، موجبات تأثر آنانرا فراهم ساخت.

در ۱۲ مه، روزنامه ایوینینک استاندارد، داستان رومانتیک او را نقل ازمقاله مندرج در روزنامه ریچ (که پانف وقایع نگار او بود) اشاعه داد، که

پانف بر اثر مسافرت با گذرنامه ساختگی، در ۵ ژوئن در مسکو بازداشت شده، و در پیامی، مخبر مارنینگ پست از پترزبورغ مشخصات زیر را منتشر ساخت.

«آقای پانف ــ خبرنگار پیشین یک روزنامه روسی، که پس از دور شدن از ایران در کنار ملیون جنگیده است؛ مدت دو هفته در زندان مجرد اداره پلیس سری مسکو بازداشت شده بود، اتهامی بر او زده نشده، مگر اینکه بازداشت او را بواسطه گزارشی دانسته اند که بنام نماینده ملیون ایران، آهنگ رفتن بار و پا را داشته است. این نقشه خدعه آمیز حکومت روسیه که تنها دلیل نکوهش اعمال پانُف قرار داده شده بود، خود میرساند که حق نبوده است روی این زمینه، یکتن تبعه بلغاری را، بدون اینکه تهمت مثبتی در دست باشد او را زندانی نموده باشند»

دو روز دیگر همان روزنامه از منابع خبرنگاری پترز بورغ، آگهی داد که «پانف بگناه گذرنامه ساختگی محکوم بسه ماه زندانی شده است، باز داشتش شاید مبنی بر این اصل بوده، ولی گناه عمده‌اش در نظر حکومت روسیه، اشاعه چهار سندی بوده که برسم گزارش محرمانهٔ از طرف کلنل لیاخوف، بعنوان رئیس ستاد ارتش قفقاز تنظیم گردیده بوده است».

رونوشت چهار گزارش سری، حاکی از نقشه و یرانی پارلمان ایران (در ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸) از طرف کلنل لیاخوف به ستاد ارتش قفقاز بدینقرار بوده اند:

«ترجمه از روسی بانگلیسی، و از انگلیسی بفارسی»

(۱) شماره ۵۹ محرمانه

ستاد کل ارتش حوزه قفقاز، ریاست کل

عالیجنابا

در ۲۶ مه، اعلیحضرت شاه مرا باترجمان اول شرقی سفارت بباغ شاه خوانده و با گفتاری دوستانه، هم آهنگی خود را با پیشنهاد پیشین، در باره

برانداختن مشروطیت، و بهمزدن مجلس، همه با اتخاذ تدابیری که مجال جلوگیری بدول اروپائی ندهد، و حکومت ایران بشکل و قدرت مطلقه گذشته خود برگردد، چنانکه در هنگام خود مراتب را بآن عالیجناب آگهی داده‌ام، تصریح نمود. ولی افزود که بموقع خود باید نقشه طوری تنظیم و بموقع اجرا گذاشته شود، که بدلخواه او تا آنجا که بتوان از خون‌ریزی جلوگیری گردد. با این نظر من جسارتاً یادآور شدم که، درچنین هنگامه‌ای خون‌ریزی غیر قابل پرهیز و ناگزیر می باشد.

چون از باغشاه بشهر برگشتم، همانشب من و ترجمان نام برده، به سفارت رفته برای زمینه چینی مبارزه آینده، با آشیانه دزدان، که در اینشهر، باشکوه بزرگی، مجلس نامیده می شود؛ بشور پرداخته با ترتیب اساسی، برای بکار بردن تدابیر آینده، بر آن شدیم که تا دم واپسین، باید مجلس و هوادارانش را کاملا اغفال نموده؛ تا بیکباره کار بستیزگی گراید، و با بکار بردن نیروی لشکری، کاشانه دزدان و رشوه‌خواران و یران؛ و یاری کنندگانش چنانچه ایستادگی و جلوگیری نمایند کشته؛ و آنان که جان بدر برده زنده بمانند؛ دستگیر و بحکم اداری محکوم؛ و با شکنجه های بسیار سخت کیفر داده شوند. چون خوی همه دولتیان و خودشاه؛ بر این است که هماره در هر کاری خواه خوب یابد؛ بینی بالا کشیده عیب جوئی کرده و بدینسان کارها را ناقص می گذارند، لازم دیدیم که پس از اتخاذ کلیه تدابیر و قبولاندن بشاه از طرف او اختیار و آزادی کامل بنام خود بگیرم، تا آنجا که مجبور نباشم فرمان دیگری را گو از هر مقام که صادر شده باشد بپذیرم، تا اینکه کار بکلی انجام گیرد. هر چند با اوامر و دستورهائی که ازپیش جنابعالی داده‌اید موقعیت و حدود قدرت من کاملا معلوم است، ولی باز جسارتاً استدعا می کنم که وظایف مرا در این کار (بجز خدمات سری که بموقع خود بعهده دارم) معین فرمایند، همینکه نقشه و زمینه عملیات مسلم و از طرف شاه و سفیر تصو یب گردید؛ فهرست آنرا بدون دیر کرد، بآن عالیجناب خواهم فرستاد، در انتظار اوامر عالی است. تهران ۲۷

مه (۹ ژون)[۲۹] ۱۹۰۸، کلنل لیاخوف.

ستاد کل ارتش حوزه قفقاز، ریاست کل استاد
«گزارش (دوم) شماره ۶۰ محرمانه»

عالیجنابا

نقشه تنظیمی من با ترجمان اول سفارت، پس از مراجعه تلگراف سفیر بسنت پترزبورغ، بدون هیچگونه اعتراض، با تعدیلات غیر مهمی، از طرف سفیر تصویب گردید، اما شاه، مانند یک ایرانی که هماره از ریختن خون که امری الزامی است بیمناک می باشد، مدتی در اندیشه شده، و پیشنهادی از نوع تدابیر نیمکاره وزیر و رو کردن تردید آمیزیرا آغاز نمودند، با این نظر، ما ناگزیر شدیم بازی را بآخر رسانده، و تصمیم نهانی خود را بازگو نمائیم. پس اعلام داشتیم که نقشه ما از طرف حکومت روسیه مانند بهترین فکر در اوضاع و امور جاریه تلفی شده، که اگر شاه بدان تن درندهد، روسیه از هر گونه همراهی خودداری، و از مسئولیت وقایع آینده خود را بری میدارد. ــ این دلایل قویاً مؤثر افتاد، و بدیهی است که بدون تأخیر آنرا پذیرفته و آزادی کامل در عمل را برای انجام آن اعطا فرمود.

«نکات اساسی نقشه بقرار زیراند»

۱ ــ با کمک پولی سفارت، و از کیسه خود شاه، بنمایندگان مهم مجلس، و وزیران رشوه داده شود، که در آخرین جلسات، سیاستی را که بدانان آموزش داده خواهد شد بعهده گیرند.

۲ ــ تا دم واپسین، که تدارکات لازمه دیده شده، رفتار دوستانه خود را با مجلس و حفظ موازنه ادامه داده وچنین وانمود نمایند که، شاه بارعایت امتیازات متقابل حاضر بسازش با مجلس است.

۲۹ ــ تاریخ ۲۷ مه ۱۹۰۸ روسی مصادف با ۹ ژوئن فرنگی است، در واقع ۱۲ یا ۱۳ روز تفاوت دارد، این گزارش در ۲۷ مه روسی فرستاده شده است.

۳ ــ با رشوه و وسایل دیگر ــ بکوشند که تفنگداران از مجلس، مدرسه سپهسالار و سایر عمارتهای انجمن پیرامون مجلس بیرون شوند.

٤ ــ اقدامی برای خریدن اکثریت سر کرده انجمنهای پایتخت بشود، که در روز موعود، اعضای خود را نگاهداشته نگذارند، بیرون روند.

۵ ــ روز پیش یا همان روز واقعه، بموقع مقتضی قزاقانی با تبدیل لباس و قیافه ناشناس، بمجلس و مسجد سپهسالار رفته، با شلیک هوائی ــ بهانه بمباران مجلس را بدست داده، سپس کسانیرا که مبادرت بدفاع نمایند، بکشند.

٦ ــ عملی ترین تدابیر اتخاذ شود، که مبادا ولو یک تن در سفارت خانهای اروپائی، بو یژه سفارت انگلیس پناهنده شود.

۷ ــ همینکه کلیه تدارکات مقدماتی دیده شد، در روز معین، مجلس و ساختمانهای همجوار از بریگاد و توپخانه قزاق محاصره شده، بمباران، و هر که ایستادگی نماید کشته شود.

۸ ــ پس از بمباران مجلس، خانه های مشروطه خواهان و نمایندگان سر شناس بسر بازان و او باش واگذار گردد که تاراج نمایند.

۹ ــ بازداشت بدون تأخیر زعما و سران جامعه، نمایندگان، و هواداران مشروطه با آو یزان یا آواره ساختن آنان موافق موقعیت و اهمیت اجتماعیشان انجام گیرد.

۱۰ ــ برای آرامش افکار مردم (که خاطر ملت آسوده باشد) و دول خارجه تظاهری، بعنوان اینکه مجلس بار دیگر گشاده خواهد شد؛ بشود.

شاه رضایت خود را تصریح کرده، و ترجیح میداد که قوای ایرانی نیز شرکت داده شوند ولی من از لحاظ شخصیت خود با موقع شناسی؛ از اینکه لحظه نیکوئی برای حسن خدمت شایسته ترین برازندگی بریگارد پیش آمده، اصرار ورزیدم که انجام منافع و مصالح حیاتی دولت، و تامین هدفهای آینده

بتوسط بریگاد بهتر و آسان‌تر انجام‌پذیر خواهد بود[۳۰].

در باره سهیمه مستقیم شخص خودم، و تشریک مساعی در روز بمباران، از ترس اینکه موجبات اعتراض دول را فراهم سازد، سفیر مخالف بود.

ولی من، با پاس اوامر جنابعالی، و ملاحظه اوضاع و احوال که هر چند افسران ایرانی نسبت بروسیه مطیع باشند، باز هم ایرانیند و ممکن است در آندم قطعی و بزنگاه تحت تأثیر عواطف و عوالم دیگر، همه کارها را خراب نمایند، در فرماندهی شخص خودم اصرار ورزیدم.

من با اعتماد، خاطر عالی را مطمئن میسازم که، در بریگارد که مورد اطمینان من است، افسران و طبقه همردیف، هر دو انضباطی بس عالی داشته، و در این امر فداکاری خواهند کرد، و در راه موفقیت ــ هر پیش آمدی که از خارج ظهور کند خود جواب گو خواهم بود. چشم براه اوامر عالی است.

کلنل لیاخوف

تهران ۳۱ مه (۱۳ ژوئن ۱۹۰۸)

«گزارش (سوم) شماره ۶۱ ــ محرمانه»
ستاد کل ارتش حوزه قفقاز، ریاست کل ستاد

عالیجنابا

با بازگشت به استعلامیه آن جناب در باره اقدام قزاقان، در نزدیکی سفارت انگلیس و ممانعت از ورود مردم بدانجا، احتراماً توضیحات زیرا را بعرض میرساند:

چنانکه از گزارش های پیشین، من درباره محاصره سفارت خانه ها بمنظور جلوگیری از ورود مردم و بست نشستن و اجرای بموقع آن از طرف بنده خاطر عالی مسبوق است. تدابیر و یژه ایکه در باره سفارت انگلیس بتوسط من

۳۰ ــ منظور فرماندهی خودش و شاخصیت صنف قزاق بوده، و گرنه همه قوا ایرانی بوده‌اند و فقط چند افسر روسی، در کار شرکت داشته‌اند.

اتخاذ شده بدینسان است: — در عصر روز ۵ (۱۸) ژوئن، سفیر مرا پای تلفون خواسته و آگهی داد که بر طبق اطلاع واصله؛ سفارت انگلیس ضمن اظهار عقیده بطور مبهم بآنچه شدنی است پی برده، و ابراز تمایل به بست نشستن افراد نموده، که عملیات ما را خنثی سازد، بر این پایه، سپردند که تدابیر خاصی نسبت بسفارت انگلیس از دیگر سفارتخانه ها اتخاذ گردد.

در باره اندرزهای سفیر (چنانکه گزارش داده شده) در محاصره خانه و دکانهای اتباع روس؛ در خیابانهای نزدیک سفارت انگلیس، که بدین نهج جلوگیری از نزدیک شدن مردم بدآنجا بشود، در موقع خود، میان ما، چنین مذاکراتی نشده بود، با وجود بر این من اعتراف میکنم که این رو یه عاقلانه‌تر از آنچه ما کردیم بوده، چه نتیجه نهائی یکسان میبود، و زمینه مستقیم اعتراض را بدست انگلیس نمیداد، اینکه ما این جریان را اختیار نکردیم، از اینرو نبوده که من باین ابتکار گوش نداده باشم، بلکه از آن روست که هنگامی که انسان تب کار را دارد، اینگونه بست و بندها بمغز نمیآید.

در پایان، بدین وسیله با کمال احترام، فهرست افسرانیکه برتری خود را از دیگران نشان داده و ابراز شایستگی کرده‌اند و بعقیده من در خور پاداش نشان هستند تقدیم میشود. در انتظار اوامر دیگر است.

کلنل لیاخوف

تهران ۱۲ (۲۵) ژوئن ۱۹۰۸

«گزارش (چهارم) شماره ۶۲ محرمانه»

ستاد کل ارتش حوزه قفقاز، ریاست کل ستاد

عالیجنابا

با حضور گروهی از افسران بریگاد که در راه روسیه تن و جانرا فدا مینمایند، فرمان تلگرافی جناب عالی را دایر باینکه مراتب خدمتگزاری بریگاد قزاق از طرف قرین الشرف نایب السلطنه قفقاز، به پیشگاه بندگان اعلیحضرت

امپراطور، تلگراف معروض و در خاطر ملوکانه تأثیر بسزائی بخشیده و ما را بصدور دستخط افتخارات «قزاقان نیکو کار» و «سپاس بر افسران دلاور» مفتخر فرموده و از عملیات بریگاد بر ضد پارلمان انقلابی، ابراز خشنودی فرموده‌اند، خواندم.

آنان در خوشحالی فراوانی که بوصف نیاید فروشده، و با فریادی رعدآسا، هورا کشیده، که مدتی دراز طنین انداز بود. اشتیاق و مسرت قلبی افسران را نمیتوان بسادگی بیان نمود.

شورای افسران بر آن شد، که از من درخواست کنند، از حضور جنابعالی و حضرت نایب السلطنه، تمنا کنم، مراتب احساسات عمیقانه شاه‌پرستی افسران بریگاد و آرزوی سوزانی که فقط در اطاعت امر فرمانروای تاجدار روسیه در سر دارند، و همواره بجان‌بازی در آنچه او اراده فرماید حاضراند، به پیشگاه همایونی تقدیم گردد. سرافراز مراحم اعظم جنابعالی است.

تهران ۱۵ (۲۸) ژوئن ۱۹۰۸ کلنل لیاخوف

اکنون اگر این اسناد اصل داشته باشد[۳۱] پوچی اطمینان‌هائی را که حکومت روسیه به ادوارد گری وزیر امورخارجه بریتانی داده، واز آن مقام به

۳۱ ــ این گزارشها اصل داشته و تردید براون جنبه استدلالی دارد، و میخواهد واقعیت آنرا برساند، چه اینها را پانُف همان زمان که با لیاخف تماس داشته بدست آورده بود و وقتی بدست براون رسید، بنام مدارکی علیه روسیه منتشر و شیخ حسن تبریزی که با همان شیخ عبدالعلی مؤید نیز همراه پانُف بوده، پس از گرفتاری پانُف بانگلستان رفته و در کمبریج توسط براون آنها را بفارسی ترجمه و بروزنامه شمس در استانبول فرستاده. یکی از آزادیخواهان روسیه بنام «پاولو یچ ایوانسکی» نسخه روسی آنرا دریک روزنامه سری روس بچاپ رسانده و در نتیجه دولت روس چنانکه براون تذکر داده و در صفحات پیشین گذشت ناگزیر گردیده که آنها را ساختگی و دروغ وانمود سازد، ولی پیداست کمه این تکذیب از ناچاری بوده است.

براون در قسمت یادداشتهای که خواهد آمد، متن روسی آنها را نیز استناداً برای هموطنان خود چاپ کرده.

پارلمان، مطبوعات، و مردم بریتانی کبیر اطمینان داده شده که حکومت روسیه از هر گونه شرکت کلنل لیاخوف در عملیات بی گناه بوده، کاملا ثابت مینماید.

چه در ۳ ژو یه ۱۹۰۸ ــ ایزولسکی به سر آرتورنیکلسن سفیر بریتانی در پترزبورغ، (کتاب آبی صفحه ۱۳۸) مثبت‌ترین اطمینان را داد که لیاخوف در انجام عملیات و تدابیر اخیر شاه و بدست گرفتن زمام حکومت (اگرچنین کرده باشد) بدون اوامر، یا اطلاع و تصویب دولت امپراتوری اقدام کرده. سرادوارد گری نیز در جلسه ۹ ژو یه درپاسخ لینچ گفت:

«کاریرا که لیاخوف در روز بعد دست زده، مستقلا از طرف حکومت خودش [یعنی ایران] بوده» در حالی که تایمز، در سر مقاله ۱۷ سپتامبر خود با اذعان سوء قضاوت اعمال نمایندگان روسیه در ایران، چنین اظهار نظر کرده که: «بیانات گاه و بیگاه سرادوارد گری درپارلمان جای شک باقی نگذاشته که اختلاف نظر جدی میان حکومت بریتانی و روسیه در باره موقعیت ایران وجود نداشته و تصمیم هر دو دولت در خودداری از مداخله مستقیم در امور داخلی ایران بدون اختلاف و یکسان بوده است» دوباره در ۱۵ اکتبر ۱۹۰۸ در تفسیر بیانه‌ای که باامضاء دو نفر تبعید شدگان، تقی زاده و معاضدالسلطنه نمایندگان مجلس که در ستون همان شماره درج گردیده و با صراحت اذعان شده بود که چه در تهران وچه در تبریز ــ نفوذ روسیه راه بی خردانه‌ای میپیماید و از تحریکات و رو یدادهای محلی و همراهی با مقاصد مرتجعین، از طرف نمایندگان روس در ایران که در بیانیه شرح داده شده، تایمز مینو یسد:

«چنین بنظر میرسد که این بدون دلیل وتوهم صرف است» و نتیجه میگیرد که «اداره خارجه روسیه با بریتانی هر دو یکسان بیگناه بوده و اینها را ماشین های سیاسیون تهران بیرون میدهند».

اندکی بعد در ۲ نوامبر پیداست که، تحت تاثیر خوش باوری های مخبر پترزبورغ خود قرار گرفته، آغاز بد گوئی نسبت بنمایندگان تبعید شده ایرانی و

دوستان انگلیسی شان را (بنام رأی زن خود انتخاب شده) روا داشته، با تقلید از هرزه درائی روسها و توصیف هائی که در بیانیه خودشان روا میداشتند مانند «افسانه های ایران» و از آن پس تا تسخیر تهران و برکناری محمدعلیشاه بدست ملیون در ژوئیه ۱۹۰۹ (واقعه ای که همه پیش گوئی های همان وقایع نگار ویژه معتمدش یعنی آنهائی که نهضت های انقلابی شرق را نمی پسندند بیهوده ساخت) ضدیت با مشروطه خواهان ایران را ادامه داده و آنان را چنانکه درباره آزاد کنندگان ایتالی در ۶۰ سال پیش روامیداشت، با دلیل مارک دار محکم تری، هواداری ارتجاع را با پیش بینی سیاسی خود تعقیب میکرد.

استدلال باصالت گزارشهای سری لیاخوف را عمل خودش ثابت مینماید، چه مطابق نقشه مندرجه در آنها که درست درهمان تاریخ نزدیک بوقوع، طرح شده و بموقع خود اجرا گردید، سوءظن را بیش از نفس واقعه تایید مینماید.

پیش نوشت هائی بخط خود کلنل لیاخوف، که پانف آشکارا گفته است در دست دارد، تا آنجا که من میدانم هرگز باین کشور نرسیده اند. تنها دو نکته که شهادت بر صحت آنرا تایید مینماید تاکنون روشن شده، بدین معنی که اولا دو تن از کارشناسان خط روس، یکی انگلیسی و دیگری روسی که هر دو دفتر خاطرات پانف را آزموده و دیده اند که چون زبان روسی پانف خیلی غلط داشته، پس زبان اسناد منتسبه به لیاخوف درست بوده، و اختصاص بخودش داشته، چه با سبکی تنظیم شده که از یک تن افسر روس انتظار میرود.

دوم اینکه یک مرد سیاسی روسی، که در این کشور شناسائی بسزائی دارد و بردن نام او از خرد دور است، بیکی از آشنایان من گفته است که او عملا میداند که تلگرام تبریک تزار به کلنل لیاخوف درباره ویرانی مجلس راست بوده است. چون ناظرین امور تصدیق دارند باینکه، هماره در اداره حکومت روسیه جنبه دو گانگی بلکه چند گانگی کارفرما است، و کاملا

ممکن است که از نظر تشویق، بدستیاری ستاد کل ارتش، تلگرامی به کلنل لیاخوف رسیده باشد، که ایزولسکی وزیر خارجه از آن آگاه نشده باشد، در واقع کلنل دستورهائی از رئیس قفقاز میگرفته که ستاد هم بنوبه خود، از اطرافیان مرتجع تزار دستورهائی دریافت می کرده است، بدیهی است که پانف از اندیشه اینکه روسیه مسئول کارهای کلنل لیاخوف نبوده سر باز میزند.

او میگوید، کلنل لیاخوف ابدا مانند یک افسری در خدمت ایران بشمار نمی آید، چه او سر دوشی روسی میزند؛ اونیفورم روس میپوشد، در خدمت ارتش روس وارد است و حقوق خود را از حکومت روسیه دریافت می دارد. اظهارات مطبوعات ارگان حکومت روسیه، که آنرا مسئول عملیات کلنل لیاخوف نمی دانند، سر تا پا دروغ مصلحت آمیز است.

بستن چشم ها در برابر کارهائی که خود فریاد میزند غیر ممکن است. کلنل لیاخوف رل فرماندهی هیئت پلیس منطقه ای از ایران را بعهده دارد، او شدیدترین اعمال وحشت آور را اجرا می کند، که من اندکی از آنرا تکرار می کنم.

او بر آورنده خواسته ها و اراده حکومت روسیه است، که کمترین منظور مردم روسیه در آن دخالت ندارد.

آقای پانف می افزاید که: «دوهارت و یگ سفیر روس در ایران؛ شخصی انگلیسی مآب و دشمن سرسخت ایزولسکی (وزیر امور خارجه روس) بوده باندازه ایکه در پی شیوه‌ای برای نقص پیمان روس و انگلیس؛ یعنی بازیچه (و دست پرورده) ایزولسکی بوده است.

او کسی بود که امیر بهادرجنگ، گل سر سبد ارتجاع را در سایه نگهبانی سفارت روس هدایت کرد».

او برنامه و یرانی مجلس و نقشه لیاخوف و بارانوسکی را تأیید کرده، لیاخوف را، در محاصره سفارت انگلیس بوسیله قزاق، برای جلوگیری از گروه مشروطه خواهان که شکاروار! برای پناهیدن بدانجا دنبال می شدند، تشویق

کرده بود. کسی که در خارج وانمود می کرد، از رفتار لیاخوف بدش می آید، ولی محرمانه در مصاحبه با وقایع نگاران می گفت: آنچه لیاخوف کرده خیلی عالی است و فقط ضمن ستودن او می گفت، قدری تند رفته است».

پانف کمی وهن آمیزتر میگوید: «لیاخوف حتی خود را موظف به تمکین از شاه نمی داند»

در یک واقعه که صنیع حضرت را قزاقی زخمی کرده بود، شاه تسلم او را خواست، لیاخوف بی‌پروا گفت «او را بدست نمی دهد زیرا او قزاق ایرانی نیست بلکه قزاق بریگاد است» بعلاوه میگوید: ـ پانف نامی بسمت آموزگار مدرسه بریگاد، یکنفر افسار گسیخته محله نووچرکاسک با لیاخوف است، که مقالات خود و لیاخوف را با امضاء خود به جراید گلوز موسکوی (صدای مسکو) گلوز پراودی (صدا حق) و «سنت پطرز بورغ و یه دوموستی» (اخبار) دایر بستایش و نیایش اعمال لیاخوف دلاور میفرستاد».

درپایان، پانف صورتی (که مستقیماً بخودم نیز رسیده است) یعنی از پیمان نامه بریگارد قزاق، که برای دوازده سال دیگر با چند تن افسر و همردیف روسی دو برابرپیش، که پس از کودتای مجلس تجدید شده می دهد. این پیمان نامه که مدت آن سر آمده‌و محقق بود که مجلس هرگز راضی بتجدید آن نمیگردید، تقی زاده (که من همیشه او را وارد و راستگو می دانم) اظهار کرده است که، این پیمان «پا انداز یا پیش کش کودتای ۲۳ ژون ۱۹۰۸ بوده است.»

در اینجا مشخصات بیشتری به بریگاد قزاق سرافراز، اختصاص داده می شود:

مضمون پیمان تنظیمی در ۱۸۸۲، میان میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه وقت و سفیر روس، در شماره یازدهم مه ۱۹۰۷ حبل المتین تهران بعنوان: «پالکونیک کیست و کارش چیست» منتشر گردیده و مقاله زیرچنین

آغاز میگردد.[۳۲]

۳۲ــ چون دوره حبل المتین در دست نگارنده است و مقاله، یاد شده جنبه انتقادی واقعی دارد، و تابلویا درونمائی از این دسته ارتش ایران است که با سبک شیوائی رنگ آمیزی شده، و از سوی دیگر، داستان پیدایش این صنف لشکری در ایران از لحاظ تاریخ و تکمیل این کتاب و آگاهی از آن برای هموطنان گرامی بایسته است. نخست شمه ای از تاریخ پیدایش آن مندرج در شماره ٤ ــ ٨ ج ١ــ١٣٣٤ قمری، ١٥ــمارس ١٩١٦ نخستین سال مجله پر بهای کاوه را در اینجا میآورم:

قزاق ایران

فرج قزاق ایران یکی از بلایا و بدبختیهای ایران است که کسی نیست ثمرات تلخ آن شجره خبیثه را که ناصرالدین شاه کاشت مسبوق نباشد.

این دسته دشمن داخلی، در سال ۱۲۹۶ قمری، بعد از عودت ناصرالدین شاه از فرنگ ایجاد شد. مشارالیه؛ در قفقاز و ایروان از لباس نظامی و ترتیب قزاق روس خوشش آمده خواست که برای کشیک مخصوص خود، دسته قزاق بترتیب روس تشکیل دهد، و بدینجهت چهار صاحبمنصب و پنج نفر صاحبمنصب جزء روسی برحسب خواهش وی مأمور تشکیل یک عده قزاق پانصد نفری «در رکاب مبارک» شدند قرار داد منعقد میان صاحبمنصب اول روس قزاقخانه که درجه سرتیبی داشت، و دولت ایران، حکم و اختیار قشون مز بور را منحصر بشخص پادشاه می کرد، و بدینوسیله از قوای نظامی دولتی مجزا می شد.

اولین سرتیپ روس مامور تشکیل قزاق ایرانی، دومونتو یچ ، فقط پانصد قزاق، میبایست تشکیل بدهد. بعدها بتدریج قزاقخانه از حیث عدد و مخارج سالیان و بالخصوص اختیارات و امتیازات متصل وسعت میگرفت.

در عهد وزارت جنگ آقا وجیه سپهسالار، سرتیپ روس قزاقخانه، بعنوان قوانین و قواعد نظامی، یک جزو قانون نامه نوشته، و دستخط همایونی را بر مجری بودن آن تحصیل کرد.

این فصول راجع به ترتیبات فوج مز بور، دارای اختیارات زیاد و حقوق متعددی بود، برای صاحب منصب روس از عزل و نصب و انجام دادن و اخراج و تنبیه و غیره، و اگرچه آنها بموجب فرمان برقرار شده بود و جزو مواد یک قرار نامه میان ایران و روس با صاحب منصب مز بور نبود، با وجود بر این، باز آنها را همیشه مجری داشته و حق دولت ایرانرا در نسخ یکی از مواد قبول نکردند.
در ایام مشروطیت ایران، هر صاحب منصب ایرانی قزاقخانه که با ملتیان و آزادی طلبان همدردی داشت و بمیل قلبی روسها مخالف بود، فوراً عزل واخراج میشد. و این سبب شد که در قزاقخانه فقط بدترین اشخاص ایرانی فرومایه و فاسد بمانند، و آن فوج شرارت و خیانت باشد. هیچوقت از عده و عدد قزاقخانه اطلاع صحیحی بخارج و حتی بخود اولیای دولت نمیدادند.

←

در مخارج و افزودن و کاستن عدد و مقدار ذخیره و اسلحه آزاد بودند، و گاهی گفته میشد که عده قزاقان خیلی بیشتر از حد معمول است.

در اواخر عهد مظفرالدین شاه، سالی قریب سیصد هزار تومان از دولت می گرفتند. در عهد دوره استبدادی محمدعلی شاه بیک کرور بالا رفت. در گرفتن پول محتاج دولت ایران و حواله وزیر مالیه نبودند.

بموجب قرار داد استقراض روس (۱۳۱۷) باید که تمام عایدات گمرکات شمالی ایران مستقیماً بصرافخانه روس (بانک استقراضی) در ایران برسد، و اوپس از وضع اقساط استقراض باقی را بدولت ایران رد کند.

در اینصورت ریش دولت پیش صرافخانه روسی که شعبه وزارت مالیه روس در ایران است گیر است. سرتیپ روس در سر موقع مخارج لازمه را که خود ضرور می بیند بدون مشورت احدی از صرافخانه مز بور بعنوان قرض میگیرد. آن اداره نیز وجه را با تنزیل بحساب دولت در آورده، ازپول دولت که پیش اوست اخذ میکند.

عده قزاق رسماً یک فوج سواره (بریگاد) مرکب از ۱/۶۰۰ سواره وپیاده بود لکن بنابر اطلاعات اخیر، گو یا به پنج هزار وپانصد نفر، مرکب ازچهار فوج سواره و دو گروهان پیاده و دو باتری توپ کوهستانی و دو قطعه توپ مسلسل رسیده بوده است. بعد از دستبرد مشروطیت، در ۱۳۳۰ دولت روس؛ در جزو و امتیازات زیادی که در زیر تهدید از حکومت آن وقت تحصیل کرد، یکی هم تشکیل یک قزاقخانه ایرانی تازه در تبریز مرکب از هشتصد نفر بود، که بدین ترتیب میخواستند، کم کم شعب این اداره را در ولایت شمالی بتدریج برقرار کنند. ضدیت شدید و کارشکنی جدی که روسها برای پیشرفت قراسورانی میکردند، بیشتر برای آن بود که بجای آن قوه ایرانی بنا کند.

قزاق ایرانی همیشه برخلاف ملت ایران و مقاصد ملی حرکت کرده و آلت دست دشمن بوده است.

توپ بندی مجلس ملی در ۱۳۲۶ بدست لیاخف و قزاقهای او، جنگ قزاقها بعد از آن با ملتیان در تبریز و قزوین و سایر نقاط و آلت استبداد و جور و ستم در تهران، مردم را از این دسته بسیار متنفر کرد، و انحلال آنرا از اولین آمال ملی میشمردند. در ورود مشروطه طلبان بطهران و عزل محمدعلی شاه از سلطنت؛ یکی از شرایط تسلیم شدن قزاقها بمجاهدین؛ تعهد کتبی صاحبمنصبان قزاقخانه بود؛ باطاعت از دولت و وزیر جنگ، که باز بعدها بآن تعهد هیچ عمل نکردند.

اینک روزنامههای تهران خبر میدهند که اولیای دولت ایران مصمم برافزودن عده قزاق شده؛ و حکم داده اند تا شماره آنرا به ده هزار نفر برسانند. معلوم است که این اقدام یک بنائی است

برای تشکیل یک قشون ایرانی برای روس در ایران؛ و مخصوصاً برای تخریب بنای قراسوران ملی.

دولت روس از ابتدای دخول ترتیب قشون نظامی در ایران، در عهد فتحعلی شاه تا امروز؛ همه وقت در هر جا برای جلوگیری ازپیدا شدن قشون ملی کارشکنی کرده و بانواع دسایس و زور و زر بهم زده است.

هیئت معلمین انگلیسی را با سازش با انگلیسها در عهد عباس میرزا در نود سال پیش بهم زد. همچنین هیئتی که بریاست ژنرال گاردان فرانسوی از طرف ناپلئون بناپارت مأمور تعلیم و تجهیز آرتش ایران بود هیئت معلمین اتریشی را با هزار دسیسه پریشان نمود. قوای نظامی ظل السلطان را به دسایس شاهزاده دالگروسکی و تحریک امین السلطان درهم شکست قوای قراسورانی شوستر را با عزل آمریکائیان پاشیده کرد. اینک قوای نظامی قراسورانی تازه را هم بسخت گیری مالی و کارشکنی برضد صاحب منصبان سوئدی، برانداخته و میاندازند.

پالکونیک کیست و کارش چیست

«مکن تغافل از این بیشتر که میترسم
گمان کنند که این بنده بی خداوند است»

پالکونیک کیست؟ آیا سردار و سالار است؟ نه! آیا سپه سالار و وزیر جنگ است؟ نه! آیا امیر نو یان یا امیر تومان است[۳۳] خیر! آیا وزیر لشکر و مستوفی نظام است؟ خیر! آیا فرمانفرمای کشور و حکمران مملکت است؟ معاذالله آیا از وزراء هشت گانه مسئول است؟ استغفرالله، آیا صاحب اختیار ملک و ملت است؟ الیعاذ بالله! آیا وکیل سیاسی روس و نگهبان پلتیک است؟ هرگز! آیا امیرالبحر کشتیهای زره‌پوش است، نه والله! آیا خداوند رعیت است؟ حاشا!

آیا از آسمان با کتاب احکام فرود آمده؟ الحکم لله! آیا ید بیضا و عصای موسی دارد؟ کلا! آیا ساحر یا جادوگر است؟ ابدا! آیا قشون سلم و تور زیر فرمان دارد؟ مطلقاً! آیا دارای علم «ماتیه تیزم» یعنی خواب مغناطیسی است؟ لاحول ولا! آیا مملکت و ملت با رعیت ایرانرا خریده است؟ نعوذ بالله! آیا از وکلاء ملت و عضو مجلس شورای ملی است؟ اصلا! آیا از اعضاء رئیسه

۳۳ ـــ امیر نو یان فرمانده صد هزار و امیر تومان سرلشکر ده هزار سپاهی، و از اصطلاحات و درجات لشکری ارتش فرمانروایان و شاهان مغول و تاتار است، که یک دهه را تومان میگفتند، چنانکه واحد پول ایران تومان و عبارت از ده قران (ریال) و هر قران، هزار دینار بوده است.

مجلس سنا است؟ ابدا!

از همه این سئوالات، جواب قبول شنیده نشد، همه انکار و تحاشی بود، پس سئوال دیگرم را جواب مرحمت کنید، و از دلم عقدهٔ مشکل را حل فرمائید.

آیا ایرانیان بندکان وچاکرانند؟ آیا مسلمانان گوسفند و حیوانند؟ آیا چون گیاه و علف بی حس و ادارک اند؟ آیا غلام و کنیز زر خریدند؟ آیا از خاک راه پست و بی قدرترند؟ آیا مخصوص تو سری خوردن و بار کشیدن خلق شده اند؟، آیا مال و «متاعند که در حراج گذارده شده اند؟

آیا شرف و ناموس در دار دنیا نصیب آنها نشده؟ آیا تقصیری کرده اند که از محکمه آدمیت؛ حکم قتل و غارت و افناء آنها صادر شده است؟ آیا از بندگی خدا خارج گشته یا از اقرار برسالت فرستادگانش ابا کرده اند؟ آیا از سگ و گربه بی قابلیت تر و بدترند؟ آیا خون و گوشت شان لذیزتر است؟ آیا حلال گوشت و جایز الذبح هستند؟ آیا پرستار و نگاهبان ندارند؟

آیا ملیت و قومیتشان از هم گسیخته است؟ آیا در خاک اجانب وارد شده اند؟ آیا از دائره آدمیان حکم اخراجشان صادر شده؟ آیا نامشان از دفتر فرزندان آدم و حوا بیرون گردیده؟ آیا از آهن و فولادند که طاقت صد هزار خروار بار داشته باشند؟ ... آیا...؟ آیا...؟ آیا...؟

خوب بفرمائید که پالکونیک کیست؟ پالکونیک یکنفر معلم است. در کدام مدرسه درس می دهد؟ وچه علمی را تدریس مینماید؟ معلم درس نیست، بلکه معلم نظام است بعبارت واضح تر مشاق است که باید در میدان؛ سوار قزاق بریگاد را مشق بدهد.

عقیده شخص بنده آنست که پالکونیک دارای هر رتبه و منصب است، اولا سپهسالار است، بدلیل آنکه سالهاست من در تهرانم، هرگز اطاعتی از او نسبت بوزیر جنگ مشاهده نکرده ام. درست از سال جلوس مظفرالدین شاه مغفور تا سال گذشته، اطلاع کامل داشتم که تمکین از وزیر جنگ نداشت.

گذشته از این اگر ایشان خود وزیر جنگ نیستند چرا سرهنگ و سرتیپ و میرپنجه را بمیل و اراده خود عزل مینایند؟ معلوم می شود از وزارت جنگ هم یک درجه بالا رفته، و از لاحول آنطرف افتاده است، زیرا که وزیر جنگ نیز حق ندارد، بدون محاکمه سرتیپی را که سالهاست خدمت کرده، بکیف و اراده خود از اداره نظام خارج کند.

خیرا! پالکونیک وزیر داخله است، زیرا که در عمل حکومت، مداخله مینماید، حکومت ساوه و توابع بکف کفایت اوست. بلکه وزیر مالیه هم میباشد، زیرا که در عمل مالیات آنحدود ریاست و مداخله می نماید گویا منصب ایل بیگی هم دارد، زیرا که ریاست ایل شاهسون بغدادی را بعهده کاردانی خود قبول نموده است.

عمل مواجب دادن بقزاق نیز راجع باوست، پس وزارت لشکر را داراست. بلکه گویا ساحر و جادوگر است. زیرا که چنان چشم بندی نموده، که اعمال او را ابداً نه وزراء نه وکلاء و نه ملت ملتفت اند. مانیتیزم دارد، که بقوت خود، ما را خواب کرده، بلکه از عالم حیات هم بیرون برده است، چرا که آدم زنده حس دارد، شعور دارد، بخوب و بد، و زشت و زیبا ملتفت است. ملت و رعیت ایران را خریده است، که حق هر گونه ظلم و تعدی بر آنها دارد، که بهر کجا نیز متظلم شوند، نباید گوش به حرفشان داد.

چاره‌شان منحصر ببندگی و غلامی است. وزارت معارف و فوائد عامه را نیز دارد، چه می فرستد نقشه بلاد را برمی دارند، بمیل و پرگرام خود مدرسه بازمیکنند. گویا احکامی هم از آسمان آورده باشد که هرچه بفرماید، باید بی‌چون و چرا قبول کرد و اطاعت نمود. جزء وزراء هم هست، لکن مسئولیت ندارد، کسی حق بازخواست و تحقق در امر ایشانرا ندارد. معصوم نیز هست، احدی نمیتواند کلمه‌ای در حق ایشان جسارت بکند، و گرنه چنانکه وکلای محترم متعرض مسیو نوز و مسیوپریم شدند، و سخت ایستادند تا آنها را از مرتبه و مقام خود خلع نمودند، می توانستند همان ادله و براهین را نیز در این مورد اقامه کنند.

بلی یک فرق در بین است، که مسیو نوز و پریم، هر وقت از کار خلع میشدند، مجبوراً بایستی تا آخر مدت کنتراتشان مواجب و حقوقشانرا داد، اگر چه بیکار باشند، ولی در پالکونیک چنین نیست، هر زمانی که اولیای دولت علیه بخواهند مرخصش کنند، غیر از خرج راه که یکصد عدد، نیم امپریالی است ابداً حق دیگری ندارد.

آری مطلب جای دیگر است! مسیو نوز؛ با تجار و وزراء طرف بود، و اگر تعدی می کرد نسبت بتجار بود، و اما پالکونیک با این صنف محترم سرو کار ندارد، فقط طرف ایشان دو طایفه اند، یکی قزاقان که اختیار کلی و جزئی کارشان راجع باوست، حتی اگر بخواهد بزرگترین صاحبمنصبان قزاخانه را بزند، حبس کند، منصب و مواجب و شؤون نظامیش را سلب کند، مختار است.

دیگری ایل شاهسون بغدادی و اهالی ساوه است، گویا آنها نیز بنده و غلام و کنیز باشند، که نباید اعتنا بعرایض و تظلماتشان نمود، یا مثل گوسفند ذبحشان جایز و گوشتشان حلال است، یا جزء ایرانی بلکه داخل در حوزه بشر نیستند که وقت عزیز را صرف راحت آنها بکنند.

غرض از طول این مقاله آن که، چون در این وقت ایل شاهسون بغدادی از دست تعدیات و مظالم پالکونیک و کسان و بستگان او بطهران بتظلم آمده؛ در عمارت بهارستان و مجلس شورای ملی متحصن و پناهنده شده اند، تمام عامه بلکه اغلب خواص نیز درست از حقیقت این امر واقف نیستند و گمان می کنند در این خصوص معاهدات سخت نیز منعقد گردیده که دست و پای ما را از پیش بسته اند. لازمست در این موقع بجهت جلب توجه وکلای محترم و اطلاع عموم، اولا مواد مقاوله نامه ایران که در این باب بین وزیر امور خارجه ایران و سفیر دولت روس منعقد گردیده؛ در اینجا عینا مندرج نموده، رای خود را نیز بدان ضمیمه نمائیم. و باید دانست ــ در هر موقع که تجدید معلم و مشتاق روی داده است؛ یکی رفته و دیگری آمده است؛ لکن تغییری جز در اسم پیدا نکرده،

فصول و مواد آنها همگی مطابق است.

«سوار مقاوله نامه ایکه بامضای میرزا سعید خان وزیر خارجه است؛ و در سال (۱۸۸۲) مسیحی منعقد گشته ــ از قرار ذیل است»:

«نظر بمیل و اراده اولیای دولت اعلیحضرت اقدس همایونی که صاحبمنصبان قزاق روس، بجهت مداومت نمودن در تعلیم جزء، از سوار کاران رکابی دولت علیه ایران مدتی بوده باشند، امضا کنند گان ذیل با شرایط مفصله آتیه این قرار نامه را منعقد و امضاء نمودند».

این کنترات مشتمل بر ۱۱ ماده و همانست که در پیش بسته شده بود، مگر اینکه از حیث نامها، تغییراتی در آن راه یافته و مواد آن بقرار زیر است:

فصل یکم، عالیجاه مجدت همراه پالکونیک، اتاماژ ور مسیو چارکوفسکی که در جای پالکونیک دو مندریچ، از طرف اداره حربیه «ستاد ارتش» قفقازیه معین شده، در مدت سه سال مشغول خدمت دولت علیه ایران خواهد بود، تکلیف عالیجاه مشارالیه این است که، سوارانی که از طرف اداره حربیه دولت علیه ایران باو سپرده خواهد شد، تعلیم و مشق بدهد؛ و موافق همان قرار تعلیم و مشقی که بقشون دولت قوی شوکت روس میآموزد؛ بسواران مزبور بیاموزاند.

فصل دوم، عالیجاه پالکونیک چار کوفسکی باید سه نفر صابمنصب «افسر» و پنج نفر اورادینک «استوار» قزاق که از طرف اداره حربیه قفقاز معین خواهند شد، بجهت معاونت در تعلیم و مشق سواران سابق الذکر «یادشده» داشته باشد، بمحض تعیین صاحبمنصبان و اورادینک های مزبور، معجلا اسامی ایشان راپالکونیک مشارالیه، بسفارت اعلیحضرت امپراطورمقیم در دارالخلافه «پایتخت» تهران خواهد فرستاد، و سفارت معظم الیها باولیای دولت ایران خواهد رسانید.

فصل سوم، اولیای دولت های علیه ایران متعهد می شوند که درازاء خدمتگزاری پالکونیک چار کوفسکی، ازقرارتفصیل ذیل مواجب و علیق در حق

مشارالیه برقرار و کارسازی دارند، مواجب از قرار سالی دو هزار و چهار صد تومان که عبارت از بیست و چهار هزار فرانک باشد، سه ماه بسه ماه پیش عاید دارند، و علیق یومیه پنج راس اسب بپردازند.

صاحب‌منصبان که معاون پالکونیک چارکوفسکی میباشند، همان مواجب صاحب‌منصبان همراهان پالکونیک دو مندریچ را که بخاک ایران آمده بودند، خواهند داشت، و هر یک از اورادینک ها، (استوار) ماهی مبلغ بیست تومان که سالی دویست و چهل تومان باشد، مواجب خواهند داشت.

فصل چهارم، اولیای دولت علیه ایران نیز متعهد می شوند که، از روز امضاء این قرارنامه، بجهت خرج راه آمدن پالکونیک چارکوفسکی، مبلغ یکصد عدد، نیم امپریالی کارسازی نمایند، بهر یک از صاحب‌منصبان جدید که در جای صاحب‌منصبان پیش معین می شوند، هفتاد و پنج عدد، نیم امپریالی و بهر یک از اورادینکها که تازه بخاک ایران میآیند بیست و چهار عدد، نیم امپریالی بجهت مصرف مزبور خواهند داد.

فصل پنجم، از روز امضاء این قرارنامه، پالکونیک چارکوفسکی داخل خدمت محسوب میباشند، و از همین تاریخ حق مواجبی که در ماده سوم ذکر شده خواهد داشت، و سایر صاحب‌منصبان و اورادینکها که در فصل دوم همین قرارنامه ذکر شده اند، همینطور مواجب خواهند داشت.

فصل ششم، در روز امضاء این قرارنامه، مبلغ چهار صد تومان که عبارت از چهار هزار فرانک باشد، از بابت مواجب دو ماهه پالکونیک چارکوفسکی داده خواهد شد، البته در رأس سه ماه ثانی، حق مطالبه چهار ماهه مواجب که ماه سوم سه ماهه اول باشد و سه ماه ثانی را خواهد داشت.

فصل هفتم، در جمیع کارهای متعلقه بخدمت خود پالکونیک چارکوفسکی، باید بدستورالعمل وزارت جنگ دولت علیه ایران که خود مشارالیه تابع است، حرکت نماید و وزارت مزبور هم متعهد است که مواجب مشارالیه را بپردازد.

فصل هشتم، مخارج سفرهائی که بنابفرمایش اولیای دولت علیه ایران، پالکونیک چارکوفسکی در خدمت خواهد نمود؛ باید اولیای معظم الهیم کارسازی دارند.

فصل نهم، پالکونیک چارکوفسکی نمیتواند شرایط و تعهداتی که در این قرارنامه شده؛ باختیار خود منسوخ نماید، و همچنین نمیتواند قبل از انقضاء مدت سه سال، ترک خدمت دولت علیه ایران را نماید. ولی در صورتیکه مزاج او بنحوی که نتواند از عهده خدمت مرجوعه بخود برآید منحرف شود، اولیای دولت علیه ایران قبل از انقضاء مدت قرارنامهٔ او را معاف خواهند داشت.

در صورتیکه کارهای لازمه از برای پالکونیک چارکوفسکی روی دهد، یا عدم استقامت مزاج مستوجب شود که پالکونیک مشارالیه، باید موقتاً از خاک دولت ایران بیرون رود، اولیای دولت اعلیحضرت همایونی یک مرخصی که بیش از سه ماه طول نخواهد کشید باو خواهد داد، ولی بالکونیک چارکوفسکی حق مواجب و علیق این سه ماهه را بهیچوجه من الوجوه نخواهد داشت. و شروط قرارهای این فصل نهم قرارنامه حالیه، بجمیع صاحبمنصبان و اورادینک های روسی که در این قرارنامه ذکر شده اند، متعلق خواهد بود.

فصل دهم، اولیای دولت ایران متعهد میشود که بعد از انقضای مدت سه سال این قرارنامه حالیه استقرار دارد، بجهت مراجعت نمودن پالکونیک چارکوفسکی و همچنین سایر صاحبمنصبان و اورادینکها، مبلغی که در فصل چهارم ذکر شده، بعنوان خرج راه بایشان بدهند، در صورتیکه بمیل و رضای دولت اعلیحضرت اقدس همایونی، قبل از انقضای مدت سه سال قرارنامه حاضره منسوج گردد، باید اولیای معظم الیهم همین تنخواه را بمشارالیهم عاید دارند.

فصل یازدهم، پالکونیک چارکوفسکی و صاحبمنصبان و اورادینکها (درجه داران) که در همین قرارنامه ذکر شده اند، باید در ظرف دو ماه و نیم، از روزی که خرج راه ایشان که در فصل چهارم شرط شده، و بتوسط سفارت

اعلیحضرت امپراطوری مقیم دارالخلافهٔ طهران داده میشود؛ در طهران حاضر باشند.

«در طهران فی ۱۲ شهر رمضان المبارک سنهٔ ۱۲۹۹ هجری، مطابق ۱۶ ماه ایول ۱۸۸۲ مسیحی =ژو یه».

امضاء «میرزا سعید خان وزیر خارجهٔ دولت علیه ایران»، امضاء، «وزیر مختار کل ممالک دولت قویشوکت روسیه.» پایان.

در شماره ۱۲ حبل المتین تاریخ ۲۸ ربیع الاول ۱۳۲۵ قمری، تفسیرات پرشوری از افسانه و زیان های این پیمان نگارش یافته و از خطرات دامنه دار اقتدارات فرمانده روسی بریگاد، که از ۱۸۸۲ رشد بسزائی یافته بحث کرده است.

در شماره ۱۶ ــ ۲ ربیع الثانی ۱۳۲۵ قمری ــ ۱۵ مه ۱۹۰۷ روزنامهٔ تمدن با اقتباس از مقالات حبل المتین، بودجهٔ بریگاد قزاق در سال ۱۳۲٤ گذشته را با افزایش برگ های فوق العاده بنامهٔ خود، منتشر ساخته که بقرار زیر است.

۱ ــ مواجب سالیانهٔ سرهنگ روسی	۵/۵۲۰	تومان
۲ ــ مواجب سالیانهٔ سرگرد روسی	۲/۷۶۰	تومان
۳ ــ مواجب سالیانهٔ سروان (۲ تن) روسی	٤/۶۰۰	تومان
جمع	۱۲۸۸۰	تومان
٤ ــ مواجب سالیانه ۶ استوار و بیطار (قزاق باشی)	۳/۳۱۲	تومان
جمع مواجب افسران روسی	۱۶/۱۹۲	تومان
۵ ــ جمع حقوق افسران ایرانی	۳۶/۵٤۹	تومان
۶ ــ بازنشستگان	۱۲/۲۷۶	تومان
۷ ــ حقوق کسانیکه ازخارجه برای قزاقخانه استخدام شده اند	۲۸/٤۸۹	تومان
۸ ــ مزد دو تن سرایدار	۳۶۰	تومان
۹ ــ مزد شش تن سراج و خیاط	۵۶۰	تومان
۱۰ ــ مزد ۱۵۰۰ نفرات قزاق	۳۳/۰۰۰	تومان

۱۱ ــ هزینه میز افسران	۵/۴۱۲ تومان
۱۲ ــ کمک هزینه سفر افراد	۲۷/۳۷۵ تومان
۱۳ ــ علیق اسبان افسران روس	۷۵۶ تومان
۱٤ ــ علیق ۵۰ اسب توپخانه	۱/۸۰۰ تومان
۱۵ ــ علیق اسبان قزاق	۳۶/۰۰۰ تومان
۱٦ ــ لباس اونیفورم ۱۵۰۰ تن قزاق	۱۷/٤۷۵ تومان
۱۷ ــ روشنائی و سخت	۱/۹۵۰ تومان
۱۸ ــ هزینه نعل بندی اسبان روسها	۳۵۰ تومان
۱۹ ــ هزینه بیمارستان	۸۰۰ تومان
۲۰ ــ تعمیر اسلحهٔ آتشین	۱۳۰ تومان
۲۱ ــ لوازم و ذخایر گوناگون	۸٦۰ تومان
۲۲ ــ تعمیر سربازخانه و غیره	۲/۰۰۰ تومان
۲۳ ــ هزینه فوق العاده اتفاقی	۱/۱۲۰ تومان
۲٤ ــ لوازم دفتری (نوشت افزار)	۵٤۰ تومان
۲۵ ــ نعل بندی ۱۲۰۰ اسب هر یک ۱۲ قران	۱/٤٤۰ تومان
۲٦ ــ تعویض اسبهای فرسوده (مردنی)	۲٤۰ تومان
۲۷ ــ داروی اسبان	۱۲۰ تومان
۲۸ ــ استهلاک پنج درصد اسبان از کار افتاده افراد	۳۰۰ تومان
۲۹ ــ استهلاک پنج درصد اسبان توپخانه	۷۵۰ تومان
۳۰ ــ هزینه میز همگانی افسران، در اردو	٦۰۰ تومان
۳۱ ــ جایزه افسران کشیک اردو	۱۰۰ تومان
۳۲ ــ انعام کارمندان بریگاد، هنگام بازدید خدمات آنان	۱/۰۵۸ تومان
۳۳ ــ پاداش های ویژه در موقع سرکشی از بریگاد	۱/۵۰۰ تومان
جمع کل	۲۳۰/۱۰۲ تومان

بعبارت دیگر، با این حساب (اگر درست باشد) بودجهٔ بریگاد قزاق برای ایران، در حدود مبلغی برابر ٤٦ هزار لیرهٔ انگلیسی در سال تمام میشده، بعلاوه قسمت عمده تلاشی که برای فنای آزادی جوان ایران بکار برده و او را بحالت بندگی پیشین برگردانند.

موافق شماره ۱۰ ــ ۱۳ اکتوبر ۱۹۰۹ روزنامه سروش ــ بریگاد قزاق اساساً در خلال جنگ روس و ترک در سال ۱۸۷٦ برقرار گردیده، و واداشته حکومت روس ــ بامید اینکه در روزهای مبادا بر ضد ترکیه بکار خورده، بوده است. این روزنامه روشن فکری و پیش بینی ۱٦ سال پیش از این سید جمال الدین و یادآور شده؛ که گفته است «روزی این نیرو بر ضد خود ایرانیان بکار خواهد رفت[۳۴].

۳٤ ــ رجوع شود بشرح حمال سید جمال الدین در هنگام رفتن به شاه عبدالعظیم قضاوت یا پیشگوئی سید بزرگوار در باره قزاق ایران به حقیقت پیوست. ولی باید متوجه بود که همه افراد این صنف از ارتش، خاصیت و هویت نژادی خود را از کف نداد، قلب ماهیت نکرده بودند، و در میان آنان افرادی نجیب و اصیل میبوده که در غم کشور خویش شریک، اندیشناک، و دارای همان آرزو و امیدی بوده اند که در مقاله کار و هنگام مشروطیت یاد شده، یعنی رهائی از دست افسران روس، و بدست آوردن استقلال و فرماندهی خودی، ولی بدیهی است که تربیت و دیسیپلین لشکری یا آموزگاری افسران بیگانه که منظورشان اضمحلال و نابودی ما بوده، و میخواسته اند این قسمت از ارتش ایران، کشور مدار گردیده، بسود دولت تزاری در روز مبادا بجای دفاع یا چیرگی در برابر دشمن، دست نشانده خودشان بوده و به بندگی زانو زده، کشور را دست بسته تقدیم نمایند، چه بعادت و شیوه سپاهیگری، کورکورانه اطاعت میکرده اند، وچون افکار وطنی و ملیت آنان به اینگونه پرورش خاموش شده بود، که خدمت بتزار را افتخار میدانسته و در واقع سرچشمه جوانمردیشان خشک و در مغز آنان اندیشه وطن راه نداشته، ناگزیر سرانجامشان بدآنسان که گذشت انجامید بویژه اینکه از نظر تعصب به عقیده مذهبی، آنها آزادیخواهان را خدانشناس و بابی دانسته و بایشان یقین شده بود که آنها از دین برگشته اند، پس از نتیجه جز آنچه کردند نمیتوانست بود، با وجود اینگونه وسایل وپرورشهای خلاف وطنی، بازدیدیم که در روز مبادا و ساعت بزنگاه از میان توده خاکستر همین فرزندان ناخلف ایران، اخگران تابناکی جهید و فرد رشید آهنین عزم یزدان پرستی چون امیرپنجه رضاخان سواد کوهی قد مردانگی برافرشت و بیاری ما در وطن همت گماشته بافسران روسی چنان تودهنی سختی نواخت که بدرفتاری آنان را کیفر

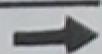
←

آقای عطاالله تدین در کتاب نقش گیلان در نهضت مشروطه می نویسد:

فداکاری در راه استقلال مملکت و مبارزه با نفوذ دلالان اجانب وظیفه مشکل و ظریف است که در آنموقع عده‌ای از ایرانیان از آن آگاهی داشتند. گیلانیان معتقد بودند که با کنار گذاشتن یا ازمیان‌بردن گروهی خائن و بیوطن میتوان ایران را سقوط حتمی نجات داد. گیلانیان مشروطیت را بهترین دارو برای انهدام عقب‌افتادگی و تیره‌روزی ایران و ایرانیان میدانستند بدینجهت بموازات تشکیل مجالس و محافل آزادیخواهی در تهران، در رشت نیز جامع ادبی و فرهنگی تشکیل شد. در این جلسات بود که آزادیخواهان و وطن‌پرستان به انتقاد از حکومت فعال مایشایی مستبدان قاجاریه می‌پرداختند.

در تهران روز دوازدهم ربیع‌الاول جماعتی از پیشوایان آزادی ایران در باغ «میرزا سلیمان خان میکده» واقع در خیابان گمرک جمع شدند. «میرزا سلیمان خان میکده» تشکیل آن جلسه تاریخی و باشکوه را چنین توصیف میکند:

در روز معهود همان ساعتی که معین شده بود، مدعوین یکی بعد از دیگری از در کوچک وارد باغ شدند و ذکر نام و نشانی خود را در دفتر مخصوص امضا نمودند. مدعوین به استثنای «حاجی میرزا یحیی دولت آبادی» که مریض بود و «مرشد آقا» که غایب بود، بواسطه عشق و علاقه‌ای که به مقصود بلکه به مطلوب و محبوب خود داشتند، بدون بیم و اندیشه سر ساعت مقرر حضور یافته و «مرشد آقا» هم در آخر جلسه وارد شد و علت تأخیر



داده، ناسازگاری قزاقان را جبران نمود، آری پرچمدار کودتای اسفند ۱۲۹۹ خورشیدی، پس از استقرار نظم کشور در هم ریخته رشته گسیخته اش، دیهیم کیانی را پس از ۱٤ قرن از سر بیگانه برداشته، زیب‌پیکر خود ساخت، و به اریکه ساسانیان تکیه زده ایرانی نوین بوجود آورد، و با نام بلند پهلوی و کارهای شاهانه، دنیا را خیره و بنیان آبادی کشور را برپایه تمدن معاصر پی ریزی کرد. (احمد پژوه)

خود را چنین بیان نمود:

«چون از خانه بیرون آمدم و گامی چند در کوچه برداشتم حس کردم که مرد ناشناسی مرا تعقیب میکند. برای گمراه کردن او از کوچه های مختلف گذشتم ولی او همچنان مرا تعقیب میکرد ناچار به خانه یکی از دوستان رفتم و ساعتی در آنجا توقف کردم تا آنکه مطمئن شدم آن جاسوس راه خود را پیش گرفته و رفته است. سپس با عجله خودم را برای کسب فیض ملاقات دوستان به مجمع رساندم»

اسامی آزاد مردانی که در این جلسه شرکت کردند بشرح زیر است:

۱ ــ ملک المتکلمین
۲ ــ سید جمال الدین واعظ
۳ ــ ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس
٤ ــ حاجی میرزا یحیی دولت آبادی
۵ ــ حاجی سید نصرالله تقوی
٦ ــ میرزا سلیمان خان میکده
۷ ــ سید محمد رضا مساوات
۸ ــ میرزا محمد حسین ذکاءالملک
۹ ــ میرزا محسن برادر صدرالعلماء
۱۰ ــ میرزا ابراهیم خان منشی سفارت فرانسه
۱۱ ــ حاجی میرزا مهدی دولت آبادی
۱۲ ــ حاجی میرزا علیمحمد دولت آبادی
۱۳ ــ سید اسدالله خرقانی
۱٤ ــ یمن السلطنه اخوی آقای منقح
۱۵ ــ میرزا محمد علی خان نصرة السلطان
۱٦ ــ میرزا حیدر علی زر دوز
۱۷ ــ یحیی میرزا

۱۸ ــ جلال الممالک ایرج میرزا

۱۹ ــ میرزا علی اکبر حکیمی ساعت ساز

۲۰ ــ حاجی شیخ مهدی کاشی

۲۱ ــ مجدد الاسلام کرمانی

۲۲ ــ مجلسی اصفهانی

۲۳ ــ جناب اصفهانی

۲۴ ــ سید عبدالوهاب اصفهانی

۲۵ ــ اردشیر جی زردشتی

۲۷ ــ ارباب گیو زردشتی

۲۸ ــ سلطان العلماء زواره‌ای

۲۹ ــ میرزا جهانگیرخان

۳۰ ــ حاجی سیاح

۳۱ ــ امین الاطباء رشتی

۳۲ ــ میرزا محمد حسین اعتضادالحکماء

۳۳ ــ حاجی نایب الصدر شیرازی

۳۴ ــ قاضی قزوینی

۳۵ ــ آقا محمد حسین تاجر معروف بخیاط

۳۶ ــ مرشد آقا

۳۷ ــ میرزا نورالله خان فدوی

۳۸ ــ حاجی شیخ محمد رفیع

۳۹ ــ میرزا حسن خان فدوی

۴۰ ــ نصرالله خان ناظم العلوم

۴۱ ــ آقا میرزا محمد تقی محرر صدرالعلماء

۴۲ ــ لواء الملک

۴۳ ــ میرزا عبدالخالق سده‌ئی

۴۴ ــ شیخ غلام حسینی

۴۵ ــ میرزا حسن رشدیه

۴۶ ــ سید عبدالرحیم کاشانی

۴۷ ــ سید عبدالرحیم اصفهانی

۴۸ ــ میرزا محمود اخلاقی

۴۹ ــ میرزا محمود شیرازی

۵۰ ــ حامدالملک شیرازی

۵۱ ــ خان شوکت

۵۲ ــ شیخ عبدالله مفید

۵۳ ــ شیخ علی زرندی ناطق المله

۵۴ ــ معین نظام

پس از آنکه تمام متحدین و هم‌پیمان‌ها گرد هم جمع شدند و از دیدار یکدیگر برخوردار گشتند، همگی در اطراف میز بزرگی که در وسط باغ نهاده و روی آن قرآن مجید را جای داده بودند، جمع شدند.

«سید جمال‌الدین» از زیر عبای خود یک پرچم ایران که در روی آن با خط درشت نوشته شده بود «قانون ــ عدالت» بیرون آورد و در کنار قرآن مجید گذارد. سپس هریک از متحدین با احترام و حال شوق و جذبه پیش رفتند و با یک دست کلام‌اله مجید و با دست دیگر پرچم ایران را بلند کرده و در مقابل خداوند که قرآن نماینده او بود و وطن که پرچم ایران مظهر آن شناخته میشد، قسم یاد کردند که در کتمان اسرار جمعیت استوار باشند و یک دل و یک جان در راه بدست آوردن قانون و عدالت و برهم زدن دستگاه ظلم و بیدادگری کوشش نمایند. پس از آنکه مراسم سوگند تمام شد، متحدین با چشمان اشک‌آلود که آثار شعف و امیدواری از آن تابش میکرد، یکدیگر را چون یاران مهربان در بر گرفتند و چون کسانیکه در عالم تازه‌ای قدم نهاده و به راز و نیاز پرداختند. همین که هیجانی که در نتیجه اتحاد و یگانگی در دل‌ها

ایجاد شده بود، قدری تخفیف یافت، «ملک‌المتکلمین» جماعت را دعوت به سکوت و نشستن نمود و چنین گفت:

برادران وقت تنگ است و دشمن در کمین. ما جان خود را در کف نهاده و تقدیرات آینده ایران عزیز را عهده‌دار شده‌ایم. باید زودتر شروع بکار کرد و از فرصت استفاده نمود و آرزوهای دیرینه که در دل‌های همه ما نهفته است و گاهگاهی با اشک چشم و آه‌های سوزناک تظاهر میکرده، با فداکاری و خون موجودیت بدهیم و پرچم آزادی را به اهتزاز درآوریم.

پس از مدت کوتاهی که از تشکیل این جلسه در تهران گذشت، در گیلان نیز جلسات محرمانه‌ای در رشت و انزلی (بندرپهلوی) تشکیل شد.

اکثر مردم بواسطه علاقه فراوانی که به ادب و فرهنگ داشتند، سعی بلیغ برای کسب دانش از خود نشان میدادند و جهان‌بینی گیلانی‌ها را در دوران استبداد قاجار می‌توان از مطالعه سفرنامه خارجیان و کسانی که در آن سامان حشر و نشر داشتند بدست آورد.

بررسی عوالم ذوقی و هنری و فلسفی و دینی گیلانیان را به کتاب دیگری باید محول کرد. در اینجا بحث در بارهٔ آزادیخواهی آنان است. در آن زمان علاوه بر مدارس قدیم که جایگاه گروه زیادی از جوانان شهری و روستایی بود مکتب‌خانه‌ها و مدارس قابل توجهی در کوی و برزن‌های شهرهای گیلان تأسیس شده بود. بقول مرحوم «میرزا غلامرضا صنیعی» مدیر فاضل و عارف دبیرستان اسلامی رشت، دانشمندان شهرهای دیگر ایران علاقه داشتند که در گیلان یا مدرسه تأسیس کنند یا فرزندان خود را برای کسب دانش به مدارس جدیدالتأسیس گیلان بفرستند، افسوس اغلب از آب و هوای گیلان ناراضی بودند.

«سر هنری ساو یچ لندور» Sir. H. Sawichlandver که در سال‌های اول قرن بیستم به گیلان آمده بود، دو جلد کتاب در بارهٔ مسافرتش به ایران تحت عنوان «مسافرت به اراضی محسود» نوشته که در سال ۱۹۰۳ در لندن به طبع رسید.

«لندور» از مسیر هلند، آلمان و روسیه به قفقاز رفته و از آنجا از راه دریا به انزلی رسید. او همراه خود دو قبضه تفنگ و تعدادی فشنگ و یک دوربین عکاسی داشت. از انزلی با گاری به رشت رسید.

«لندور» معتقد بود که انگلیس‌ها در شمال ایران در آن زمان نمی‌توانستند در تجارت با روس‌ها رقابت کنند زیرا گیلان در مجاورت روس‌ها است و روس‌ها به بازرگانان خود توجه بیشتری دارند.

«لندور» با «سالار افخم» حاکم گیلان که دشمن طرفداران مشروطه بوده ملاقات کرد. «لندور» نوشته است:

«میرزا فتح اله خان سالار افخم» از رجال نامی و ثروتمند ایران است. عایدات سالانه او مبلغ بیست هزار لیره است. خانه‌ای بسیار بزرگ دارد. در گیلان وی را برای هوش وذکاوتش احترام می گذاردند قبلاً اووزیر گمرکات وپست ایران بوده است. این شخص دارای نشان‌های عالی دولت عثمانی و ایران است. یک منشی شخصی دارد بنام «میرزا ابوالقاسم خان» فرزند شاعر معروف ایران موسوم به «شمس الشعراء» است. ابوالقاسم خان به تمام آسیا، ترکستان و اروپا مسافرت کرده است.

«لندور» در کتابش مینویسد: در سال ۱۹۰۲ در هتلی بنام هتل سویس رشت اقامت کرده از غذای هتل استفاده کرده است و به عنوان اعتراض اضافه نموده که قیمت غذاهای مهمانخانه‌های رشت بقدری زیاد بود که با قیمت‌های مهمانخانه‌های لندن ــ پاریس و نیویورک برابر بود.

«لندور» از اطلاعات و آگاهی طبقات مختلف مردم گیلان درباره مسائل اجتماعی و سیاسی دچار حیرت میشود و غرض از آوردن مطالبی از کتاب وی بخاطر همین قسمت است که ذیلاً بدرج آن میپردازیم.

«لندور» در رشت به ملاقات یکی از شاهزادگان که در منزل یکی از مجتهدان بنام رشت «شاید مرحوم حاج خمامی یا مرحوم حاج سید محمود» بوده، میرود. «لندور» در این باره مینویسد:

وقتی که وارد اطاق شدم همه به احترام از جای برخاستند و مرا با خرسندی فراوان پذیرفتند. یک صندلی گذاشتند من نشستم. مباحثه آغاز شد آنها از علت مسافرتم و مشکلات بین راه پرسش هایی کردند. مجتهد عالی مقام از جنگ های افریقای جنوبی و درگیری انگلیس ها با قبایل شجاع افریقا سئوال کرد. لندور در این جا نمیتواند تعجب خود را کتمان کند و بدینجهت در کتابش مینویسد:

اغلب حضار بدقت در بارهٔ این نبرد و انیکه چطور دولت بزرگی مانند انگلیس نمیتواند مقاومت ملت کوچکی مانند بوئرها را مغلوب کند. استفسار میکردند. من جواب دادم خیلی آسان است یکفیل با یک فیل دیگر جنگ کند و او را مغلوب نماید اما اگر این فیل با یک پشه مبارزه کند کشتن آن برای فیل مشکل است.

مجتهد عالی مقام سئوال کرد. فکر نمی کنید انگلیس هم اکنون یک ملت کهنسال و پیر است خسته و شکسته و ناتوان شده است و دیگر نمی تواند بجنگد. ملت ها هم مانند افراد هستند در جوانی می جنگند وقتی که پیر شدند، باید استراحت کنند. ملت انگلیس هم مدتها در کشوه و جلال و تجمل زندگی کرده است. ملتی که چنین زندگی کند، ناتوان میشود.

«لندور» مینویسد: در پاسخ گفتم: درست است ما خسته و فرسوده شدیم و حال سخت در خواب هستیم ولی طولی نمیکشد بیدار میشویم، در حالی که تجدید قوا کرده ایم. گرچه پیر هستم ولی استعداد فرا گرفتن دانش را داریم و نخواهیم مرد.

در آن مجلس از «لندور» پرسیدند: عرق یا شراب می نوشید؟ پاسخ داد خیر. سئوال شد سیگار؟ پاسخ داد، سیگار نیز استعمال نمی کنم. به او گفتند شما میتوانی مسلمان مفیدی باشی.

«لندور» با سپاسگزاری گفت: اما احتمال ندارد. سیاحان دیگر در بارهٔ اوضاع گیلان به تفصیل بحث کرده اند و شیفتگی و گرایش گیلانیان را به

ادب و فرهنگ ستوده‌اند. تنها صاحب «طرایق الحقایق» است که به گیلان آمده وازاطمعه و اشر به وپذیرائی های با شکوهش به تفصیل سخن رانده ولی نمک خورده و نمکدان شکسته و گیلانیان را کوفی صفت دانسته است.

بگذاریم بحث در باره آزادیخواهی مردم گیلان بود.

اهالی رشت و انزلی بدون آنکه وحشتی از عمال دولت تزاری داشته باشند کمیته های سری تشکیل دادند و از کمیته های معروف گیلان «کمیته ستار» است که به نام «ستارخان» مجاهد و شجاع تبریز نامگذاری شده بود. اعضای آن عبارت بودند از:

۱ ــ میرزا کریم خان رشتی «خان اکبر».
۲ ــ معزالسلطان برادر میرزا کریم خان.
۳ ــ عمیدالسلطان «برادر میرزا کریم خان».
٤ ــ احمد خان امشه ای «برادر میرزا کریم خان».
۵ ــ سید یحیی ندامای «ناصر الاسلام».
٦ ــ حسین کسمائی.
۷ ــ علی محمد تربیت.
۸ ــ حاج حسین اسکندانی.
۹ ــ جواد خان ناصر الملکی.
۱۰ ــ مشهدی مختار اردبیلی.
۱۱ ــ آقا گل اسکندانی.
۱۲ ــ رحیم شیشه بر.
۱۳ ــ محمد علی مغازه.

این کمیته به رهبری «میرزا کریم خان» که رادمردی میهن‌پرست، آزادیخواه و شجاع بود بوظایف سنگین خود ادامه میداد.

افراد این کمیته را اغلب گیلانی ها می‌شناختند. در حجره های طلاب علوم قدیم، درچای خانه ها و در انجمن های مذهبی در بارهٔ فعالیت های

زیرزمینی این گروه صحبت میشد. شعرا تصنیف های مهیجی به لهجه گیلگی بطرفداری از آنان ساخته بودند. مردم میخواستند کمیته به فعالیت های چشمگیری دست زند.

درهمان زمان مردی به نام عیاریا بگفته رشتی های «عیاره» در چای خانه ها ضمن سرگرم کردن مردم به داستانها و حکایات خنده‌آور، گاهی اداها «سردار افخم» را در میآورد و گاهی در جلد «عین الدوله» میرفت و حضار را به خنده می آورد و در پایان نمایشنامه اش میگفت: او «عین الدوله» است و من «عیارالدوله»!

در انجمن های مذهبی چند تن از وعاظ و خطبا از اعمال «سردار افخم» حاکم رشت بشدت انتقاد میکردند و از خداوند میخواستند که ظالمان و جابران سرکوب و و مضحمل شوند حاکم رشت دستور داد شیخ محمود طلبه مدرسته مستوفی را توقیف کنند. از شیخ سئوال شد تو حاکم رشت را میشناسی. گفت، نه. سئوال شد چرا او را لغن و نفرین میکنی. شیخ محمود با قهقهه پاسخ داد، من یزید را ندیده‌ام ولی هر کس که خلقاً و عملاً مانند او باشد مسحق لعن و نفرین است.

برای آنکه خوانندگان در کیفیت فعالیتهای «کمیته ستار» و از چگونگی برنامه های آنان آگاه گردند و بدانند چه افرادی در این کمیته جان بر کف در وضع فوق العاده خطرناک گیلان فداکاری کرده و به مشروطه‌خواهان ایران کمک های ذیقیمت نموده‌اند ناگزیر به نقل قسمتی از یادداشتهای «دکتر ملک زاده» نویسنده کتاب «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران» می پردازیم:

«با اینکه عدهٔ مشروطه‌خواهان در رشت و بندرپهلوی زیاد بودند ولی چون موفقیت انقلاب جز در سایه کتمان وپوشیده نگاهداشتن نقشه ای که در پیش بود غیرممکن و محال بود سران انقلاب عملیات خود را بطوری از دوست و دشمن مخفی نگاهداشتند که در ایران کمتر سابقه داشت.

از جمله مشکلا تیکه درپیش بود مخفی کردن انقلابیونیکه از قفقاز آمده بودند و نگاهداری ا سلحه و مهمات و ساختن بمب و نارنجک بود پس از آنکه در حدود سی نفری فرستادگان کمیته سوسیال دمکرات وارد رشت شدند و بوسیله میرزا کریم خان در سه محل که سابقاً اشاره کردیم سکنی کردند و طوری خود را مخفف کردند که حتی مستخدمین مورد اعتماد هم بوجود آنها پی نبرند برای تهیه آذوقه و لوازم زندگانی آنها تدابیر سودمند و عاقلانه بکار بردند و توانستند آن عده را در محلهای مخفف بساختن لوازم جنگ مشغول دارند تا روزیکه باید آفتابی بشوند وپرده از روی کارشان برداشته بود.

بقول میرزا علیمحمد خان نگاهداشتن یک عده مسلح در شهریکه کاملا تحت مراقبت و تفتیش حاکم جابر و مقامات روسی بود یک معجزه بود که در سایهٔ اعتماد و ایمان سران انقلابیون انجام یافت.

پس از آنکه در حدود سی تفراز انقلابیون قفقاز که چند نفر از آنها از زعمای حزب سوسیال دمکرات بودند وارد رشت شدند در مدت چهل روز که مخفی و منزوی بودند موفق بساختن مقداری آلت ناریه و محترقه شدند.

سران انقلاب پس از مشورت تصمیم گرفتند که کمیته‌ئی بنام «ستار» تشکیل داده و جنبه حزبی و عمومی بقیامیکه در حال ظهور کردن بود بدهند. کمیته مذکور از اشخاص ذیل تشکیل یافت معزالسلطان ــ میرزا کریم خان ــ ناصر الاسلام ــ میرزا علیمحمد خان تربیت ــ میرزا حسن کسمائی ــ احمد علیخان ــ سید اشرف الدین مدیر روزنامه نسیم شمال ــ رحیم شیشه بر ــ حاجی حسین آقا اسکندانی ــ عمید السلطان ــ آقا گل اسکندانی یکنفر هم از مجاهدین قفقاز تشکیل یافت و به تهیه نقشه انقلاب مشغول شد.

در روزهائیکه اعضا کمیته ستار به تهیه نقشهانقلاب اشتغال داشتند و طرح حمله را میکشیدند سه نفر از انقلابیون قفقاز میشاجاباریتزه ــ فیودر براديا ک ــ در محلی مخفی واقع در باغ وسیعی که دور از انظار بود بساختن آلات ناریه مشغول بودند و مقداری بمب دستی و فشنگ تهیه نمودند.

احتیاج انقلابیون به فشنگ زیاد بود و تهیه آن اسباب و آلات زیاد لازم داشت زیرا که تفنگهای پنج تیر و موزر و رولورهای دو تیر که به آن زحمت از قفقاز آورده بودند فاقد فشنگ بود و هر گاه فشنگ تهیه نمیشد آن همه زحمات بدون نتیجه بود و آن مقدار اسلحه که با خون جگر وارد شده بود بلامصرف میماند در ظرف بیست روز نامبردگان موفق شدند هزارها فشنگ بسازند تا ذخیره داشته باشند.

یکی از مشکلات امتحان این اسلحه ناریه بود زیرا برای اطمینان از نتیجهٔ کار خود مجبور بودند بمب و فشنگهای ساخته شده را امتحان نمایند.

مقدار زیادی فشنگ از ظرف کمیته قفقاز برای کمیته ستار فرستاده شده بود ولی متأسفانه همهٔ آنها بدست روسها افتاد و مجاهدین نتوانستند از این کمکی که بنام آلکسندوچیکی پس از آنکه فشنگها بدست روسها افتاد برای تهیه فشنگ از رشت به تفلیس رفت ولی متأسفانه از طرف مأمورین پلیس روسیه دستگیر و به سیبری تبعید شد خوشبختانه با اینکه سردار افخم حاکم گیلان مردی بود که سالها ریاست نظمیه طهران را عهده‌دار بود و بدقایق و عملیات پلیسی و جاسوسی کاملاً آشنا بود و مستبدین که با او همکاری میکردند با سران کمیته ستار آمد و شد داشتند در مدتیکه وسیله قیام ملی فراهم میشد نتوانستند روزنه‌ئی بآنچه در زیر پرده میگذاشت بدست بیاورند و از نقشه‌ئی که در حال تهیه بود اطلاع پیدا کنند.

اوستادولورا و داگلاس سیلادن در کتاب حقایق ناشناخته تاریخ مشروطیت ایران بنام «ماه شب چهاردهم» ترجمه آقای علی اصغر امیر مُعز می نو یسد:

کودتای دوم

روز بعد سه‌شنبه ۲۳ ژوئن صبح زود بروی زین قرار گرفته بودم اخبار امیدوار کننده و کین کورت مرا نسبت به تقدیم اسفندیار مطمئن ساخت و تصمیم

گرفتم در سر راه خود به زرگنده سری بخانه او بزنم. چنانچه او هنوز باز نگشته باشد باید بهر قیمتی شده گماشته او احمد را بیابم و حتماً او آخرین اخبار و اطلاعات را خواهد داشت.

خانه اسفندیار از انجمن آذربایجان زیاد دور نیست، از این رو نزدیک بهارستان است. وقتی که منظره میدان متقابل کاخ پارلمان در مقابلم ظاهر شد جمعیتی در حدود ۲ هزار نفر را دیدم که در رأس آنها آقا سید عبدالله مجتهد ایران قرار داشت که بسوی در مسجد سپهسالار میرفتند. Father John من اسبم را به پیاده رو خیابان کشیدم و از یکی از عابرین سئوالاتی کردم، او بمن گفت که هم اکنون چند تن از قزاق ها بداخل مسجد رفته اند و ادعا میکردند که مثل همه‌ی مسلمانان خوب، آمده اند که فریضه صبح را بجا آورند، ولی بیم آن میرود که آنها نسبت به رهبران ملیون که بآنجا پناهنده شده اند و یا به مجلس سوءنیت داشته باشند؛ چون آنها در بزرگ مسجد را پشت سر خود بسته اند. وقتی این خبر شایع شد سید عبدالله با شتاب همراه مریدان خود فرا رسید و حالا قصد دارد از آنها بخواهد تا در را باز کنند.

پس از چند کلمه‌ای که بین آنها رد و بدل گردید من دیدم که در باز شد و قزاقها خارج شدند. از میدان عبور کردم و بمحض اینکه وارد بن بستی که در آن خانه اسفندیار قرار دارد شدم، چند قزاق سوار را دیدم که با شتاب می آیند و مسلح به شش توپ صحرائی هستند. آنها در مقابل بهارستان و مسجدی که سید و پیروان او با شتاب بآن پناهنده شدند توقف کردند.

موضوع جالب میشد، در عین حال من صلاح دیدم که انظار را بخود جلب نکنم، لذا کوبه در خانه اسفندیار را بصدا در آوردم، احمد آنجا بود، او هیچ چیز در بارهٔ ارباب خود بیش از آنچه من از راه شایعات از این و آن شنیده بودم نمیدانست.

شلیک تفنگ ما را بهیجان در آورد. او میخواست در خیابان را باز کند و بیرون را تماشا کند ولی من او را متقاعد ساختم که بهتر است بالای بام

برویم و ازپشت طارمی بدون اینکه ما را به بینند بخوبی می توانیم بیرون را به بینیم. دو بختیاری دیگر که برای کمک به احمد بمنظور حمایت زرین تاج و زنان اندرون گمارده بودند بدنبال ما آمدند.

از آن بالا ما بخوبی بهارستان و همچنین مسجد سپهسالار را در طرف راست آن میدیدیم و از سمت دیگر نیز کاخ ظل السلطان و شاهزاده خانم بانو عظمی و انجمن آذربایجان بخوبی دیده میشد.

فوجهائی از همه جور و از هر سمت وارد میشدند و همچنین ناسیونالیست ها دیده میشدند که بسمت پارلمان می شتافتند. در میان آنها تقی زاده نیز دیده میشد. قزاق ها راه را بر آنان بستند و آنان مجبور شدند که باز گردند. سپس کلنل لیاخوف ظاهر شد. او امر خود را صادر کرد و توپ ها را در شش وضع مختلف قرار داد، پیامی از طرف سید عبدالله برای او رسید که از شنیدن آن امتناع کرد.

سربازی بسوی سر در ورودی بهارستان تیری خالی کرد، فوری از پشت دیوارها صدای شلیک برخاست و چند قزاق را کشت و جنگ از هر دو سو مغلوبه شد. توپها به هر سو شلیک میکردند نه فقط بسمت پارلمان، کاخهای ظل السلطان و خواهر او و انجمن، بلکه بسوی مسجد! این کار از لحاظ مسلمانان زشت ترین گناهان محسوب میشود و همین شلیک تیر بدانسو بود که روحیه سرنگون ساختن محمد علی را ایجاد کرد. چه گناهی و خجلتی میتواند بزرگتر از آن باشد که از یک کافر بخواهند که یک بنای مقدس اسلام را که پر از مؤمنین و روحانیان عالیقدر و اولادان پیغمبر است، بمباران کند؟

اثر آن آنی بود، چند تن از قزاق ها سعی کردند که برای مرتکب نشدن این گناه بزرگ فرار کنند ولی شلیک افسران روسی و بقتل رسیدن چند تن از آنها مانع از این فرار شد. در عین حال در حدود پنجاه تن از سربازان پیاده که نیم تنه های قرمز رنگ به تن داشتند تفنگهای خود را به ملیون تسلیم کردند و خواستند که آنها را در صفوف خود بپذیرند. این یک لحظه بی تصمیمی بود،

سپس قوای وحشی بهادر فرا رسیدند و تیر باران و توپ اندازی دو باره با شدت هرچه بیشتر شروع شد. چند گلوله توپ از روی سر ما گذشته و به هدفهای خود در انجمن اصابت کرد که آنها را مثل بنای زلزله زده در هم فرو ریخت و شکل مخروبه‌ای در آورد.

قصرهای ظل السلطان و بانو عظمی کمی بیشتر از خود مقاومت نشان دادند. بهارستان نیز سقوط کرد ولی مدافعین آن در پرتو هدف گیری خوب، موفق شدند سه تا از شش توپ را از گردونه خارج سازند ولی با اینوصف موفق به ضبط آنها نشدند، ولی گلوله‌های توپ به بدنه محکم مسجد کارگر نمیشد و جز خرد کردن کاشی‌ها و سوراخ کردن گنبد آن کاری از پیش نمیبرد. از بالای مناره‌های آن مردم تیراندازی میکردند، بنظرم رسید که در میان آنان میرزا جعفر را تشخیص دادم. افسران روسی بآزادی در میدان حرکت میکردند و دستور میدادند معذلک حتی یکی از آنها هم تیر نخورد. مسلم است که ملیون از خوف دخالت روسیه از هدف گیری آنها خودداری میکردند. در این وقت یک بدبیاری دیگر به بقیه اضافه شد که موجب ترس و وحشت گردید. یکی از بختیاریهای از یاران احمد که از جزئیات آگاهی نداشت میخواست به شاپشال شلیک کند. او اسلحه خود را بالا برد و بدوش گذارد که ناگهان گلوله‌ای در سینه او نشست و بی حرکتش ساخت. من نبض او را گرفتم، چند ضربهٔ غیر منظم و سپس سکوت، او مرده بود. احمد و بختیاری دیگر داد زدند که ما باید تقاص او را بگیریم. من بسختی موفق به جلوگیری از این کار شدم که به بهای جان ما و خراب شدن خانه تمام میشد و آمرانه بآنها گفتم زود باشید، نعش را پایین ببریم.

وضع ما بسیار خطرناک بود، دیورا خاکی که ما پشت آن قرار گرفته بودیم، باروی سست و غیر مقاومی بود. وقتی بالای بام رسیدم برای اینکه از فاش شدن حضور یک فرنگی جلوگیری شود، کلاهم را از سر برداشتم و به ترتیبی که روز پیش میرفت، آفتاب نیز دشمن تازه محسوب میشد و دستم دیگر

یارای آن را نداشت که مثل سایه‌بانی درمقابلم باشد و نتیجه باقی ماندن در جلوی این نمایش منهدم ساختن و مرگ چه فایده داشت؟
ما بسمت راه‌پله رفتیم تا هدفی برای تیراندازی آنهائی که درپائین بودند بوجود نیاوریم و نعش را هم بدنبال خود کشیدیم. این صحنه خاطره غم‌انگیز زمستان پیش را بیادم آورد و قلبم ضعیف رفت. ما تازه بحیاط رسیده بودیم که زنی پوشیده در یک چادر نماز که روی خود را با لبه آن گرفته بود به احمد نزدیک شد. با دیدن نعش شیون را سر داد که فوری ازپس پرده در اندرون بآن پاسخ داده شد. احمد او را بکناری در حیاط کشانید و من دیدم که با حرکت دادن سر و دست خود مشغول نجوا هستند. در همان حال من با کمک بختیاری دیگر نعش رفیق او را بیکی از اطاقها بزرگ کشاندم. از صدای شلیک بتدریج کاسته میشد، توپها ساکت شده بودند، احمد دوباره روی بام رفت و وقتی پائین آمد مستقیماً بسوی اندرون رفت و در همانوقت سه زن بیرون آمدند. مانند شبح درچادر سیاه، و زیر بغل هریک بقچه بود. آنها بدنبال او تا دم در رفتند. او در را بآرامی باز کرد و دوباره بست، سپس پشت بام رفت، بختیاری بآنها ملحق شد. من و نعش تنها ماندیدم.

پس از مدتی که من دیگر صدائی بجز سر و صدای و همهمه توأم با داد و فریاد وحشیانه در میدان نشنیدم متوجه شدم که‌مرا گمراه کرده‌اند وچون‌پس از این جریان انتظارچپاول و تاراج میرفت ــ یک عادت آسیائی زرین تاج و زنان دیگر از راه هوائی، از بامی دیگر یعنی راه امن‌تری از خیابان فرار کرده‌اند.

در آنجا چیز دیگری باقی نمانده بود جز اینکه من نیز راه خود گیرم و بروم و من راه دنیوی را انتخاب کردم و دهانه اسبم را گرفتم و پیش رفتم در میدان بهارستان ملیون بکلی شکست خورده بودند. آنهائیکه قادر بفرار نبودند خود را تسلیم کرده بودند و در دسته‌های صد نفری آنها را بوسیله سربازان میبردند. در میان آنها سیدعبدالله را شناختم که تنها بوسیله یک قزاق با ضرب قنداق تفنگ بجلو رانده میشد. ولی باند بهادر از زیر بار این وظیفه پلیسی شانه

خالی کرده و سرگرم چپاول کاخهائی بودند که بمباران شده بود. من سوار اسبم شدم و راه خود را بسوی سفارت درپیش گرفتم تا بتوانم به وزیر مختارمان در زرگنده تلفن کنم ولی وقتی آخرین نگاه را به این خرابه‌هائی که با نور تند آفتاب تابستانی روشن شده بود درپشت سر خود افکندم، در بالای منارهٔ سایه مردی را دیدم که اسلحه خود را بسوی آسمان بلند کرده، مثل اینکه میخواهد آنرا برای همه‌ی این فجایع شاهد بگیرد.

از وقایع روز بمباران مجلس شورای ملّی

وقایع مشروطیت چنانکه باید هنوز به صورت یک تاریخ به معنای حقیقی آن مدون نشده و هنوز از صورت یادداشت های شخصی یا مسموعات و مرئیات افرادی که در آن روزگاران حاضر و ناظر بوده و امروز کم و بیش هنوز زنده اند به شکل کتابی دقیق و مدون در نیامده.

از بهترین کتابهائی که در این رشته نوشته شده تاریخ مشروطیت شادروان سید احمد کسروی محقق معروف و دانشمند فقید است. کتاب این مرد، هر چند در آن نکات ضعیف کم و بیش دیده می شود و گاه اغراض شخصی در بیان وقایع مدخلیت یافته، باز مرجع نسبةً قابل اعتمادی است و تا وقتی که کتابی بهتر از آن نوشته نشده تاریخ کسروی یگانه کتاب مشروطیت ایران است.

از جمله موضوعاتی که کسروی به قدم حدس پیش رفته و حدس او هم (بدون اتکاء به سندی) صحیح بوده موضوع بمباران مجلس و تیراندازی از عمارت ظل السلطان است.

در این خصوص کسروی چنین می نویسد:

«در یکی از پنجره های فوقانی عمارت ظل السلطان یک نفر تیرانداز ماهری با تفنگ ماوزر پیدا شد. توپچیان یکی بعد از دیگری می افتند. امیر پنجه فرماندهٔ توپخانه پهلوی سرهنگ لیاخوف به سختی مجروح شد. پس از

برگرداندن توپ رو به این خانه و تمرکز آتش تفنگ به آنجا، موفق شدند تیرانداز از خطرناکی را که بیش از ده نفر را زده بود دور کنند. بعد از آن سلطان پر بینوسف با یک دسته از توپخانه به موضع دیگر رفته کوبیدن مجلس را ادامه داد».

مدرک و سند کسروی در اینجا نوشته های سیاحی است روسی به نام ن. پ. مامونتوف که در همان روزهای انقلاب به ایران آمده بود و از نزدیک قضایا را به چشم دیده. وی پس از چندی اقامت در طهران، به توسط لیاخف سرهنگ روسی و حاکم نظامی طهران، به حضور محمدعلی شاه پذیرفته شد و چند وقت بعد به روسیه بازگشته و یادداشتهای خود را در باب مشروطیت ایران و اوضاع کشور ما در سال ۱۹۰۸، ابتدا در یک مجله نظامی و سپس جداگانه در ۵ فوریه ۱۹۰۹ در سن‌پترزبورک (لنین گراد فعلی) منتشر کرده است. این کتاب را در دی ماه ۱۳۰۹ سرهنگ شرف الدین قهرمانی ترجمه وطبع نموده است.

کسروی در کتاب خود، پس از نقل یادداشتهای مامونتوف، حدس می زند که مجاهد و تیرانداز معروف خانهٔ ظل السلطان باید وزیر اکرم باشد. ولی برای او این مطلب به صورت قطع در نیامده است.

اینک ما برای کمک به تاریخ مشروطیت و روشن کردن نکته ای از آن، یاد داشتهای شخصی وزیر اکرم را راجع به زندگانی خود نقل می کنیم.

این یادداشتها مفصل است و ما تنها قسمت مربوط به بمباران مجلس را از آن استخراج کرده به نظر خوانندگان می رسانیم و بی مورد نمی دانیم که بگوئیم این یادداشتها چطور بدست ما رسیده است:

شادروان میرزا ابراهیم خان منشی زاده، از مجاهدین مشروطیت و از کسانی است که در روز بمباران شجاعانه از مجلس دفاع نموده و روی همین علاقهٔ به مشروطیت و آزادی، بعدها یعنی در ۱۲۹۸ شمسی (۱۹۱۹ م.) کمیتهٔ مجازات را تأسیس کرد و چندین نفر از مخربین اساسی مشروطیت را از میان

برداشت. به هر حال وی (برای اطلاع بر شرح آن مرحوم و اطلاع بر جزئیات کمیتهٔ مجازات خوانندگان رجوع فرمایند به شمارهٔ ۶ ــ ۷ یادگار سال سوم و مقالات مسلسل روزنامه الفبا در خصوص «تاریخچهٔ کمیتهٔ مجازات») به سائقهٔ همین عشق سوزان به مشروطیت در صدد برآمد که با جمع‌آوری اطلاعات متفرقه، از واردین به امور، تاریخ مشروطیت ایران را ترتیب دهد و به همین جهت از زعمای مشروطه‌خواهان درخواست کرد که چگونگی توجه به مشروطه و خدمات خود را به نویسند. هر چند این کتاب تدوین و تألیف نشد، ولی مقداری از آن یادداشت‌ها باقی ماند که از جمله همین یادداشت میرزا صالح خان وزیر اکرم است در شرح حال و خدمات خود به مشروطه. برای شناساندن اهمیت یادداشت‌های این شخص کافیست که گفته شود که شرح کشته شدن میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی و میرزا حسن خان خبیرالملک در تبریز به دست محمد علی میرزا ولیعهد از اطلاعات و مشهودات این شخص است و آن شرح بسیار معروفست. چه گذشته از تاریخ بیداری، در سالهای اخیر در کتاب تاریخ مشروطیت کسروی نیز چاپ شده است.

این یادداشتها پس از مرگ منشی زاده در اختیار فرزند برومند ایشان آقای مهندس احمد منشی زاده دوست ارجمند نگارنده بود و ایشان با کمال صفا و حسن نظر آنها را در اختیار من گذاشتند. بدین ترتیب صمیمانه از چنین بزرگواری و صمیمیت تشکر می‌کنم.

از این یادداشتها چنانکه گفته شد تنها انتخابی در این صفحات نقل می‌شود:

«این بنده میرزا صالح خان تبریزی که اول لقب معتمد دیوانی داشتم، بعد از چهار سال حکومت قزوین، که مأمور حکومت گیلان شدم، وزیر اکرم و بعد آصف الدوله شدم. چهار مرتبه در تبریز بیگلربیگی مستقل، یک دفعه در قراجه داغ حکومت کرده، چهار سال در قزوین، دو سفر در گیلان دو دفعه هم حکومت طهران با بنده شد. حالا هم در خمسه حاکم هستم. در اول نوکری،

که در سن بیست و پنج سالگی داخل نوکری شدم، در حضور مرحوم مظفرالدین شاه آجودان و ریاست فوج لک توپخانه مقیم سلماس هم با بنده بود...»

پس از ذکر این مقدمه نویسنده شرحی از سوابق آزادی خواهی خود در تبریز و اقدامات مشروطه طلبی و بیان شرح گرفتاری میرزا آقاخان و همراهانش را به تفصیل می نویسد و همچنین از مأموریتهای مختلفی که در نقاط مختلف باو داده شد به تفصیل حکایت می کند. تا این که به حکومت طهران می رسد:

«چند روز از مقدمهٔ خانهٔ عضدالملک، صبح زود رفتم نزد محمدعلی شاه دیدم درباغ گلستان لب نهر ایستاده. میرزا قهرمان خان حاجب الدوله هم نزد اوست. بنده را ازدور صدا کرد. رفته دیدم حالش خیلی مضطرب و متوحش است. بعد از قدری سؤال و جواب به من گفت فلانی تو حاکم شهری و من باید محرمانه به تو بگویم که حالا خیال دارم بی خبر و بدون اینکه کسی ملتفت شود بروم باغ شاه. چند شبی آنجا بمانم. تو هم تا باغ شاه مرا می رسانی یا می ترسی؟ گفتم از چه می ترسم. وآنگهی اولا رفتن شما و از شهر خارج شدن صلاح نیست. ثانیاً چرا محرمانه می روید. به طور سلطنتی تشریف ببرید. گفت دیگر تدارک محرمانه رفتن را از شب دیده ام. باید بروم. تو هم بگو دو تا اسب برایت بیاورند با من تا باغ شاه بیا. ولی خودت از باغ گلستان بیرون نرو. گفتم حالا که این طور است بفرمائید از اصطبل دو تا اسب برای من زین کنند. گفت بسیار خوب. به حاجب الدوله سپرد که بگو برای فلانی دو تا اسب زین کنند. بنده بنای عجز و گریه را گذاشتم. بی اختیار اشک ازچشمم می ریخت و می گفت و الله بالله ملت با تو دشمن نیست. خیال من این طور بود که او را با همین طور با سربازان ملی در شهر گردش داده تا ببیند دشمن او نیست. قبول نکرد گفت عجالة می روم باغ شاه. تو همین جا بایست تا من به اندرون نگاه کرده بیایم برویم. حالا مزه در اینجاست که مرا هم، از ترس این که مبادا بروم بیرون در خیالی باشم، گول می زند. مقصودش اینست که سر مرا در حیاط مشغول نموده و خودش از در اندرون به باغ شاه فرار نماید.

امیر بهادر هم دو روز بود به دستورالعمل خود محمدعلی میرزا به زرگنده رفته به سفارت روس پناهنده شده بود. در این حین که محمدعلی میرزا می خواست به اندرون برود، مشیرالسلطنه رسید. باهم رفتند به عمارت. بنده هم در باغ روی نیمکت نشسته منتظر بودم که محمدعلی شاه بیاید با هم برویم باغ شاه. یک وقت دیدم توی باغ همهمه شد. سواران کشیکخانه این طرف و آن طرف می دوند. پرسیدم چه خبر است؟ گفتند شاه رفت. معلوم شد که مولانا مرا هم گول زده. از آن طرف فرار کرده. باری فوج سیلاخوری هم در خیابان شمس العماره چند تیر خالی کردند. مردم هم رفتن شاه و صدای تفنگها را شنید مضطرب شده و بازار و دکان را بستند. بنده را هم به مجلس خواستند. رفته دیدم همه رو به مجلس می روند. وزراء و وکلا همه جمع شدند و همچو می دانستند که شاه هم به زرگنده رفته. من تفضیل را گفته به مردم امیدواری دادم. بازار و دکان ها را وا کردند. بعد مرحوم آقا سید عبدالله مجتهد طاب ثراه برای امنیت شب در شهر اطمینان از بنده خواستند. بنده هم اطمینان داده نهار را هم در مجلس خورده بعد از نهار آمدم عمارت خورشید خدمت آقای مستوفی الممالک که وزیر جنگ بود. برای گردش شب در محلات قدری تهیهٔ سرباز نموده و غروب رفتم منزل.

فردای همان شب، محمدعلی میرزا بنده را از حکومت تهران معزول و حکومت طهران را به شاهزاده مؤیدالدوله داده مشغول تهیهٔ خرابی مجلس شدند.

بنده هم خانه های بانو عظمی را که وصل به میدانچه و جلوخان مجلس است ماهی به یکصد و بیست تومان اجاره نموده آنجا بودم. عصرها اغلب مشروطه طلبها منزل بنده جمع می شدند. خاصه مرحوم ارداقی، که همه روزه منزل بنده بوده و بنده هم صبح و عصر به مجلس می رفتم و احتیاطی از محمد علی میرزا نمی کردم و راپورت تمام حرکات مرا به محمد علی میرزا می دادند.

انجمن آذربایجان هم رو به روی منزل من بود و اعضای انجمن اغلب شبانه روز منزل بنده می آمدند. تا این که خیالات خطرناک محمدعلی میرزا معلوم شد و انجمن ها، در مسجد سپهسالار که وصل بهارستان است، هر کدام جائی برای خود معین و اجماعی در آنجا جمع و شب ها جمعی با تفنگ و اسلحه در آنجا بودند. کم کم مطلب بزرگ شد و اهمیت پیدا کرد. معلوم شد که خیالات محمدعلی چیست دیگر این تفصیل را سایرین کاملا نوشته اند.

صبح همان روز که مجلس را توپ بستند بنده توی پشه بند بودم و آفتاب تازه طلوع کرده بود. چند تیر صدای تفنگ از طرف مجلس بلند شد. فوراً همان طور با لباس شب دو یدم به بالاخانه که مشرف به خیابان ظل السلطان و میدانچهٔ جلوخان مجلس هم نصفی پیدا بود. دیدم اوضاعی غریبی است. به قدر صد نفر قزاق رو به مجلس و پشت به خیابان ظل السلطان ایستاده و از مجاهدین هم تفنگ در دست پشت بام انجمن آذربایجان ایستاده توپی هم در جلو قزاقها رو به مجلس گذاشته و جمعی هم ازپائین خانه های ظل السلطان به طرف مجلس آمده و زنده باد مشروطه گو یان می آیند.

بنده پاک متحیر و نتیجهٔ این اوضاع را خیلی وخیم دیدم. مرحوم محمدقلی خان شاطرباشی هم نزد من بود. تفنگ و فشنگها را فرستادیم آوردند بالاخانه. آن جمعیت که ازپائین طرف مجلس می آمد رسیدند به قزاقها که بنده هم تماشا می کردم. قزاقها از رفتن آن جمعیت به مجلس مخالفت کردند. از پشت بام انجمن آذربایجان، مجاهدین به قزاق ها خطاب کردند که مانع نشو ید بگذارید بروند. قزاقها قبول نکرده قیل و قال بلند شد. تا آن وقت دعوی شروع نشده بود. همین که قزاقها از حضرات سخت جلوگیری نمودند و اعتنا به حرف مجاهدین نکردند، چند تیر تفنگ ازپشت بام به قزاقها خالی و از قزاقها هم به طرف آنها تفنگ انداختند. یک نفر قزاق و دو نفر از آن اشخاصی که به مجلس می رفتند افتادند و این جمعیت که سمت مجلس می رفتند برگشتند و صدای تفنگ از همه جا بلند و دعوی شروع شد این جمعیت که برگشتند، خواستند

خود را از گلوله حفظ کنند رو به منزل من آمده در هم بسته بود. در را شکسته قریب پانصد نفر جمعیت داخل حیاط بنده شده یک نفر سید زخمی را که شانهٔ او گلوله خورده بود آورده روی سکو گذاشتند.

مرحوم آقا سید جمال افجه‌ای هم جلو این حضرات افتاده و این جمیعت به تبعیت او به مجلس می رفتند. هوا گرم بود و آقا سید جمال پیر را هم در حوضخانه جا دادیم و سایرین هم توی اطاقها و روی سکوها نشسته بودند. صدای توپ هم بلند شد. بنده و شاطرباشی رفتیم بالا خانه. تفنگها را دست گرفته مشغول دعوی شدیم. از هر طرف گلوله می آمد. این جمعیت هم که منزل من بودند اوضاع را این طور دیده از پشت بام و دیوار خود را به خانه ظل السلطان انداخته فرار کرده و آقا سیدجمال را هم به باغچهٔ اندرون ظل السلطان انداخته از در دیگر رفته نوکرهای من اغلبی فرار کردند. کسی که نزد من مانده بود یوسف خان و جعفرخان کالسکه‌چی و دو نفر دیگر بودند. چند نفر از قزاق از خیابان آقا وجیه سپهسالار آمدند بالای پشت بام که در مجلس گلوله بیندازند. شاطرباشی سه نفر آنها را از دور زد. مابقی خود را به خیابان انداختند. آن قزاق‌ها هم که جلو خیابان ظل السلطان ایستاده و رو به مجلس بودند فرار کردند. توپ را هم که گذاشته بودند و به مجلس می انداختند اسبهای توپ را زدیم و توپ از کار افتاده همان طور ماند. دیگر کسی از قزاق و سیلاخوری و غیره جرأت اینکه به خیابان ظل السلطان بیایند و یا تردد تا آنجائی که ما می دیدیم به میدانچهٔ مجلس بکنند نداشتند. هم ما و هم انجمن آذربایجان عرصه را به قزاق و قشون محمدعلی میرزا تنگ کردیم.

از بعضی نقاط هم که توپ به مجلس می اندختند ما نمی دیدیم. فشنگ مجاهدین انجمن رو به اتمام گذاشت. بعضیها رفتند و چند نفری هم که باقی مانده بودند، آمدند منزل من چند جا را سنگر نموده به شدت دعوی کردیم. در این بین یوسف خان آدم من. خبر آورد که در حیاط خلوت، زیرزمین است که دو تا آفشقهٔ کوچک آهنی دارد مشرف به میدانچه. توپی که به مجلس

می اندازند تماماً از آنجا پیداست. رفتیم زیر زمین. دیدیم بلی. چند نفر صاحب منصب قزاق خانه پهلوی توپ ایستاده با تفنن مشغول تیراندازی به مجلس هستند و اتصالا توپ را پر و خالی می کنند. در یک شلیک که از طرف ما شد، چند نفری از صاحب منصب و قزاق افتاد. نفهمیدم از کدام سمت این دو تا آفشقهٔ کوچک را به باد گلوله گرفتند که گلوله مثل تگرگ بارید. حتی گلوله به شیشه خورد. تکه شیشه مثل گلوله صورت یکی از مجاهدین را که آقا عبدالله زنجانی بود پاره کرد. از زیر زمین بیرون شده باز آمدیم بالاخانه. نه کسی می تواند منزل ما بیاید و نه کسی می تواند بیرون برود. تا وقت نهار همین طور مشغول دعوی بودیم. یک وقت دیدیم توپ را بسته اند به انجمن مظفری و گرد از انجمن مظفری بلند شد. ولی ما نمی دیدیم که از کجا توپ می اندازند. ولی صدای تفنگ دیگر نمی آمد. هنوز ما خبر نداریم که تفنگی های مجلس و مسجد فرار نموده اند و مجلس را غارت می کنند. چون پیدا نبود یک وقت دیدیم یک صندلی از گوشهٔ میدانچه می برند. کالسکه‌چی بنده گفت گو یا این صندلی مجلس است که غارت می کنند. ما باور نمی کردیم. در این حین انجمن آذربایجان را بستند به توپ. اگر ما می دیدیم که این توپ را از کجا می بندند، ممکن نبود که بگذاریم یک توپ خالی کنند. در این بین ها، دو سه گلوله توپ هم به بالا خانه خورد. یکی از گلوله های شر بنل هم درقالری بالاخانه ترکید. تمام آقشقه و شیشه و سقف را خراب کرد. معلوم شد که ما را هم به توپ بسته اند. جعفرخان کالسکه‌چی بازوی بنده را گرفت و گفت بیا پائین که الان بالاخانه خراب می شود. رفتیم پائین. حشمت نظام و مرحوم میرزا عبدالرزاق حکاک[۳۵] و شاطر باشی و دو سه نفر دیگر هم که از انجمن آذربایجان به منزل ما آمده بودند، با هم رفتیم پائین. دیگر صدای تفنگ نمی آمد مگر به ندرت. ولی صدای توپ اتصالا همه جا بلند بود.

۳۵ ــ وی همان است که پس از استقرار مجدد مشروطیت، در خیابان لاله‌زار همراه میرزا علی محمدخان تربیت، مورد سوءظن مجاهدین طرفدار اعتدالیون قرار گرفت و کشته شد.

علی الخصوص به منزل من بیچاره. تمام اطاقهای عمارت از مبله و تابلوهای نقاشی هر چه داشتم در صندوقی کهنه و غیره همانطور بدون این که دست بخورد به جای خود باقی، تمام اسناد و فرامین و اسناد مالیهٔ حکومت گیلان و قزوین و چهل هزار تومان بروات طلب بنده از دیوان و غیره از جواهر و طلا آلات و نقره همانطور در منزل بنده به قدر پنجاه هزار تومان اسباب بود. حالت غریبی داشتم. نه نهار خورده بودیم نه آب. هوای گرم و تابستان وفی الحقیقة اگر می دانستم که غیر از ما هم کسی در سنگرهای دیگر هست باز دست نکشیده تا آخر نفس ایستادگی می کردیم. ولی افسوس که غیر از ما در آن محوطه کسی نمانده بود و حالا نمی دانم که حضرات مرحوم آقا سید عبدالله و جمعی را گرفته به باغ شاه برده‌اند و ما دعوی می کنیم.

باری رفقا گفتند باید در رفت والا چند دقیقه دیگر ما را یا می کشند یا می گیرند. تفنگها را از روزنهٔ زیر زمین ریختیم به زیر زمین. ولی غفلت کرده قطار فشنگ در کمر من ماند. آمدیم به طرف در بزرگ که شکسته بودند. خواستم از آنجا به خیابان ظل السلطان برویم. دیدیم تمام قزاق و سیلاخوری و غیره به سمت منزل ما می آیند. ولی خیلی به احتیاط می آمدند. گاهی می ایستادند گاهی حرکت می کردند. و جرأت نمی کردند که یک دفعه بریزند.

در آن محوطه، یعنی در مجلس و مسجد و انجمن مظفری و انجمن آذربایجان، احدی غیر از ما چند نفر در آنجا نمانده بود. صدای تفنگ و توپ هم بکلی خاموش شد چند نفر خود را به خانهٔ ظل السلطان انداخته خودشان را به خیابان چراغ گاز رسانده سلامت در رفتند. کسی که ماند من بودم و حشمت نظام بود و مرحوم شاطرباشی بود و یوسف خان و پیشخدمت من و کالسکه‌چی و دو نفر آبدار که بعد از بیرون رفتن من، آن دو نفر آبدار هم بعضی از نقره‌آلات آبدار خانه را برداشته ازپشت بامها در رفته بودند و غلامعلی فراش خلوت نزد من مانده بود. همین که آمدیم از در بزرگ داخل خیابان ظل السلطان بشویم،

دیدیم که قزاق و سیلاخوری و قشون محمدعلی میرزا که رو به منزل من هجوم آورده‌اند یکی از ماها را زنده نخواهند گذاشت. برگشته آمدیم به سمت پائین حیاط که در کوچکی به کوچه درپشت داشت که باز می‌بایست از آن کوچه داخل خیابان ظل‌السلطان بشویم. دیدیم نوکرها که فرار کرده‌اند در را از بیرون کوچه بسته‌اند. کالسکه‌چی را بلند کردیم. رفت از بالای دیوار افتاد در کوچه را باز کرد. بنده و مرحوم شاطرباشی و حشمت‌نظام و یوسف خان و کالسکه‌چی همین که از کوچه داخل شدیم، قزاق و سیلاخوری بنای شلیک به ما چند نفر گذاشتند. ناچار خودمان را انداختیم به جلوخان عمارات ظل‌السلطان. به قدریک دقیقه آنجا ایستاده دیدیم اگر قدری هم بمانیم ما را خواهند گرفت علی‌الله گفته رو به خیابان گذاشته به سمت پائین رفتیم. باز چندین دفعه به ما شلیک کردند. گویا خدا نخواسته بود که ما کشته شویم والا ممکن نبود که اینهمه گلوله که مثل تگرگ می‌بارید به ما نخورد. الحمدالله به احدی صدمه‌ای نرسید مگر گوشهٔ کفش مرا گلوله برد. تا خودمان را به سه راه خیابان ظل‌السلطان رسانده همین که به خیابان پائین سرازیر شدیم از صدمهٔ گلوله خلاص شدیم. همین که داخل خیابان پائین شدیم دیدم جمعیتی ایستاده. بنده هم نمی‌دانستم که اینها اشقیا، و ایستاده‌اند که هر کس از مجلس فرار می‌کند بگیرند. قطار فشنگ هم از زیر سرداری کمر من بود. ولی سرداری را دگمه کرده بودم، معلوم نمی‌شد. که یک دفعه بنده را گرفتند. عقب خود نگاه کرده دیدم نه شاطرباشی است نه یوسف‌خان نه حشمت‌نظام نه کالسکه‌چی. فقط خودم هستم و من از کثرت اضطراب که ناخوش هم بودم و پاهایم ورم داشت ملتفت نشده‌ام که شاطرباشی و کالسکه‌چی فرار کرده‌اند. یوسف خان و حشمت نظام را هم گرفته‌اند به باغ شاه بردند.

آن شخصی که مرا گرفت یک نفر کلاه نمدی بود که سرداری سیاه داشت. قدری از بیرون سرداری به سینه و بغل من دست زد و قدری به صورتم نگاه کرد. خدائی شد که به قطار فشنگ دستش نخورد و حال این که ساعتم

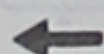
هم الماس بود. دست نزده مرا رها کرد. دیگر نفهمیدم که در حکومت تهران دیده بود و شناخت با کار خداوندی بود که ول کرد. والا اگر مرا به آن حال به باغ شاه می بردند فوراً محمدعلی میرزا مرا به دار می زد. باری همین که آن شخص مرا ول کرد نفهمیدم که حکایت گرفتن در میان است. در کمال بی اعتنائی، قوطی سیگار خود را در آورد یک سیگار آتش زده روی سکو یی یکی از درها نشسته مشغول تماشا شدم و خود را به خنده و تماشا زدم. قدری که گذشت پا شده و داخل آن جمعیت شده کم کم خود را عقب کشیده خود را به خیابان پستخانه رسانده از آنجا یک کوچه باریکی بود رفته از آنجا به خیابان وزیر مخصوص (خیابان سعدی) و از آنجا به خیابان لاله‌زار که منزل برادرم شرف الدوله بود انداختم. در این حین، یک شربنل هم که به خانهٔ ظل السلطان بسته بودند در بالای سر من ترکید که تکه های شربنل روی لباسم افتاد. پهلوی حوض که رسیدم در آن گرما و نخوردن غذا و آب دیگر نفهمیدم ضعف کرده افتادم...»

یک دفعه چشم را وا کرده دیدم علی خان پیشخدمت شرف الدوله (برادر نویسندهٔ یادداشتها بوده که سمت نمایندگی اعیان تبریز را در مجلس داشته است) با یکی دو نفر از نوکرهای شرف الدوله مرا می مالند. پرسیدم شرف الدوله کجاست. گفتند او هم در حیاط اندرون مخفف شده. من هم رفتم آنجا. وقت عصر بود که خبردار شدیم که مرحوم آقا سید عبدالله و آقا سید محمد طباطبائی و جمعی از وکلا و غیره را گرفته به باغ شاه برده اند. شب هم من و هم شرف الدوله بی اندازه واهمه داشتیم که شاید سراغ ما را گرفته شبانه هر دوی ما را گرفتار نمایند. چون شرف الدوله از طرف آذربایجان وکیل بود، می ترسید. نوکرهای من هر کدام به جائی فرار کرده بودند و از من خبر نداشتند. اغلبی همچو می دانستند که من هم گرفتار شده‌ام علی الخصوص یوسف خان که در عقب من گرفتار شد و او را لخت کرده، به باغ شاه برده بودند. می گفت من یقین کردم که شما را هم بردند باغ شاه و خیلی افسرده

بودم که شما را در باغ شاه زیر زنجیر چطور خواهم دید. همین که مرا هم با سایرین برده زنجیر کردند دیدم شما نیستید شکر کردم. نزدیک غروب آدم فرستادم منزل که ببیند حال منزل چطور است. خبر آوردند که به قدر پرکاه هم چیزی باقی نمانده. تمام را غارت کرده حتی در و آقشقه را هم کنده برده‌اند.

شب با شرف‌الدوله شور و مصلحت کردیم که ماندن در این خانه صلاح نیست. شبانه فرستادیم به هزار زحمت دو درشکهٔ کرایه‌ای پیدا کردند. هشت تومان دادیم که قبل از طلوع آفتاب درشکه‌ها را برای ما حاضر کنند. قبل از طلوع، درشکه‌ها را آوردند. یکی شرف‌الدوله سوار شد رفت شمیران. یکی را هم من سوار شده رفتم منزل میرزا کاظم خان خودمان که در خیابان امین حضور پشت خانهٔ عین‌الدوله است. در آنجا پنهان شده کسی را به خانه راه نمی دادیم. نوکرهای خودمان را خبر دادیم. آنها تردد داشتند. از دوست و آشنا احدی به سراغ من نیفتاد مگر حاجی امین‌الدوله. فردای همان روز که در خانهٔ میرزا کاظم خان رفته بودم، حاجی امین‌الدوله نفهمیدم چطور سراغ مرا کرده بود که آنجا هستم. با این که همه کس از ملاقات من احتیاط داشت، بلکه از سایهٔ من می گریخت، دیدم این مرد نجیب غیرتمند خودش آمد آنجا. صد تومان هم پول آورده و به نوکرها چقدر دلداری می داد که هرچه لازم دارید بدون رودرواسی به من بگوئید. تا مدتی که خانهٔ میرزا کاظم خان بودم روزی نشد که از من بی خبر بماند یا احوالپرسی نکند. این آدم نجیب را بی جهت متهم کردند.[۳۶]

۳۶ ــ معروف چنین است که پس از بمباران مجلس و تفرق وکلا، سیدعبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبائی و ممتازالدوله رئیس مجلس و حکیم‌الملک (نخست‌وزیر سابق و حاجی میرزا ابراهیم و تنی چند از آزادی خواهان به پارک امین‌الدوله که شوهر خواهر محمدعلی شاه بود و تظاهری به آزادی خواهی می نمود پناه بردند. ولی او به بهانهٔ انجام کاری از نزد فراریان خارج شده قضایا را با تلفن به باغ شاه اطلاع داد. بلافاصله قزاقها ریختند و ابتدا حاج میرزا ابراهیم زنجانی را که تفنگ در دست داشت کشتند و دو سید را به خفت و خواری به باغ شاه بردند. ولی ممتازالدوله و حکیم‌الملک از نظر قزاقها در پناه تاریکی شب و سایهٔ درختان مخفی ماندند.



همان روز مجلس هم که آقا سید عبدالله و آقا سید محمد و جمعی از وکلا به پارک حاجی امین الدوله رفته بودند و در آن جا قاسم آقای میرپنج (برادر سردار رفعت سرلشکر نقدی مرحوم) خبردار شده با قزاق و سیلاخوری به پارک ریخته بیچاره حاجی میرزا ابراهیم تبریزی (وکیل غیور آذربایجان) کشته و اغلبی را گرفتند، حاجی امین الدوله، چون با نیرالدوله همسایه بودند. قبل از این که قاسم آنجا بریزد، پیشخدمت خود را فرستاده بود نزد نیرالدوله که حضرات آمده‌اند اینجا. تکلیف چه چیز است. می ترسم بفهمند و حضرات به زحمت بیافتند. راه چاره حضرات را خواسته بود. نیرالدوله (حاکم طهران) منزل نبوده در باغ شاه بوده است. نوکر امین الدوله تفصیل را به پیشخدمت نیرالدوله گفته او هم گفته بود که من الان می خواهم باغ شاه بروم. تفصیل را حالی کرده جواب می آورم. نوکر نیرالدوله به باغ شاه رفته تفصیل را به گوش نیرالدوله گفته بود. امیر بهادر و جمعی هم در آن مجلس بودند. نیرالدوله تفصیل را به امیر بهادر گفته بود. او هم شاهزاده معین دربار را با چند کالسکه فوراً فرستاده بود که حضرات را بیاورند باغ شاه. تا معین دربار آنجا برسد، قاسم آقای ملعون کار خود را کرده از راه خیابان بالا، حضرات را به آن افتضاح برده بود به باغ شاه. معین دربار در وسط راه شنیده بود که تفصیل این طور شده برگشته بود. در این صورت که بیان وقایع این طور است حاجی امین الدوله چه تقصیری دارد.

باری دوازده شب در خانهٔ میرزا کاظم خان پنهان بودم، چون میرزا قهرمان حاجب الدوله عموزادهٔ من بود، محرمانه در بارهٔ محبوسین بیچاره به او پیغام دادم که محبت بکند. او هم آنچه می توانست مضایقه نکرده بود. یوسف خان هم که جزو زنجیری ها بود، بعد از سه شب مرخص شد و چون زیاده از یک پیراهن وزیر شلواری چیزی در تنش نبود، فیروز میرزای نصرة الدوله پسر

←

امین الدوله از آن روز از نظر مشروطه طلبان افتاد و به خیانت متهم شد، صاحب این یادداشت ها تنها کسیست که از او دفاع می کند و الله اعلم.

فرمانفرما او را در باغ شاه به آن حال دیده یک دست لباس ماهوت از نایب های فراشخانه با کلاه و کفش گرفته به او پوشانده روانه کرده بود. اسباب استخلاص یوسف خان هم میرزا قهرمان حاجب الدوله شد. بالاخره چون با اقبال الدوله (برادر محسین خان صاحب اختیار مرحوم) آشنائی و خصوصیت داشتم رقعه از خانهٔ میرزا کاظم خان به او نوشتم که شاید مرا متهم کرده باشند و از این جهت بیرون نمی آیم. اگر می توانید رفع اشتباه کنید. او هم رقعهٔ مرا داده بود به امیربهادر.

امیر بهادر هم در حاشیهٔ همان رقعه به خط خود نوشته بود که شما مطمئناً بیائید منزل خودتان و حضور شاه هم شرفیاب شوید. کسی متعرض شما نیست. بنده هم فرستادم در دروازه قزوین، خانه های مجیر دیوان را در سبزی کار فرمانفرما از بازار فرش و مایحتاج برده حاضر کردند رفتم.

شرف الدوله هم از شمیران آمد شهر. حال بنده خوب نبود پاهایم ورم کرده مشغول معالجه بودم. یک شب میرزا محمدخان دکتر که معالج بنده بود آمد، دستورالعمل داد پاشاخان پیشخدمت بنده را برد که دوا بدهد و او بیاورد. تقریباً سه از شب گذشته بود. بنده هم توی حیاط روی صندلی نشسته چراغ هم روی میز می سوخت. یک جلیقه داشتم یک شلوار و عبا. در دالان حیاط هم چراغ می سوخت و دالان رو به روی بنده بود.

یک وقت دیدم جمعی قرمزپوش، تفنگ در دست، داخل دالان شده رو به من می آیند. پشت سر آنها دیگر قطع نشد. این ها نمی دانستند که بنده وزیر اکرم هستم. همچو می دانستند که در اطاق نشسته ام. حضرات از جلو بنده رد شده می رفتند به عمارت. قریب صد نفر قزاق همین طور داخل حیاط شدند. من فهمیدم که این مقدمه برای گرفتاری بنده است. به قزاق ها گفتم اگر با وزیر اکرم کار دارید بنده هستم آنها همچو فهمیدند که بنده می خواهم سر آنها را شیره مالیده تا وزیر اکرم از اطاق فرار کند. در این بین، دلم به حال نوکرها سوخت. دیدم یکی غش کرده یکی گریه می کند. رو کردم به قزاق ها قسم

خوردم که وزیر اکرم من هستم. هرچه می خواهید بکنید.

فوراً بنده را گرفته کت های بنده را سفت بستند. با این حال که کت های مرا بستند یک قزاق از طرف راست و یکی ازچپ ازبازوی بنده را گرفته همان طور لخت و بی کلاه بردند بیرون از درکه داخل کوچه شدیم، دیدم یک نفر صاحب منصب سفیدپوش قزاق جلوآمده تعظیمی به بنده نموده و گفت: آشنایی دویست سالهٔ خانوادهٔ ما را با شما بهم زدند. ولی چه کنم حکماً مرا مأمور گرفتاری شما نموده اند و از خجالت خودم توی حیاط نیامده در کوچه ایستادم.

دیدم عیسی خان سالارالممالک پسر حاجی امیرعلاءِالدین گروسی است که با پدرش بی اندازه دوستم. گفتم هیچ عذرخواهی مکن که من بی اندازه متشکر شدم که ترا مأمور گرفتاری من کردند. حقیقت هم همین طور هم بود. اگر آنشب او مأمور نمی شد، قزاقها اگر مرا نکشته بودند، هم ازچند جا زخم می زدند زیرا که از حکایت روز مجلس تمام قزاقها مسبوق شده بودند.

باری کتهای مرا دوباره باز کردند. گفتم بگو سرداری و کلاه مرا هم بیاورند. فرستاد آوردند. بنده را گذاشتند توی درشکه. عیسی خان هم با سه نفر قزاق نشست پهلوی من. به قدر صد نفر هم قزاق پیاده و سوار اطراف مرا گرفت حرکت دادند. بنده همچو می دانستم که مرا به باغ شاه می برند. در خیابان باغ شاه (خیابان سپه) دیدم بنده را سمت حسن آباد بردند. از سالار الممالک پرسیدم که مرا کجا می برید. گفت خانهٔ پلکینک می بریم. یقین کردم که مرا یا تیر باران خواهند کرد یا اردبیل وکلات خواهند فرستاد. همان ساعت الماس هم که از روز مجلس بغلم مانده با مهر ثبت در همان زنجیر طلای ساعت بنده کرده بودم. دست کردم که مهر ثبت و ساعت را به سالارالممالک بسپارم. دیدم زنجیر طلا را پاره نموده ساعت را قزاقها برده اند. ولی زنجیر با مهر فلان مانده، تفصیل را به سالارالممالک گفتم. به قزاقهائی که توی درشکه بودند تغیر نموده یکی از آنها گفت نزد من است در زیر کلاهش قایم کرده بود داد. بنده هم

ساعت و مهر ثبت را سپردم به عیسی خان سالارالممالک و سپردم که اگر مرا تلف کرده‌اند او هم تقریباً بدهد به شرف الدوله. بنده را بردند خانه پلکینک[۳۷]. به قدر دو سه دقیقه در حیاط نگهداشته از عمارت دو نفر قزاق علی حده آمد بازوهای مرا گرفته بردند بالا.

سایرین پائین ماندند. بنده را وارد طالار پر مبل مفصلی نموده درها را بسته آن دو نفر هم رفتند. ماندم تنها. سیگار هم نداشتم که اقلا مشغولیت و رفع خیالات نماید. با آن کینهٔ محمدعلی میرزا و دشمنی قزاقخانه با من، انواع تصورات نموده و بکلی از خودم نا امید و یقین داشتم که امشب مرا هم شهید راه وطن خواهند کرد. ولی میل نداشتم که عزل محمدعلی میرزا را ندیده شهید شوم. حسن علی خان، پسر کوچکم که در آمریکا تحصیل می کند، یادم افتاد. دیدم بی اختیار اشک از چشمم جاری است. به قدر یک ساعت تشنه و گرسنه در آن اطاق تنها مانده بعد از یک ساعت در وا شده یک نفر سالدات روسی گفت «پاژالتس» یعنی بفرمائید. بنده را برد به اطاق دیگر. دیدم پلکینک سر دستگاه میز تحریر نشسته اسکندرخان ارمی هم رو به روی او نشسته یک صندلی خالی هم پائین گذاشته اند. بدون اینکه پلکینک از جای خود حرکتی کند یا دستی به بنده بدهد اشاره به صندلی خالی نموده گفت « سدی ته» یعنی بنشین. این بی اعتنائی خیلی بر من اثر کرد. زیرا وقتی که به ایران می آمد بنده در رشت حاکم بودم. آمد نزد من و دستگاه مرا دید و تعظیم نظامی به من کرد. باری نشستم شروع کرد به گفتن که تمام این اوضاع را تو فراهم آوردی. اختیار انجمن آذربایجان و انجمن برادران با تو بود به ضد شاه می شوراندی و تو خواستی هزار نفر سید را کفن پوش نموده به باغ شاه بفرستی که شاه را بگیرند و تو هستی که از منزل تو چهارده نفر قزاق ما را زدند. به قدر یک ساعت

۳۷ ــ مقصود از پلکینگ که کلمه ایست روسی به معنای سرهنگ، فرماندهٔ قزاقخانه لیاخوف معروف است که از آن روزها حکومت نظامی طهران را نیز به عهده داشت و منزلش در عمارت فعلی موجود در خیابان فروغی خیابان جلو شهر بانی همانجا که توپها قرار دارند بود.

از این تهدیدات نموده بالاخره گفت بعد از یک ساعت خون تو اینجا ریخته خواهد شد. من هم هرچه او گفته بود تکذیب نموده خیلی صحبت در میانه رد و بدل شد. تقریباً شش ساعت از شب گذشته بنده هم متحیرم که آخر این بازی و تهدیدات به کجا منجر خواهد شد و یقین به مرگ خود کرده بودم. بالاخره گفت خوب است برویم بر سر مطلب گفتم بفرمایید. گفت چون از منزل تو قزاقهای ما زده شده ما توپ بسته آن خانه را خراب کردیم. خانه مال بانوی عظمی است. حکم می کنم که تو خانهٔ او را تعمیر کنی. گفتم شما حق حکم کردن را به من ندارید. اگر از شاه دستخطی در این خصوص هست بدهید خوانده اطاعت کنم. ولی اگر خواهش بگوئید تعمیر که سهل است عمارتی هم از نو می سازم. گفت نصف خواهش نصف حکم. گفتم حکم مطلقاً قبول نمی کنم. گفت خواهش می کنم. گفتم من هم حاضرم. ولی به قدر پنجاه هزار تومان اسباب مرا غارت کرده اند. او را که خواهد داد. گفت شما مقصر هستید و مال مقصر را باید غارت کرد. عجالة نوشته برای تعمیر آنجا بده. گفتم شما خواهش خودتان را بنویسید و بدهید تا من نوشته بدهم. منشی ایرانی خودش را صدا کرد. آمد. خواهش خودش را گفت نوشت. از من هم نوشته گرفتند که تا دو سه ماه خانهٔ بانوی عظمی را تعمیر کنم و گفت حالا می روید به منزل خودتان. پاک متحیر شدم که برای تعمیر خانهٔ بانوی عظمی صد نفر قزاق فرستادن و کتهای مرا بستن و این طور آوردن و یک ساعت حبس و بی اعتنائی لازم نبود. خیال کردم که یقیناً مرا می برند پائین تلف نمایند و آن نوشته را هم که گرفتند از ورثهٔ من مطالبه خواهند کرد.

در این حین، یک سیگار از قوطی خودش به من داد و سالارالممالک را صدا کرد. آمد بالا. به او سپرد که بفرست درشکهٔ کرایه آورده فلانی را ببر به منزلش. سالارالممالک گفت حالا نصف شب هم گذشته درشکهٔ کرایه پیدا نمی شود. گفت درشکهٔ خود مرا حاضر کنند. بعد از چند دقیقه آمدند که درشکه حاضر است من پا شدم. خود پلکینک هم پا شد آمد. دستی به من داد.

وقتی که دست داد فی الجمله مطمئن شدم که مقدمهٔ کشتن نیست. ولی به طور یقین اطمینان نداشتم.

با سالارالممالک آمدیم پائین. دیدم چیزی که نمونهٔ اسباب قتل ما باشد نیست با هم سوار درشکه شده فقط یک نفر قزاق هم پهلوی درشکه‌چی نشست. آمدیم منزل. سالارالممالک از دم در مراجعت نمود. داخل حیاط شده دیدم احدی از نوکرها نیست. بیچاره‌ها همه فرار کرده بودند. غیر از فرشها، در منزل هر چه تهیهٔ زندگانی داشتیم مجدداً غارت شده.

«... یک شب مفاخرالملک آمد که شاه می فرماید ماندن شما در طهران صلاح نیست. یا برو تبریز یا خراسان یا فرنگستان. دو روزه هم باید حرکتی کنی گفتم خود هم مایل به اقامت طهران نیستم. ولی قدرت رفتن و پول ندارم. سی هزار تومان از حکومت قزوین از دولت طلبکارم. ده هزار تومان بابت طلب خودم بدهید فوراً حرکت کنم. مفاخرالملک رفت که فردا جواب بیاورد. صبح زود دیدم عیسی خان سالارالممالک آمد که نه نفر قزاق از منزل شما زده شده. سه هزار و پانصد تومان باید به ورثه آنها بدهید. گفتم از منزل من قزاقی زده نشده و من اطلاعی ندارم.

عیسی خان رفت. فردای همان روز صبحی مفاخرالملک جواب آورد که شاه فرموده این جفنگیات چه چیز است. اگر تا فردا حرکت نکند، خودم می دانم به کجا بفرستم. مفاخرالملک هم محرمانه گفت از وضع همچو فهمیدم که اگر نروی صدمهٔ جانی خواهند زد و اگر هم بروی من این آدم را بهتر می شناسم. دور نیست بفرستد در راه تلف نمایند. گفتم تکلیف چه چیز است. گفت به یکی از سفارتخانه ها پناهنده بشوید. گفتم پای دار برای من بهتر از این است که به خارجه سفارت خانه پناه ببرم. گفت یک چیز به شما می گویم که بکلی آسوده شوید. گفت همین الان برو خانهٔ امیربهادر و همانجا متحصن شو. دیدم بد نمی گوید. تصدیق کردم. گفت من می روم به شاه می گویم که فردا سمت فرنگ می روم. به شرط آنکه معطل مشوی همین

الان بروی. گفتم چشم. همین که مفاخرالملک رفت فرستادم درشکهٔ کرایه‌ای بیاورند. باز عیسی خان سالارالممالک وارد شد و گفت پالکنیک می گوید اگر تا هشت ساعت دیگر به قزاقخانه نیائی تکلیف از من ساقط است. دیدم اوضاع بد اوضاعی است و ازچهار طرف مرا احاطه کرده و ماندن منزل مطلقاً صحیح نیست. به سالارالممالک گفتم امروز مسهل خورده‌ام. فردا عصر آمده پلکینک را ملاقات می کنم. عیسی خان که رفت دو تا درشکه آوردند یکی من سوار شدم، یکی را هم مدیرالایاله و یوسف خان و پاشاخان. فوراً رفتم منزل شهر امیربهادر[۳۸].

منزل خودش در باغ شاه بود. ولی اهل و عیال و دستگاهش در شهر بود. کسانش خیلی احترام به من نمودند. طالار حسینیه را برای بنده، منزل قرار دادند. یک نفر آبدار و یک نفر قهوه‌چی و دستگاه چای و غیره همه چیز برای من معین کردند، یک مجموعه شام مفصل هم شب و یک مجموع روز می آوردند. خودش هم فردای همان روز از باغ شاه آمد دیدن من. بی اندازه دلداری داده مهربانی کرد. در این حیص و بیص خبر رسید که به حکم محمدعلی میرزا رحیم خان در تبریز تمام خانه های شما را غارت کرد. خیلی شکر کردم که بحمدالله خود و یک مشت خانوادهٔ خودم را فدای عدالت طلبی و استقلال وطن کردم. غیر از خانهٔ شخص خودم و خانهٔ برادرهایم قریب ده خانه هم ازعموو عموزاده که همه در یک محوطه و وصل بودند، رحیم خان خانوادهٔ پانصد ساله را طوری غارت کرد که یک پارچه گلیم هم نگذاشتند. چنانچه الان هم که سیم ربیع الاول ۱۳۲۹ است، اهل و اعیال بنده از کثرت خرابی نتوانسته اند به خانه های خودم بیایند ودرخارج نشسته اند. حالا چطور اهل و

۳۸ ــ منزل امیر بهادر در انتهای خیابان ارامنه بود همین جا که اکنون انجمن آثار ملی است. در اصلی آن در کوچکی است که در سمت راست در انجمن در خیابان بوعلی فعلی قرار گرفته و به مناسبت سمت نظامی امیر بهادر، کتیبهٔ آن را سید بقا شرف الکتاب پدر امیر شرفی بدر این آیه نوشته است ولله جنود السموات و الارض...

عیال ما را گلوله باران کرده بودند چطور شبانه زنها و اطفال به قدر دو یست نفر فرار کرده بودند، خیلی طولانی است و از نوشتن و خواندن رقت دست می دهد. همین قدر می نو یسم که خانهٔ ما از قدیم در محلهٔ باغمیشه بود و هر چه سلاطین و ولیعهد به تبریز آمده همیشه مکرر در خانهٔ ما مهمان شده چون عمهٔ ما زن مرحوم نایب السلطنه عباس میرزا بود، نایب السلطنه مرحوم اغلب به خانهٔ ما می آمده همچنین مظفرالدین شاه مرحوم سالی یک دفعه در خانهٔ ما مهمان می شد و اغلب شب هم می ماند. همین محمدعلی میرزا چقدر در خانهٔ ما مهمان شده. چون به فاصلهٔ دو یست قدم رو به خانهٔ ما تپه مانندی است که اسم آن را قلـه می گو یند. پسر رحیم خان (بیوک خان)[۳۹] شبانه نزدیک اذان صبح با پانصد سوار روی آن تپه آمده در حالی که تمام بچه ها و اهل و عیال در خواب بوده اند، از آن تپه بنای گلوله ریزی به خانه های ما گذاشته. اهل و اعیال بیچاره باصرع و جنون از خواب بیدار و به کوچه ها فرار نموده بعد از این که پسر رحیم خان خاطر جمع شده بود که کسی نیست ریخته هرچه داشتیم غارت کردند. عیال بنده همین قدر کرده بود که فوراً جعبه جواهر را از صندوقخانه در آورده گذاشته بود طاقچهٔ اطاق که چادر نموده جعبه را هم بردارد. از نوه های بنده یکی همیشه نزد عیال بنده بود. او هم جعبه ای در طاقچه داشته که اسباب بازی بچگانه از قبیل توپ و غیره توی آن جعبه بوده. عیال بنده به کنیز می گو ید که آن جعبه را هم بردار و فوراً کنیز جعبه را برداشته از بغل دیوارها که گلوله نخورند فرار کرده بودند. وقتی که در محلهٔ ششکلان به خانهٔ همشیره رسیده بودند دیدند که جعبه جواهر مانده و مجدداً جعبهٔ بچه را برداشته اند و جعبهٔ جواهر هم قسمت رحیم خان می بایست بشود.

هشت ماه تمام در خانهٔ امیربهادر متحصن بودم. با این که امیربهادر بی اندازه مستبد و دشمن مشروطه طلب ها بود و سابقهٔ عداوتی با هم داشتیم از

۳۹ ــ رحیم خان چلبیانلو که از طرف محمدعلی شاه به لقب سردار نصرت و فرماندهی حمله به شهر دلیر و مبارز تبریز رسیده بود.

حق نمی توان گذشت زیاده و بی اندازه از آنچه بنویسم در حق من پذیرائی و پرستاری کرد. اگر او نبود مسلماً محمدعلی میرزا مرا می کشت. هر وقت از باغ شاه به شهر و خانه اش می آمد، اول منزل من آمده مهربانی و احوالپرسی می کرد. بعد می رفت. همچنین برادرش محمدپاشا خان اغلب نزد من می آمد و مهربانی می کرد. رفیق بنده حاجی امین الدوله که همیشه از طرف من نگران بود، بعد از رفتن به خانهٔ امیربهادر، خیلی تمجید کرد که غیر از این علاجی نبود. اغلب حاجی امین الدوله می آمد در خانهٔ امیر بهادر از من احوال پرسی می کرد.

قریب هشت ماه که خانهٔ امیربهادر ماندم باز خبث نیت محمدعلی میرزا و پلکینک دبه کرد. یک روز دیدم کاظم آقای میرپنج را که در باسمنج کشتند باعیسی خان سالارالممالک فرستاده که وعده رسیده باید حکماً خانه ها را تعمیر کنی. من هم به اطمینان تحصن در خانهٔ امیربهادر طفره زدم. باز فردا، پس فردا فرستاد و سخت گیری کرد. به امیر بهادر نوشتم. فایده نداد. راه چاره بسته شد. این هم از جنایت محمدعلی میرزا و بانوی عظمی ظهور نموده بود. زیرا که بانوی عظمی پانصد تومان به محمدعلی میرزا داده بود که حتماً مرا وادار به تعمیر عمارت او بکند. بلا تکلیف مانده بودم. کاظم آقا هم هر روز با چند نفر قزاق آمده حواس من بیچاره را با آن خستگی احساسات مختل می نمود. گو یا دست غیبی خواست مرا آسوده کند[۴۰].

«باری سردار منصور (میرزا فتح الله خان بیگلر بیگی ملقب به سردار منصور همان است که به نام سپهدار رشتی در ۱۲۹۹ کابینه ای تشکیل داد و تا

۴۰ ــ در این جا نویسندهٔ یادداشتها مقدار زیادی از دوستان خود مثل همایون خان سیاح، حاجی امین الدوله و خانم فخرالدوله دختر مظفرالدین شاه زن او و سایرین یاد می کند و همچنین تعمیر خانهٔ بانوعظمی که بالاخره به دو هزار و پانصد تومان قطع می شود و به وسایلی چندان به تأخیر می افتد که قشون ملیون به طهران وارد و حکومت محمدعلی شاه میرزا ساقط و احکام او باطل می شود. این قسمت ها را چون جنبهٔ شخصی داشت نقل نکردم.

کودتای سوم حوت کابینهٔ او دوام داشت) و جلال الدوله (پسر ظل السلطان بود. پدرش در دوران مشروطیت علی رغم محمدعلی میرزا و به خیال رسیدن به سلطنت با مشروطه خواهان از در دوستی درآمد و مبالغی گزاف هم خرج کرد) و علاء الدوله (میرزا احمد خان که بعدها در واقعهٔ اولتیماتوم روس و روزهای «یا مرگ یا استقلال» به علت روس پرستی از طرف آزادیخواهان به گلوله کشته شده) که محبوساً به سواد کوه تبعید شده بودند.[۴۱]

بعد از مدتی اقامت در آنجا به جلال لدوله و علاء الدوله اجازه دادند که بروند فرنگ. ولی چون سردار منصور را صاحب پول می دانستند، محض اینکه او را دوشیده و پول گزافی بگیرند در سواد کوه نگاه داشتند. بعد از مدتی به طهران احضار و تحت الحفظ به خانهٔ امیربهادر وارد کردند. آمد اطاق بنده. بعد از اینکه چای خوردیم و شب شد دو نفری صحبت می کردیم. سردار منصور گفت. من و شما هر دو اینجاخواهیم بود مانعی از ملاقات خواهیم داشت یا نه؟

گفتم عجالة که با هم هستیم و یحتمل تا اینجا هستم با هم باشیم.

گفت اینها عجب احمقی هستند که من و ترا در یک اطاق منزل می دهند تا دو هزار گربه برای آنها برقصانیم. برای سردار منصور هم اطاق علی حده معین کردند که وصل به اطاق بنده بود. ولی شب و روز در یک جا بودیم و رفتن حاجی سیاح میان بختیاری از ملاقات بنده و سردار منصور ترشح نموده که به ترتیب مخصوصی رفت[۴۲].

۴۱ ــ چند روز قبل از بمباران مجلس عده‌ای از اشراف و قاجاریه در خانهٔ عضدالملک ایلخانی قاجار جمع شده تقاضای طرد و اخراج چند نفر از اطرافیان شاه را مثل امیربهادر، مفاخرالملک و دیگران را نمودند. محمدعلی شاه چند روز بعد پیغام داد که من تقاضای مردم را در این خصوص برآوردم. چرا شاهزادگان و اعیان باز در خانهٔ عضدالملک نشسته اند و به در خانه نمی آیند.

روز بعد عضدالدوله با سه نفر که اسمشان گذشت نزد محمدعلی میرزا رفتند و چون آن سه جسورانه صحبت کردند گرفتار و به مازندران تبعید شدند.

۴۲ ــ حاجی سیاح پدر حمید سیاح و همایون سیاح از کسانی است که در ک صحبت

←

بعد از چند روز به توسط ارشدالدوله[۴۳] بنای پول خواستن از سردار منصور شد که اقل آن را شصت هزار تومان می گفتند.

در این ایام هم تبریز در کمال شدت محاصره و جان بیچاره تبریزی به لب رسیده بود. محمدعلی میرزا هم کمال جد و جهد را داشت که به جهت مخارج اردوی خودش وجهی بفرستد. پول هم کسی نمی داد. سردار منصور را مد نظر داشت که پولی گرفته به قشون نکبت نمون بفرستند. دیدم اگرسردار منصور پولی بدهد به مصرف ریختن خون تبریزی خواهد رسید. گرچه ابداً مایل نبودیم که او به سفارت روس برود، لیکن محض اینکه این پول به مصرف خرابی وطن نرسد، شب دو به دو نشسته قرار رفتن او را به سفارت دادیم که تفصیل این فقره بسیار طولانی است. فردای همان شب نهار را با سردار منصور خوردیم. آمدیم اطاق دیگر همدیگر را بوسیده وداع کردیم و به بهانهٔ حمام رفتن عزم رحیل به سفارت روس کرد.

در همین اوقات جمعی از علما و تجار و کسبه برای مطالبهٔ مشروطه به سفارت عثمانی رفتند. عینک بنده گم شده بود. آقا سید عبدالرسول خرازی به بهانهٔ عینک هر روز از بازار عینک می آورد و من می گفتم به چشمم نیفتاد. به همین بهانه به توسط آقا سید عبدالرسول پیغاماتی که لازم بود به جاهای مخصوص می دادم... تا این که سفرا به محمدعلی میرزا زور آوردند که باید مشروطه بدهی. به زور گرفتند. باز مخالفت کرد. بالاخره حکایت گیلان و آمدن سپهدار و مقدمهٔ اصفهان شروع شد. امیر بهادر از سپهسالاری معزول شد و

→ سید جمال اسدآبادی نموده و بر اثر تأثیر سخنان او به آزادی و مشروطیت کمک فراوانی نمود و سفر او به بختیاری در تحریک ایل به ضدیت با محمدعلی شاه بی اثر نبود.

۴۳ ــ از صاحب منصبان رشید دستگاه استبداد و اخترالدوله دختر ناصرالدین شاه را در زوجیت داشت. باید دانست که اخترالدوله همان دختری است که ناصرالدین شاه او را به عقدعزیزالسلطان ملیجک در آورده بود.

ارشدالدوله، در جنگهای بازگشت، محمدعلی شاه از تبعید، در ورامین، کشته شد.

قدرت و قوت محمدعلی میرزا رفته رفته رو به تنزل گذاشت. دیدم که دیگر کاری نمی تواند بکند. به امیربهادر نوشتم که اجازه بدهید بروم منزل خودم. او هم خیلی به مهربانی جوابی نوشته اجازه داده بود. رفتم باغ شاه دیدن امیربهادر. قدری اظهار امتنان از محبتهای هشت ماههٔ او نموده گفتم امروز می روم منزل خودم. امیر بهادر مرا برد پیش محمدعلی میرزا. او ظاهراً لطفی کرد. ولی باطناً هزار فحش می داد. همین که منزل آمدم به خیال افتادم که بلکه به دستاری خود امیربهادر کاری بکنم که محمدعلی میرزا را مجبور به همراهی مجلس و مشروطه نماید. به رضاخان معتمد دیوان پیغام دادم که سپهدار آمده قزوین و سردار اسعد (علی قلی خان) به قم و آنها مسلماً به طهران خواهند آمد. شما می توانید در یک شب شیخ فضل الله، حاجی محمداسماعیل، میرهاشم، مجلل السلطان، مفاخرالملک و صنیع حضرت را گرفته تسلیم ملت نموده محمد علی میرزا را مجبور به همراهی کنید. جواب داده بود که یک روز با چند نفر از مشروطه طلب ها قرار بگذارید در جمشیدیه بیایند من هم آمده در آنجا حرف بزنیم. بنده هم حسینقلی خان نواب، حکیم الملک ثقة الملک سمیعی و میرزا سلیمان خان میکده را دیده قرارداديم امير بهادر راخبر کنیم درآنجا ملاقات شده باری به توسط معتمد دیوان خبر دادیم. یک روز عصر آمد آن جا ما هم رفتیم. هرچه حرف زدیم جواب مطابق نشنیدیم. او رفت سلطنت آباد. ما هم آمدیم شهر. کم کم حرکت سپهدار اعظم از قزوین نزدیک شد و معین بود که خون ریزی خواهد شد. مرحوم عضدالملک نایب السلطنه را دیدم که مجلسی بکنیم بلکه طوری اسباب اصلاح فراهم شود. چندین مجلس در عشرت آباد و خانهٔ نیرالدوله و خانهٔ امام جمعهٔ خوئی باحضور عضدالملک و محترمین و جمعی از وکلاء و مرحوم صنیع الدوله و غیره فراهم کردیم. شاهزادهٔ عین الدوله را فرستادیم که بلکه این خون ریزی فراهم نشود و محمدعلی میرزا به میل ملت رفتار نموده من بروم سپهدار اعظم (محمد خان تنکابنی) را از قزوین بیاورم. مرحوم صنیع الدوله هم برود قم سردار اسعد را بیاورد. سپهدار اعظم

کاغذی هم به من نوشته بود. او را هم دادم نیرالدوله به محمدعلی میرزا نشان داد. روز اول که عین الدوله رفت، در سلطنت آباد محمدعلی میرزا را ملاقات نمود جواب مبهمی داده بود. روز دو یم که رفت ملاقات نماید رو نشان نداده خود را به ناخوشی زده راه نداده بود.

تا این که مجاهدین و سپهدار اعظم و سردار اسعد و سوارهٔ بختیاری وارد تهران شدند. منزل بنده در دروازهٔ قزوین سبزیکار فرمانفرما بود. آن محله افتاد دست قزاقخانه. باز من بیچاره افتادم به خطر. شب دو یم نوکرها خبر آوردند که اطراف خانه چند جا قزاق ایستاده. معلوم شد که در خیال بنده هستند. نصف شب با هزار اضطراب یک در کوچکی از طرف اندرون به پس کوچه بوده فرستاده دیدیم آنجا قزاق نیست. قبل از اذان صبح از آن دریچه بیرون شده رفتم خانهٔ وکیل الدوله آنجا پنهان شدم. اتصالاً صدای توپ و تفنگ گوش ما را کر می کرد. چون محله دست قزاقخانه بود نتوانستم چند روز بیرون شده بروم نزد سپهدار اعظم. یک شب در خانهٔ وکیل الدوله که از طرف پشت وصل به باستیان است خبر آوردند که بودن ترا در اینجا فهمیده اند. صبح از بالای باستیان اینجا را به توپ خواهند بست. شبانه اهل و عیال وکیل الدوله را خارج نمودیم. من به وکیل الدوله گفتم چون می دانند که من در منزل خودم نیستم حالا امن تر از منزل من جائی نیست. خوب است آنجا برو یم. عون الدوله چند روز را در خانهٔ وکیل الدوله بود. تصدیق کرد. قبل از اذان صبح بنده و وکیل الدوله از همان پس کوچه و از در کوچک آمدیم منزل بنده. چای درست کردند. هوا می خواست کم کم روشن شود. دیدیم کم کم صدای توپ تخفیف یافت یا ساعت از آفتاب گذشته صدای توپ به کلی قطع و گاهی صدای تفنگ می آمد. در آن حین دیدم به شدت تمام در را می کوبند. یقین کردیم که آمدن ما را فهمیده اند. حالاست که قزاق خواهد ریخت. یک نفر از نوکرها را فرستادم ازپشت در معلوم نماید که کیست. آدم من دیدم بود که دبیرالسلطان پسر حاجی وکیل الدوله است در را وا کرده بود. دبیرالسلطان که داخل حیاط

شد، فریاد زد که مژده مژده!!! محمدعلی رفت به سفارت روس. دعوی تمام شد.

فی الحقیقه مثل این بود که روح تازه داخل جسد ما شد. نهار خورده چون شب نخوابیده بودیم عصر فوراً رفتم بهارستان. از حضرات سپهدار و سردار اسعد دیدن کردم. بهارستان مملو از جمعیت بود.

گزارش محرمانه شماره ۱۷۷ مورخ ۱۵ ژوئیه ۱۹۰۸ کاردار سفارت به لندن راجع به خصوصیات واقعه پناهنده شدن عده‌ای از ملیون شب روز ۲۳ ژوئن (روز بمباران مجلس) و روز بعد در سفارت انگلیس از جمله تقی زاده و سردبیران روزنامه های حبل المتین و مساوات و صوراسرافیل و غیره و عملیات تروریستی در تهران ــ شرح پناهنده شدن ممتازالدوله رئیس مجلس در یک لباس کثیف و پاره درویشی در سفارت فرانسه پس از دو روز پنهان شدن در محله کلیمیها در جنوب شهر و پناهنده شدن صنیع الدوله وزیر مالیه با اعضای خانواده اش در سفارت ایتالیا ــ شرح وقایع شهرستانها در همان ماه ژوئن ۱۹۰۸ (جمادی الاول ۱۳۲۶) که منتهی به بمباران مجلس گردید ــ گزارش شماره ۱۸۳ مورخ ۱۵ ژوئیه ۱۹۰۸ مارلینگ به لندن راجع بوقایع چند روز بعد از بمباران مجلس و طرز رفتار کلنل لیاخف و قزاقهای او ــ گزارش (خیلی سرّی) شماره ۱۸۶ مورخ ژوئیه ۱۹۰۸ مارلینگ به سر ادوارد گری و توضیح علل و جهاتیکه موجب تیرگی مناسبات بین سفارتخانه های انگلستان و روسیه شده است ــ گزارش مورخ ۱۷ ژوئیه ۱۹۰۸ مارلینگ راجع بجریان ورود علاء السلطنه وزیر امور خارجه و وزیر افخم به سفارت انگلیس در جبه های رسمی خود و قرائت و تسلیم اعتذارنامه رسمی دولت ایران برای جبران بی احترامی هائیکه نسبت به سفارتخانه انگلیس شده است و هم تسلیم تأمین نامه شاه نسبت به جان و مال افرادیکه در سفارت پناهنده شده بودند ــ پاسخ مارلینگ به علاء السلطنه و تعیین شرایط پنجگانه دولت انگلیس برای قبول معذرتخواهی دولت ایران ــ جواب علاء السلطنه به آن نامه و قبول شرایط از

طرف دولت ایران ــ متن دستخط شاه مبنی بر تضمین جان و مال پناهندگان در سفارت انگلستان ــ گزارش مورخ ۱۷ ژوئیه ۱۹۰۸ مارلینگ و توضیح و تصویر اوضاع سیاسی تهران و شهرستانها پس از واقعهٔ بمباران مجلس ــ گزارش شمارهٔ ۱۸۹ مورخ ۱۷ ژوئیه ۱۹۰۸ کاردار سفارت بعنوان سر ادوارد گری وزیر امور خارجه انگلستان پیوست «خلاصه ترجمه نامه خیلی مفصل آقای تقی زاده که چند روز پس از پناهنده شدن در سفارت بعنوان کاردار سفارت انگلیس فرستاده و ضمن آن پس از تشریح وضع پریشان ایران تحت رژیم استبداد و پیدایش جنبش مشروطه خواهی در ایران نسبت به عقد قرار داد بین انگلستان و روسیه در باره ایران که نتیجتاً بروسها اینطور آزادی عمل داده شده اعتراض نموده و مسئولیت عملیات روس‌ها را در وقایع اخیر و حمایت از استبداد متوجه انگلستان ساخته است وبعنوان یک نماینده ملت از دولت بریتانیا درخواست مینماید که در این موقع بمردم ایران از لحاظ الغاء فوری حکومت نظامی و تجدید تشکیل مجلس یاری و کمک نمایند» گزارش شماره ۱۹۰ مورخ ۱۷ ژوئیه ۱۹۰۸ مارلینگ به وزیر امور خارجه انگلستان راجع به قضیه تلگراف محمدعلی شاه به پادشاه انگلستان و پیشنهاد احضار مارلینگ کاردار سفارت در تهران اینکه «مقرون بمصلحت میباشد» و جواب رّد انگلستان و ابراز اعتماد و عنایت به مارلینگ ــ جریان تسلیم پاسخ تلگرافی پادشاه انگلستان توسط چرچیل در باغ شاه به محمدعلی شاه و یادداشتی که چرچیل در این باب تهیه نموده است ــ شرح صحبتهائی که چرچیل در آنموقع در باغ شاه (پس از دیدن وضع رقت بار زندانیان زنجیر بگردن) با امیربهادر جنگ نموده و برای او «موعظه» و مخصوصاً برای جلب ترحم امیربهادر نسبت به زندانیان به او یادآور میشود که در نظر بیاورید «حضرت علی داماد پیغمبر شما با شخصی که در مسجد کوفه ضربتی باو زد و این ضربه هم مهلک واقع شد چگونه رفتار کرد». و تظاهر امیربهادر باینکه سخت تحت تأثیر این سخنان (یا موعظه) چرچیل واقع شده است.

(تماماً در ماه ژوئیه ۱۹۰۸ مطابق جمادی الثانی ۱۳۲۶ و تیرماه (سرطان) ۱۲۸۷ شمسی)

(مستخرجه از پرونده مجلد شماره F.O.۴۱۶/۳۷)

***

شماره ۲۶۰ (تاریخ وصول ۴ اوت)

از مستر مارلینگ به سرادوارد گری

شماره ۱۷۷ محرمانه قلهک ۱۵ ژوئیه ۱۹۰۸

آقای محترم

پیرو تلگرام شماره ۱۵۲ مورخ ۲۴ ماه پیش خود محترماً باستحضار میرساند، تقریباً ساعت هفت بعد ازظهر روز ۲۳ ماه گذشته ماژ وراستوکس طی یادداشتی باینجانب اطلاع داد که هرچند نشانه‌ای دال بر تصمیم حزب ملیون برای بست نشستن در سفارت دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان وجود ندارد، مع الوصف هیچ بعید نیست که در ظرف شب برای ورود بسفارت کوششی صورت بگیرد.

با علم براینکه افراد قزاق اقدامات احتیاطی و انتظامات پلیسی دامنه‌داری بعمل آورده و در خیابانها گشت میزنند بنظر میرسد که اقدام دستجمعی مردم برای پناهنده شدن بسفارت عملاً خارج از موضوع میباشد لازم ندیدم دستورات خاصی برای ماژ وراستوکس بفرستم چه او مطمئناً مقررات عمومی سفارت را میداند و تشخیص میدهد که بست نشستن دست جمعی تحت هیچ شرایطی تحمل‌پذیر نیست لیکن از پناه دادن آنهائیکه جانشان در خطر محض قرار دارد، نمیتوان خودداری کرد. مقارن ساعت نه شب تقی زاده نماینده معروف تبریز که بی باکی و نطقهای علنی او بطرفداری از نهضت مشروطه خواهی او را مورد تنفر خونین شاه گردانیده است، به ماژ وراستوکس پیامی فرستاد و اطلاع میدهد که خود با دو تا سه تن از یارانش میخواهند بسفارت پناهنده شوند زیرا افراد قزاق در تعقیب آنها هستند و در هر آن ممکن

است دستگیر شوند و چنانچه تقاضای پناهندگی آنها پذیرفته نشود حتماً دستگیر شده و بهلاکت خواهند رسید.

ماژوراستوکس طبق دستورهائیکه داشته است پاسخ میدهد و اندکی بعد تقی زاده همراه با شش تن دیگر از جمله سر دبیر روزنامه حبل المتین و دبیران «مساوات» و «صوراسرافیل» درب اصلی سفارت خود را معرفی و بداخل راه داده میشوند بدون هیچ تردید اگر از راه دادن آنها امتناع میشد. دست کم سه تن از آنها یا شاید هم بیشتر بسرنوشت جهانگیرخان و ملک المتکلمین که بامداد روز بعد از دستگیری بدون محاکمه بوسیله طناب اعدام شدند گرفتار می گشتند. این موضوع را حتی شخص وزیر مختار روس هم بمن اعتراف کرد.

بعداً همان شب یا مقارن صبح خیلی زود روزچهارشنبه، مرتضی قلیخان نماینده اصفهان و هفت نفر تقریباً بنا بهمان جهات بسفارت راه داده شدند با این تفاوت که اینها قبلا اطلاعی نداده بودند بدیهیست نمیتوان ادعا کرد که همه این افراد اعدام میشدند لیکن تردید نیست که با آنها رفتاری وحشیانه میشد کما اینکه با محبوسین در باغشاه که چهار تا پنج نماینده مجلس هم جزو آنها هستند اینطور رفتار شد در حالیکه پاره‌ای از آنها هم بدون تردید کاملاً بیگناهند.

هر چند مدت شب باآرامی سپری و جز چند مورد بازداشتی، حادثه دیگری رخ نداد، بامداد چهارشنبه بیست وچهارم، شهر دریک حال وحشت و ترس قرار داشت. گزارشهائی در باره دستگیریهای دستجمعی مرتباً میرسید. صدای شلیک گلوله هم قطع نمیشد و اگر یک دهم این گزارش ها را هم بحساب آوریم. مجوز کافی وجود داشت تا هر فردی را که به سفارت روی آورد پناه دهیم. سوء شهرتی که شاه در تبریز کسب کرده و بی رحمی و قساوت کاملاً مشهور امیر بهادر جنگ مشاور ایرانی او علل اصلی ترس و وحشتی است که شهر را فرا گرفته است با اطلاعاتیکه ایرانیان از صحنه های واقع در باکو و قفقاز در دو سال پیش دارند گمان نمیرود از وقوف بر این حقیقت که کلنل

لیاخف و شاپشال در دربار نفوذی فوق العاده دارند، نفسی راحت بکشند. بهر حال پیش از ظهر آن روز حتی یک ایرانی هم نبود که باور کند که هر کس که به باغشاه برده شد از اردوگاه شاه زنده باز میگردد. دلیل وجود عملیات تروریستی که حکمفرما میباشد همین بس که ممتازالدوله رئیس مجلس با دو تن دیگر پس از اینکه دو روز در محله کلیمیها در جنوب شهر پنهان میشوند او بالاخره در یک لباس کثیف وپاره درو یشی بسفارت فرانسه واقع در حوالی زرگنده رفته وپناهنده میشود.

امین الضرب بازرگان و صراف متمول هم میخواسته است میهمان مسیو لکومت (وزیر مختار فرانسه) بشود لیکن وقتی میفهمد اموالش تضمین نخواهد شد. از پناهنده شدن صرف نظر میکند و پس از چند روز که عملیات تروریستی کاهش مییابد ترجیح میدهد که مستقیماً با خود شاه کنار آمده و قراری بگذارد. او در نظر داشت با لباس کشیشهای فرانسوی خود را بسفارت فرانسه برساند. با چنین اوضاع و شرایطی، اگر عدهٔ زیادی از مردم در خواست پناهندگی در سفارت ما میکردند جای هیچ تعجب نبود و بعلت سختگیری ماژ وراستوکس است که بیش از چهل تن یا در همین حدود نتوانسته اند بداخل سفارت راه یابند. بعقیده این جانب در شرایطی فعلی، پناهندگی مردم بطور دستجمعی انگیزه سیاسی ندارد بلکه علت اصلی وجود ترور و وحشت بیباکانه در شهر و خواست طبیعی هر فرد بنجات خویش و فرار از دست رسی شاه است. اگر در اطراف سفارت افراد نگهبان گمارده نمیشد خیلی محتمل بود که بیشتر پناهندگان را بتوان پس از گذشت یکی دو روز متقاعد کرد تا بی سروصدا بخانه های خود باز گردند.

روز بیست و ششم، وقتی اعلامیه برقراری حکومت نظامی منتشر گردید و در آن اعلام شد که سربازان مجازند بروی هر که نسبت بآنها توهین کند اسلحه بکشند، وحشت عمومی بیشتر شد بعنوان مثال برای نمودار مثال برای نمودار ساختن این حال وحشت مردم کافیست بگویم، مفتاح السلطنه

رئیس دایره انگلیسی وزارت خارجه که بسان هر فردی دیگر در یکی از انجمنها عضویت داشت، دو روز از خانه خود خارج نگشت و حسینقلیخان نواب برادر عباسقلیخان کارمند این سفارتخانه، خود را بخانه‌اش در قلهک میرساند و تا بامروز (۱۵ ژوئیه) جرئت نکرده بتهران باز گردد. درخواست پناهندگی بطور روز افزون بسفارت میرسد لیکن، ماژ وراستوکس بعلت اینکه هر کس بمحض خروج از سفارت دستگیر میگردد، بکسی اجازه ورود نمیدهد مگر آنجائیکه شرح موقعیتشان او را متقاعد ساخته است که در غیر اینصورت در باغشاه بسرنوشت نامعلومی دچار خواهند شد یکی دو نفر موفق شده‌اند پنهانی از ماژ وراستوکس بسفارت وارد شوند. این دو نفر ظاهراً از درب فرعی وارد شده‌اند. آبکشها از این در برای تأمین آب آشامیدنی ساکنان انگلیسی از قنات سفارت، استفاده میکنند. گرچه بستن این در ناراحتیهائی ایجاب میکرد، مع الوصف دستور دادم آنرا هم ببندند. تنها دو نفر دیگر با پنهان ساختن خود در پشت گاری حامل مصالح ساختمانی برای عمارت وابسته نظامی، توانسته‌اند خود را بداخل سفارت برسانند این دو شخص، روز نهم ماه جاری وارد سفارت شدند اما هیچیک تظاهر بداشتن انگیزه سیاسی ندارند. بلکه از افراد معمولی هستند و میخواهند از نفوذ سفارت برای جبران خسارت شخصی، استفاده کنند. گمان قوی میرود، افراد مزبور جاسوسانی باشند که بدستور شاه فرستاده شده‌اند.

خیلی مشکل است که بتوان احتمالات اقدام مردم را برای بست نشستن یا عده زیاد در سفارت انگلیس تشخیص داد بطوریکه تذکر دادم، در یکی دو روز اول، قصد تحصن ابداً انگیزه سیاسی نداشت بعلاوه بعقیده اینجانب با توجه بسر بسختی که درپذیرفتن اشخاص در بحران دسامبر گذشته بعمل آمد رهبران میلیون را متقاعد ساخته است که چنین اقدامی بیفایده خواهد بود هر چند که بعدا در روزهای اخیر، در میان توده‌های مردم یک جزئی امیدواری محسوس گردید که سفارت انگلیس مثل سال ۱۹۰۶ آنها را خواهد

پذیرفت. از سوی دیگر البته ترس و هراس ممکن است عده‌ای را وادار نماید که تقاضای پناهندگی نزد ما بنمایند و همینکه بمحوطه سفارت راه یابند، بخواهند با استفاده از موقعیت خویش، شرایط سیاسی ضامن اجراداری را از شاه درخواست کنند. شاه هم بی شک، تحت تأثیر خطراتی که شاید از این موضوع ناشی میگردد قرار گرفته است و مشاورانش هم او را تشویق مینمایند ولی من هم معتقدم که بفرض اینکه چنین احتمالی هم وجود داشته باشد شایعات متوالی که سفارت انگلیس میخواهد یک بست‌نشینی دستجمعی فراهم نماید باین شایعات در باریها قوت بخشیده است.

پانزده تن در قلهک هستند که میتوان گفت از ترس دستگیری باینجا آمده‌اند. دو تن از آنها با هم برادرند و در منزل خودشان اقامت دارند. بقیه یا خانه‌های کوچکی اجاره کرده و یا در خانه دوستان خویش بسر میبرند. تا حدی که اینجانب تشخیص میدهم از میان این عده تنها یک نفر هست که ناراحتی و هراسش علت واقعی دارد. این شخص یک قاضی دادگاهی است که در وقایع بحران ماه دسامبر گذشته سر دسته‌های او باشان طرفدار شاه را محکوم بزندان نموده است. این شخص از من اضطراراً درخواست کرد که نامش را در فهرست اسامی بست‌نشینان سفارت در شهر بگنجانم، اما با توجه به شرایط و اوضاع حاضر صلاح ندیدم چنین اقدامی بنمایم بطوریکه خود این شخص میگوید، از جانب شاه چندان خطری متوجهش نیست بلکه از او باشی میترسد که آنها را محاکمه و بزندان محکوم کرده و اکنون شاه بآنها اجازه داده است از تبعیدگاه خود در کلات، بتهران بازگرداند. امیدوارم کوششهایم مؤثر افتد و آنهائیرا که از ترس میخواهند به قلهک بیایند، از این کار منصرف کنم. مرتباً از من پرسیده میشود، چه اقدامات امنیتی میتوانم برای حفظ ساکنان موقت این دهکده بعمل آورم بعید نیست بر عده کنونی آنها هم افزوده شود.

درباره خط مشی سایر سفارتخانه مطلب گفتنی چندانی ندارم. وزیر مختار ایالات متحده بنا بدستور واشنگتن، از راه دادن پناهندگان بدون ملاحظه

و تحت هر گونه شرایطی، خودداری میکند سفارت ایتالیا، صنیع الدوله وزیر مالیه با اعضای خانواده او را پناه داده است هیچگونه خطری متوجه این شخص نبوده و تنها ممکنست از ناحیه افراد حزب ملیون احساس خطر میکرده است چه گفته میشود آنها را فریب داده است، بطوریکه از سخنان بارون رومانو(وزیر مختار ایتالیا) بهنگام ملاقاتش استنباط کردم، او حاضر است در واقع هر کس را که بسفارت مراجعه کند، راه بدهد. تا جائیکه اطلاع دارم، هنوز درخواستی در این قسمت به کاردار سفارت عثمانی نرسیده است. بنا به جهات عدیده این سه نماینده به خارج از شهر یعنی ییلاقی نرفته اند و از این رو کار آنها با نمایندگانی که محل سکونت شهریشان عملاً بسته است، تفاوت کلی دارد.

سفارت خانه های آلمان، بلژیک و اتریش، درها را بسته اند و وزیر مختار آلمان رویه خود را با عمل من مقایسه کرده و رفتار خود را در راندن پناهندگان صحیح و عاقلانه دانسته و علناً این اظهار را می نموده است. بد نیست بگویم، با در نظر گرفتن حرکات مسخره آمیز بارون ریختهافن وزیر مختار پیشین آلمان در زمستان گذشته به کنت قادت اصولا درخواستی نمیرسیده است که آنرا رد کند. وانگهی، برای او کاملاً آسان است، درهای سفارت را به بندد زیرا بجز دو نگهبان قزاق کسی در آن ساکن نیست و حال آنکه در سفارتخانه دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان، آقای مکنتایر نماینده اداره مشاغل لندن موقتاً یکی از عمارات را اشغال کرده و عمارت نوینی نیز در دست ساختمان است. دو سفارتخانه دیگر هم وضع مشابهی دارند. سفارت روس هم برای آنهائیکه از ترس تیپ قزاق روس میخواهند بست به نشینند نمیتوان جای مناسبی دانست.

با تقدیم احترامات

امضاء ـ **چارلزمارلینگ**

***

شماره ۲٦١ (تاریخ وصول ٤ اوت)

از مستر مارلینگ به سرادوارد گری

(۲٦۸۲۳)

قلهک ۱۵ ژوئیه ۱۹۰۸

آقای محترم

یکی از علل اصلی اختلاف بین سفارت دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان و سفارت روسیه در بحران اخیر، بدون چون و چرا، ناشی از این عقیده مسیو دوهارتویگ بوده است که اعضاء سفارت ما به تحریکات علیه شاه دامن میزده اند.

همانطور طی تلگراف شما ۱٦٤ مورخ ۲۸ ژوئن بشما اطلاع دادم مسیو دوهارتویگ ۵ فقره اتهام علیه آنها تنظیم نموده است از این قرار ۱ـ مسترچرچیل از اشخاص دعوت کرده است که در سفارت بست به نشینند ۲ـ ماژوراستوکس بعنوان افسر ارتش هند، احساسات همدردی داشته واو راوادار به اعمالی میکرده است که با عهدنامه ما با روسیه منافات داشته است ۳ـ اینکه عباسقلی خان عضو انجمن بوده و نطقهای شدید اللحنی در آنجا ایراد کرده است ٤ ـ اینکه پیشخدمتهای سفارت از مردم بازار دعوت میکرده اند که در سفارت بست بنشینند و ۵ـ اینکه عده ای از پیشخدمتها هم عضو انجمنها هستند.

به وزیر مختار روس گفتم، در مورد چهار فقره اتهام اول، یقین دارم اطلاعاتی که باو رسیده کاملا عاری از حقیقت است و در مورد آخرین اتهام، بدیهی است من نمیتوانم قطعاً مطمئن باشم که هیچیک از پیشخدمتهایم عضو انجمنها نیستند و عضو بودن آنها هم چیزی محال نیست چه در تهران تقریباً هر کسی متعلق بانجمنی میباشد و در هر حال تحقیق در این موضوع هم امری بی فایده است و ملاک همه چیز هم جز اظهارات افراد بومی چیزی نیست.

ولی اتهامات وارده نسبت به کارمندان دیپلماتیک موضوعی بسیار جدی است و اگر بتوانید موردی بمن ارائه نمائید که بررسی کنم ممنون خواهم شد.

مسیو دوهارتو یگ پاسخ داد مسترچرچیل به یکی از نمایندگان که خانه اش در زرگنده است نامه نوشته و از او دعوت کرده به سفارت پناهنده شود.

گفتم، پس در این صورت مدرکی واقعی برای تعقیب داریم، آیا میتوانید این نامه را بدست بیاورید؟

مسیودوهارتو یگ سخنش را عوض کرد و گفت، نامه نبوده بلکه طی مذاکره یا پیغامی چنین دعوتی بعمل آمده است. گفتم اینجانب نماینده مورد بحث را میشناسم اوابوالحسن خان است و از مذاکره اخیری که با او نموده‌ام تشخیص داده‌ام که تمایلات ارتجاعی دارد و از این رو معلوم است که پیشنهاد نمودن مسترچرچیل باو برای پناهنده شدنش در سفارت ما موضوعی بی معنی و عبث میباشد ولی مسیو دوهارتو یگ حاضر نبود قانع شود، گرچه ممکنست بخاطر آورده باشد که شخص که در دهکده روسی «زرگنده» اقامت دارد مثل خودش، در برابر بازداشت خود سرانهٔ تأمین دارد. در بازگشت به سفارت موضوع را از مسترچرچیل استفسار کرده و او گفت، بگمانش میتواند داستان را توضیح دهد. اجمالا مطلب از این قرار است:

روز ۲۴ ژوئن مسترچرچیل یادداشتی برای ابوالحسن خان که سالها با او آشنائی داشته میفرستد و باو اطلاع میدهد که تقی زاده و دبیران چند روزنامه شب پیش بساختمان سفارت در شهر پناهنده شده‌اند و تقاضا مینماید چنانچه میتواند در ظرف آن روز به قلهک آمده و با او ملاقات کند. او روز قبل برای ملاقات اینجانب به سفارت مراجعه کرده بود. این یادداشت موقعی میرسد که مستر باسیل خبرنگار ارمنی روزنامه «دیلی میل» (لندن) که شهرت دارد از روسها هم حقوق میگیرد نزد ابوالحسن خان بوده است ابوالحسن خان هم اتفاقاً مندرجات آن نامه را به باسیل میگوید و تردید نیست که باسیل هم فوراً این

موضوع را با شاخ و برگهائی برای مسیو دوهارتو یگ بازگو میکند.

اینجانب نامه های ابوالحسن خان و باسیل هر دو را که این مطلب را کاملاً تأیید میکنند دیده ام و ابواحسن خان هم حاضر است شخصاً به مسیو دوهارتو یگ بگوید، که مستر چرچیل بهیچ وجه و بهیچ عنوان از او دعوت نکرده یا تشو یقش ننموده است که در سفارت دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان بست بنشیند اینجانب در دو نو بت کوشیدم موضوع را برای مسیو دوهارتو یگ تشریح کنم. در دفعه اول بکلی منکر شد که اصولا نامی از یادداشت بمیان آورده است و در نو بت دوم هم از گوش دادن بحرفهایم طفره رفته و اتهامی نسبت به ماژوراستوکس عنوان کرد. این اتهام را هم با دقت کامل بررسی نموده و دریافتم که آنهم عیناً مثل اتهام وارده به مستر چرچیل خالی از صحبت یعنی قلب حقیقت میباشد این داستان طولانی و پیچیده است و بهتر میدانم با ذکر آن موجب تصدیع خاطرتان نشوم.

در مورد عباسقلیخان، او عضو هیچیک از انجمنهای سیاسی نبوده و نیست. در ماه فوریه وی در یک مجلس «روضه خوانی» که یک اجتماعی کاملا مذهبی و در محل انجمن آذربایجانیها برپا شده بود شرکت کرده است و در مورد دیگری هم پس از کسب اجازه از اینجانب، در یکی از جلسات باشگاه علمی (انجمن) صرفاً از لحاظ حس کنجکاوی شرکت نموده است.

بطوریکه تحقیق نموده ام سه تن از پیشخدمتها سفارت عضو انجمنهائی بوده اند که همه آنها میانه رو هستند، لیکن نتوانسته ایم دریابم که آنها یک نقش فعالی برعهده داشته یا در حقیقت غیر از پرداخت حق عضو یت خود و شرکت در جلسات معدودی، عمل دیگری مرتکب شده باشند و اگر با این عمل خلافی هم صورت گرفته باشد، با در نظر گرفتن اینکه سفارتخانه های دیگری هم هستند که منشی های رسمی آنها اعضای رسمی انجمنهائی با ایده های بسیار مترقی میباشند. این خلاف قابل اغماض میباشد.

در مورد اتهام چهارم، تحقیقات غیر مستقیمی در بازار انجام داده و

نتیجه این تحقیقات مرا قانع ساخته است که اگر پیشخدمتهای ما کوچکترین اشاره‌ای بمردم میکردند، ما بایستی پنجهزار بست نشین در سفارت داشته باشیم یکی از آنهائی که بمن خبر میرساند و میتوان باو کاملا اطمینان داشت میگوید:

بازاریها (روز دوشنبه ششم ژوئیه) منتظر یک اشاره از مسترمارلینگ بودند. واقعیت اینکه مردم کوششی برای آمدن بسفارت بعمل نیاوردند، خود دلیل کافی برای اثبات وفاداری پیشخدمتهای ما، تحت آن شرایط خاص و تحریک آمیز میباشد.

همانطوریکه در تلگرام شماره ۱۹۸ مورخ ششم ژوئیه خود گزارش دادم، مسیودوهارتو یگ قول داد ادعای مستندی که بر اساس گزارشهای کلنل لیاخف باشد درباره این اشخاص بمن تسلیم کند. ولی تاکنون اقدامی از این جهت نکرده است.

اینجانب گاهی تحریک میشدم که نظریه وزیر مختار فرانسه را قبول کنم که میگوید. مسیودوهارتو یگ خود میداند که همه اتهاماتش عاری از حقیقت میباشد. ولی من اطمینان دارم که چنین نیست. بسیاری هستند که علاقه دارند عدم اعتمادی بین این دو سفارت خانه بوجود آورند و بی شک، داستهانها بیشماری برای بی اعتبار ساختن ما باو میرسد. مسیودوهارتو یگ باحتمال قوی اینطور فکر میکند که (باصطلاح) هیچ دودی بدون آتش برنمی خیزد اما مدرکی نداشته و نمیتواند اقامه کند که قابل بررسی باشد. تردید نیست که او این بدگمانی خود را بطور مثبت برای دولت متبوعه خویش منعکس کرده و اگر حال ناچار شود حرفهایش را پس بگیرد، در مخمصه و ناراحتی زیادی واقع میشود.

شکی نیست که او بعلت اینکه رویدادهای اینجا را طوری دیگر جلو داده و این مطلب را که سفارت روسیه یا لااقل برخی از عمال روسیه در اینجا تفاهم موجود بین انگلیس و روسیه بر سر عدم دخالت در امور داخلی ایران را

نادیده گرفته اند، توبیخ شده است از این رو خیلی مشتاق است بتواند بهانه ای بدست آورده و ادعا کند که صمیمیت سفارت دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان هم در این زمینه از بدگمانی منزه نیست.

با تقدیم احترامات، امضاء، چارلز مارلینگ

***

شماره ۱٦٤ (تاریخ وصول ٤ اوت)

از مستر مارلینگ به سرادوارد گری (۲٦۸۲٦)

شماره ۱۸۱ قلهک ۱۵ ژوئیه ۱۹۰۸

آقای محترم

افتخار دارم بدین وسیله گزارش اجمالی ماهانه مربوط به حوادث واقع شده در ایران را تقدیم دارم تلگرام های که ناگزیر بودم در جریان رو یدادهای اخیر تهران مخابره کنم، مرا از دادن گزارشهای مفصل تر از آنچه در آنها ذکر شده بی نیاز ساخته است ولی در مراسلات جداگانه سعی کرده ام، آن جنبه های بحران را که از نظر اینجانب شایان توجه خاصی بوده است مفصلا مورد بحث قرار دهم.

با تقدیم احترامات، امضاء، چارلز مارلینگ

***

ضمیمه شماره ۲٦٤

شماره ۷ گزارش ماهانه تهران

شرح زیر جریان رو یدادهای تهران بترتیب تاریخ از هفدهم ژوئن تا ۱۵ ژوئیه میباشد که طی مراسلات جداگانه بتفصیل گزارش شده است:

۱۷ تا ۲۱ ژوئن، مذاکرات بین مجلس و انجمنها از یک طرف و دربار از طرف دیگر ادامه داشت.

۲۲ ژوئن، شاه، وزیران را بمجلس فرستاد تا اشخاص معینی را که متهم بایجاد هرج و مرج هستند تسلیم دارند مجلس وزیران را بشدت بباد حمله

گرفت و آنها را به همدستی با شاه متهم کرده و استعفای آنها را خواستار گردید، درخواست شاه رد شد.

۲۳ ژوئن، مسجد سپهسالار و مجلس بوسیله افراد قزاق محاصره شد. اندکی پس از ساعت شش بامداد و خورد درگیر شد. در مدت صبح اماکن مشروحه زیر گلوله باران و بدست قزاقها تاراج گردید ۱ ــ مسجد سپهسالار ۲ ــ مجلس شورای ملی ۳ ــ خانه بانو عظمی ۴ ــ خانه ظل السلطان ۵ ــ انجمن آذربایجانیها ۶ ــ انجمن مظفری ۷ ــ انجمن هدایت.

تلفات جانی بموجب گزارش کلنل لیاخف: از قزاقها ۲۳ کشته و ۴۴ زخمی. از هنگهای دیگر ۱۲۰ کشته و زخمی از ملیون ۲۷۰ تا ۳۰۰ نفر تلفات ذکر شده است.

غالب رهبران ملیون در مدت همان روز دستگیر شدند. تقی زاده و هفت تن دیگر در سفارت دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان بست نشستند.

ساعت ۶ و ۳۰ دقیقه بعد از ظهر، مترجمان سفارت خانه های انگلیس و روس بحضور شاه شرفیاب شده و از طرف نمایندگان سیاسی انگلیس و روس اظهار امیدواری کردند که انتظامات برقرار شده و مشروطیت حفظ و رعایت شود.

۲۴ ژوئن، عده پناهندگان در سفارت اعلیحضرت پادشاه انگلستان به حدود چهل تن افزایش یافت چند نماینده مجلس هم جزو آنها بودند. ملک المتکلمین و جهانگیر خان را بامداد آنروز در باغ شاه خفه کردند. همان روز خانه ظهیرالدوله بمباران و تاراج شد.

کاردار سفارت اعلیحضرت پادشاه انگلستان با وزیر خارجه ملاقات کرد و در باره اوضاع مذاکره نمود ساعت هفت بعد از ظهر دسته مجهزی از افراد قزاق در اطراف سفارت گمارده شد تا از رسیدن پناهندگان بآنجا جلوگیری نمایند. منشی سفارت اتریش بحضور شاه باریافت. لیتن مترجم سفارت آلمان با امیربهادر جنگ در باغ شاه ملاقات کرد هر دوی آنها تقاضا نمودند که

انتظامات برقرار و حفظ شود.

۲۵ ژوئن، سفارت همچنین زیر حراست قزاقها بود.

عباس قلیخان حامل پست سیاسی با کیسه های پست وزارت خارجه، مورد تعرض قزاقها قرار گرفتند مسترچرچیل به شهر اعزام شد تا از وزیر امور خارجه بخواهد که قزاقها از اطراف سفارت برداشته شوند. آقایان چرچیل و گاری، بعداً با کلنل لیاخف ملاقات کردند. قزاقها همان شب فرا خوانده شدند.

۲۶ ژوئن، اعلامیه مربوط بانتصاب کلنل لیاخف بفرمانداری تهران و برقراری مقررات حکومت نظامی انتشار یافت. دستگیری اشخاص ادامه دارد. وزیر خارجه از مسترچرچیل مارلینگ دیدن کرد.

۲۷ ژوئن، نفرات گارد بشکل دیگر در اطراف سفارت ظاهر گشتند بدین معنی که این بار «ژاندارم» ها با لباس غیر نظامی بودند. مسترچرچیل اعزام شد تا در این باره به وزیر خارجه اعتراض کند و وزیر خارجه فرزندش را فرستاد تا با کلنل لیاخف ملاقات کند. اعلامیه در باره عفو عمومی انتشار یافت.

۲۸ ژوئن، سفارت بیشتر از سابق تحت نظر قرار گرفت. قزاقها از نو ظاهر شدند. ساعت پنج بعد از ظهر ماژ وراستوکس با تلفن گفت، سفارت بمعنی صحیح انگلیسی « در محاصره است» . مسترچرچیل برای ملاقات با شاه اعزام شد و در حضور وزیر خارجه شرفیاب گردید. شاه سرسختی نشان داده و گفت اگر افراد گارد را فرا خواند، پنج هزار تن از مردم به سفارت هجوم میآورند.

۲۹ ژوئن، غروب آن روز گاردها فرا خوانده شدند.

۱ ژوئیه، مسترچرچیل همراه با ترجمه تلگرام پادشاه انگلستان که در پاسخ شکوائیه شاه مخابره شده بود، بنزد شاه فرستاد شد.

۳ ژوئیه، تقاضاهای دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان برای جبران

اهانت و اسائه ادبی که نسبت بسفارت شده بود، به شاه و دولت ایران تسلیم شد.

٤ ژوئیه، تمام مدت شب و تا ساعت ده پیش از ظهر روز بعد، سفارت کاملاً تحت محاصره قرار داشت زیرا شایع بود که مردم میخواهند بازارها را تعطیل کرده و دستجمعی در سفارت بست نشینند.

۵ ژوئیه، سرانجام گاردها برداشته شدند.

حوادثی که در مورد تاریخهای وقوع آن تردید وجود دارد:

۱ ــ مرگ قاضی ایکه قاتلین فریدون، بازرگان زرتشی را بمرگ محکوم کرده بود. او در باغ شاه به زنجیر کشیده شده و بعلت جراحات وارده بسرش در گذشت.

۲ ــ بازگشت او باشان طرفدار شاه که به کلات نادری تبعید شده بودند.

۳ ــ انتصاب امیربهادر جنگ بمقام «سپهسالاری» یا فرماندهی کل.

٤ ــ انتصاب حکام مرتجع به تقریباً همه استانها.

آصف الدوله به فارس، نیرالدوله به خراسان، عین الدوله به آذر بایجان، سیف الدوله به خوزستان، اقبال الدوله به اصفهان و غیره.

۵ ــ انتصاب قوام الدوله به وزارت مالیه.

٦ ــ پذیرفته شدن تقاضاهای وزیر مختار هلند در مورد سعدالدوله که از دسامبر ۱۹۰۷ در سفارت هلند پناهنده شده بود.

فهرست اعلامیه هائیکه صادر شده است

۱ ــ توضیح علل کودتا ۲۳ ژوئن

۲ ــ اعلامیه مربوط انتصاب کلنل لیاخف بفرمانداری و برقراری حکومت نظامی ۲٦ ژوئن

۳ ــ اعلامیه مربوط به عفو عمومی ۲۷ ژوئن

٤ ــ اعلامیه کلنل لیاخف در مقام فرمانداری ۲۹ ژوئن

۵ ــ اعلامیه انحلال مجلس و تجدید انتخابات ۲ ژوئیه

٦ ــ اعلامیه صدراعظم مبنی بر اینکه مؤید الدوله فرماندار غیر نظامی تهران است ٦ ژوئیه

۷ ــ اعلامیه مؤید الدوله در باره اعلامیه (شماره ٤) کلنل لیاخف ۷ ژوئیه

۸ ــ اعلامیه شاه در باره اصلاحات مورد نظر ۸ ژوئیه

(توضیح اینکه تاریخ اعلامیه شماره پنج ۲٤ ژوئن است لیکن تا بامروز الصاق نشده و بین مردم هم توزیع نگردیده است. بدست آوردن شماره‌هائی از آن دشوار است) امضاء جی، پی، چرچیل منشی اداره امور شرقی

تبریز

رو یداهای اخیر تبریز در مراسله جداگانه گزارش شده است.

رشت

۱ ــ روز نوزدهم ژوئن، چند تن قزاق بسوی واعظی که در متینگی نطق میکرد، شلیک کردند. قزاقهای مزبور خلع سلاح شدند و پس از خوردن کتک بزندان افکنده شدند. بازار روز بعد تعطیل شد. با دریافت خبر از تهران مبنی بر اینکه شاه سه تن از ملیون بزرگ را زندانی کرده است، انجمن ها فرماندار و کارگزار و رئیس تلگراف خانه را مجبور نمودند که مهرهای رسمی خود را بآنها تسلیم کنند.

روز ۲٦ ژوئن، خبر مربوط بانجام کودتا بدست شاه، به رشت رسید، همه راههائی که به خانه فرماندار منتهی میشد تحت مراقبت قرار گرفت و سه عدد توپ بیرون آورده شد. روز ۲۷، فرماندار دستور داد بازار را باز کنند اما کسی از او اطاعت نکرد. عده‌ای قزاق فرستاده شد تا قهراً این دستور را اجرا

کنند و در نتیجه زدوخوردی روی داد که طی آن سه تن کشته و ۱٤ تن زخمی شدند.

روز بیست و نهم، بازار باز شد و آرامش برقرار گردید.

۲ ــ روز ۲۵ ژوئن، ناوچه روسی بنام «کیوک تپه» کوشید وارد بندرگاه انزلی (بندرپهلوی) شود ولی بگل نشست. آنرا از گل بیرون کشیدند ناوچه مزبور به باکو مراجعت کرد. سپس «کراسنوودسگ» که ناوچه کوچکتری است بجای آن فرستاده شد. گمان میرود کنسول روس خواسته بود تا ناوچه در انزلی باشد زیرا میترسید که مردم بگمرک حمله کنند و دوازده هزار قبضه تفنگ با مقداری فشنگ که برای دولت ایران فرستاده شده است، ضبط نمایند.

بارفروش

بمحض دریافت اخبار مربوط به حوادث تهران، آرامش شهر بهم خورد، مردم مخالفت شدیدی نسبت به شاه نشان دادند و از یک بازرگان انگلیسی پرسیدند. در صورت عمل انتقام‌جویانه شاه آیا به آنها پناه خواهد داد یا خیر؟ بازرگان پاسخ منفی داد. پسر یکی از نمایندگان مجلس با شنیدن خبر کشته شدن پدرش بدست شاه، خودکشی کرد. از تشییع جنازه او بمنظور انجام تظاهرات دامنه‌دار علیه شاه استفاده شد.

مشهد

ظاهراً موفقیت شاه مورد تأیید عامه قرار گرفته و در تمام مساجد، بشکرانه این موفقیت نماز گذارده شد. مسیو دو گیرز به ماژ ورسایکس اطلاع داد، که مسیودوهارتویگ باو گفته است مناقشه‌ای بین شاه با مجلس نیست بلکه با هواداران ظل‌السلطان است. وی اضافه کرد که بارون فندر فلاس وابسته نظامی روسیه در سیستان، قرار است بزودی وارد مشهد شود و اگر ضعف مالی

وجود نمیداشت اکنون سپاهیان روس در تبریز بودند.

تربت حیدریه

۱ ــ روز شانزدهم ژوئن، چهار قزاق و دو سوار روسی، از سیستان وارد شدند. قزاقها به روسیه باز می گشتند لیکن سواران قرار است یک افسری را که همراه عده‌ای قزاق وارد سیستان میگردید و ظاهراً فندرفلاس نام داشت، راهنمائی کنند.

۲ ــ کاپیتان ایاس، روز شانزدهم ژوئن به کاپیتان کایز خبر داد که امیر بهادر جنگ مشاور شاه به رستم بیک نماینده خود در سلامی دستور داده تا در صورت بروز اغتشاش در تربت، مستأجرین خود را به کاپیتان ایاس بسپارند. امیر بهادر همچنین فرمان داده است که سی سوار بتهران گسیل شوند.

اصفهان

روز پانزدهم ژوئن، از اصفهان تلگرافهائی بسایر نواحی ایران مخابره شده و طی آن خلع شاه و انتصاب ظل السلطان را به نیابت سلطنت خواسته شد. ظاهراً این تلگرامها درپاسخ تلگرامهای رشت، تبریز، شیراز و همدان که طی آنها همکاری مردم اصفهان را خواستار شده بودند، فرستاده شده است کوششی هم صورت گرفت تا ترتیب اعزام عده‌ای از همه ولایات به تهران و خلع شاه از سلطنت داده شود. بازار و مؤسسات ملی بسته شد و هر روز کنفرانسهائی برای بحث درباره اوضاع تشکیل میشد.

روز بیستم ژوئن، سخن ازپناهندگی مشروطه‌خواهان همه شهرها در کنسولگریهای انگلیس بگوش میرسد در حالیکه گفته میشد، نمایندگان مجلس در سفارت انگلیس پناهنده خواهند شد. عقیده عموم بر این بود که روسیه شاه را ترغیب میکند و کمک مالی باو مینماید. ابراز نگرانی میشد در صورت لزوم روسیه حتی سرباز بکمک شاه خواهد فرستاد. شاه تلگرامی مخابره کرد و طی

آن تهدید نمود که برای حفظ تخت سلطنت از نیروی نظامی استفاده خواهد کرد. اصفهان پیامی به مردم تهران مبنی بر اینکه شاه بیدین است، فرستاد.

روز ۲۳ ژوئن اخبار مربوط به حوادث آنروز تهران، باصفهان رسید. شاه به فرماندار تلگراف کرد که ناگزیر شده است علیه برخی آشوب طلبان، از قدرت استفاده کند و اینک مقررات حکومت نظامی در تهران برقرار شده است و اگر برای حفظ انتظامات اصفهان، احتیاج به نیروی نظامی دارد، گسیل خواهد شد.

از ۲٤ تا ۲٦ ژوئن، کنفرانسهائی برای بررسی اوضاع تشکیل میشد لیکن نتیجه ای گرفته نشد جز اینکه تلگرامی برای علمای اعلام کربلا مخابره و از آنها استمداد شد. از آن موقع آرامش شهر حفظ شده است. روز سوم ژوئیه علاء الملک والی (استاندار) بتهران فرا خوانده شد. وی روز هفتم اصفهان را ترک گفت و اقبال الدوله جانشین او گردید.

یزد

روز دهم ژوئیه خبر مربوط بدستگیری سران عصیان اخیر یزد، به این شهر رسید.

سیستان

۱ ــ ماژور کینون روز سی ام وارد بیرجند شد و از او استقبال گرمی بعمل آمد. در این استقبال همه مقامات رسمی شرکت داشتند.

۲ ــ مسیو براوین اخیراً به آقای داوکس گفت، کنسول روس که بزودی بجای او خواهد آمد، کلنل است این امر بدین معنی است که برای مقایسه با تعیین کاپیتان ایاس در تربت، یک افسر ارتش در سیستان تعیین خواهد گردید.

شیراز

۱ ــ ظل السلطان والی فارس، روز ششم ژوئیه از راه سرحد عازم اصفهان شد. عزیمت او بدین علت است که آصف الدّوله بجایش منصوب شده است. ظل السلطان طی مدت کوتاه خود در این مقام مساعی قابل ملاحظه ای در اعاده نظم و باز گرفتن کالاهائی که از مؤسسات و اتباع انگلیسی دزدیده شده بود، از خود نشان داد.

۲ ــ معتمدالدیوان، دشمن معروف دسته قوامی، در اوایل ماه ژوئن آزاد شده و بمقام منشیگری اکبر میرزا فرزند ظل السلطان که فرماندهی افراد طایفه عرب بدو سپرده شده است، منصوب گردیده چون اصغرخان یکی از سرکردگان عرب حاضر نشده بود به شیراز بیاید، معتمدالدیوان همراه با نیروئی مرکب از ششصد پیاده نظام و ۲۰۰ سوار و دو توپ، اعزام گردید تا در «سیدان» درباره مسائل موجود با او گفتگو کند.

هنگام ورود، اصغرخان از او استقبال بسیار دوستانه ای بعمل آورد و سپس او را بکناری برده تپانچه ای از جیبش بیرون کشید و او را بقتل رسانید. سپس نفراتش برادر کوچک معتمدالدیوان را کشتند. احدی برای کمک این دو قربانی، دست بالا نبرد. احتمال میرود، این حادثه اثر بدی در آرامش فارس پدید آورد.

۳ ــ نماینده سیاسی دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان در خلیج فارس روز بیستم ژوئن وارد شیراز شد و در روز بعد با استاندار ملاقات کرد.

٤ ــ صاحب اختیار، استاندارپیشین فارس، روز سوم ژوئن عازم تهران شد.

5 ــ دو فرزند مرحوم قوام که عازم اروپا بودند، در اوایل ژوئن از بوشهر با کشتی پست بر بمبئی، حرکت کردند.

۶ ــ از هنگام رسیدن خبر موفقیت شاه در تهران، شیراز آرامش خود را حفظ کرده است.

کرمان

در اوایل ژوئن، یکی از هواداران نایب، محاکمه و بزندان محکوم شد. نایب و هوادارانش با زور این شخص را آزاد کرند و به محکمه‌ای که او را محاکمه کرده بود توهین نموده و دادستان را تا خانه «ناظم» تعقیب کرده و هر دوی آنها را مضروب نمودند. ناظم به خانه فرماندار پناه برد. فرماندار ظاهراً در مناقشه بین نایب و ناظم، ناظری بی طرف بوده است.

ولی روز ۱۶ ژوئن، ناظم از پناهگاه خود بیرون آمد تا تظاهراتی را ترتیب داده و باز گشت نایب را که دسته عدل‌السلطنه او را مجبور ساخته بودند به ماهان برود، خواستار گردد.

رفعت نظام با ۳۰۰ تن از نفراتش، از بم رهسپار ماهان گردید تا از نایب حمایت کند اما حاکم یک هنگ مجهز با چند توپ گسیل داشت و این نیرو روز ششم ژوئیه در حوالی ماهان با رفعت نظام رو برو شد و او را به عقب‌نشینی وادار کرد. آنگاه نایب ناپدید شد، اما روز یازدهم ژوئن مجدداً در یکی از مساجد بم پیدایش شد. گزارش رسیده حاکیست که رفعت نظام به (فهرج) رسیده است.[۴۵]

۴۵ ــ در قسمت خلاصه اخبار کرمان اشاره‌ای مختصر بوقایع مختلفی شده و اسامی اشخاصی ذکر شده است از قبیل نایب (یعنی نایب حاجی ابراهیم) و ناظم (ناظم التجار) و عدل‌السلطنه (سردار نصرت) و رفعت نظام و غیره که برای خوانندگان بدون داشتن سابقه از خصوصیات محلی مربوط بآنها جالب نخواهد بود وچون توضیح این وقایع هم که هر یک داستان‌های طولانی دارد بطورپاورقی از حوصله این کتاب خارج و هم در اینجا غیر لازم میباشد لذا از تفصیل آنها صرفنظر شد و آن عده از خوانندگان عزیز کرمانی یا غیر کرمانی که علاقه بمطالعه آنوقایع بطور کامل دارند با توجه باینکه قسمتی از این وقایع هم در زمان حکمرانی موقت شاهزاده جوان قضیه دستگیری و تبعید ناظم التجار و موضوع تشکیل انجمن ایالتی کرمانی رخ داده است ممکن است به «تاریخ بیداری ایرانیان» تألیف ناظم الاسلام و هم روزنامه معروف «صور اسرافیل» آنزمان مخصوصاً شماره ۲۸ مورخ ۱۸ ذیحجه ۱۳۲۵ (که مدیر مسئول آن میرزاجهانگیرخان شیرازی بود و در روز بمباران مجلس در باغشاه بدست دژخیمان محمدعلی شاه اعدام و شهید راه آزادی شد) مراجعه فرمایند.

شماره ۲۶۵ (تاریخ وصول ٤ اوت)

از مستر مارلینگ به سرادوارد گری (۲۶۸۲۷)

شماره ۱۸۲ محرمانه قلهک پانزدهم ژوئیه ۱۹۰۸

آقای محترم

تصور میکنم از سخنان مسیو ایزولسکی (وزیر امور خارجه روسیه) به مستر هیواو بیرن هم بقدر سخنان مسیو دوهارتو یگ به اینجانب میتوان استنباط نمود که وزیر مختار روسیه در اینجا بدولت خود اطلاع داده است که سفارت دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان ظل السلطان را در تحریکات خود برای ایجاد شورش و عصیان اخیر علیه شاه، تا حدی تشویق میکرده است و فکر میکنم با در نظر گرفتن این اوضاع و احوال اقتضاء دارد بطور اجمال، روابط چند ماه اخیر خود را با شاهزاده نامبرده، در اینجا تشریح کنم.

شکی نیست اخطاری که از طرف وزیر مختار روس و اینجانب در بحران دسامبر گذشته به مشارالیه شد اثری هشدار بخش در ظل السلطان باقی گذاشت و فکر میکنم وی از اینکه هر دو سفارت در این امر همکاری میکنند بسیار تحت تأثیر قرار گرفت و معتقدم اخطار ما شدیدتر از آنچه که اوضاع فعلی اقتضاء میکرد، نبوده است ولی با استنباط از دستورهای مندرج در تلگرام شماره ۲۱۰ مورخ ۲۶ دسامبر ۱۹۰۷ شما مبنی بر اینکه شما میل دارید در هر حال، روابط شخصی حسنه با شاهزاده حفظ گردد، از این رو اینجانب به مسترچرچیل اجازه دادم در سه یا چهار مورد بنا بدعوتی که بعمل آمده بود برای امور جدی رسمی از قبیل گواهی امضاء و غیره به کاخ ایشان برود لیکن موقعی که بهانه برای این ملاقاتها آشکارا بی موضوع بود، از موافقیت خودداری می نمودم در دو مورد، ظل السلطان در خانه اینجانب با من ملاقات کرد. یکی از این ملاقاتها چند روزی پس از واقعه سوءقصد بجان شاه، در ماه فوریه بود و در جریان آن مختصر در باره مسائلی سیاسی گپ زدیم. ولی من کاملاً یقین

دارم که ظل السلطان هیچ دلیلی نداشت که فکر کند جاه طلبی های او مورد تشویق سفارت قرار خواهد گرفت. انتصاب او به استانداری فارس موجب حیرت اینجانب گشت اینجانب ازپیش میدانستم که این موضوع در نظر گرفته شده است. من نه این انتصاب را توصیه و نه مانع گشتم و در واقع از آن بی اطلاع بودم تا اینکه بقصد محل مأموریتش عزیمت کرده بود.

ظل السلطان بمحض رسیدن به شیراز درباره جریان حوادث در تهران مرا سئوال‌پیچ کرد و در آن موقع مقام شاهزاده بعنوان استانداری بهیچ وجه تثبیت نشده بود و خود او هم بهیچ وجه بی میل نبود آنرا رها کند. ولی وجود او درفارس برای حفظ انتظامات آن ایالت آشفته طوری لازم بنظر میرسید که من گاهگاهی پاسخهای کوتاهی برایش میفرستادم. در عبارت و انشاء این پاسخها هم همیشه توجه داشتم که او را از فکر استعفاء منصرف نمایم. همچنین احتیاط بخرج داده به آقای بیل قائم مقام کنسولگری که نامه ها توسط او رد و بدل میشد، ماهیت واقعی مناسبات بین ظل السلطان و دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان را اطلاع دادم و با علم بر جاه طلبیهای او، خواستم او را پرورش دادن این جاه طلبیها منصرف گردانم. بعدها استفسارهائی که می نمود نشان داد که آنچه که او میخواهد، اطلاعات صحیح و بی غرضانه درباره چشم انداز آینده تلاش مشروطه خواهی است از این رو فوراً هشدارش دادم که وی نمیتواند در مقاصد خود از دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان انتظار جانبداری داشته باشد و همینکه مدارک مستندی درباره دست داشتن او در عصیانهای بر ضد شاه بدست آمد، بیدرنگ شرایطی را که براساس آن از دوستی و حمایت دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان برخوردار است باو یادآور شدم.

اخطارهای این جانب در ماه گذشته چندین بار تکرار شده وپیامهای بعدی ظل السلطان تردیدی باقی نگذاشته است که وی از تصمیم و نظر ما نسبت بخودش بخوبی آگاه است.

من، گاه و بیگاه در بارهٔ ماهیت کلی روابط خود با ظل السلطان به

وزیر مختار روس صحبت نموده و همواره صراحتاً اظهار نموده‌ام که رفتن او را از فارس با منتهای تأسف تلقی خواهم کرد.

در مورد نقشی که ظل السلطان ایفا کرده است تلگرامهائی که باصفهان مخابره کرده بدستم افتاده و این تلگرامها شکی باقی نمیگذارد که او تا ۲۳ ماه پیش، از مشروطه خواهان علیه شاه فعالانه پشتیبانی میکرده است لیکن فیروزی شاه در آن روز وضع را بکلی تغییر داد و او از آن پس بفرستادن پیامهای شدید به فرزندان و هوادارانش در اصفهان پرداخت و آنها را بباد دشنام گرفت که چرا بدون اجازه وی پای او را بمیان کشیده‌اند.

با تقدیم احترامات، امضاء، چارلز ام. مارلینگ

شماره ۲۲۶ (تاریخ وصول ٤ اوت)

از مستر مارلینگ به سرادوارد گری (۲۶۸۲۸)

شماره ۱۸۳ قلهک ۱۵ ژوئیه ۱۹۰۸

آقای محترم

افتخار دارم به پیوست رونوشت یادداشتی را که ماژور استوکس تهیه و طی آن طرز عملی که برای محاصره نظامی دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان از ۲٤ تا ۳۰ ژوئن بکار رفته مفصلاً شرح داده است تقدیم دارد.

گزارش ماژور استوکس فقط چیزهائی را که خود بچشم دیده است بیان میکند لیکن در حقیقت در دو روز ۲۸ و ۲۹ مراقبت از سفارت شدیدتر از آن بود که وی اطلاع داشته است، در آن دو روز بجای دو دسته چهار دسته از افراد قزاق هر یک در فاصله ۲۵۰ تا ۳۰۰ قدمی محوطه سفارت متمرکز شده بودند و چنان قرار گرفته بودند که هر یک بوقت گشت، حتماً از یک یا دو جاده ایکه پیرامون محوطه سفارت را گرفته، میگذشتند.

این ترتیبات نظامی، در نامه کلنل لیاخف که وزیر امور خارجه و رونوشتی از آن در اختیار این جانب قرار داده است ثابت میگردد. مسیو دوهارتویگ بمن اطمینان داد که دسته ایکه در گوشه شمال غربی متمرکز بوده

است که از استفاده از باغ بزرگ مرحوم اتابک برای پنهان کردن اموال تاراج شده، جلوگیری بعمل آید.

البته پاسخ دادم، اگر این موضوع را میدانستم نسبت به وجود آن نگهبانان خاصی اعتراضی نمیکردم. لیکن حقیقت امر اینست که بهانه گماردن دوازده سوار در آنجا کاملا پوچ و توخالی است چه سه یا چهار قزاق پیاده کاملا کافی بود که از هر کس که میخواست اموال تاراج شده و در آنجا پنهان کند، جلوگیری نمایند.

بعقیده من، یادداشت مزبور آشکارا نشان میدهد، که از شامگاه بیست وچهار تا یکی از ساعات شب بیست وپنجم سفارت زیر حراست دقیق قزاقهای اونیفورم پوشیده، قرار داشته است. روز بیست و ششم مراقبت کاسته میشود اما روز بعد مجدداً تجدید می یابد با این تفاوت که بجای قزاق، افراد ژاندارم بوده اند.

روز بیست و هشت، چهار دسته پاسدار از افراد طوری قرار داده می شوند که بتوانند در تمام جاده های اطراف سفارت در فواصل معین گشت بزنند. روز ۲۹ گشت پاسدار کمتر آشکار بوده و روز بعد قزاقها وجود نداشتند لیکن هنوز چند پاسبانی در اطراف پرسه میزدند.

در سه روز بعد چندان موردی برای شکایت وجود نداشت ولی شب سوم ژوئیه پاسداران مجهزی مرکب از حدود بیست قزاق، در جاده شمال سفارت متمرکز شدند و روزهای چهارم وپنجم دستجات گشتی مرتباً در اطراف سفارت گشت میزدند.

دلیلی که برای تجدید محاصره سفارت ذکر شده و من در تلگرام شماره ۱۸۹ مورخ چهارم ژوئیه گزارش دادم، کاملا مغلطه آمیز و عبارت از این داستان بود که سفارت ما سرگرم تهیه مقدمات پذیرائی از عده بسیاری می باشد که میخواهند بست بنشینند.

وزیر مختار روس کوشیده است برای دفاع از اقدام کلنل لیاخف و

همچنین وزیر امور خارجه بدستور شاه سعی کرده‌اند مرا قانع سازند که گزارشهائیکه در باره محاصره سفارت از تهران دریافت کرده‌ام مبالغه‌آمیز بوده است. جان کلام اینست که در هیچ نقطه دیگری از شهر حتی در محوطه برابر مجلس و مسجد، اقدامی که مشابه با اقدام واقع شده در اطراف سفارت باشد، بعمل آورده نشده و اکنون این موضوع نقل مجلس گشته و سفارت مرکز جلب انظار کنجکاوان گردیده است.

شکی نیست شمارهٔ مضطر بانه شایق بوده از تکرار بست‌نشینی سال ۱۹۰۶ در سفارت ممانعت بعمل آورده و همچنین تردیدی نیست که نگرانی او با دریافت این خبر از لیاخف که ادعا کرده بود ما میکوشیم بازاریان را وادار کنیم بما پناهنده گردند. شدت یافته است.

تشخیص خود من این است که اولین اقدامات کلنل لیاخف در غروب بیست و چهارم بدون توجه او باینکه عملش توهینی جدی نسبت بیک سفارتخانه خارجی است، انجام شده است و سماجت بعدی او در زمینه برای این بوده است که بمردم ثابت کند که سفارت برای کمک بآنها ناتوان است. ولی من نمیتوانم کلنل لیاخف را از ارتکاب توهین عمدی و هتک احترام سفارت دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان تبرئه کنم و بعلاوه من فکر میکنم که او با این عملش تا حدی احساس رضامندی خاطر هم نموده است. لحن سخنانش به هنگام ملاقات آقایان گای وچرچیل که روز ۲۵ ژوئن با او ملاقات کردند تا او را وادار کنند قزاقها را از اطراف سفارت فرخواند، اگر خصمانه نبوده بطور وضوح از روی نخوت و غرور بوده است و هر دوی این آقایان بمن اطمینان میدهند که طرز صحبتش منعکس کننده کینه‌توزی شخصی زیادی بوده است. او شخصاً گزارش خلاف واقعی در باره این ملاقات به وزیر مختار روس داده و قید کرده است که مسترچرچیل برای جبران توهین تصوری که مدعی است قزاقها در برابر سفارت باو کردند نزد او رفته است. و حال آنکه مسترچرچیل این حادثه را بعنوان مثالی (مواردی که شخصاً شاهد بوده‌ام) برای

مجسم کردن رفتار قزاقها نسبت به اعضای سفارت، ذکر کرده است لیکن مخصوصاً از تقاضای اینکه معترضین مز بور تنبیه بشوند خودداری مینماید. بضمیمه این نامه یادداشت مختصری هم که مستر «گای» در باره این ملاقات تهیه کرده است تقدیم میگردد. کلنل لیاخف همچنین اتهامات متعددی علیه ماژ وراستوکس پذیرفته است. اتهاماتیکه متکی بر هیچ مدرکی جز شایعات محلی نیست و آنها را باطلاع وزیر مختار روس رسانیده است.

بدون تردید مسیودوهارتو یگ هنگام تعریف این داستانها برایم چیزی را نا گفته نگذاشته ولی باید بگو یم که اظهاراین مطلب که ماژ وراستوکس صرفاً با حرف زدن با یکی از قزاقها خواسته است حس انضباط آنها را متزلزل نماید. حکایت از وجود یک خصومتی مینماید که مسلماً از ناحیه ما نبوده و این مطلب را بارها وزیر مختار روس تذکر داده است.

نکته دیگر اینست که کاملاً آسان بود از هجوم پناهندگان بازاری بدون قرار دادن حتی یک قزاق در حوالی سفارت و با اقدامی که نمیشد مورد اعتراض ما قرار گیرد، ممانعت بعمل آورد. من این مطلب را روز ۲۶ ماه قبل به وزیر امور خارجه گفتم و او قول داده که شاه را وادار سازد، تدابیری که کمتر زننده باشد اتخاذ کند ولی ظاهراً نتیجه مساعی او فقط همین بوده است که در وضع تمرکز قزاقها در روزهای بیست و هشتم و بیست و نهم ژوئن تغییراتی بدهد.

وزیر مختار روس بیش از یک بار بمن اطمینان داد که گماردن نگهبانان در اطراف سفارت بفرمان مخصوص شخص شاه و بدون نظر کلنل لیاخف صورت گرفته است اما مدارک موجود خلاف این گفته را ثابت میکند وانگهی وزیرامور خارجه باین جانب اطمینان داده است که مسئولیت مستقیم این عمل فقط بگردن کلنل لیاخف است و در تمام مدت او کاملاً طرف شور و راهنمای شاه بوده است. بعقیده این جانب اظهارات علاء السلطنه در این مورد قابل استناد میباشد.

با تقدیم احترامات، امضاء، چارلز مارلینگ

ضمیمه ۱ شماره ۲۶۶

(گزارش ماژوراستوکس درباره گذاردن افراد نظامی در اطراف سفارت دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان در تهران در روزهای ۲۴ تا سی ام ژوئن ۱۹۰۸)

۲۴ ژوئن، مقارن هفت بامداد بود که یکعده ۱۶ نفری قزاق سوار ایرانی تحت فرماندهی یک افسر ایرانی آمده و مستقیماً در برابر در اصلی سفارت و به فاصله هشت متر از آن موضع گرفتند. قزاقها در صف یک بیک و بفاصلهٔ تقریباً دو متر از یک دیگر قرار داده شدند. تصادفاً در همان موقع، شانزده سرباز ایرانی که چند دقیقه پیش به علت دست داشتن در تاراجگریهای روز قبل، ازپست خود اخراج شده بودند، در نزدیک در ایستاده و میخواستند حرکت کنند. افسر ایرانی این عده را هم تحت فرمان خود درآورده و آنها را درفاصله دو متری در برابر در ورودی سفارت قرار داد.

مستر چرچیل و مستر اسمارت که همان وقت عازم قلهک بودند به افسر مزبور اعتراض کردند و افسر ایرانی پاسخ میدهد، شاه اختیار دارد بدکاران را تنبیه کند.

ولی او قزاقهای خود را عقب تر برد و با همان ترتیب سابق، در فاصلهٔ تقریباً بیست متری مستقر ساخت دسته دیگر سربازان از برابر در سفارت رفتند لیکن در امتداد دیوار شرقی در اصلی، صف بستند.

مستر چرچیل بمحض رسیدن به قلهک جریان ماوقع را به مستر مارلینگ گزارش داد. بعداً در سه سمت دیگر سفارت نیز پستهای افراد قزاق و ژاندارم بنحوی جای داده شد که مانع آزادی و عبور و مرور بسفارت گردد. احدی نمیتوانست بدون تعرض سفارت را ترک کند یا بدان وارد شود.

مستر هاکینز کارمند بانک شاهی ایران که موقتاً ساختمان محل سکونت کاردار سفارت را در اشغال دارد، وقتی بسفارت میآمد کالسکه‌ای را متوقف کردند.

چند ارباب رجوع ایرانی که برای انجام کارهای عادی به سفارت آمده بودند، بمحض خروج توسط قزاقها دستگیر و برده شدند. حوادث زیر در برابر سفارت روی داد:

یکی از آشنایان پیشخدمتهای ما که پسر بازرگانی ساکن قسطنطنیه است و هر وقت پیشخدمتهای ما برای بردن مراسلات بآن شهر میروند در خانه او توقف میکنند به نزدیک در سفارت آمده با پیشخدمتی سخن گفت و بازگشت. لیکن پیش از اینکه ده متر فاصله بگیرد، سر پاسبان این محله او را بازداشت کرد و بداخل کالسکه‌ای انداخت تا بعنوان زندانی او را بزندان ببرد. سر پاسبان بوقت دستگیری او میگفت، پس تو هم میخواستی بداخل سفارت انگلیس بروی اینطور نیست؟ شخص مزبور کوشید فرار کند و از کالسکه بیرون پرید و کشمکش در گرفت که بناگاه قزاقی که از آنجا میگذشت، بسوی او شلیک کرد. بر اثر شلیک قزاق، آن مرد و پاسبان هر دو زخمی شدند. پاسبان دو روز بعد بعلت جراحات وارده در گذشت، پسر بازرگان زندانی شد اما با در خواست دولت اعلیحضرت پادشاه انگلیس بعد آزاد گردید. مستخدمین سفارت که از سفارت بیرون میرفتند نیز مورد تعرض افراد قزاق قرار میگرفتند و تنها هنگامی از دست آنها رها میشدند که غلامهای سفارت بکمک آنها میشتافتند. سه تن از این مستخدمین که در قهوه‌خانه‌ای در برابر سفارت به نوشیدن چای پرداخته بودند، بناگاه با قزاقها که بوسیله تفنگ آنها را تهدید میکردند، رو برو شدند و آنها بداخل سفارت فرار کردند.

۲۵ ژوئن، امروز نیز همان اوضاع دیروز ادامه داشت. وقتی ساعت یک بعدازظهر مستر «گای» و مستر«چرچیل» برای ملاقات با وزیر امور خارجه میرفتند، هنوز هشت قزاق در حوالی در اصلی سفارت قرار داشتند. چهار تن از قزاقها در فاصله یک متری دیوار سفارت، سه قزاق در پاسدارخانه مقابل در قرار داشتند و یکی از کنار مستر گای و مسترچرچیل گذشت و گستاخانه بآنها خیره شد.

همچنین دسته ای از افراد سرباز، حدود بیست تن، در فاصله کوتاهی از گوشه جنوب شرقی سفارت، متمرکز بود.

بعدازظهر، عباس قلیخان از قلهک به شهر باز گشت. چند قزاق در حالیکه قراول رفته بودند بیدرنگ بطرف کالسکه او دو یدند. همچنین وقتی کالسکه حامل بسته های پستی وزارت خارجه زیر حراست یک غلام و یک سوار سفارت که هر دو لباس اونیفورم سفارت بتن داشتند، به نزدیکی در اصلی سفارت رسید، قزاقها بدان هجوم برده و لوله تفنگهای خود را بداخل آن گرفتند. افراد قزاق پس از تاریک شدن هوا، بمحل خود بازگشتند.

۲۶ ژوئن، ساعت ده پیش از ظهر، نگهبانی در اطراف سفارت وجود نداشت ولی یک قزاق درپاسدارخانه مقابل در اصلی سفارت، نگهبانی میداد. این نگهبان هر که به سفارت وارد میشد یا خارج میگردید گزارش میداد. به وجود این نگهبان درپاسدارخانه مزبور نمیشد اعتراض کرد چه، با تحقیقاتی که بعمل آوردم معلوم شد در همه پاسدار خانه های سراسر شهر یک قزاق گمارده شده است. ساعت هفت بعدازظهر پاسبانی کالسکه ای را که بطرف سفارت میآمد متوقف نمود، لیکن وقتی قانع شد که سرنشین آن قصد پناهندگی ندارد، اجازه عبور داد.

۲۷ ژوئن، بامداد امروز سر پاسبان این محله قزاقی که درپاسدارخانه نگهبانی میداد آمد و اطلاعات مربوط بافرادی را که بسفارت داخل یا از آن خارج شده‌اند از او گرفت. اندکی بعد، دوژاندارم در گوشه شمال شرقی سفارت متمرکز شدند. آنوقت اینجانب در اطراف سفارت براه افتادم و دسته های دیگری را دیدم. پنج تن در گوشه جنوب شرقی، شش تن در گوشه جنوب غربی وچهار تن در شمال سفارت متمرکز شده بودند.

با دو دسته اخیر الذکر صحبت کردم. آنها لباس نظامی بتن نداشتند و گفتند منتظر درشکه میباشند تا به نیاوران بروند زیرا شاه بآنجا خواهد رفت. مسترچرچیل ساعت یک بعدازظهر از قلهک رسید و دید که پنج ژاندارم در

فاصله دو متری در اصلی قرار دارند. ژاندارمها باو گفتند، کشیک میدهند. مسترچرچیل از آنها گذشت اما وقتی چند دقیقه بعد باز گشت دید، دو نفر آنها درپاسدار خانه رفته در حالیکه بقیه به گوشه جنوب شرقی سفارت منتقل شده‌اند. مسترچرچیل دو مرتبه با آنها صحبت کرد و گفت اگر ببیند که در نزدیکی در سفارت پرسه میزنند، دستگیرشان خواهد کرد. چند دقیقه بعد توسط یکی از غلامان پیغام فرستادند تا آنها را معذور دانسته و عفو نمایند و اضافه کردند آنها فقط مجری فرمان میباشند و جمعاً چهل تن هستند و رئیس پلیس بنا به دستور کلنل لیاخف آنها را فرستاده است.

مستر چرچیل بدیدن وزیر امور خارجه رفت و پسر وزیر امور خارجه بعدازظهر شخصاً آمد و از ژاندارمها پرسید، چه کسی آنها را پیرامون سفارت گمارده است؟ تا ساعت هفت و ربع، این نفرات همچنان در حوالی سفارت بودند هرچند که مقل اول صبح چنان علنی رفتار نمیکردند.

۲۸ ژوئن، ساعت نه پیش ازظهر. اطراف سفارت گشتی زدم و نگهبانهائی بشرح زیر ملاحظه کردم.

۱ ــ دسته‌ای مرکب از دوازده قزاق زیر فرمان یک افسر ایرانی در گوشه جنوب شرقی سفارت.

۲ ــ دسته مشابه دیگری در گوشه شمال غربی، اما در فاصله ۱۵۰ متری داخل جاده قرار داشت.

ترتیب کار این دستجات چنان بود که در دو ضلع مربع مستطیل حصار سفارت حرکت کرده و وقتی بگوشه دیگر میرسند، مدت نیم ساعت یا در همین حدود آنجا ایستاده کشیک بدهند و سپس این عمل خود را تکرار کنند بنحو یکه سه ضلع حصار سفارت که درهای سفارت در آن قرار دارد، همیشه و مداوم زیر نظر قرار داشته باشد.

اینجانب با یکی از ایرانیان که افسری بود، صحبت کردم و او گفت دستور دارد پیرامون سفارت گشت بزنند و این دستور را کلنل لیاخف داده است.

همچنین در گوشه های جنوب شرقی، جنوب غربی و شمال غربی سفارت نیز پستهائی از افراد که هریک از سه تا پنج ژاندارم تشکیل یافته بود قرار داشتند. علاوه بر این دست کم دومورد دیده شد که نفرات بروی درختها بالا می رفتند تا از قرار معلوم تعیین کنند که چه اشخاص سرشناسی در میان پناهندگان میباشند.

۲۹ ژوئن، بامداد، هشت ژاندارم مسلح دو بدو، در جاده های اطراف سفارت گشت میزدند تا ساعت ده تعداد آنها افزایش یافت و شش قزاق در گوشه جنوب شرقی سفارت متمرکز شدند. غروب، دو قزاق پیاده بجای قزاق در گوشه جنوب شرقی سفارت متمرکز شدند. غروب، دو قزاق پیاده بجای قزاق پیاده بجای قزاقهای سوار، در هریک از گوشه های سفارت گمارده شدند.

۳۰ ژوئن، چهار تا پنج ژاندارم پیرامون سفارت دیده میشدند قزاقها پیدایشان نبود ولی ژاندارمها هر که را میدیدند با سفارت تماس گرفته، موضوع را بقزاقهائیکه در برابر در شمالی سفارت عثمانی نگهبانی داشتند، گزارش میدادند. این در سفارت عثمانی با گوشه جنوب شرقی سفارت انگلیس چند گامی فاصله دارد ولی از آنجا پیدا نیست. یکی از غلامها می بیند، ژاندارمی، نجاری را که در استخدام سفارت بود، بنزد خود فرا میخواند، غلام مزبور آنها را زیر نظر میگیرد و می بیند که ژاندارم، نجار مزبور را بنزد رئیس پلیس که در حوالی در سفارت ترکیه بود میبرد. از نجار در مورد هویت بست نشینان در سفارت سئوالاتی میشود. غلام سفارت بسوی آنها میرود و سبب میشود آنها از هم جدا شوند و نجار را بنزد من باز گردانید. او گفت، رئیس پلیس اسامی پناهندگان را از اوپرسیده است. اینجانب برای جلوگیری اینگونه اعمال اقداماتی بعمل آورد.

امضاء

ماژوراستوکس

***

ضمیمه ۲ شماره ۲۶۶

یادداشت مستر گای

روز ۲۵ ژوئن همراه مستر چرچیل به ملاقات وزیر امور خارجه رفتم تا از او بخواهیم که نگهبانان قزاق از اطراف سفارت فرا خوانده شوند. چون عالیجناب به باغشاه رفته بود، پسرش ما را پذیرفت. وی فوراً به باغ شاه رفت و بعدازظهر، همراه پدرش باز گشت و از شاه پیغام آورد، که اطلاعی از این ماجرا نداشته است لیکن دستورات مقتضی برای فراخواندن گاردهائی که مورد اعتراض میباشد صادر گردیده است.

تا ساعت شش بعدازظهر هیچ اقدامی صورت نگرفت و حتی از عده قزاقهای اطراف سفارت کاسته نشد چون مایل نبودیم بدون اینکه کاری انجام داده باشیم شهر را ترک کنیم، بخانه کلنل روسی رفتیم بدین امید که از او بخواهیم فرامین شاه را اجرا کند. و وی ما را پذیرفت.

کلنل لیاخف، که در ابتدا حتی حاضر نبود اعتراف کند که گاردهای فوق‌العاده‌ای در اطراف سفارت وجود دارد، سرانجام درپاسخ اظهار مسترچرچیل که مقصود از ملاقات چیست گفت، شاه اداره و حفظ نظم شاه را باو سپرده و از این رو شخصاً اقداماتی برای تأمین این منظور بعمل آورده است وقتی مسترچرچیل توضیح داد، که شاه فرمان داده‌اند تا بر طبق درخواست ما از تعداد گاردها کاسته شود، کلنل لیاخف دستورات خویش را تأکید نموده و حتی درمقام این هم بر نیامد که این حقیقت را که فرامینی که از باغ شاه صادر شود، برایش چندان اهمیتی ندارد پنهان نماید. وی افزود، که شاه او را به فرمانداری شهر برگزیده و اعلامیه مربوط باین انتصاب ظرف یکی دو روز آینده، منتشر خواهد شد.

(این نکته حائز اهمیت است که اعلامیه مزبور که روز بعد انتشار یافت، به تاریخ ۲۲ ژوئن بود).

به غیر از دادن اطمینانهای مبهم مبنی بر اینکه سفارت دولت اعلیحضرت پادشاهی در آینده علتی برای گلایه نخواهد داشت، کلنل از آنچه که روی داده است نه ابراز تأسف کرد و نه در حقیقت چنین وانمود کرد که معتقد باشد کوچکترین محلی برای اعتراض ما بوجود گاردهای قزاق وجود داشته است.

رفتار کلنل لیاخف در تمام مدت مصاحبه منعکس کننده عصبانیت قابل ملاحظه‌ای بود گرچه ظاهراً خویش را حفظ میکرد، لیکن بظاهر نمیتوانست عقیده مغرضانه خودش را نسبت به صحت شکایت ما پنهان نماید یا در واقع آشکارا احساسات خصومت‌آمیز خود را نسبت به سفارت ما مخفی دارد.

امضاء، ئی، گای

***

شماره ۲۶۷ (تاریخ وصول ٤ اوت)

از سر چارلز مارلینگ به سرادوارد گری

(شماره ۱۸۶ خیلی سرّی) قلهک ۱٦ ژوئیه ۱۹۰۸

آقای محترم

برای ارزیابی علل و جهاتیکه اخیراً سبب تیرگی مناسبات بین سفارت خانه های بریتانیا و روسیه در ایران شد لازم است طرز رفتار این دو سفارت خانه را نسبت به امور داخلی ایران، طی ششماه اخیر بررسی نمائیم. سیاست وزیر مختار روس در ماه دسامبر گذشته را هنوز بخاطر دارید و کافی است یادآور شوم، مسیو دوهارتو یگ در برابر درخواست این جانب که برای انجام اقدامی مشترک به منظور فراهم نمودن موجبات آشتی بین شاه و مشروطه خواهان پیوسته از چنین اقدامی امتناع میکرد تا اینکه جریان حوادث بعدی باو ثابت نمود، که شاه در معرض خطر از دست دادن تاج و حتی جان خود قرار گرفته است.

متعاقب بحران ماه دسامبر، برای مدت کمی به عقیده اینجانب، مسیودوهارتو یگ وجداناً سعی کرد نزد شاه اعمال نفوذ نموده و اعلیحضرت را وادار کند به وعده‌های مکرر خود مبنی بر محترم داشتن مشروطیت عمل نماید اما در عین حال کمترین تردیدی نیست که بطور کلی، نسبت به دسته مرتجعین احساس همدردی می کرد و مصمم بود از هر قدرتی که در اختیار دارد، برای حفظ سلطنت محمدعلی شاه استفاده نماید. وی این موضوع را پنهان نداشته و با این ادعایش که هر دو دولت با شناسائی ولایتعهدی او، تعهد اخلاقی برای حفظ شاه فعلی دارند، این مطلب را تأیید کرده است. همین روز گذشته ضمن صحبت یادآور شد که دول متبوعه ما عهدنامه‌ای در این زمینه دارند و همینکه گفتم، که مسیو ایزولسکی (وزیر امور خارجه روسیه) در مذاکراتش با سرآرتونیکولسون گفته است. که برای روسیه کاملا بی تفاوت است که چه کسی بر تخت سلطنت ایران جلوس نموده است، با رفتاری که مشکل است بتوان آنرا مؤدبانه نامید، نسبت بصحت آن ابراز تردید کرد (به تلگرام شماره ۲۶۷ مورخ ۲۵ دسامبر ۱۹۰۷ سرنیکولسون رجوع شود) در حقیقت پیروی مسیو دوهارتو یگ از تفاهم دو کشور مبنی بر اینکه اصل راهنمای این دو کشور در ایران، خودداری جدی از مداخله در امور داخلی است در مقام مقایسه با رو یه جدی سفارت دولت ما از رعایت این اصول به نحوچشم گیری، متضاد بوده است. مسیودوهارتو یگ همیشه با زرنگی خاصی از تفاهم ما در هر موقع که حمایت سفارت ما می توانسته است برای پیشبرد سیاست او قابل استفاده باشد اسماً بخاطر صلح کشور، بدون کمترین درنگی تقاضای این حمایت را می نموده است، گرچه یکی دو بار وقتی دیده‌ام، بهانه این همکاری در یک امری ناقابل وپوچ میباشد کوشیده‌ام از ابراز تمایل باینکه تشریک مساعی ما در آن مورد بخصوص مطلوب است خودداری نمایم لیکن علی الاصول ترجیح دادم که با تقاضای ایشان موافقیت نموده و بهانه‌ای بدست او ندهم تا بدولت خود گزارش دهد که سفارت دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان براساس روح

عهدنامه اوت ۱۹۰۷ عمل نمی کند. در واقع اگر موردی برای سرزنش خویش داشته باشم اینست که در این مورد، بیش از حد لزوم خود را حاضر خدمت نشان داده‌ام.

مسیودوهارتویگ که در وادار ساختن ما به یک سکوت موجب رضایت ظاهری با سیاستش موفق شده بود (بعبارت دیگر یعنی امتناع مطلق و پیوسته ما از نشان دادن چهره موافق یا همدردی نسبت به حزب یا جمعیت مشروطه‌خواهان) معتقد شده بود که پس از کودتای روز ۲۳ ژوئن بدست کلنل لیاخف، دیگر هیچ چیز مانع آن نخواهد شد که شاه عصیان مردم بر علیه خویش را در هم بکوبد.

ولی او، در محاسبه خود از این حقیقت غفلت کرده بود که در بارهٔ شرایط و اوضاع و احوال برای سفارش دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان امکان نخوهد داشت تا از پذیرفتن پناهندگان امتناع ورزد. بدبختانه همین شرایط و اوضاع و احوال پدید آمد و مسیودوهارتویگ فوراً متوجه شد که آنطوری که آرزو می کرده است، فیروزی شاه کامل نیست. اما مسیودوهارتویگ بجای این که تشخیص دهد که با در نظر گرفتن افکار عمومی انگلستان در مورد حق پناهندگی، یک چنین رویدادی همیشه امکان پذیر است، بهتر دید این عمل را نقض عمدی سیاست مشترک بوسیله این سفارتخانه قلمداد کند.

او حاضر نیست این نکته را قبول کند که هر زمان که ناگزیر به دخالت گردیده‌ایم، همیشه او بوده است که سنگ جانبداری شاه را به سینه زده است و هر وقت که یکی از دو امضاء کننده عهدنامه اخیر، به موجب سیاست عدم مداخله، عمل نکرده است مسلماً بریتانیای کبیر نبوده و طرف دیگر بوده است.

ولی، با پیروی از این طرز فکر خود ناچار بوده است آنرا برای دولت خود موجه جلوه دهد و نتیجتاً هر داستانی را که در باره تحریکات اعضای سفارت دولت ما برای دامن زدن به عصیان علیه شاه و اینکه حتی مردم را به

نسبت نشستن هم در سفارت تشویق می نموده‌اند می شنیده، وحی منزل دانسته و شک نیست، همه آنها را به سنت پترسبورگ گزارش می داده است.

این جانب اظهارات اتهام‌آمیز او را با شکیبائی کامل استماع نمودم و وقتی آنها را مورد بررسی قرار داده و بکلی آنها را بیمورد یافتم سعی کردم حقیقت را باو بقبولانم ولی او طبق معمول، حاضر بشنیدن حرفم نمی شد و یا وقتی در یک مورد حاضر شد گوش بدهد قسمت اصلی اظهار و ادعای خویش را حاشا کرد. او حتی از این هم پا را فراتر نهاد و وقتی در باره اعلامیه مربوط به برقراری حکومت نظامی سخن می گفت و خطرات ماده پنج اعلامیه را که به سربازان اجازه می دهد در برابر بی احترامی از سلاح خود استفاده کنند باو گوشزد کردم، مرا مطمئن گردانید که بنا بتوصیه او، شاه ماده مزبور را لغو نموده و در اعلامیه‌ای که در سراسر شهر نصب شده هرگز چنین ماده‌ای وجود نداشته است. و حال آنکه در همان موقع و تا چند روز بعد هم اعلامیه مزبور حاوی ماده مورد اعتراض روی دیوار پاسدار خانه برابر در اصلی سفارت، نصب بود. من به آسانی می توانم موارد زیادی را از این قبیل که وزیر مختار روس منکر حقیقت شده است بطور مثال ذکر کنم. بناباین جهات و شرایط برایم آشکار بود که وقتی نمیتوانیم بر سر مطالب قابل تحقیق توافق کنیم. کوشش برای بحث بر سر هر مسئله‌ای با مسیودوهارتویگ نه‌تنها بی فایده است بلکه ممکنست موجب کدورت شخصی گردد و احساس می کردم بهر قیمتی که شده باید از بروز این کدورت جلوگیری کرد. در یک مورد در واقع چیزی نمانده بود کدورتی بروز کند و آن موقعی بود که لزومی حفظ هماهنگی بصورت تظاهر را تأکید گفت، شما اعتراف می کنید که وی کاری بدون اطلاع شما انجام نداده است. در پاسخ این اظهار حیرت انگیز او، تنها توانستم بگویم، من هم وجداناً همین را باو اطمینان میدهم.

ظاهراً این موضوع هم که برای برداشتن قزاقها از اطراف سفارت باو مراجعه نکردم، عقده‌ای برایش گردیده است. حقیقت این است که اینجانب

فوراً باو گفتم که باین عمل اعتراض کرده‌ام و بعداً هم دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان این مسئله را بسیار جدی تلقی نموده است. او گفت، در این باره از کلنل لیاخف استفسار خواهد کرد اما نتیجه تحقیقات وی صرفاً این بوده است که اطمینان می دهد که درباره آنچه که اتفاق افتاده است اطلاعات نادرستی بمن داده شده است. ضمناً رفتار مسیردوهارتو یگ باستثنای یک مورد که گوشه‌ای زد که نسبت به‌حسن‌نیت‌من تردید دارد و بعداً بدون معطلی آن اظهار را پس گرفت روی هم رفته دوستانه بوده است.

صحیح است که لحن او گاهی طوری مصرانه بود که تقریباً به تهدید هم میرسید، لیکن طرز صحبتش نسبت به رو یه این جانب موقعی که با هم قطارانش حرف میزده به طوریکه وزیر مختار فرانسه برایم گفت حالت یک مافوقی داشته است که از تمرد مادونش تعریف می کند.

او علناً اظهار داشت، که اینجانب مفهوم اقدام مشترک را رعایت نکرده‌ام و عمل سفارت را هم در راه دادن به بست نشینان به عنوان یک خصومت عمدی با سیاست او نکوهش کرد ولی او تصدیق نمی کند که گماردن افراد قزاق در اطراف سفارت بدستور کلنل لیاخف بمراتب نشانه چشمگیرتری از عدم هماهنگی بین دو سفارت است به علاوه در تمام این مدت شایعات درباره عمل غلامان سفارت شدت داشت، شایعات تازه‌ای که درگیر شده این است که این جانب به لندن فرا خوانده شده‌ام و ماژوراستوکس و مسترچرچیل منفصل گشته اند.

متأسفانه باید بگویم، برخی از این شایعات از شخص کلنل لیاخف سرچشمه گرفته که مسیودوهارتو یگ نسبت به رفتار او با زحمت زیاد دفاع میکند. البته جای کمال تأسف بود که سیم تلگراف بین سن‌پترسبورگ و تهران قطع شد و چند روزی از نتیجه تبادل نظرها بین لندن و پترسبورگ کاملا بی اطلاع ماندم. چون تلگرامهای دولتی مقدم بر سایر تلگرامها مخابره می شود بدین جهت مسیودوهارتو یگ تلگرامهای خود را زودتر از اینجانب دریافت

داشت لیکن با اینکه می دانست که از طرف مسترهیواو بیرن پیامی از سن‌پترسبورگ برای من نرسیده است، کمترین اطلاعی در باره نظریات دولت متبوعه خود بمن نداد. ولی بمحض اینکه برای ملاقات اینجانب آمد اطمینان پیدا کردم که بایستی «برگ زیتون» در دست داشته باشد و فوراً پاسخ دادم. (برگ زیتون علامت صلح و آشتی است ـــ ح. م.)

از آن پس با شرایط کنونی، روابط ما تا آنجا که ممکنست دوستانه بوده لیکن متأسفانه باید بگویم مسیو دوهارتو یگ هنوز هم برای شنیدن هر داستانی مبنی بر بی اعتباری غلامان سفارت حاضر و متمایل می باشد او پیش از ظهر امروز یک داستان ساختگی جالبی برایم گفت و آن اینست که همسر یکی از غلامان ما، الهامبخش اصلی یک انجمن زنان است که مخصوصاً ماهیتی زیانبخش دارد.

واقعیت مطلب این است که زن مزبور، در طبقه خود برخلاف معمول زنی است که خوب تحصیل کرده و سه ماه است که یک مدرسه دخترانه تشکیل داده که دختران اشخاص خیلی محترم در آن درس می خوانند سن بیشتر شاگردان هم کمتر از چهارده سال است.

با تقدیم احترامات، امضاء، چارلز مارلینگ

***

شماره ۲٦۸ (تاریخ وصول ٤ اوت)

از مستر مارلینگ به سرادوارد گری (۲٦۸۳۲)

شماره ۱۸۷ قلهک ۱۷ ژوئیه ۱۹۰۸

آقای محترم

همانطور در تلگرام شماره ۲۱۰ مورخ ۱۱ ماه جاری گزارش دادم، اعتذار نامه رسمی برای جبران بی احترامیهائیکه اخیراً نسبت به سفارت دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان شده است توسط علاء السلطنه وزیر امور خارجه بنمایندگی دولت ایران و توسط وزیر افخم وزیر دربار، از طرف اعلیحضرت

شاهنشاه روز شنبه ۱۱ ماه جاری باینجانب تسلیم گردید مراسم مزبور که بسیار کوتاه بود در تالار سفارت در تهران صورت گرفت. کارمندان سفارت دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان با لباس رسمی، در مراسم حضور یافتند.

وزیران ایران که جبه های رسمی خود را پوشیده بودند با هم به سفارت آمدند و اعتذارنامه را به نوبت قرائت کردند و سپس مسترچرچیل آنرا ترجمه کرد. در همان موقع وزیر دربار، تأمین نامه شاه را نسبت به جان و مال افرادی که در سفارت پناهنده بودند، به من تسلیم نمود. در پاسخ گفتم اینجانب در فرستادن متن اعتذارنامه دولت ایران برای دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان تعلل نخواهم کرد و تا آنجائیکه مربوط به تقاضاهای دولت متبوعه اینجانب در این قسمت میباشد ممکن است این موضوع پایان یافته تلقی گردد لیکن یک اخطاری بسخنانم اضافه کرده گفتم، اگر شاه در صدد برآید او تعهدات خود مربوط به تأمین جان و مال پناهندگان، شانه خالی کند فوراً قضیه از سر گرفته خواهد شد.

آنگاه وزیر دربار گفت، شاهنشاه پیغام شفاهی نیز توسط او برایم فرستاده و در این پیام، شاه حسن نیت خویش را در این مورد تأکید کرده است.

اینک بدین وسیله رونوشت نامه ایکه برای دولت ایران نگاشته و طی آن تقاضاهای دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان را اطلاع دادم و نامه قبولی آنها و نیز متن انگلیسی معذرت نامه بانضمام ترجمه تأمین نامه شاه را تقدیم میدارم.

با تقدیم احترامات، امضاء چارلز مارلینگ

***

قلهک ۲ ژوئیه ۱۹۰۸

ضمیمه ۱ شماره ۲۶۸

از مستر مارلینگ به علاءالسلطنه

عالیجنابا

این جانب مندرجات تلگرام مورخ ۲۹ ماه قبل عالیجناب را که طی آن بفرمان اعلیحضرت همایون شاهنشاه، عالی جناب از بی احترامیهائیکه در ظرف

چند روز نسبت به سفارت خانه دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان به عمل آمده معذرت خواهی نموده‌اید، برای استحضار دولت متبوعه خود، مخابره نمودم.

بموجب دستوراتیکه امروز از وزیر امور خارجه دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان دریافت داشته‌ام باید اطلاع آن عالیجناب برسانم، که با در نظر گرفتن توهین‌های پی درپی که علیرغم اعتراضهای رسمی این جانب توسط پلیس و بریگاد قزاق نسبت به این سفارت وارد شده است دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان پس از بررسی دقیق وضع وخیمی که بدین نحو بوجود آمده است تقاضاهای زیر را که بایستی انجام شود تنظیم نموده‌اند:

۱ ـ قزاقها و پلیس از راه‌هائیکه به سفارت منتهی میگردد برداشته شوند و اینکه بهیچ وجه متعرض اتباع انگلیس و مستخدمین سفارت نگردند.

۲ ـ معذرت نامه‌ای تمام رسمی توسط وزیر دربار از طرف اعلیحضرت همایون شاهنشاه و وزیر امور خارجه به نمایندگی از طرف دولت ایران، در محل سفارت به این جانب تسلیم گردد. هر دوی این مأمورین عالی رتبه باید لباس رسمی پوشیده باشند و پیش از وقت هم بمدت کافی قبل از ورود خود اینجانب را نسبت بملاقات خود مستخضر دارند.

۳ ـ همه افرادیکه برای انجام کارهای عادی خود اخیراً به هنگام آمدن یا رفتن از سفارت بازداشت شده‌اند، بلافاصله آزاد گردند.

۴ ـ تضمین نامه کتبی بامضاء اعلیحضرت شاه مبنی بر تأمین جان و مال افرادی که اینک در سفارت خانه پناهنده هستند، به این جانب داده شود.

۵ ـ اگر افرادی در میان پناهندگان باشند که متهم بارتکاب جرائمی بغیر از تقصیرات سیاسی باشند و اکنون درپناه سفارت خود را مصون نگهداشته‌اند. افراد مزبور باید عادلانه در حضور یکی از اعضای سفارت انگلیس محاکمه گردند.

ضمن تسلیم این تقاضاها به آن عالیجناب، دستور دارم اعلام نمایم که

چنانچه خواستهای مذکور فوراً مورد قبول قرار نگرفته و عیناً بطور دقت انجام نشود، دولت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا ناگزیر خواهند بود برای جبران اهانتی که واقع شده است هر اقدامیکه حقاً مقتضی بدانند بعمل آورند.

اینک بر طبق دستورات دولت متبوعه خود مراتب بالا را حضور اعلیحضرت همایون شاهنشاه تقدیم میدارم.

با تقدیم احترامات، امضاء، چارلز مارلینگ

***

ضمیمه ۲ شماره ۲٦۸

از علاء السلطنه به آقای چارلز مارلینگ

ترجمه — تهران ۹ ژوئیه ۱۹۰۸

آقای محترم

از مندرجات یادداشت مورخ ۲ ژوئیه شما متضمن شرایط پنج گانه که به موجب دستور دولت متبوعه خود به ملت ایران پیشنهاد کرده‌اید، اطلاع حاصل شد. موضوع باستخضار اعلیحضرت همایون شاهنشاه رسید و نظر به تصمیم مقدس ملوکانه و توجه مخصوص به حراست و حفاظت شالوده‌های دوستی و تفاهم موجود بین دو دولت و به منظور اثبات این نیات خالصانه، اعلیحضرت همایون شاهنشاه با تقاضاهای مذکور موافقت فرموده و به این جانب امر فرموده‌اند که پذیرفتن شرایط قید شده در نامه مزبور را به شما اطلاع دهم. در مورد ماده سوم البته به دولت ایران اطلاع خواهید داد که چه اشخاصی بایستی آزاد گردند تا دستورات لازم صادر گردد.

در مورد ماده چهارم، تأمین نامه‌ای برای جان و مال افرادی که در سفارت پناهنده هستند، داده خواهد شد ولی همانطور که شفاهاً اظهار داشته‌ام و دولت بریتانیا هم مطلع است، لزوم این مطلب را که چند تن از پناهندگان بایستی برای مدتی به مسافرت بروند، یادآور میگردم زیرا وجود آنها موجب

شرارت بوده و رفتن آنها، بآرامشی که کشور بدان احتیاج مبرم دارد، کمک خواهد نمود.

دستورات لازم برای انجام شرایط فوق الذکر صادر شده و بدیهی است جناب عالی این پیش آمد را مختومه تلقی نمود. امید است، همانطور که دولت ایران همواره ساعی است که حتی المقدور خواستهای دولت انگلیس را انجام دهد، آن دولت هم از حسن نیتی که دولت ایران نشان داده است قدردانی خواهد کرد.

با تقدیم احترامات (امضاء و مهر) علاء السلطنه، محمدعلی

***

ضمیمه ۳ شماره ۲٦۸

متن معذرت خواهی شفاهی وزیر دربار و وزیر امور خارجه از بی احترامی نسبت به سفارت دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان با محاصره آن توسط سربازان

دولت شاهنشاهی ایران با کمال تأسف اطلاع حاصل نموده است که در اجرای تصمیماتی که فقط بمنظور حفظ نظم و امنیت ساکنان پایتخت اتخاذ گردیده، برخی از مأمورین مادون، حین انجام وظایف خود بی احترامیهائی نسبت به سفارت فخیمه دولت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا مرتکب شده‌اند که مخالف با دستورات آنها بوده است، از این رو خاطر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از رفتار مأمورین مزبور سخت مکدر گردیده و به این جانب امر فرموده‌اند که مراتب تأسف صمیمانه معظم له را از این رویدادها که به هیچ وجه مطابق با احساسات دوستانه (ایشان) نسبت به انگلستان نبوده است به جناب عالی ابلاغ نمایم.

ضمیمه ٤ شماره ۲٦۸ تهران، ژوئیه ۱۹۰۸

دستخط ملوکانه برتضمین جان و مال پناهندگان در سفارت دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان

ترجمه

وزیر امور خارجه

از آنجائیکه عده‌ای از اتباع ایران، خائف از رفتار گذشته خود، در سفارت انگلیس بست نشسته‌اند، ما از لحاظ احترام نسبت بآن سفارت خانه تقصیرات گذشته آنها را بخشیده و به موجب این دسخط اعلام میداریم که جان و مال افرادیکه نام آنها در فهرستی که توسط سفارت انگلیس داده میشود، تأمین است و میتوانند خود را جهت تقصیرات گذشته مشمول عفو بدانند، از آنجائیکه عده‌ای از آنها با اینکه تقصیرات گذشته آنها بخشیده شده و موجب شرارت هستند، لزوماً باید مدتی از کشور خارج گردند لذا لازم است لیست اسامی این گونه افراد را تقدیم دارید تا درباره مدت تبعید آنها تصمیم گرفته شود.

(با خط خود شاه) صحیح است.

***

شماره ۲٦۹ (تاریخ وصول ٤ اوت)

از مستر مارلینگ به سرادوارد گری

قلهک ۱۷ ژوئیه ۱۹۰۸

شماره ۱۸۸

آقای محترم

در نامه شماره ۱٦۱ مورخ ۱۸ ماه گذشته که درباره اوضاع عمومی ایران در آن روز نگاشتم بخود جرئت داده و اظهار نمودم که مسیودوهارتویگ

در اجراء سیاست خود در حفظ سلطنت محمدعلی شاه از این عقیده شایع بین ایرانیان که روسیه بحمایت از دست نشانده خود به مداخله مسلحانه دست خواهد زد، استفاده یا قمار کرده است.

حال این پیش آمد به صلاح نهائی کشور تمام میشد یا خیر، پاسخ این سئوال مشکل است ولی نتیجهٔ فوری آن بدون شک این میشد که تهران مورد تاخت و تاز و غارت افراد باصطلاح سربازی که در باغ شاه گرد آورده شده‌اند، قرار گرفته و خسارات عمده‌ای وارد میشد تا اینکه مردم بتوانند ظل السلطان یا دیگری را برای تصدی مقام نیابت سلطنت برگزینند، و او انتظامات را برقرار نماید.

در حال حاضر، حزب ملیون در بهت فرو رفته و تا آنجائیکه میتوان قضاوت کرد، خیال ادامه مبارزه را ندارند مگر اینکه بتوانند در سفارتخانه ما بست نشینند. البته آنها کاملاً میدانند که اما امروز هم بسان سال ۱۹۰۶ خواهان این نیستم که در یک چنین مسئله داخلی خود را وارد نموده باشیم. لیکن از آنجائیکه دو سال پیش قهراً دست ما را داخل نمودند حال هم باین امید که همان تکرار شود ولی در حال حاضر آنها فاقد رهبری هستند. افراد قاجار و اشراف، جمعیتی نیست که بتوان روی آن حساب کرد.

سید عبدالله و سید محمد هم دستگیر شده و سیدعبدالله از پایتخت تبعید گردیده، مستشارالدوله در باغ شاه زندانی است و تقی زاده در آستانه خروج از کشور است. از دو واعظ و خطیب ملی بزرگ ملک المتکلمین در گذشته (یعنی در باغشاه اعدام شده، مترجم) و بهاء الواعظین در سفارت بست نشسته است. سید جمال هم عقیده بر این است که دستگیر شده است، شخصیتهای طراز دوم هم پنهان شده‌اند، در حالیکه اشخاص بی علاقه و ذینفع از قبیل معین التجار و امین الضرب با پرداخت مبالغی متفاوت امنیت را برای خود خریده‌اند و باستثنای ممتازالدوله رئیس سابق مجلس، بندرت شخصیت ممتاز دیگری باقی مانده است.

گرچه با این حساب تجدید جنبش تقریباً غیر ممکن است، عقیده بسیاری که با توده‌های مردم در بازار تماس دارند این است که حزب ملیون مترصد فرصت است تا مبارزه خود را از سر گیرد. در حال حاضر تنها نشانه این تصمیم کوششی است که پریشب مردم برای ورود قهری به سفارت به عمل آوردند. اما این موضوع بسیار ناراحت کننده است و در عین حال اعتراف میکنم، در حال حاضر راهی برای ممانعت از آن بنظرم نمیرسد مگر اینکه بگذاریم شاه بهمان عملیاتی دست بزند که بتازگی از او خواستیم. برای جبران آن عملیات رسماً معذرت خواهی نماید.

در ولایات به غیر از تبریز و تا حدی اصفهان و رشت، ظاهراً سایر نقاط نسبت بسرنوشت مجلس بی تفاوتند لیکن این امر دلیل محبوبیت شاه نیست بلکه به عکس به عقیده این جانب مملکت بطور کلی با راحت شدن از دست او خوشحال خواهد شد و از یک فرمانروای مقتدر ولو ظالم نظیر ظل السلطان، استقبال خواهد نمود.

در دربار منتهای آشفتگی حکم فرماست و مسلم به نظر میرسد که فعلا در دربار دو دسته اند یکی دسته روسوفیل به رهبری کلنل و دسته دیگر ایرانیان هوادار امیر بهادرجنگ هستند، ولی در حال حاضر هیچیک، تفوق واقعی در شورای سلطنت بدست نیاورده اند، به غیر از این دو دسته، گروهی دیگری از درباریان علاقمند وجود دارد که هر یک از این گروها ممکنست برای مدتی بتوانند شاه سست اراده را تحت نفوذ خود در آورد هیچ کس نمیداند وزراء چه اشخاصی هستند، مشیرالسلطنه، علاء السلطنه، قوام الدوله هر یک به ترتیب پستهای وزارت داخله، خارجه، مالیه و عدلیه را بر عهده دارند و بطوری که معلوم است وزیران متعددی هم برای وزارت خانه هائی مثل تلگراف، پست و غیره، تعیین گشته اند در حالیکه فرمانداران ولایات با شتابی حیرت انگیز منصوب و مجدداً فراخوانده میشوند هیچ سیاست معینی وجود ندارد. شاه گاهی به نظر میرسد که خواهان عفو عمومی و آشتی است کما اینکه ظهیرالدوله را که

خانه‌اش بجرم جا دادن یکی از انجمنها تاراج شد، به فرمانداری مازندران منصوب نموده و گاهی هم شدت عمل بخرج داده و علیرغم عفو عمومی، اجازه میدهد تا دستگیری افراد بدون هیچ رسیدگی ادامه یابد.

وزیر مختار روس با خوشبینی در باره آرامش فعلی سخن میراند و آنرا برای تشکیل یک دولت مناسب برای تجدید نظر در قانون اساسی و قانون انتخابات، فرصتی نیکو میشمارد اما از نظر این جانب معلوم نیست این کارها بدست چه کسی بایستی انجام شود.

تنها پیشنهاد عملی که تاکنون مطرح شده است پیشنهاد مسیوبیزوت میباشد تا در وزارت دارائی یک هیئت نظارت متشکل از شخص خودش، رئیس گمرکات و یکی دو نفر ایرانی که خودش آنها را می شناسد و به لیاقت و درستی آنها عقیده دارد، تشکیل شود. ولی این پیشنهاد هنوز صورت قطعی بخود نگرفته است چشم انداز ظاهری بسیار یأس آمیز است. انعقاد مجلس بهترین وسیله برای اعتماد مردم در پایتخت بنظر میرسد اما با تجر به ایکه در سال گذشته بدست آمد، این مجلس اگر هم بتواند کاری برای تشکیل یک دولت شایسته‌ای انجام دهد، بسیار کم اثر خواهد بود. در واقع ایران هنوز در خور داشتن «مؤسسات نمایندگی» بجز در یک شکل خیلی محدودی نمی باشد.

از سوی دیگر، بدبختانه شخص شاه کاملا فاقد خصایل و شرایط کشورداری ضروری برای هدایت کشور در جاده نو ین است ولو اینکه بخواهد هم چنین عمل کند. همچنین فاقد قدرت فکری و تمیز دادن امور و ثبات تصمیم که لازمه درهم کوبیدن نهضت ملی است میباشد و حتی اگر فرض کنیم که این کار هم با کمک خارجی میسر گردد نمیتواند کشور را مثل یک سلطان یک حاکم مطلق اداره کند.

مملکت از هرج و مرج چند سال اخیر بستوه آمده است و معتقدم، از هر شکل دولتی اعم از حکومت استبدادی یا ملی بقدر کافی نیرومند بوده و

بتواند نظم و آرامش را حفظ کند، استقبال خواهد کرد. اما باحتمال قوی ممکن است وضع اسف انگیز کنونی برای مدتی نامعلوم ادامه یابد. مگر اینکه شخص مقتدری پیدا شده و اداره امور مملکت را بدست گیرد.

با تقدیم احترامات، امضاء، چارلز مارلینگ

***

شماره ۲۷۰ (تاریخ وصول ٤ اوت)

از مستر مارلینگ به سرادوارد گری

شماره محترم قلهک ۱۷ ژوئیه ۱۹۰۸

آقای محترم

افتخار دارم خلاصه ترجمه نامه خیلی مفصلی که از طرف آقای تقی زاده چند روز پس از پناهنده شدن در سفارت، به عنوان این جانب فرستاده شده است به پیوست تقدیم دارد.

نامه مزبور که لحن آن کاملاً معتدل میباشد نمودار بسیار صحیحی از وضع اینجاست که از طرف روشنفکرترین رهبران ملیون ترسیم شده و گمان میکنم با علاقه‌مندی قرائت خواهد شد.

با تقدیم احترامات، امضاء، چارلز مارلینگ

***

ضمیمه شماره ۲۷۰

خلاصه نامه تقی زاده به مستر مارلینگ

ترجمه

پس از تشریح وضع پریشان و رقت انگیز ایران تحت رژیم استبداد و پیدایش جنبش مشروطه خواهی، و حمایت معنوی انگلستان آزادیخوه، و مدارای مجلس در مبارزه طولانی خود علیه شاه و روسها، وی به مسئولیت انگلستان در

نابودی مشروطیت، اشاره میکند. مردم علیرغم روسها، بر شاه برتری و سبقت جسته بودند لیکن پس از عقد قرار داد بین انگلستان و روسیه بروسها آزادی عمل داده شد و آنها با بهره‌برداری و سوء استفاده از همکاری سفارت انگلیس و تهدید استقلال ایران و جلوه دادن انگلستان بعنوان همدست خود در حمایت از استبداد دستهای مردم را بستند.

در واقعه اخیر، مجلس که مرعوب تهدیدهای روسیه شده بود با توجه به خط مشی منفی انگلستان مانع گردید که ملیون به مخالفت مسلحانه متوسل گردند. کودتای اخیر که با دستور و کمک مالی روسیه واقع شد ناقض همان قراردادی هم میباشد که بیطرفی کامل و عدم مداخله در امور داخلی ایران در آن شرط شده است. بنابر این با اختیاری که در نتیجه اعتماد عمومی مردم بوی تفویض شده و بعنوان یک نماینده ملت از دولت بریتانیا با توجه بمقتضات سیاسی تقاضا و درخواست مینماید که نام نیک خود را به عنوان دوست مللی که برای آزادی خود مبارزه مینمایند ضایع نکرده و به مردم ایران کمک کنند تا قانون اساسی خود را حفظ نمایند شاه (در این واقع اخیر) توسط نمایندگان انگلستان و روسیه رسماً قول داده و متعهد گردیده است که مشروطیت را که به موجب یک ماده از قانون اساسی قابل تعطیل نیست حفظ و رعایت نماید.

شاه به موجب دستخط خود که توأم با قانون اساسی صادر گردیده است نمیتواند مجلس را قبل از اتمام دوره قانونی دو ساله آن منحل نماید. بنابر این امیدوار است که دولت بریتانیا الغاء فوری قانون حکومت نظامی و تجدید تشکیل مجلس فعلی را که از شرایط ضروری آزادی، هر گاه صورت ظاهر آزادی بایستی حفظ شود، بشمار میرود مصرانه خواستار گردند. وی اظهار تأسف مینماید که کاردار سفارت نمیتواند وقت ملاقاتی باو بدهد تا نظریات خود را بتفصیل توضیح داده و راهنمائی و نظر دوستانه و کمک دولت انگلستان را در گرفتاری کنونی خواستار گردد.

۲ ژوئیه ۱۹۰۸

***

شماره ۲۷۱ (تاریخ وصول ٤ اوت)

از مستر مارلینگ به سرادوراد گری

(۲٦۸۳۵)

شماره ۱۹۰ قلهک ۱۷ ژوئیه ۱۹۰۸

آقای محترم

این جانب نمیتوانم بگویم چه کسی به شاه الهام داد تا به اعلیحضرت پادشاه انگلستان تلگراف نموده و احضار این جانب را به عنوان اینکه مقرون به مصلحت پیشنهاد نماید. موقعی که به وزیر امور خارجه و وزیر مختار روس مفاد تلگرام شاه و پاسخ اعلیحضرت پادشاه انگلستان را اطلاع دادم هر دوی آنها منکر شدند که از ارسال آن تلگراف اطلاعی داشته اند، لیکن مسلماً شایعاتی در باره ارسال یک پیامی روز ۲۹ ماه گذشته در تهران جاری بود و امکان ندارد که این شایعات بسفارت روس نرسیده باشد.

اظهار نظر مسیو دهارتویگ در این باب صرفاً این بود: «چه کار ابلهانه ای» با توجه به انشاء قسمت اول تلگرام مزبور مشکل است بتوان آنرا کار دست یک ایرانی دانست.

آنچه بیشتر محتمل میباشد این است که فکر ارسال تلگرام فکر خود شاه بوده است ولی پیش نویس و تهیه آن در باره توسط شخصی تنظیم شده که احاطه کامل بزبان فرانسه یا انگلیسی داشته است. عقیده عمومی در اینجا این است که کلنل لیاخف یا شاپشال الهام بخش آن بوده اند اما اینجانب هیچ دلیلی در تأیید این نظریه ندارم و از این رو آنرا باور نمیکنم. تلگرام شما حاکی از موضوع این تلگرام و پاسخ اعلیحضرت پادشاه (انگلستان) به آن موقعی که من در موقع که من در تهران بودم به قلهک رسید و لذا نتوانستم بموقع باز گردم تا بتوانم همان روز یادداشتی برای وزیر امور خارجه تهیه و ارسال دارم. اینجانب تردید داشتم که آیا میل اعلیحضرت پادشاه این است که پاسخشان را شخصی تسلیم کنم یا خیر، لیکن از بیم آنکه شاه ممکنست اشکالاتی برای شرفیابی

اینجانب بوجود آورند فکر کردم بهتر است مسترچرچیل را بفرستم و اوپاسخ پادشاه را بامداد روز اول ماه جاری به شاه تسلیم نموده گزارشی درباره این شرفیابی به پیوست تقدیم است. بار دیگر جسارت کرده و از ابراز اعتماد و عنایت اعلیحضرت نسبت باین جانب مراتب سپاسگزاری خاضعانه خود را تقدیم میدارد.

با تقدیم احترامات، امضاء، چارلز مارلینگ

***

ضمیمه شماره ۲۷۱

یادداشت چرچیل

برحسب دستوریکه داده بودید بامداد به باغ شاه رفته و ترجمه تلگرام علیحضرت پادشاه انگلستان را که درپاسخ تلگرام شاهنشاه رسیده است با خود بردم. ساعت هفت بامداد، امیر بهادرجنگ مرا درچادر خود پذیرائی کرد. وقتی بچادر امیربهادر میرفتم در راه پاره‌ای از زندانیان را که زنجیر بگردن آنها بسته شده بود مشاهده نمودم. چون شاه هنوز لباس نپوشیده بود، به ناچار بیش از مدت یک ساعت در انتظار ماندم. در این مدت با امیربهادرجنگ بصحبت کردن پرداختم و او خیلی آزادانه درباره حوادث روزهای اخیر سخن گفت. وی شاپشال را سخت بباد حمله گرفت و او را دیوانه خواند. از این فرصت استفاده کرده درباره زندانیان سئوالاتی کردم و تقاضا نمودم که با آنها به طور انسانیت رفتار کند. یادآور شدم، که حضرت علی داماد پیغمبر (محمد) با شخصی که در مسجد کوفه ضربتی باو زده و این ضربه به هم مهلک واقع افتاد، معهذا چگونه رفتار کرد[۴۶]. امیربهادر که به دین‌داری تظاهر میکند، چون

۴۶ ــ در مورد این اظهارات جورج چرچیل به امیر بهادرجنگ نسبت به فضائل اخلاقی حضرت علی (ع) و اطلاعات وی در این باب ممکن است بعضی از خوانندگان اظهار تعجب



وانمود کرد که سخت تحت تأثیر سخنانم قرار گرفته بمن اطمینان داد که با زندانیان به خوبی فتار میشود. چند کلامی هم بنفع سردار منصور از لحاظ نشانی که از طرف دولت انگلیس دارد سخن گفتم. در حدود ساعت هشت بما خبر دادند که شاه برای پذیرفتن این جانب حاضر هستند. ما هم مطابق معمول

←

نمایند که چطور یکنفر انگلیسی مسیحی به بعضی خصوصیات مذهب اسلام و مخصوصاً برخی وقایع صدر اسلام از قبیل واقعه قتل و شهادت حضرت علی ابن ابی طالب (در سال ٤٠ هجری) در مسجد کوفه بدست یکی از خوارج نهروان (بنام عبدالرحمن ابن ملجم مرادی) مطلع بوده و اینگونه اظهار نظر مینماید، بدین مناسبت لازم به توضیح است که اولا آنطور که تاکنون دیده شده است وزارت امور خارجه انگلستان باین نکته توجه دارد که مأمورینی را که بکشورهای دیگر مخصوصاً کشورهای خاورمیانه میفرستد حتی الامکان بعضی اطلاعات لازم راجع باوضاع و احوال و زبان و عادات و اخلاق و معتقدات مذهبی آن کشورها داشته باشند ثانیاً در این مورد بخصوص ظاهراً مبنای اطلاعات جورج چرچیل در این قسمت که برای جلب رأفت و ترحم امیربهادرجنگ نسبت به زندانیان باغ شاه راجع به حضرت علی(ع) بیان داشته است مندرجات کتاب معروف مورخ و فیلسوف شهیر انگلیسی توماس کارلایل Tomas-Carlyle بنام قهرمانان The.Heroes میباشد که در مصر بزبان عربی بنام «الابطال» ترجمه شده و بعداً بوسیله شیخ ابوعبدالله زنجانی با مقدمه و حواشی حاج عباسقلی وجدی (واعظ چرندابی) در تبریز بفارسی بنام «قهرمانان» ترجمه شده است.

توماس کارلایل در این کتاب بسیار آموزنده و پرارزش خود اشخاص بزرگ ومهمی را که در این ده و اندی قرن اخیر دنیا قیام نموده و منشاء تحویلات بزرگی از جهان مختلف شده اند یا به جهانیان یا گروهی از آنها تکان داده اند «قهرمان» نام داده و شرح حال یکایک آنان را میدهد، ازجمله حضرت محمد پیغمبر اسلام را نخستین قهرمان ذکروستایش مینماید وحقایق مهمی را که پیروان مذهب مسیح و مخصوصاً متعصبین آن مذهب و منکران مذهب اسلام راجع به شخصیت بزرگ حضرت محمد تاکنون بر آنها مجهول بوده است به بهترین طرزی روشن ساخته است که چون از موضوع بحث ما خارج است از تفصیل آن در اینجا صرفنظر میشود و فقط به نقل این قسمت که مربوط بموضوع بحث بالا میباشد اکتفا میشود:

«علی که شجاعت و شهامت مشهورش با رقت ممزوج بود در کوفه بواسطه شدت عدلش که همه نفوس طاقت تحمل قوانین آنرا در خودشان نمیدیدند بدست یکی از خوارج کشته شد و نزدیک رحلت او از دارفانی وصیت کرد: اگر من مردم در قصاص از قوانین اسلام و عدل تجاوز نکرده و اگر عفو کنید به تقوی نزدیک است و اگر زنده ماندم در امر خود مختارم»

بسمت اندرون رفتیم. ترجمه تلگرام اعلیحضرت پادشاه انگلیس را به شاهنشاه تسلیم داشتم و ایشان شخصاً آنرا خواندند. وقتی خواندن تلگرام به نیمه رسید بود گفتند من هنوز هم سر حرف خود ایستاده‌ام و میگویم که سفارت هیچ گاه تحت محاصره سربازان نبوده است. اطلاعات نادرستی توسط غرض‌ورزان داده شده است.

سپس تلگراف را به پایان رسانیده و بمن گفتند که دیدنم بسیار خوشوقتند، چه بیش از ده سال است که من را شناخته و بمن اعتماد دارند از این رو بر من است که کاردار را اندرز دهم.

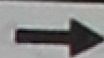
جواب دادم، کاردار وظیفه خود را انجام داده و دلیلی در دست نیست که بدگمانی شاه را تأیید نماید. شاه به اظهارات خود ادامه داده و گفتند مایلند با همه کشورها هلند، بلژیک و غیره مناسبات حسنه داشته باشند و البته خیلی مشتاق هستند که روابط دوستانه‌ای با انگلستان داشته باشند لیکن کاردار طوری رفتار میکند که گوئی ایرانی ها مردمی متمدن و نجیب هستند[47].

۴۷ ــ زهی بدبختی و شرمساری!! حقیقتاً ایران در دوره سلطنت قاجاریه مخصوصاً زمان محمدعلی میرزا دوره ننگین باری را گذرانیده است. بسیار بسیار عجیب و شرم قابل نکوهش بوده است برای ادامه حکمفرمائی خود در مقابل یک نماینده خارجی نسبت به ملت خود بدبختانه تصادفاً و بحکم وراثت و بدون هیچ استحقاق و لیاقت یا شخصیت بر آن سلطنت مینماید (یعنی نسبت به کشوری که بشهادت تاریخ خود مهد یکی از غنی ترین تمدنهای جهانی است) چنین عقیده سخیف و بسیار غلطی اظهار و آنها را (لابد از لحاظ قیاس به نفس) دور از تمدن و نجابت معرفی مینماید؟

بهر حال لازم به توضیح است که محمدعلی میرزا از زمان ولیعهدی و اقامت در تبریز در اثر سوء تربیت وافراط درعیاشی وداشتن اطرافیان فاسد ورو حیه ای متعدی ومتجاوزبوده بطوریکه در تاریخ وقایع آذربایجان ثبت شده است مرتکب فجایع بسیاری شده و بدبختانه با داشتن معلم و مربی روسی (یعنی شاپشال معروف) از همان اوقات بخیال خودش برای تحکیم موقعیت آینده خود در حقیقت سر سپرده روسها شده بود و همانطور که در تاریخ مشروطه ایران نوشته کسروی (بخش یکم ص ۱۴۸) میخوانیم «گرایش او به روسیان تا آنجا رسید که پیکره‌ای با رخت قزاقی از خود برداشته و بی باکانه آنرا بدست مردم میداد. مردم می اندیشیدند آینده کشور با چنین کشور

←

در اینجا امیربهادر بمیان حرف شاه دو یده گفت، «بلی آنها هر چند که متمدن نیستند مردم نجیبی هستند». شاه بسخنانش ادامه داد که موقعی که



داری چه خواهد بود؟... ازپادشاهان قاجار کسی به حال رفتار این نبوده... جوان آزمند با همه دارائی بسیار و جایگاه بلند از مردم پول دریافت میکرد و از کسانی وام گرفته نمی‌پرداخت و ستمگران این خوی او را شناخته و با دادن پولهائی و یا از راه دیگری به او نزدیکی جسته و به پشت گرمی یاوریهای او در ستمگری با مردم اندازه نگه نمیداشتند...»

و اما از قساوت قلب و بی رحمی عجیب او هم ذکر بشود، بر مورخین و مطلعین پوشیده نیست که میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی (کرمانی) از جمله مبلغین اصلی آزادی و بر انداختن حکومت استبداد و از فدائیان صدر مشروطیت ایران میباشند که پس از رفتن به اسلامبول با سید جمال الدین اسدآبادی معروف برای پایه گذاری اتحاد اسلامی همکاری کرده و نتیجتاً باتهام تشویق و توصیه به میرزا رضا کرمانی (قاتل ناصرالدین‌شاه) تحت الحفظ به تبریز اعزام شدند و در آنجا بدستور محمدعلی میرزا آنها را در خانه اش زیر درخت نسترن یکی یکی را سر بریده و خود او در بالاخانه تماشای آدمکشی میکرد و ظاهراً لذت میبرد!! سپس بدستور او پوست سر آنها را کنده پر از کاه نموده و به تهران فرستادند!

واقعاً سزاوار است که به روان پاک شهداء راه مشروطیت و رادمردان فداکار و غیوری که برای سرنگون ساختن یک چنین شخصی بی‌پرنسیب و ناصالح و ستمگر علی رغم حمایت دولت تزاری روسیه از او، قیام و تا پای جان ایستادگی نموده و سرانجام او را مغلوب و با تحمل خفت مجبور باستعفاء از سلطنت وپناهنده شدن به سفارت دولت تزاری روسیه نمودند از صمیم قلب درود بفرستیم. بلی او که چنین اظهار غلط و ناروائی نسنجیده و نفهمیده نسبت به مملکت ایران نموده عاقبت بطرز اهانت‌آوری از ایران خارج وپس ازچندین سال زندگی ناراحت بالاخره در خاک یک کشور بیگانه با احساس تنهائی و غربت و هم احساس حقارت و عذاب روحی و خفت جان سپرد، ولی ملت ایران با سربلندی و افتخار باقی وپایدار بوده و خواهد بود در حالیکه در مورد درگذشت گوینده آن عبارت موهن نسبت به وطن خود که فرط بی خبری و جهالت در رژیم حکومتی مستبدانه و ستمگرانه کمترین اطلاعی از مجد و عظمت دیرینه ایران نداشته است گوئی خامه تقدیر این عبارت و آیه مناسب حال را بر روی سنگ قبر او نقش نمود «خسرالدنیا و الاخره» تا مایه عبرت دیگران باشد و هم خواننده بیاد آورد که صبح روز بعد از بمباران مجلس که شرح آن در صفحات پیش گذشت موقعیکه دژخیمان «کلیجه قرمز» محمدعلی شاه میخواستند ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل را بوسیله طناب اعدام کنند ملک المتکلمین در آنحال این شعر از قصیده معروف خاقانی را میخواند:



نفرات اعزامی (سپس کمی مکث کرد و جمله خود را عوض کرد) موقعی که نفراتی که دستور داشتند مراقب باشند، در اطراف سفارت چه میگذرد، فراخوانده شدند با خوشوقتی اطلاع حاصل کردم که عده‌ای از مردم بجلوی درب سفارت آمده بودند تا پناهنده شوند آنها را راه ندادند.

گفتم، البته آنها را راه ندادند و این همان موضوعی بود که کاردار وعده داده بود، البته شاه از این موضوع متعجب شد سپس اظهار داشت که او هنوز معتقد است، که کاردار کاملا تقصیر دارد. چه علت دارد که پادشاه انگلستان یک وزیر مختار نفرستاده است؟ گفتم شاهنشاه در مورد کاردار بکلی سوءتفاهمی بر ایشان پیش آمده است و میخواستم بسخنانم ادامه دهم که امیر بهادر مجدداً بمیان حرفم دو یده گفت، تصادفاً غروب دیروز با کاردار ملاقات کرده و با او مفصلاً صحبت نموده است و اینک اوضاع کاملاً بر او روشن میباشد او از شاه درخواست نمود که اجازه بدهد از این پس کارهای مربوط بسفارت انگلیس را شخص او حل و فصل نماید.

شاه مجدداً اظهار داشت از دیدن من خوشوقت هستند اما نواب (عباس قلی خان) دسیسه میکند و برادرش (حسین قلی خان) هم بکلی دیوانه است.

من هیچ اظهار نظری نکردم و شرفیابی پایان رفت.

قلهک ۱ ژوئیه ۱۹۰۸

امضاء، جی. پی. چرچیل

***

←

«ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما»
«بر قصر ستمکاران تا خود چه رسد خذلان»

توضیحاً اضافه مینماید که محمدعلی شاه (بنا بر تحقیقات فاضلانه آقا دکتر باستانی پاریزی مندرج در مجله «خواندینها» شماره ۹۷ مورخ ۹ شهریور ماه ۴۷) در تاریخ ۹ رمضان ۱۳۴۳ قمری مطابق با فروردین ۱۳۰۴ درسان ریبو (ایطالیا) بمرض قلبی در گذشت و در آنموقع احمدشاه ازپاریس خود را بر جنازه پدر رسانید و سلطان مخلوع عثمانی هم برای تسلیت بخانه ایشان رفت.

شماره ۲۷۲ (تاریخ وصول ٤ اوت)

از مستر او بیرن به سرادوارد گری

شماره ۳۳٤ سن پترسبورگ ۲۵ ژوئیه ۱۹۰۸

آقای محترم

روز ۲۲ ماه جاری، وزیر امور خارجه ضمن مذاکره با اینجانب در باره حوادث تبریز از نگرانی زیاده نموده اوضاع کاملاً هرج و مرجی که در آنجا حکمفرماست، آکنده از خطر است. سرکنسول روس تاکنون مورد تعرض قرار نگرفته و مردم دقت میکنند که از حمله به خارجیها احتراز کنند لیکن، هیچ تضمینی وجود ندارد که یک چنین حادثه‌ای روی نخواهد داد. گفتم از گزارشهائیکه این جانب خوانده‌ام مسیو پوخوتونو ظاهراً خیلی مورد نفرت مردم است.

مسیو ایزولسکی جواب داد، او کاری نکرده است تا سزاوار تنفر عمومی گردد زیرا او فعالیت خود را محدود باین کرده است که بین دستجات میانجیگری نماید. همین اوخر، او پیشنهاد کرده بود که مجتهدین از شهر به خارج فرستاده شوند این پیشنهاد میتواند تعبیر بر جانبداری او از دسته ملیون بشود.

مسیوایزولسکی سپس در باره زیانهای هنگفت معاملات بازرگانی که بعلت وجود هرج و مرج به روسیه وارد گردیده، سخن گفت و مطلب را بآنجا کشانید که گفت، اگرچه روسیه خواهان چنین پیش‌آمدی نیست اوضاع ممکنست به مرحله‌ای برسد که روسیه ناگزیر از مداخله بشود. گفتم، اگر روسیه چنین اقدامی بعمل آورد، مایه کمال تأسف خواهد بود و به عالیجناب یادآوری شدم که دولتین ما اخیراً اعلام کردند، که سیاست عدم دخالت در امور داخلی ایران را حفظ خواهند کرد. مسیوایزولسکی تکرار کرد، که روسیه مایل نیست مداخله کند و تنها هنگامی دست باین کار خواهد زد که اوضاع و

احوال آنرا غیر قابل اجتناب نماید. در هر حال روسیه البته پیش از مشورت با دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان اقدامی نمیکند. دیروز بار دیگر با وزیر امور خارجه ملاقات و این موضوع و این موضوع را تجدید کرده گفتم آنچه که عالیجناب روز ۲۲ ماه جاری بمن اظهار داشتند، مرا ناراحت ساخته است. بطوری که کسب اطلاع کرده‌ام در مذاکراتیکه بین ایشان و سفیر دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان واقع شده طرفین موافقیت کرده اند تا هنگامیکه جان ومال اتباع انگلیس و روس محترم دانسته شود هیچ مداخله ای در ایران نبایستی بشود، عالیجناب اینک از زیانهای وارده به تجارت روسیه سخن به میان میآورند. اگر روسیه بخواهد هر موقع که خسارتی به کارهای تجارتی او وارد شود روی اصل مداخله اقدام نماید این کار او را بجای باریک خواهد کشانید. مسیوایزولسکی درپاسخ بمن اطمینان داد که سیاست دولت روس در این زمینه به هیچ وجه تغییری داده نشده است. مداخله در ایران «آخرین چیزی است که میل بدان دارند» خسارت وارده به تجارت روسیه در واقع باید بسیار زیاد باشد تا موجب چنین اقدامی گردد.

من نباید سخنانی را که روز ۲۲ ماه جاری به من گفته است حمل بر این کنم که روسیه واقعاً مداخله در امور ایران را در نظر گرفته است. ایشان صرفاً میخواسته است مراتب نگرانی خویش را از این موضوع که ممکنست اوضاع به مرحله ای برسد که دست زدن به مداخله اجتناب ناپذیر باشد به این جانب اعلام نماید.

با تقدیم احترامات

امضاء، هیو او بیرن

***

در کتاب اسناد تاریخی وقایع مشروطه ایران «نامه های ظهیرالدوله» که بکوشش دکتر جهانگیر قائمقامی گردآوری شده است چنین؛ می خوانیم؛ شاید یکی از بی غرضانه ترین گزارشها وقایع بمباران مجلس باشد.

تلگراف از طهران برشت، ۲۴ جمادی الاولی ۱۳۲۶

بعموم حکام و ایالات ممالک محروسه بالقابهم. چون قریب دو سال بود مفسدین و مغرضین هنگامه طلب دارالخلافه محض اجرای خیالات فاسد بنای تفتین و افساد را میان عوام الناس گذاشته روزنامه نگاران و نطاقین مفسد را نیز با خودشان همدست کرده بکلی از جادهٔ سلامت و وظیفهٔ خود خارج شده بزبان و قلم اسباب توهین دولت و ملت را فراهم کرده حتی وکلای محلس شورای ملی بسوء افعال و اعمال آنها متهم شده تا بجائی رسیده که افساد و اخلال آنها به ولایات و سرحدات سرایت کرده سلب امنیت از تمام مردم نموده و اشرار و سارقین موقعی پیدا کرده دیگر ابقاء برمال و جان احدی نکرده همه روزه اخبار قتل و غارت و بی نظمی بعرض خاکپای مبارک رسیده طرق و شوارع بی نظم و بکلی رشتهٔ انتظام گسیخته بطوریکه هیچکس قادر به حفظ جان و مال خود نبوده. در این مدت بندگان اعلیحضرت قدر و قدرت اقدس همایون ملوکانه ارواحنافداه محض کمال رأفت و مرحمت تمام را بسکوت گذرانیده هر قدر خواستند بملایمت ونصیتحت آنها را ساکت و متقاعد فرموده از این خیالات واهیه که نتیجهٔ مضرهٔ آن عاید ملت و رعیت میشود منصرف فرمایند در حال آنها مفید نشده سهل است برتجری آنها افزوده ممالک را بکلی هرج و مرج نموده از هیچگونه خودسری فروگذار نکرده تا آنکه کار را بجائی رسانیدند که بطرف نظام دولت بمب و تفنگ انداخته چند نفر را مقتول ساخته ذات کامل الصفات همایونی را بحدی متغیر ساختند که لاعلاج محض نظم و امنیت مملکت و آسایش ملت و رعیت که ودایع حضرت احدیت هستند امر باستعمال قوه جبریه فرموده بقوه قهریه نظامی اشرار و مفسدین و مغرضین راتنبیه وتدمیر و سیاست فرموده مملکت بحالت نظم و امنیت اعاده کرده دیگر اسمی از اشرار و مفسدین باقی نمانده و دارالخلافه را نظامی فرمودند. فعلا طوری شهر طهران و اطراف منظم و مرتب است که سالیان دراز احدی قدرت شرارت و جسارت نداشته تمام مردم قرین رفاه و امنیت شدند. این است

حسب الامر اقدس اعلی ارواحنافداه بعموم حکام ولایات ممالک محروسه اکیداً ابلاغ و مقرر میدارد که باثبات قدرت و قوت قلب و استقلال مشغول نظم و امنیت ولایت بوده مقتضیات آسایش رعیت را فراهم کرده دست تعدیات اشرار را از مردم کوتاه داشته عموم ملت و رعیت را بمراقبت و مرحمت دولت مستظهر و امیدوار و بحسن سلوک و مهربانی رفتار کرده در حفظ نظم و امنیت ولایت غفلت و خودداری نکرده از اشرار قویاً جلوگیری نموده و اگر مفسدی و مغرضی باشد دستگیر نموده هر گاه محتاج باستعداد دولتی باشد فوراً اطلاع دهید که از اردوی کیوان شکوه عده از قشون ظفر نمون بآنها فرستاده شده از اشرار تنبیه کامل شود. البته اقدامات خودتان را در نظم مملکت و آسایش رعیت اطلاع دهید تا بعرض برسد

مشیرالسلطنه

تلگراف از طهران برشت ۲۴ جمادی الاولی ۱۳۲۶

به عموم حکام ولایات و ایالات ممالک محروسه بالقابهم و عناوین هر یک تلگراف شود، چون لازم بود خاطر محترم شما را از مدلول قضا مشمول دستخط انجم نقط مبارک مستحضر و حسب الامر عیناً درج و ابلاغ نماید.

جناب مشیرالسلطنه رئیس الوزراء. چنانچه براحدی پوشیده نیست بواسطهٔ ایجاد انجمن هائیکه بدون نظامنامه تشکیل و در امور دولتی که از وظایف اهالی خارج است منحصراً دخالت مینمودند بطوریکه رشته انتظام امورات را از دست اولیای دولت خارج و بمیل خود میخواستند امور مملکتی را حل و عقد نمایند و نزدیک بود هرج ومرج عظیمی در کلیه مملکت روی داده موجب اضمحلال دولت قدیم و قویم ایران گردد. و از طرف دیگر انطباعات و ناطقین بواسطه اتکاء بانجمن ها مدد اخلال و اغتشاش کلیه امور شده بودند از آنجا که رشتهٔ امور مملکتی باید در تحت توجه مخصوص ما در دست معدودی از عقلا بوده باشد هر قدر خواستیم که انجمن ها را بوظائف خود ملتفت نموده از

تخطیات فسادآمیز آنها جلوگیری نمائیم بجهة اتکائی که بر مجلس شورای ملی داشتند نیت خالص ما پیشرفت ننموده و علاوه برای نیل بمقاصد مضره خود بعضی مفسدین آشوب طلب که همیشه طالب هرج ومرج بودند مانع از جریان امور در مجاری صحیحه بودند عاقبت بجهة حفظ آسایش این ملک که از طرف حضرت باری تعالی جل شانه بکف کفایت ما تفویض شده است و برای امنیت و رفاهیت قاطبهٔ اهالی که بمنزلهٔ فرزندان ما هستند خواستم مفسدین را دستگیر نموده و از نتایج وخیمه اعمال و حرکات ناشایستهٔ آنها جلوگیری نمائیم بمجرد اینکه در این امر اقدام نمودیم از طرف مجلس از آنها حمایت شده و جمع کثیری از اشرار و مفسدین مجلس را پناه گاه قرار داده در مقابل قشون دولتی سنگرها بسته و باستعمال نارنجک و مواد ناریه اقدام نمودند لهذا مجبور شدیم که از تاریخ امروز بمدت سه ماه مجلس شورای ملی را منفصل کرده و پس از این مدت وکلای متدین صحیح دولت و ملت پرست منتخب شده با مجلس سنا توأماً مفتوح شود مقرر آنکه عبارات همین دستخط را به حکام ولایات مخابره نمائید که قاطبهٔ اهالی از نیات خسروانهٔ ما در آسایش و رفاهیت عامه وجد و جهدیکه پیوسته در انتظام امور داریم منتظر و امیدوار باشند — ۱۴ جمادی الاولی ۱۳۲۶ عموم اهالی را از مدلول دستخط مبارک منطلع نمائید.

مشیرالسلطنه

مکتوب از طهران برشت ۲۴ جمادی الاولی ۱۳۲۶

البته شرح مفصل از وقایع دیروز سه شنبه همه کس حضور مبارک عرض خواهد کرد آنچه من شنیده ام این است که عرض می کنم. دیروز سرآفتاب چند نفر قزاق آمدند در مجلس گفتند شاه فرمودند ابداً با شما کار ندارم نه با مجلس نه با انجمن ها فقط آن هشت نفر را که خواسته ام بدهید اگر ندهید مجلس را بتوپ می بندم امروز قتل عام میکنم ابداً مجلس جوابی نداد مکرر قزاقها گفتند. در مجلس یکدفعه تفنگ انداخته شد برای قزاقها سی تا قزاق را

زدند یکی برای شاه خبر برد شاه فرمان به پلکنیک[۴۸] داد که مجلس و مسجد را توپ به بندند. یکمرتبه شهر بهم خورد. دوازده سیزده عراده توپ رفت رو به مجلس. غلامهای امیرفوج سیلاخوری، سر باز و قزاقها دیگر چه عرض کنم که چه کردند خودتان میدانید دزد پی بازار آشفته میگردد دیگر هر کس رامیدیدند تند راه میرود میگرفتند میکشتند بنای شلیک را به مجلس گذاردند. آقا سیدعبدالله و آقاسیدمحمد و تقی زاده وپسرهای آقا سیدمحمد و ظهیرالسلطان گریختند رفتند پارک امین الدوله[۴۹] قایم شدند هم اهل مجلس آنکس که توانست گریخت هر کس نتوانست کشته شد و زیر آوار ماند. سر در مسعودیه را خراب کردند تمام اسبابها و مبل خانه ظل السلطان را بکلی غارت کردند خانه جلال الدوله را غارت و خراب کردند خانهٔ بانوی عظمی[۵۰] را ریختند غارت کردند خراب کردند خانه سید علی قمی را خراب کردند انجمن آذربایجانی را با ده پانزده انجمن که طرف باغ مجلس بود تمام خراب کردند و اسباب شان را غارت کردند حتی در وپنجره آهن، قالی، میز، لحاف و دوشک اسباب خانه بقدر سی وچهل خانه جزو را هم غارت کردند که اسم صاحبانش درست معلوم نیست مردم تماشاچی بی اندازه کشته شدند صدوسی چهل قزاق، صد تا اسب، پنجاه شصت نفر سر باز از سوارهای امیر و فوج سیلاخور هم روی هم دو یست، سیصد نفر کشته شدند آنها که توی مسجد سپهسالار بودند خیلی کشته شدند از طلاب و تجار هم توی مسجد خیلی بودند بقدر صد نفری فرار کردند باقی کشته شدند خیلی ها زیر آوار رفتند که هنوز معلوم نیست کی وچند نفرند صبح دیروز ملک المتکلیمن با یک نفر آخوند دیگر را قزاقها پشت خودشان سوار کرده بودند آنقدر کتک زده بودند بآنها که با یک پیراهن و شلوار سر برهنه تن خونین ازپشت خانه ما بردند باغ شاه. ده بیست نفر را گرفتند. دو

۴۸ ــ پلکنیک بروسی سرهنگ است و منظور لیاخوف رئیس قزاقخانه میباشد.

۴۹ ــ حاجی میرزا حسین خان پسر مجدالملک.

۵۰ ــ دختر ناصرالدین شاه و خواهر ظل السلطان.

ساعت بغروب مانده کنت و غلام رضاخان آمدند پشت حصیری، که الان آقا سید عبدالله و آقا سید محمد و تقی زاده و پسرهای آقا سید محمد و ظهیرالسلطان را بردند باغ شاه در حالتی که همه سر برهنه رخت هاشانرا تکه تکه کرده بودند سر و صورت خون آلوده اول تا دم خانه کنت اینها را با پس گردنی پیاده آورده بودند آقا سید عبدالله غش کرده بود و دیگر نتوانسته بود راه برود یک کالسکه آوردند همه شانرا ریختند توی کالسکه بردند باغ شاه بمن میگفتند یک کاغذ بشاه بنویس توسط ظهیرالسلطان را بکن نکشندش به ببینید من حالا چه حالی باید داشته باشم گفتم کاغذ بشاه که ابداً در این موقع فایده ندارد بامیر بهادر یک کاغذ نوشتم که نمیگویم ظهیرالسلطان تقصیر ندارد اما جوان است رحم بجوانیش کنید بفرستیدش یک جائی یا حبسش کنید نگذارید بکشندش کاغذ را مهر کرده دادم بغلام رضاخان که ببرد پیش پدر آجودان باشی که او بامیر بدهد برای آنکه آدمهای ما را نمیگذارند اردو بروند کاغذ را گرفت برد پیش وزیر نظام[51]، دیگر دیشب تا حالا نه خودشان را دیدم نه جواب کاغذ را از دیروز صبح تا الان هنوز نه من خوابیده‌ام نه فروغ الملوک[52] ابداً هم نمیدانیم چه بر سر ظهیرالسلطان آورده‌اند هیچکس هم بمن بروز نمیدهد نمیدانم کشتندش، نگاهش داشتند، هیچ نمی فهمم الان دستم باندازه‌ای میلرزد که قلم را بسختی نگاه داشته‌ام البته نمی توانیم تصور حال یک مادری را در این موقع بفرمائید الهی شکر طهران نیستید حال دیروز ظهیرالسلطان را ندیدند و نشنیدند که چه طور توی خاک و خون میکشیدندش میبردند دیروز صبح زود بود یکدفعه صدای فریاد توی باغ آمد بعد چند تیر تفنگ یکنفر از این فکلی ها فریاد زنان خودش را انداخت توی باغ که خون از پایش میآمد یک سر فرار کرد رفت آخر باغ قزاقها خواستند عقبش بیایند توی باغ صاحب منصبان نگذاشت گفت وارد باغ آقای ظهیرالدوله نشوید. قزاقها را برد آن مرد که را احمد[53] آورد توی اطاق

۵۱ ــ حسن خان سردار کل پسر الله یارخان آجودان باشی کل.

۵۲ ــ ولیه دختر آقای ظهیرالدوله.

۵۳ ــ سرایدار خانهٔ ظهیرالدوله.

دم در پرسیدم که هستی چرا غضب کرده بودند گریه کرد که من تقصیر نداشتم این قزاق گفت تو برادر مرا کشتی خواست مرا بکشد پناه آوردم بشما. دیروز غلام‌رضاخان و میرزاعلی اکبرخان و ظهیرالممالک انجمن اخوت بودند دیگر تا غروب هیچکس انجمن اخوت نبود و شب هم کسی نیامد امروز هم تا آلان که چهار ساعت از دسته رفته هنوز کسی نیامده. من گفتم آن مرد که را اینجا نگاه ندارید خوب نیست غلام رضاخان برد خانه خودشان چه عرض کنم چه قیامتی است چه اوضاعی است امروز هم دکانها را باز نکردند یعنی صاحب ندارد که باز کنند تمام تجار و کسبه همانطور که عکس شان را ملاحظه فرمودید در سفارت جمع بودند امروز ده دوازده روز بود در مسجد سپهسالار جمع بودند در مجلس همانطور باز دیگ های پلو بار بود خرج میدادند جمع بودند توی بازارها خیابانها مثل روز قبل ابداً کسی نبود تمام انجمن ها توی مجلس بودند، هم شب هم روز غوغائی بود. دیروز که مجلس را توپ بستند مسجد راهم پنج شش توپ انداختند یک سمت مسجد را خراب کردند میگویند خیلی از تجار معتبر که معلوم نیست زیر آوار رفتند و نصف شان گریختند حاجی حسین آقا را دیروز سه بغروب مانده گرفتند با کمال افتضاح اینقدر با ته تفنگ زده بودندش که میگویند اگر نکشندش هم خواهد مرد دور خانه اش را هم قزاق و سرباز گذاشته اند امروز صبح شنیدم از آن ده نفر که کشتند یکی هم او بوده است ولی نباید صحت داشته باشد متصل قزاقها دسته دسته آدم میگیرند میبرند باغ شاه بعضی ها را فوری میکشند بعضی ها را نگاه میدارند امروز هم دکان و بازارها بسته است فقط دکانهای خوراکی باز است هیچکس قدرت ندارد توی خیابانها راه برود قزاق و سوارهای امیر مردم را میکشند میگویند اینها بابی هستند. الان هم که اینجای کاغذ را می نویسم صدای ده دوازده تیر پشت هم از توی خیابان آمد پرسیدم گفتند که یکی توی درشکه بود میرفت یک سرباز تفنگ زد به سینه اش دم کالسکه خانه شاه دو سه نفر بحمایت در آمدند ده

پانزده سرباز جمع شدند دو سه نفر هم زخمی شده هنوز صدای همهمه می آید و غوغا است.

ملکه ایران

تلگراف از تهران به رشت ۲۷ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶

خدمت جناب مستطاب اجل اکرم افخم آقای ظهیرالدوله دام اقباله از تلگراف جناب مستطابعالی دایر براینکه ابلاغ قدر قدرت جهان مطاع مبارک را به تمام اهالی گیلان ابلاغ کرده مجتمعین را متفرق دکاکین را باز کرده ذخیره را محفوظ داشته جنابان سردار همایون و محتشم الملک نیز باقتضای دولتخواهی بمراتب خدمت و نظم شهر مشغول بوده و نصرالله‌خان میر پنج قزاق و سوارچگنی و سرباز قزوینی در کمال نظم و آراستگی بخدمتگزاری پرداخته از هر جهة موجبات امنیت و انتظام در شهر و اطراف فراهم و عموم اهالی امیدوار و دعاگو شده‌اند خاطر دریا مفاطر همایون شاهنشاهی قرین نهایت استرضا و مسرت گردیده اظهار مرحمت مخصوص نسبت به جنابعالی و جنابان سردار همایون و محتشم الملک و سایرین فرموده مقرر فرمودند مقصود و منظور همایونی همان است که در تلگراف فوق بدستخط مبارک ابلاغ و باید کمال مراقبت را در ازدیاد نظم شهر و اطراف فرموده هر کس بخواهد تمرد و افساد نماید بلا تردید گرفته تنبیه نموده حدود هر کس را معلوم و انجمن ها را متفرق ساخته راپرت اقدامات در حفظ نظم [را] اطلاع بدهید بعرض برسد.

و هر گاه لازم باشد یک عده قشون هم از اردوی دولتی که الان در رکاب مبارک مجتمع و حاضر هستند و دارالخلافه را منظم کرده روانه شود اشخاص مفسد را تنبیه نمائید که دیگر احدی نتواند اسباب فساد و عدم آسایش مردم را که رعیت شاهنشاه ارواحنافداه و ودیعه خداوند هستند شوند.

مشیرالسلطنه

تلگراف از طهران برشت ۲۷ جمادی الاولی ۱۳۲۶

خدمت جناب مستطاب اجل اکرم افخم آقای ظهیرالدوله دام اقباله
تلگراف جناب مستطاب عالی را در حفظ و امنیت شهر رشت و مراقبت کاملی که در این خصوص دارید عیناً بعرض خاکپای مبارک رساندم موجب کمال مسرت و خوشنودی خاطر مبارک گردید اظهار تمجید و تحسین کامل فرموده و در خصوص انجمن‌ها هم مقرر فرمودند حالا که مجلس تعطیل شده انجمن‌ها هم در تمام ولایات باید مرتفع و موقوف باشد. البته کلیهٔ انجمن‌ها را موقوف کرده از مفسدین و ناطقین جلوگیری و ممانعت فرمائید، هر گاه بخواهند تمرد نموده در اجتماع خود باقی باشند زود اطلاع بدهید یک عده از استعداد اردوی دولتی را فوراً مأمور گیلان نموده اشرار و مفسدین را دستگیر و سیاست نمایند که دیگر احدی قدرت تمرد نداشته بعدها از حدودشان نتوانند تجاوز نمایند. منتظر تلگراف ثانی جناب عالی هستم که بعرض برسانم.

مشیرالسلطنه

مکتوب از طهران برشت غره جمادی الاولی ۱۳۲۶

در روز یکشنبه و دوشنبه صحبت و مذاکره بود که از طرف دولت بعض اقدامات نسبت بمجلس خواهد شد و باز مذاکره شد که در روز یکشنبه یا دوشنبه وکلا خیال اصلاح داشته اند همینطور که آن سه نفر از طرف دولت تبعید شده‌اند آزاد باشند و جز تهران هر جا میخواهند بروند و هشت نفر را که دولت میخواست دستگیر کند چندی خودشان بطرفی مسافرت کنند که در طهران نباشند. آقا سید عبدالله راضی نشد و جدی کرده‌اند که باید حتماً...[۵۴]
باری روز سه‌شنبه ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ صبح چاکر بخیال اینکه بروی تماشائی کرده باشم بمنزل آقای احتساب الملک رفته و سپردم اگر آقای حسین پاشاخان تشریف آوردند بگوئید تشریف بیاورند منزل آقای احتساب الملک

۵۴ ــ در اصل، در اینجا چند نقطه گذاشته شده است.

همینطور هم شد درب منزل آقای احتساب الملک ایستاده تماشا میکردیم سواره وپیاده و قزاق و توپخانه در تحت ریاست آقای میرزا اسمعیل خان[۵۵] آجودان باشی توپخانه و آقای امیر تومان[۵۶] برادرشان و غیره و غیره عبور کرده گذشتند آقای حسین پاشاخان قدری دیرتر تشریف آوردند پرسیدم چه خبر دارید فرمودند همینقدر از منزل شما به انجمن اخوت تلفن کردم آقای ظهیرالملک فرمودند در جلو بهارستان مشغول جنگ هستند و در این بین صدای توپ بلند شد و اتصالا سوار بتاخت بباغ شاه میرفت و برمیگشت و گاهی هم کمک از سواره و پیاده از باغ شاه فرستاده میشد آقای احتساب الملک فرمودند شما اینجا بمانید تا من بروم باغ شاه تحصیل خبر بکنم قبول کردیم صدای شلیک توپ خیلی بیشتر از صد تیر بود تقریباً از یکی دو ساعت بعدازظهر شروع به آوردن غارت شد که سربازها هریک چیزی داشتند شکل غارت پیداست. باری تقریباً چهار ساعت بعدازظهر آقای احتساب الملک مراجعت کرده خبر آوردند که مجلس و مسجد را بکلی به توپ بستند و آقا میرزا سیدمحمد و آقا سیدعبدالله و جمعی دیگر را که بمنزل امین الدوله رفته بودند آوردند تقریباً لخت یعنی فقط یک شلوار پاره‌پاره که غالب جاها پیدا بود در تن داشتند و سرشکسته و ریش خونی و فراش و قاپوچی و باغبان و غیره متصل اینها را با چوب وچماق میزدند و تف میانداختند و فحش میدادند آنها را آورده درچادری مجبوراً نگاه داشتند بعد ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و شیخ الرئیس و بعضی دیگر را هم گرفته زنجیر کرده بودند اگرچه این چند روزه هرچه خبر شنیده شد کمتر راست بود ولی آنچه شنیده شد عرض میکنم...

گفتند از نصف شب سه‌شنبه دور مجلس بکلی محاصره بوده است یعنی از آنوقت قزاق و سرباز مأمور محاصره بوده‌اند صبح که هوا قدری روشن میشود مجلسی ها می بینند اطراف بکلی قزاق و سرباز است تا آنکه جنگ

۵۵ ــ پسر میرزا علی اکبر خان آجودان باشی.

۵۶ ــ میرزا ابراهیم خان.

شروع میشود از طرفی آقای ارشدالدوله با دستهٔ از توپخانه و از طرفی آقای آجودان باشی و غیره با توپخانه و از طرفی پالکونیک مجلس و مسجد و انجمن آذربایجان خانهٔ ظل السلطان خانهٔ بانوی عظمی را به توپ بسته غارت کردند و تا یکساعت بغروب مانده منزل آقای احتساب الملک بودیم پس از آن بطرف منزل حرکت کرده هریک بمنزل خود رفتیم. طفل کردوئی که قزاق هم هست در همسایگی منزل دارد با بنده کمال خصوصیت را داشت و بعکس با آقای مستشار[۵۷] میانهٔ صحیحی نداشتند آنهم به اینجهة بود که اوقاتیکه غازها آنجا بودند آن کردوی قزاق یکی دو تا از غازها را دزدیده بود و آقای مستشار بسختی خواسته بودند پس بگیرد نشد از آنجا این دو جوان با هم میانهٔ نداشتند یعنی آن قزاق با آقای مستشار میانه نداشت آقای مستشار مرا در راه می بیند که بمنزل می رفتند میگوید به بین این فشنگ است آه گذاشتم توی تفنگ و به قرآن میزنم لخت شو آقای مستشار میگوید چشم و سرداری را میکند میگوید جلیقه ات را هم بکن میگوید چشم آنرا هم میکند میگوید شلوار را هم بکنم میگوید نه حالا بگو داداشت لخت شود اخوی مستشار هم همانطور لخت میشود در این بین یکی دو تا قزاق میرسند رخت ها را پس گرفته میدهند آنها هم پوشیده میروند منزلشان. امروز و امشب را شهر در کمال وحشت و ناراحتی و بهر کس میرسیدند و می شد لخت میکردند پیداست این شب را مردم عموماً چه طور صبح کردند. شب خوابیده صبح قدری زودتر از معمول بیرون آمده خواستم تا سر خیابان پهلوی گارد امپریال رفته کوچه را تماشا کنم بسر خیابان رسیده دیدم آقای حسین پاشاخان تشریف میآورند با هم برگشتم. بمنزل که آمدید گفتند از انجمن اخوت غلامرضاخان تلفون کرده بودند که چاکر منزل هستم یا نیستم بآقای حسین پاشاخان عرض کردم جواب چه بگویم فرمودند بغلام رضاخان جواب لازم نیست بعد فرمودند شنیدم اطراف سفارت انگلیس جمعیتی هستند خوب است کسی برود تحقیق کند عرض کردم خوب است تلفن کنیم به

۵۷ ـــ میرزا تقی خان مستشار نظمیه پسر میرزا سید یوسفخان.

انجمن اخوت آقای ظهیرالممالک لابد هستند، تحقیق می کنیم خودشان را هم درخواست میکنیم تشریف بیاورند اینجا با هم باشیم فرمودند این اوقات با تلفون نباید حرف زد یکنفر برود. کسی سواره رفت و برگشت گفت اطراف سفارت خبری نبود درب انجمن اخوت هم بسته بود بدرباغ که رسیدم دیدم داداش[۵۸] از باغ بیرون میآید سراغ آقای ظهیرالممالک را گرفتم داداش گفت با آقای میرزا علی اکبرخان اینجا بودند حضرت علیه امر فرمودند امروز درب انجمن اخوت بسته اند باشد کسی بانجمن نیاید من درب انجمن اخوت را بسته حالا میروم منزل آقای ظهیرالممالک و آقا میرزا علی اکبرخان هم رفتند شمیران چون چند روزپیش آقا میرزا ابراهیم خان[۵۹] به گلندوک رفته بودند و امر فرموده بودند آقای ظهیرالممالک و چاکر هم برویم گمان کردیم رفته اند بعد معلوم شد آقای ظهیرالممالک نرفته بودند آقا میرزاعلی اکبرخان و آقا میرزا احمدخان رفته بودند باری نشستیم درکمال راحت قلیانی و باز قلیانی وچپقی و گاهی چرت میزدیم تا چهار ساعت بغروب مانده صدای توپ شنیده شد پیداست چه طور چرت پاره و خیال مشوش میشود یکی دوتا وسه وچهار وپنج یا مولیٰ بازچه خبر است. قدری فاصله سه تیر دیگر، کسی را فرستادیم به بیند کجاست آن آدم رفت قدری گذشت کسی آمد پرسیدیم این توپها بکجا بود گفت میگویند بخانه آقای ظهیرالدوله بوده است گفتیم مزخرف است تا اینکه آدمیکه برای تحقیق رفته بود برگشت و گفت بلی همینطور است از خیابان برج نوش وارد خیابان علاءالدوله شدم از همانجا تا بالا هر قدر که دیده می شد قزاق و سوار بود و بکلی بالا رفتن غیر ممکن بود بطوریکه نتوانستم هیچ خبری بگیرم در این بین از خانه اقبال الدوله و معاون الدوله خبر دادند که خودتان را بپائید بهرحال برو بچه ها رفتند بخانه اقبال الدوله[۶۰] آقای حسین پاشاخان و بنده رفتیم بمنزل

۵۸ ــ مستخدم مقیم انجمن.

۵۹ ــ پسر میرزا محمدعلی خان اصفهانی.

۶۰ ــ میرزا محمدخان غفاری پسر میرزا هاشم خان امین خلوت کاشی.

آقای مقتدرالملک[۶۱] یک آدمی دو باره فرستاده شد که از حال ملکه ایران دامت شوکتها تحقیق کند تقریباً سه ربع از شب گذشته بود برگشت و خبری سرودست شکسته آورد همینقدر که خیال ما از آن بابت قدری راحت شد. حالا چه خبرها میرسد، بعضی میگویند چندین بمب از آنجا بیرون آوردند بعضی میگویند جماعتی از آنجا گرفته اند. آقای احتساب الملک هم از قول پالکونیک و غیره همینطورها میگفتند و گفتند جماعتی را هم گرفته اند حتی آدمیکه برای تحقیق رفته میگفت درب باغ تا در انجمن اخوت که عبور میکردم کسی گفت زود رد شو احتمال میرود از بالا بمب بیندازند هرچه برای هر کس قسم میخورم که بابا والله بالله غیر ممکن است در انجمن اخوت یا در باغ بمب که سهلست ترقه هم پیدا شود شاید گلوله حشیش بوده است خیال بمب کرده اند. باری روزپنجشنبه راهمینطور گذرانیدیم جمعه هم خبر رسید که مقارن ظهر حضرت ملکه ایران در منزل شاهزادهٔ عمیدالدوله[۶۲] بباغ شاه یا منزل آقای نایب السلطنه[۶۳] تشریف بردند آقای ظهیرالممالک را ملاقات کرده تفصیل را فرمودند که معلوم شد هیچ این حرفها نبوده فقط روز سه شنبه یکنفر را که میخواسته اند لخت کنند وارد باغ شده بوده است آقای ظهیرالممالک از او نگاه داری کرده بوده پس از قدری راحت میرود روزچهارشنبه در باغ و انجمن اخوت هیچکس نبوده است اتفاق شده است صبح روز شنبه ۲۷ دستخطی از حضرت علیه زیارت شد باین مضمون: جناب انتظام السلطنه این کاغذ را الان از باغ شاه برای شما مینویسم اعلیحضرت اقدس شهریاری ابداً از آن مقدمه خراب کردن انجمن اخوت و خانهٔ ما اطلاع ندارند و هیچ رضا نبودند وقتی [اعلیحضرت] اقدس شهریاری شنیدند که کار از کار گذشته بود و هم کمال مرحمت و التفات را در حق آقای ظهیرالدوله و من دارند فرستادند مرا آوردند

۶۱ ــ میرزا شفیع خان پسر میرزا اسمعیل.

۶۲ ــ تاج الدین میرزا پسر عمیدالدوله کیومرث میرزا.

۶۳ ــ کامران میرزا امیرکبیر پسر ناصرالدین شاه.

خدمت خودشان کمال مرحمت را فرمودند و فرمودند از غرامت تمام اسبابی که از خانه ظهیرالدوله برده‌اند برمیآیم کمال التفات را به ظهیرالدوله دارم. اتفاقی بود افتاد که واقعاً میتوانم قسم بخورم اعلیحضرت اقدس شهریاری و حضرت علیه ملکه جهان[۶۴] باندازه‌ای از این واقعه افسوس میخورند و اظهار التفات بمن میکنند که خجل شده‌ام. مقصود از نوشتن این کاغذ به شما این است که قبله عالم فرمودند من کمال التفات را به ظهیرالدوله و درو یشها دارم مبادا درو یشها که مرید ظهیرالدوله هستند برای این واقعه خانه خراب کردن با قزاقها مرافعه یا فسادی بکنند برای اینکه بی اطلاع من بوده است، اصل کارمنم و التفات من در حقیقت هم همینطور است اگرچه از همه اخوان اطمینان دارم اما مخصوصاً بشما مینویسم که همه را جمع کنید این کاغذ مرا بخوانید بهمه اطمینان بدهید که اعلیحضرت اقدس شهریاری ابداً با ظهیرالدوله بی التفات نیستند کمال التفات را دارند و این واقعه بدون اطلاع قبله عالم بوده است و همه قسم تلافی خواهند کرد و منهم از بابت تمام اخوان قول دادم ضامن شدم که ابداً حرکت خلاف قاعده[ای] نکنند در صدد تلافی با قزاقها نباشند البته آنچه لازمهٔ سفارش است بهمه بکنید اطمینان بدهید از بابت آقای ظهیرالدوله که قبلهٔ عالم کمال التفات را دارند امروز هم تلگراف دلجوئی برای آقا فرمودند بکلی آسوده باشید بهمه اطمینان بدهید سفارش کنید دست ازپا خطا نکنند. جوابی این طور عرض شد:

بشر فعرض خاکپای مبارک میرساند دستخط مبارک که از مراحم خسروانه ارواح العامین له الفداء نسبت بفقراء مژده میداد زیارت و اسباب کمال امیدواری گردید البته مشهود حضور مبارک است که فقرا تکلیفی غیر از دعاگوئی سلطان عصر و تسلیم بودن بقضایای الهی نداشته و ندارند مشیت الله و رأی بیضاضیاء سایه اله برای نظم و سیاست مملکت بهرچه اقتضا فرماید البته بدون هیچ شک و ریبی عین اصلاح و صواب است اینکه در ضمن دستخط

۶۴ ــ زن رسمی شاه دختر کامران میرزا نایب السلطنه.

مبارک، امر فرموده بودید مبادا فقرا نسبت بقزاقها سوء ادبی نمایند تا یک اندازه اسباب ناامیدیست. چرا باید بندگان حضرت علیه دامت شوکتها همچو خیال فرموده و رفع اشتباه باین بزرگی را از آن ساخت قدس نفرموده باشند. مردمانی که عقیده‌شان بر این است که غضب عین لطف است چگونه میشود سوء قصد نسبت به احدی داشته باشند. همان است که از روی کمال اطمینان جسارت بعرض می نماید از این رهگذر خاطر مقدس آسوده باشد. اگر هم در خاکپای مبارک خدای نکرده اشتباهی هست رفع فرمائید امر امر مبارک است. پس از عرض این جواب قدری خیال کرده بملاحظه اینکه مبادا بگویند چرا اخوان را جمع نکردید عریضه مجدداً حضور حضرت علیه عرض شد باین مضمون بشرف عرض خاکپای مبارک میرساند دیروز در ضمن دستخط مبارک مخصوصاً امر شده بود برای اینکه اخوان از مراحم امر ملوکانه ارواح العالمین له الفداء مطلع شوند دستخط مبارک بآنها ابلاغ شد که چون شهر دارالخلافه در تحت حکومت نظامی است اجتماعات بدون اجازهٔ حکومت ممنوع است لهذا اجرای امر حضرت علیه با این حکم مبارک مناسبت ندارد و برای کسب تکلیف جسارت بعرض مینماید تبلیغ امر مبارک بر این است که اخوان را در یک نقطه جمع نماید آنهم بموجب دستخط مبارک ممنوع است در اینصورت هر طور امر میفرمائید اطاعت شود.

جوابی اینطور دستخط فرموده اند جناب انتظام السلطنه کاغذیکه صبح نوشته بودید دادم عین کاغذ را بردند خدمت قبله عالم الان جواب آمد که لازم نیست دور هم جمع شوند حالا موقع دور هم جمع شدن نیست همینقدر شما خودتان سفارش بهمه بکنید که حرکت بیقاعدهٔ از آنها سر نزند ما کمال التفات را به جناب ظهیرالدوله داریم باری پس از قدری فاصله مردم تقریباً همه دانستند که این حرکت نسبت به انجمن اخوت و غیره بیک علتی نبوده است و همانطور که بندگان همایونی فرموده اند بدون اطلاع شده است ولی آقای امیر تومان هر یک از اخوان را که میدیدند سؤال میفرمودند که این بمب ها کجا بوده است و

چطور شده است کی انداخته است آقای نایب السلطنه با حضرت اقدس والا آقای سالارالسلطنه[۶۵] بعضی صحبت ها فرموده بودند و در واقع استنطاق میفرموده اند که این بمب ها را که گفته اند تفصیلش چه بوده است بگوئید من در برادری میتوانم شما را راحت کنم همینقدر تفصیل را بگوئید آقای سالارالسلطنه جواب گفته بودند گمان میکنم بکلی دروغ و دروغ هم هست اگر تحقیقات بشود معلوم میشود که بکلی این حرفها بی اصل است. پس از آنکه مجلس را متفرق کردند جمعی از وکلا از قبیل مستشارالدوله و غیره دستگیر شدند و جمعی دیگر بسفارتخانه ها پناهنده شدند مثلا حکیم الملک و برادرش و ممتازالدوله به سفارت فرانسه رفتند و تقی زاده و میرزا علی اکبرخان دخو[۶۶] بعضی دیگر به سفارت انگلیس در شهرپناهنده شدند و حسینقلی خان نواب در سفارت انگلیس در قلهک و یک جماعتی هم از متفرقه در سفارت انگلیس رفته بودند که بعد از چند روز به آنها تأمین داده شد و بیرون آمدند و بعضی بخارجه مسافرت کردند بعد هم شنیده می شد که جمعی در قلهک پناهنده هستند و امنیت میخواهند و سفارت انگلیس قبول نکرده است. جمعی هم بسفارت عثمانی رفته بودند گویا بآنها هم تأمین داده اند و خارج کرده اند و یا خارج خواهند کرد. عجب اینجاست که هرچه شنیده میشود پس از تحقیق معلوم میشود که دروغ است طوری اخبارات دروغ شهرت میکند که هرچه شنیده میشود باید گفت دروغ است و بالاخره هم همینطور است یک چند روزی در شهر فوج سیلاخوری که راستی مردم شریرالواطی هستند، هرچه میخواستند میکردند و هر کس را میدیدند از دو صورت خارج نبود با فکلی یا بابی بیکی از این دو تقصیر گرفت لخت میکردند حالا چندی است تا یکدرجه قزاقها از این شرارت جلوگیری میکنند ومیشود در شهر حرکت کرد. بعد از روز چهارشنبه گویا خیال داشتند بعضی جاهای دیگر را هم به توپ بسته غارت

۶۵ ــ نصرت الدین میرزا پسر ناصرالدین شاه.

۶۶ ــ منظور شادروان دهخدا است.

کنند گویا پس از آنکه انجمن اخوت را غارت کردند سفرا بعضی اظهارات کرده بودند که شما بنا بود اشرار را تنبیه کنید حالا دیگر این حرکات صحیح نیست گویا بواسطهٔ اظهارات سفرا از قتل و غارت صرف نظر کردند. روز سه‌شنبه که مجلس را متفرق کردند و خانه ظل السلطان را به توپ بستند آقای آجوداباشی و آقای امیرتومان یک کالسکه و یک درشگه با اسب از کالسکه خانهٔ ظل السلطان بیرون آورد شده منزلشان میروند، بدهم نکردند، درشگه‌شان خیلی کهنه شده بود.

فدوی بینش علی

مکتوب از طهران برشت غره جمادی الثانی ۱۳۲۶

لابد هر کسی شرحی دروغ یاراست عرض کرده است، از وقایع روز چهارشنبهٔ گذشته. حالا از اول تا امروز که روز دوشنبه است بدون یک کلام کم زیاد حضور مبارک عرض میکنم روزپیش که اول جنگ شاه بود با مجلس، صبح من خواب بودم شنیدم که صدای فریادی از توی باغ بلند شد از خواب بیدار شدم پرسیدم گفتند یکنفر را قزاقها عقب کرده بودند بکشند خودش را انداخته توی باغ فریاد میکند. من گفتم مبادا اینجا نگاهش دارید که اسباب فسادی برای ماها بشود بیرونش کنید غلام‌رضا خان و ظهیرالممالک از انجمن اخوت آمدند توی باغ دم هشتی که مرد که نشسته بود او را بردند انجمن اخوت یک ساعتی درآنجا بود بعد رفت خانهٔ غلام رضاخان تمام شد و رفت دوساعت بغروب مانده بعد از آنکه مجلس را توپ بستند و لابد شنیده‌اید تفصیلش را، غلام‌رضا خان و کنت آمدند پشت حضیری گفتند عرض داریم گفتم بگوئید گفتند الان یک کالسکه از دم خانه کنت رد کردند سید عبدالله و ظهیرالسلطان و سید محمد تویش بودند اما هیچکدام عمامه یا کلاه نداشتند یک پیراهن و شلوار تنشان از بس با ته تفنگ اینها را زده بودند به خاک و خون قاتی بودند مقصود این است که اینها را با این حال بردند باغ‌شاه که بکشند شما یک

عریضه بشاه بنویسید توسط ظهیرالسلطان را بکنید من گفتم ابداً در این موقع عریضهٔ من مثمر ثمری نخواهد بود به شاه چیزی نمی نویسم اما با میر بهادر مینویسم که ظهیرالسلطان جوان بود اگر خطائی کرده است شاه از کشتنش بگذرد هر کار دیگر میخواهد بکند دادم بردند، اینها رفتند. شهر دیگر پیداست چه آشوبی است تمام قزاقها و عراده‌های توپ را هم از خیابان ما میبرند حکایتی بود که چه عرض کنم من هم سپرده بودم این چند نفر نوکرها که هستند احمد و مسعود و میرآخور و جلودار و علی اکبر دم در بنشینند اگر کسی خواست وارد باغ شود یا از آن مقصرین خواستند پناه بیاورند نگذارند شب شد خوابیدم صبح بیدار شدیم روز پست بود برای شما کاغذ نوشتم نهار خوردیم و فروغ المملوک رفت حمام نوکرها هم همه رفتند خانه‌هاشان که سری زده عصر بیایند میرآخور و علی اکبر دم در باغ نشستند که کسی نیاید پنج شش روز پیش هم هر جا قراول بود خواستند برای دور باغ شاه، قراول هم نداشتیم گفته بودم چهار ساعت و نیم بغروب مانده دندانساز بیاید دندانم را اصلاح کند گفتند دندانساز حاضر است آمدم در اطاق سفره خانه چادر سرم کردم دندانسان هنوز وارد نشد میرآخور آمد پشت حصیری سیمین عذرا را صدا کرد گفت بملکه ایران عرض کنید نترسند روی پشت بامهای انجمن اخوت و عمارت بیرون و اندرون را تمام قزاق گرفته دو عراده توپ هم آوردند جلو انجمن اخوت یکی جلو عمارت اندرون وقتی میرآخور داشت این حرف رامیزد یک گلوله تفنگ آمد توی سفره‌خانه جلوی پای دندانساز ترسید گریخت که بنای شلیک را از روی پشت بام به عمارت اندرونی وتوی حیاط گذاشتند من نگاه کردم و در تالار بام قزاق ایستاده بود باندرون بیخود تفنگ میانداختند تا رفتیم ببینیم چه خبر است از آن در سفره‌خانه که رو به باغ است قزاقها ریختند توی سفره‌خانه تقریباً دویست نفر. آمدیم بگریزیم از پله‌ها برویم سر بازهای سیلاخوری شاید هزار نفر روی پله‌ها و توی ایوان و توی حیاط پر بودند و اسباب طالارها و اطاقها را غارت میکردند. من و سه نفر کلفت بالا مانده بودیم میان این همه قزاق و

سر باز از هیچ طرف راه پائین آمدن نداشتیم جلو دهنه درب عمارت یک عراده توپ نگاه داشته بودند توی باغ قزاق و سر باز پر بود که ریخته بودند کتابخانه و عمارت بیرون را غارت میکردند آن چادری که در وقت آمدن دندانساز سر من بود یک قزاق از سر من کشید من نمیگذاشتم آخر برداشت منهم چسبیدم تفنگش را گرفتم لوله تفنگ دست من بود تهش دست قزاق یک مرتبه توپ اول را به عمارت انداختند خوابگاه و اطاق زمستانی خراب شد چهلچراغ های طالار افتاد یک توپ دیگر باطاق سفره خانه زدند که ماتو یش بودیم گیلوها ریخت چهلچراغ افتاد اطاق پر شد از دود و خاک و گرد متصل هم ازپشت بام شلیک تفنگ بعمارت میکردند بیچاره قناریها توی ایوان آو یزان بودند دیدم با گلوله زدند قفس افتاد یک عراده توپ هم آوردند توی باغ برای خراب کردن عمارت بیرون. دودوگرد و خاک بهوا میرفت قزاقها و مردم غارتی دیدند عمارت خراب میشود ترسیدند یکمرتبه از اطاقها دو یدند بیرون من و دو نفر کلفت هم با آنها آمدیم از پله ها پائین وقتی که آمدیم پائین، مادر آقای[۶۷] بیچاره بچه ظهیر حضور را بغل کرده بود آدم ها همه توی ایوان سر برهنه جمع شده بودند فروغ الملوک و دو نفر که حمام بودند لخت با یک قطیفه دم در سر حمام میخواستند بیایند بیرون قزاقها برایشان تفنگ میانداختند میترسیدند من آمدم پائین یک سر دو یدم سر حمام فروغ الملوک را بیرون آوردم بغل کردم بآدمها گفتم نترسید بیائید برو یم خدا بزرگ است فروغ الملوک همینطور توی بغل من میلرزید رفتم توی حیاط از یک قزاق پرسیدم ما چه کردیم چرا خانهٔ ما را خراب میکنید حالا وقتی است که توی خیاط چشم را نمی بیند خود پالکونیک دم صندوقخانه ایستاده اسباب صندوقخانه را بالا میداد هرچه التماس کردیم یک چادر بدهید ما سرمان بکنیم فحش میدادند ابداً جواب نمیدادند مادر آقا و آدمها همه وسط حیاط دور من جمع بودند تا یک گلوله میآمد این بیچاره ها میترسیدند میریختند روی هم منهم سر برهنه همین یک چادر نماز که دورم پیچیده بودم

۶۷ ــ مادر آقای ظهیرالدوله.

فروغ الملوک لخت یک قطینه بخودش پیچیده بود دیگر هیچکدام کلفت ها چادر نداشتند یک قزاق ازپیش پالکونیک آمد پیش من که پیغام داده بودم چرا اینطور میکنید اگر میگوئید مقصر قایم شده بگردید مقصر را پیدا کنید ببرید ما که خودمان هم ده پانزده نفر زن خلافی نکرده ایم اگر حکم شده که ملکه ایران را بکشید من ملکه ایران هستم مرا بکشید راه بدهید دخترم و کلفت ها از این خانه فرار کنند گفتند راه فرار ابدا ندارید باید در همین خانه بمیرید اذن نداریم راه بیرون رفتن بدهیم اگر بگذاریم برو ید بیرون میرو ید سفارت اشکال پیدا میشود باید در همین خانه بمیرید. مادر آقا و آدمها که این حرف را شنیدند ترسیدند خواستند التماس کنند، گریه کنند، من نگذاشتم به فروغ الملوک گفتم بیا از در کارخانه بگریزیم همه آدمها را صدا کردم آمدیم عصر بود آشپزها رفته بودند در را از آنطرف قفل کرده بودند آن اسبابهای غارتی را هم از آن پله ها بالاخانه میآوردند بالا روی پشت بام میریختند توی خانه اردشیرخان برای این کار قزاق زیاد آن گوشه حیاط جمع بود هر طور بود من و فروغ الملوک و کلفتها از هول جان در آشپزخانه را ازپاشنه در آوردیم رفتیم توی حیاط آشپزخانه آن در هم بسته بود آنرا هم کندیم دو یدیم توی کوچه که برو یم خانه اردشیرخان نوکر اردشیرخان راه نداد توی حیاط اردشیرخان و روی پشت بام هم پر از قزاق بود دیدیم بدتر شد آمدیم توی کوچه پشت آشپزخانه هرچه درب اتابک را زدیم التماس کردیم گفتند در را باز نمیکنیم بچه ظهیر حضور که بغل مادر آقا بود ترسیده بود گریه میکرد قزاق ها از روی بام بچه را شنیدند فهمیدند ما داریم فرار میکنیم بنا کردند به توی کوچه تفنگ خالی کردن. خواستیم برو یم توی خیابان سوار و سر باز جلو ما را گرفتند که اگر از خیابان برو ید شما را میکشیم در این وقت کلفت ها خیلی ترسیدند همه بلند گریه میکردند و به سر بازها التماس میکردند بهرجهة یک نردبام شکسته آنجا بود من و قروغ الملوک آن نردبام را بدیوار گذاشتیم اول فروغ الملوک و مادرآقا را فرستادم روی بام هرچه اصرار کردم چون نردبام شکسته بود کلفت ها جرأت نکردند بروند دیدم اگر

یک دقیقه معطل شویم سربازها با تفنگ میزنند خودم هم رفتم بالا آدم ها زیر دست پای اسبها ماندند وقتی رفتم بالا دیدم جامان از توی کوچه بدتر شد از آن طرف صدای توپ که یک ریز میزدند بعمارت بیرون و اندرون و انجمن اخوت و خراب میکردند و صدای تفنگ سربازهائی که شلیک میکردند و عربده میکشیدند از نوکرها هیچکس نبود جز میرآخور که قزاق ها گرفته بودندش و بدرخت بسته بودند با یک قزاق گو یا آشنا بوده التماس کرد بازش کند بازش کردند فراراً رفته بود خانه عمیدالدوله را خبر کرده بود خلاصه از روی بام رفتیم پشت بام خانه امین السلطان حاجی ابوالفتح خان و تمام مردهاشان متوحش توی باغ بودند التماس کردیم که یک نردبام بگذارید ما بیائیم پائین در خانهٔ شما هم نمی مانیم از در خانه شما میرو یم بیرون گفتند جرأت نمیکنیم اگر شما را راه بدهیم خانهٔ ما را هم توپ می بندند.

ایوای حالا حال مرا تصور بفرمائید با ده دوازده نفر زن سر برهنه که همه میترسیدند و بچه هم حیوانی ترسیده متصل گریه و از هر طرف مثل ملخ گلوله در هوا عبور میکند و میریزد فروغ الملوک جلو من ایستاده میگو ید گلوله بتو بخورد منهم خود مرا از پشت بام پائین خواهم انداخت که بمیرم آفتاب هم در شدت گرماست خواجهٔ اتابک را توی باغش دیدم التماس کردم گفت میروم پیش پالکونیک آدم میفرستم اگر مرخص کرد شما را راه میدهم آنهم رفت آدم بفرستد بقدر یک ساعت و نیم طول کشید ما روی پشت بام خانهٔ خودمانرا که خراب و غارت میکردند نگاه میکردیم گاهی هم چند گلوله باطراف ما میانداختند که از بالای سر و از پهلوی ما میگذشت دیگر تسلیم صرف شده بودیم و بامید خدا ایستاده بودیم واقعاً تعجب در این است که چطور شد که یک گلوله بما نخورد جانم از صدمه این دنیا خلاص شود. مگر یک آدم تا چه اندازه طاقت دارد خدا شاهد است الان که این کاغذ را مینو یسم باندازه‌ای تنم میلرزد که قلم میخواهد از دستم بیفتد آخ مسلمان نشنود کافر نبیند آنوقت که هنوز از نردبام بالا نرفته بودیم بدو نفر از کلفت ها گفتم برو ید. باین قزاقها

التماس کنید نفری یک چادر نماز چیت هم باشد بگیرید بیاورید سرمان کنیم آنها هم دلشان رابدریا زدند رفتند دو سه تا چادرچیت که سربازها کشمکش کرده بودند وپاره بود با چه التماس گرفتند آوردند که وقتی روی بام خانه اتابک اذن دادند که بما راه بدهند بیائیم پائین یک نردبام گذاردند توی آشپزخانه اتابک ما را بردند توی دالان آشپزخانه این آشپزخانه نزدیک خانه اردشیرخان بود چون قزاقها اسباب ها را بیشتر آنجا میریختند پدرسگها ما را دیدند تا آنجا رفتیم ده پانزده تیر تفنگ عقب ما انداختند ما توی دالان رسیده بودیم نخورد یک قدری نشستیم رضا بالا[٦٨] که نایب‌پلیس است و عباسقلی خان کدخدای محله دولت باسی وچهل نفر از اهل اداره آمدند توی باغ در باغها راهم باز کردند ما را بردند توی یک اطاق یک زن فرنگی با چهار زن چادرچاقچوری از اهل اداره آمدند پیش من که ببینند مرد میان ما نباشد ما را بگردند بمب زیرچادرمان نداشته باشیم. ما را گشتند گفتند حالا هرجا میخواهید بروید گفتم میخواهیم برویم منزل عمیدالدوله بعد از ده دقیقه شش تا درشکه آوردند ماها را توی درشکه ها نشاندند جلو درشکهٔ من رضا بالا با تفنگ نشست دو نفر تفنگ دار این طرف و آنطرف درشکه های دیگر را هم با تفنگ دارها آوردند بچه ودایه اش حالشان بهم خورده بود ترسیده بودند با والده آقا فرستادم خانهٔ لقاء السلطنه[٦٩] کلفتها را هم گفتم رفتند خانه ها شان من و فروغ الملوک با پنج نفر از کلفتها رفتیم منزل عمیدالدوله یعنی خانه ملکه الملوک[٧٠] بهرجهت نشستیم توی درشکه مثل اسیرها رفتیم خانه ملکه الملوک. آن شب مثل مرده افتاده بودیم تمام خیالم پیش شما بود یقین داشتم یک تقصیری گردن شما گذاشته اند و شما و ظهیر حضور و ناصر علیخان را کشته اند که خانه مانرا خراب و زن و بچه مانرا اسیر و در بدر کرده اند آنهمه

٦٨ ــ معتضد نظام از الواط واشرار تبریز.

٦٩ ــ شوکت خانم خواهر آقای ظهیرالدوله.

٧٠ ــ علیه دختر آقا، عروس عمیدالدوله.

صدمه را فراموش کرده همه‌اش به خیال شما بودیم من و فروغ الملوک تا صبح نشسته و گریه میکردیم. عمیدالدوله آمد هرچه از بابت شما اطمینان می داد بخرج‌مان نمیرفت صبح زود آقای نایب السلطنه یک کاغذ بمن نوشت. دیگر چه عرض کنم چه کاغذی... نوشته بود شاه دیشب تا حالا از غصه نخوابیده است صبح زود فرستاده است عقب من که من الان ملکه ایران را از تو میخواهم باید یک کاری کنی رضایش کنی بیاید پیش من من خودم عذر بخواهیم از بابت ظهیرالدوله بکلی آسوده باش که من کمال التفات را به ظهیرالدوله دارم و بخود ملکه ایران بحق خدا و به تمام پیغمبرها از این قضیه اطلاع نداشتم. من جواب نوشتم امروز که ممکن نیست بتوانم خدمت شاه برسم باشد حالم یک قدری جا بیاید. دو باره سرورالدوله[۷۱] خودش آمد دیگر حرف زیاد است پالکونیک به شاه عرض کرده بود که یکنفر اول از انجمن اخوت یک قزاق مرا کشت بمب انداختند پنج نفر قزاق مرا کشتند یک جوال بمب از خانه‌شان بیرون آوردم وقتی دیدم آدمهای مرا کشتند منهم اینکار را کردم شاه بامیرجنگ و پالکونیک تغیر کرده بود دیگر از شاه و گدا و سرباز و قزاق و اهل شهر همه گریه میکردند افسوس میخوردند از اینکارچه عرض کنم که مردم از وضیع و شریف چه کردند بهرحهة شاه یکدست خطی نوشته بود که کمال تأسف را میخورم از این اتفاق هرچند آدمهای شما پنج نفر قزاق کشتند و یک جوال بمب از خانه شما بیرون آمد من برای بی احترامی که بشما شده است هرچه بردند غرامت میدهم بعد سرورالدوله آمد مرا با فروغ الملوک برد بامیریه منزل آقای نایب السلطنه، از آنجا شاه آدم فرستاد که ملکه ایران را بیاورید پیش من من و سرورالدوله و فروغ الملوک رفتیم باغ‌شاه. دور باغ شاه اردو زده‌اند قیامتی است اندرونی شاه در باغ وزیر افخم است بیرونی همان باغ شاه. مقصرین توی اطاقهای زیر بالاخانه می نشینند هنوز هم روزی ده نفر بیست نفر میگیرند میبرند باغ شاه. بهرجهة رفتیم پیش شاه هیچ نگذاشت من عرض کنم از بس خودش و

۷۱ــ دختر سلطان مراد میرزا حسام السلطنه مادر زن شاه.

ملکه جهان اظهار ندامت و پشیمانی میکردند قسم میخوردند که ما اطلاع نداشتیم دیگر حرف زیاد است همه را نمیتوانم عرض کنم آخرش شاه بمن گفت حالا چه میخواهی هرچه خواهش داری بکن که من اطاعت کنم عرض کردم شما اگر سلطنت دنیا را بمن بدهید تلافی از بلاهائی که بر سر من آمده نمیشود من ابداً هیچ خواهش ندارم هرچه اصرار کرد همین را تکرار کردم شب شد هرچه گفتم مرخص کنید بروم امیریه نگذاشت. آقا سیدعبدالله را شب آوردند اندرون با امیرجنگ و آقاسید محمد، شاه بهردوشان خیلی التفات و دلجوئی کرده ودوازده هزار تومان به آقا سیدعبدالله حواله داد و دو تا کالسکه که ببرندش، رو یش را هم بوسید او هم روی شاه را بوسید آقا سید محمد را هم سه هزار تومان حواله دادند که بروند کر بلا. ملک المتکلمین را طناب انداختند آن مرد که روزنامه نو یس را هم کشتند ده پانزده نفر دیگر را هم کشتند حاجی حسین آقا آمد باغ شاه روی دست وپای شاه افتاد امان خواست شاه امانش داد مرخصش کرد تقی زاده با چندین نفر دیگر رفتند سفارت انگلیس هنوز هم آنجا هستند هرچه میکنند سفارت آنها را نمیدهد سهل است دوسه روز است که مردم منتظر شورش تازهٔ از طرف انگلیس ها هستند شاه متصل میفرستد که اگر آنها را بیرون نکنید توپ بسفارت خواهم بست میگو یند جرأت دارید بگوئید یک تفنگ بطرف سفارت خالی کنند شهر عجالة در تحت اطاعت نظام پالکونیک است. غوغای غریبی است. یک شب و دو روز باغ شاه ماندیم به شاه عرض کردم من نمی توانم اینجا بمانم ظهیرالسلطان اینجا حبس است زیر زنجیر متصل هم خواجه ها غلام بچه ها میآیند تعریف میکنند چه گفت چه کرد. خوب است مرخص کنید من بروم امیریه آنجا هم مال قبله عالم است گفت پس بفرست میرزا سید عبدالرحیم را بیاورند بسپار مبادا درو یش ها برای اینکه خانه مرشدشان را خراب کردند یک حرکتی بکنند یکی از اینها قزاقها را بکشند یک آشو بی بشود بدتر اسباب خجالت برای من بشود عرض کردم آقا سید عبدالرحیم گو یا شهر نیست اما من بانتظام السلطنه فرمایشات شما را

می‌نویسم سفارش میکنم فرمودند الان جلو من بنویس که بهمه درویشها بگوید من کمال التفات را در حق ظهیرالدوله دارم و ابداً از این کار که خانهٔ ظهیرالدوله را خراب کردند اطلاع نداشتم و خیلی از این اتفاق سوء افسوس میخورم کاری بود اتفاق افتاد از خسارت تمام اسباب ملکه ایران و ظهیرالدوله بیرون میآیم همه مطمئن باشند. من هم روبروی شاه نوشتم گرفت خواند دادم بردند برای انتظام‌السلطنه جواب خیلی قشنگی نوشته بود دادم بشاه خواند باز هم بمن نوشته بود که چون شاه فرمودند به تمام درویش‌ها سفارش کنم و اطمینان بدهم من بخانه آنها یکی یکی که نمیتوانم بروم شهر هم در تحت قاعده نظامی است دو نفر دور هم نمیتوانند جمع بشوند. اهل خانقاه همه سلامت هستند اما بیچاره‌ها از غصه و ترس مرده بودند کاغذ نوشتم همه را دلداری دادم آرام شدند. رئوف را هم البته شنیده‌اید روزیکه مجلس را توپ بستند یک قزاق تفنگی بدر خانقاه انداخته بود گلوله بآن بیچاره که پشت در بود خورد و فوری مرد.

باز برویم سر مطلب خودمان شاه گفت تا نگوئی عوض این اتفاق را چه میخواهی نمیگذارم بروی عرض کردم ابداً چیزی نمیخواهم فقط استدعا دارم هرگز حرف مشیرالسلطنه و قوام‌الدوله را در حق ظهیرالدوله باور نفرمائید البته تکلیف خود شاه است که از من نگهداری کند عرض کردم تمام این اسباب چینی ها را قوام‌الدوله کرده است که وقف نامه املاک حاجی ظهیرالدوله مرحوم را ببرد تفصیل املاک را مفصلا برای شاه گفتم و گفتم که ظهیرالدوله در یکماه پیشتر یک کاغذ بمن نوشته بود که بقوام‌الدوله بگو آنقدر بیخود شلوغی رشت را شهرت دروغی نده اسباب چینی نکن اگر پر بیکاری وقف نامه املاک ورامین را بیرون میآورم میدهم دست یک آخوند که هر روز به محضر شرع و عرف بکشندت که آنقدر کار بکار من نداشته باشی آنوقت که قوام‌الدوله این کاغذ را دید دست پاچه شد فرستاد احمد سرایدار را برد هزار تومان وعده داد که اگر آن وقف نامها را دزدیدی از کتابخانهٔ ظهیرالدوله هزار

تومانت میدهم احمد هم گفته بود توی کتابخانه است پیش من نیست گفته بود در را بشکن احمد آمد بمن گفت من بمحرر امام جمعه نظام‌الاسلام گفتم، به ظهیرالاسلام[۷۲] گفتم هر دو شاهد این فقره هستند بفرستید به پرسید حالا همچو گمان میکنم این دشمنی بتحریک قوام‌الدوله باشد شاه و آقای نایب‌السلطنه گفتند بی‌شک همینطور است گفت حالا استدعا دارم بفرستید این پنج پارچه ملک را توقیف کنید اگر نوشتجات را پالکونیک پیدا کرده داد که معین است ملک های وقف حاجی ظهیرالدوله که وقف اولاد است تولیتش هم با ظهیرالدوله است و از اینقرار است سه دانگ گل تپه، ششدانک کریم آباد، ششدانک قاسم آباد، ششدانک شمس آباد، ششدانک علی آباد باید بحکم خدا برگردد بدست ما بدهید این چند فقره عرض را دارم شاه همه را قبول کردند گفتند همینطور که دلخواه تو است خواهم کرد بعد من آمدم امیریه حیاط منیرالسلطنه که فرش کرده و مبل کرده است از وقتی که منیرالسلطنه مادر آقای نایب‌السلطنه مرده بود درش را بسته بودند و جز محرم که باز میکردند روضه میخواندند و شب های جمعه دیگر درش را باز نمیکردند حالا برای من حاضر کردند.

من امروز دو روز است آمدم با آدم‌هامان اینجا شام و نهار عصرانه با تشریفات زیاد از منزل آقای نایب‌السلطنه میآورند. بیرونی منیرالسلطنه را هم برای نوکرها درست کردند فرش کردند شام و نهار و رخت خواب همه چیز دادند عجالتاً که خیلی خیلی آقای نایب‌السلطنه دلجوئی و مهربانی از من میکنند زیاد. شاه روزی دو سه مرتبه احوال‌پرسی میفرستد امروز هم پارچه زیادی از همه جور آوردند که باصرار رخت پخت بردارم هرچه اصرار کردند جز سه دست رخت کتان سفید برای خودم و فروغ‌الملوک و سیمین عذرا چیز دیگر برنداشتم خلاصه اگر از حال من بخواهید مثل دیوانه‌ها مات و مبهوت ابداً هیچ نمیفهمم راستی دارم میمیرم آخ که مردم از دست این آدمها که دور من

۷۲ ــ پسر میرزا زین‌العابدین امام جمعه نواده ناصرالدین شاه.

می نشینند که سرم را بصحبت گرم کنند نمیگذارند یک نفس راحت بکشم تقریباً فوج فوج دیدن من میآیند گریه و زاری میکنند حرفها میزنند این روزهای تابستان هوا در نهایت گرمی، خانهٔ مردم ناراحت، از صبح هم باید مهمان پیش من باشد تا پنج ساعت از شب گذشته نقداً مائیم و نیم جانی آنهم بلب رسیده. خانهٔ ظل السلطان و جلال الدوله و بانوی عظمی را هم خراب و غارت کردند، خانه سیدعلی قمی را هم غارت نمودند، خانه عضدالسلطنه[۷۳] را هم که توی باغ بهارستان بود چاپیدند و خراب کردند. دیروز زن و بچه سیدعلی آمده بودند خانه آقای نایب السلطنه عضدالسلطنه هم با زنش خانه آقای نایب السلطنه است. خانه نصف از مردم جزء را ناحق چاپیدند نمیدانید چه اوضاعی است. آقای نایب السلطنه صبح که آمد پیش من این کاغذ را می نوشتم پرسید گفتم برای شما مینویسم گفت مخصوصاً از قول من خیلی احوال پرسی بنویسید و بنویسید که از بابت ملکه ایران خیالتان در کمال آسودگی باشد خوب است یک کاغذ تشکر بآقای نایب السلطنه بنویسید نمیدانید چه قدر بمن محبت میکند. خیلی دردسر دادم دیگر بس است از حالات خودتان همه هفته مرقوم دارید.

ملکه ایران

در این زمان محمدعلی شاه ظهیرالدوله از حکومت گیلان عزل و به تهران احضار نمود.

تلگراف از طهران برشت ٤ جمادی الثانی ۱۳۲۶

خدمت جناب مستطاب اجل اکرم افخم آقای ظهیرالدوله دام اقباله

چون برحسب ارادهٔ مطاعه مبارک همایون شاهنشاهی روحنافداه حکومت گیلان و طوالش بعهدهٔ کفایت جناب مستطاب اجل اکرم سردار افخم[۷۴] دام اقباله مرحمت و واگذار و مقرر است جناب مستطاب عالی حرکت کرده

۷۳ ـ پسر ناصرالدین شاه.

۷٤ ـ آقا بالاخان معروف.

عزیمت طهران بفرمائید رئیس تلگرافخانه مبارکه حکومت جناب معزی الیه را به عموم اهالی طوالش و از علما و اعیان و ارکان و اهالی ابلاغ نموده مطلع نمائید.

مشیرالسلطنه

همانگونه در ابتدای دیباچه متذکر شده‌ام تاکید این نکته ضروری است که سیدحسن تقی زاده و نقشی که در انقلاب مشروطیت داشته است نقش مشکوکی است و طی خطابه هائی که در باشگاه مهرگان ایراد کرد و بعداً بچاپ رسید سعی نموده است چنین وانمود سازد که یکی بانیان اصلی انقلاب مشروطیت بوده است و حتی کلمه مشروطیت را اوّل بار او بکار برده است که جناب آقای دکتر فریدون آدمیت در کتاب مقالات تاریخی که در سال ۱۳۵۲ توسط انتشارات شبگیر منتشر شده است مقاله آخر آن کتاب از صفحه ۱۱۹ تا ۱۴۲ در موارد متعددی نقش مثبت تقی زاده را در وقایع مشروطیت به دلائل متعدد رد نموده است این کتاب در سال ۱۳۶۲ تجدید چاپ شده است که متأسفانه این مقاله از این کتاب حذف گردیده است!

جناب دکتر آدمیت می نویسد: تقی زاده گفته بود،، اینجانب در تحریص و تشویق به اخذ تمدن مغربی «پیشقدم» بوده‌ام،، سپس توضیح می دهند،، در واقع نه پیش در مشروطیت و نه در مشروطیت، تقی زاده «پیشقدم» قبول اساس تمدن غربی نبوده فکربدیع و بکری هم نیاورده البته به وسیلهٔ روزنامه کاوه، اندیشه ای را که سایرین پیشتر پرورانده بودند — ترویج کرد، بعدها هم برخی از عقاید خود را عوض کرده، یعنی «خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم»، راجع به لفظ «مشروطیت» گفته بود: در زمان صدور فرمان «این اصطلاح در میان نبود و حتی در طهران کلمهٔ مشروطیت در میان نبود و... من در اولین نطق خودم سخن از مشروطه گفتم» ما ثابت کردیم که لغت «مشروطه» از چهل سال پیش از صدور فرمان آن جزء مصطلحات سیاسی فارسی گشته و بسیار رایج بوده است حتی در نامه ای که به مطفرالدین شاه نوشته

شده کلمه «مشروطه» بکار رفته بود. تقی زاده در سرتاسر نوشته هایش یک کلمه در باره کارسترک احتشام السلطنه نگفته که مجلس بی سر و سامان دوره اول را (به قول ناظران خارجی همزمان) به حدی ترقی داد که با «مادر» پارلمان های جهان «قابل قیاس» گردید....

تقی زاده درخصوص سوء قصد به محمد علی شاه می نویسد «حادثه بمب انداختن به شاه... و پیدا نشدن مرتکبین آن بکلی وضع عوض گردید آقای آدمیت توضیح میدهند: ما توضیح دادیم که مرتکبین سوء قصد (حیدرخان عمواغلی و چند تن از مجاهدین ایرانی (قفقازی) با نام و نشان شناخته شدند و دستگیر گردیدند بنابر این نمی توان گفت روایت اوراجع به وقایع زمان خودش هم معتبر است... در تاریخ وقایع مشروطیت، تقی زاده مانعی نمی بیند که پاره‌ای حوادث را (خاصه در مواردی که به وجهی از وجوه ربطی با خودش پیدا می کند) باموازین عقاید نیم قرن بعد خویش بسنجد. و این خود یکی از موجباتی است که گاه قضیه‌ای را وارونه نشان می دهد، گاه ناتمام بگوید، و گاه تحریف سازد.

....این وجهه نظر او را می شناسیم و تمنّای او از مرحوم محمود همین بود که به پاس همکاری و صحبت عهد قدیم، تا زنده هست چیزی در ایراد بر وی بچاپ نرساند او هم تا اندازهٔ رعایت کرده البته نقشهای متعدد او بعد از وقایع مشروطیت و نمایشنامه سوزندان قرار داد دارسی، و بستن قرار داد جدید با شرکت نفت انگلیسی که نامبرده برای تبرئه خویش دراین جریان خود راتا «آلت» فعل تنزل می دهد. نقش او در سازمان های فراماسونری از مسائلی است که بایستی با دقت مورد بررسی قرار گیرد. البته بسیاری از اسناد و مدارک شاید تمام اسناد تقی زاده در اختیار آقای ایرج افشار محقق گرانمایه است که بسیاری از آن تاکنون منتشر نشده است! تقی زاده تحصن خود را هنگام وقایع بمباران مجلس در سفارت انگلیس چون روانشاد علی اکبر دهخدا نیز به همراه بوده است توجیه می کند. در حالیکه بگفتهٔ بسیاری از محققین

مرحوم دهخدا تا پایان عمر از این عمل خود اظهار ندامت می نموده است و با تقی زاده مخالفت می ورزیده است. درپایان سخن باید این نکته را که آقای دکتر آدمیت، از قول مرحوم محمود محمود نقل می کند: افزود که،، تقی زاده هیچوقت در میان مشروطه‌خواهان حقیقی حنایش رنگی نداشت» آقای آدمیت می نویسند به محمود محمود متذکر شدم: این بود راه و رسم «همکاری انقلابی صدرمشروطیت» شما تکیه کلامش را تکرار کرد که من بارها نقل کرده‌ام، گفت: تصور کنید آخوندبی حقیقتی را که راتقیّد دینی اش را ازدست داده باشد تقید اخلاقی هم جایش را نگرفته.

سخن را با کلام استاد سخن ناصر خسرو به پایان بریم که:

فردا که بر من و تو وزد باد مهرگان، آنگه شود پدید که نامرد و مرد کیست؟

***

درخاتمه این دیباچهٔ گزارش گونه سه سند بخط آیت الله سید محمد مجتهد طباطبائی بعنوان حسن ختام آورده می شود. که به هرحال قسمتی از قصه پرغصهٔ انقلاب مشروطیت ایران است ازقول یکی از پیشروان طرازاوّل آن.

درپایان این دیباچه گزارش گونه بی مناسبت نیست از دوستان عزیز آقای **«محمدرضا رضائی»** و آقای **«هوشنگ علمداری»** بخاطر محبتهای بی پایانشان، همچنین از سرکار خانم **«لیلا امامی»** و آقای **«سلیمان صفّارزاده»** که با حوصله فراوان کار حروفچینی و آماده‌سازی کتابرا به پایان رسانیدند یاد شود. از دوست مکرّم و هنرمند عزیز، نقاش بی بدیل معاصر آقای **«آیدین آغداشلو»** و ناشر محترم **«علیرضا فشاهی»** که این کتاب به همت و سرمایه ایشان بچاپ رسیده است تشکر نماید.
مهرماه یکهزاروسیصدوشصت وسه هجری شمسی

همایون شهیدی

بسم الله الرحمن الرحیم

پانزدهم شوال ۱۲۹۹ از طهران عازم مکه معظمه زادها الله شرفا

شده بقصد رشت رفتم که از رشت عازم اسلامبول شدم

بعده بادکوبه عبور خشکی به باطوم رسیده از آنجا به اسلامبول

رسیده از اسلامبول به مکه مشرف شده از مکه به مدینه منوره مشرف

شده الله الحمد به زیارت قبر مطهر خاتم الانبیاء مشرف

شده قبر مطهر حضرت صدیقه طاهره و ائمه بقیع و سایر

مواضع متبرکه را زیارت کرده بسمت بوشهر حرکت

بعده از بوشهر بغداد حرکت کرده به زیارت نجف

و کربلا و کاظمین مشرف شده و در سامرا ساکن شدم

[illegible] سال در سامرا خدمت جنت مکان

میرزای شیرازی بودم در سنه ۱۳۱۲

بطهران آمدم از اول ورود بطهران مشغول

مشروطه نمودن ایران و تأسیس مجلس شورای

ملی بودم در منبر صحبت از این خیال در حضور

ناصرالدین شاه غالباً از [illegible] میکرد در

منبر اظهار میداشتم که ایران هنوز قابل مشروطه

شدن نیست [illegible]

صفحه‌ای از خاطرات سید محمد مجتهد طباطبائی که به قلم خودش نوشته شده است.

نمونهٔ خط و امضای سید محمد مجتهد طباطبائی



آیت‌الله سید عبدالله بهبهانی

نمونه‌ای از خط و امضای حضرت آیت‌الله سید محمد طباطبائی



آیت‌الله سید محمد طباطبائی

حکومت تزاری و محمّدعلی شاه

خاطرات

ن. پ. مامونتف

ترجمهٔ

مرحوم شرف‌الدّین قهرمانی در سال

۱۳۰۹ هجری شمسی

ویرایش: همایون شهیدی

دیباچه

جریان انقلابی ایران که گاهی شعله‌اش زبانه می کشد و زمانی آهسته آهسته خاموش می شود توجه جامعۀ روس را بخود جلب کرده است.

جامعه روس این مورد آنقدرها علاقمند به خاتمه نزاع سلسله ضعیف قاجار با ملتی که مدتها است بر اثر ضعف و سستی خود از صحنه سیاست بین‌المللی خارج گردیده نیست و به مقدرات ایران هم آنقدر که چشمش به رو یه سیاسی روس در ایران است علاقه ندارد جامعه روس به مناسبت معاهدۀ روس و انگلیس علاقمند و ناظر وقایعی است که در ایران رخ می دهد و نگران عملیات معدودی اتباع روس است که بنام وظیفه شناسی باید تاج و تخت سلسلۀ بیگانه را حفظ و حراست نماید که هر دقیقه میان امواج روز افزون طوفان انقلاب می رود نابود و متلاشی شود.

جامعه روس بقدر کفایت از این وقایع مستحضر نیست و اطلاعاتش فقط در حدود اخبار و افتراهای مخبرین و سر مقاله های روزنامه های حزبی است که عمداً برای مشوب کردن اذهان انتشار می یابد.

باید دید واقعا در ایران چه خبر است و این مملکت فقیر و حکومت جبار آن چه می کند؟

من سعی میکنم در این کتاب مسائل مزبوره را روشن نمایم. من شخصاً در بحبوحۀ جنبش انقلاب در تهران بودم و در موقع خراب کردن مجلس

حضور داشتم، لذا وظیفه من وظیفهٔ انسان دوستی است که باید به ارائه حقیقت کمک کند.

اخبار دروغ و ناصحیحی به اطلاع جامعه روس رسانده میشد و هر گونه تصوری بر آن بنا می گردید هر دقیقه کوه افترا بلندتر شده و کار به استیضاح دردومای دولتی می کشید.

استیضاح مزبور بعمل نیامد اما باید در اطراف سیاست روس در ایران و «عملیات خلاف قانونی که بدست سرهنگ لیاخف انجام می گرفت» افکار را روشن کرد.

ورود به ایران

صدای ناکوک پیانو و گفتگوی ارامنه وزبان فرانسه و روسی دست و پا شکسته و مخلوط از اطاق شنیده میشود. من مجددا به عرشه کشی رفتم، دریای بی‌پایان در روشنائی ماه ازیکطرف و ستاره‌های درخشان آسمان از طرف دیگر عظمت طبیعت را آشکار می ساخت.

سپید دم صدای افتادن چمدان بزرگی از بالا من و همسایه‌ام شاهزاده قاجار را بیدار کرد، صاحب چمدان پوزش میطلبید و در حالی که اشیاء خود را جمع آوری میکرد بمن گفت:

بزودی به لنکران میرسیم و شش ساعت در آنجا منتظر خواهیم ماند، شما مایل نیستید بساحل برو ید؟

من گفتم: آنجا چه چیز تماشائی دارد؟

جواب داد: بشما چطور بگو یم چیز فوق العاده ندارد معذلک تماشایش بد نیست روس‌های مقیم اینجا در منطقهٔ حاره هستند.

ما لباس پوشیده در اطاق عمومی چای نوشیده به عرشه رفتیم کشتی به لنکران نزدیک می شد. ساحل صاف از یک سمت افق به طرف دیگر آن کشیده شده است جسته گریخته میان باغ‌های سبز خانهٔ یک طبقه دیده میشود بامهای بعضی از آنها صاف و برخی شیروانی دار بود دو طاقه بیرق روس در بالای دو خانه سنگی در اهتزاز بود.

پشت باغها رشتهٔ کوههای بلند درخت دار دیده می شد جنگل هرچه بالا تر میرفت انبوه‌تر و از دریا دورتر میشد.

مامور گمرگ دامنهٔ کوه را نشان داده گفت: این کوه‌ها لانهٔ شاهسون ها است. این طرف پیله سوار و آن جا سر حد ایران است.

خورشید که تازه طلوع کرده با اشعهٔ تابان خود ما را مینواخت کرجی بانان در ساحل به جنب و جوش افتاده قایق های خود را حاضر می نمودند.

فرمانده کشتی نزدیک آمده گفت نزدیک ساحل آب خیلی کم است و ما همینجا لنگر میاندازیم، خدا را شکر کنید که هوا خوب است والا اینجا بمراتب بیشتر از دریای باز تکان میداد.

من پرسیدم که اینجا غالبا کولاک میشود؟

جوابداد: تقریبا همیشه و هر وقتی که از طرف دریا باد تند بوزد. امروز از بخت شما باد بکلی خوابیده است.

من گفتم: پس اگر دریا کولاک باشد شما مسافرین خود را چگونه بساحل میرسانید.

فرمانده کشتی کرجی های اطراف را نشان داده گفت همانطوری که الساعه بساحل میرسانیم و اگرپیاده کردن مسافرین اشکال داشته باشد آنها را به آستارا میبریم و در آنجا منتظر کشتی دیگر میشوند یا آنکه اصلا به بادکوبه برمیگردانیم.

مامور گمرک آهی کشیده گفت: هیچ محل حرف نیست که پیش آمد خوبی خواهد بود. کرارا اتفاق افتاده که هفته‌ها انتظارپست را می کشی و صدای سوت کشتی ها را می شنوی ولی کسی جرئت به دریا رفتن را ندارد. امواج از کشتی بلندتر برمیگردد.

کرجی بانان مثل کنه به اطراف کشتی چسبیدند و مسافرین را از دست و دامان گرفته و با زبان نیمه فارسی و نیمه ترکی به اصرار سمت

کرجی های ته صاف خود میکشیدند. ما روی نیمکتی که با قالی پوشیده شده بود نشستیم. نیمکت مزبور به اشخاص معقول اختصاص داشت.

از کشتی تا ساحل بیش از نیم ورست[۱] نبود. کرجی ها با قوت بازوی کرجی با آنان که نوای «ای الله، ای الله» را با یکدیگر می گفتند بر همدیگر پیشی گرفته بساحل شنی نزدیک می شدند. آب که در دریا آبی رنگ و نزدیکتر به ساحل سبز سیر بود رنگ سبز روشن بخود میگرفت.

ما از درون کرجی مستقیماً بروی شن های نم دار ساحل پریدیم هوا رفته رفته گرمتر میشد. کوچه ها و خیابانهای تنگ قسمت روسی شهر توجه ما را جلب نمیکرد بنابر این از سی چهل خانه یک طبقه روس ها وادارات گذشته به قسمت آسیائی شهر رسیدیم.

پس از دو ساعت سر گردانی درپس کوچه های پیچاپیچ و گرد و خاک شهرهای آسیائی و تماشای کسبه و مشتریانی که قیافه تنبلی داشتند مجدداً از کنار دریا سر در آوردیم.

(باریاتینسکی) دو ساعت دیگر حرکت میکند. تردد در ساحل قطع شده بود. در همین محلی که ساعتی قبل جمعیت زیاد و حمال و کرجی بان بسیاری دیده میشد حالیه یکنفر نیست.

امواج یکی بعد از دیگری ساکت و آرام بروی ساحل میدو یدند من برهنه شده با لذت و کیفی در آب شور دریا آب‌تنی کردم.

صدای سوت کشتی بلند شد و مجدداً جمعیت در ساحل به حرکت آمد. کرجی بخاری پست از ساحل جدا شد و کرجی های بسیاری نیز دنبال آن بسمت کشتی شتافتند.

من با روح تازهٔ با دوربینی که فرمانده کشتی بمن داده بود شروع بتماشای کناره کردم.

لنکران از دریا خیلی قشنگ است. امواج سبز و ساحل باغ های

۱ ــ ورست واحد طول روس معادل ۳۵۰۰ قدم ۱/۰۶ کیلومتر، فرهنگ معین.

بسیار و کوه‌های مشجر لنکران با هر حرکت چرخ کشتی از ما دورتر میشد.

صبح روز دیگر به انزلی (پهلوی) نزدیک شدیم. مه غلیظی سطح آرام دریا را پوشانده و دریا بقدری ساکت است که کوچکترین موجی هم بر آن دیده نمی شود و فقط اثر ممتد چرخ بر آب کشیده شده است.

فرمانده کشتی نگران شده گفت: من با وجودیکه ۲۰ سال است این راه را پیموده‌ام هیچ نمی بینم ما از ساحل انزلی بیش از سه ورست فاصله نداریم و میترسم به گل به نشینیم. سوت بزنید.

صدای سوت کشتی بلند شد معذالک اطراف ما ساکت و بی صداست.

فرمانده کشتی بانگرانی گفت: الساعه بساحل میخوریم. خوب بود کسی از انزلی پیدا میشد.

چند مرتبه سوت زدند و جوابی نیامد. حتی پنجاه قدم جلوتر را نمی توان دید و مه هم غلیظ تر میشود.

ما مدتها است که آهسته می رو یم.

فرمانده کشتی گفت: باید صبر کنیم تا مه برطرف شود.

در همین دقیقه صدای مختصری شنیده شد و کشتی ایستاد.

فرمانده کشتی عصبانی شده گفت: این هم عاقبت «آهسته به عقب» چرخ ها آب را به اطراف می‌پرانند. «تمام قوه» چرخ سریع تر حرکت کرده کشتی آهسته آهسته از گل کنده شد.

فرمانده نفس راحتی کشیده گفت: خوب شد آهسته می رفتیم.

«ایست» کشتی مجدداً ایستاد.

تقریبا ده دقیقه گذشت.

فرمانده کشتی گفت: به طول ساحل برو یم شاید من اشتباه کرده باشم. مه بر طرف شد و همه با تعجبی بجای کشتی که بگل نشسته بود نگاه می کردیم و نزدیکی آن یکی کشتی باری لنگر انداخته بود.

قدری دورتر ساحل و خانه هائی دیده می شود. این انزلی است فرمانده کشتی فریاد می زد: می بینید. می بینید من درست می رفتم این ناجنس بمن جواب نداد. من نزدیک بود بگل فرو روم و او هیچ نمیگوید. این معنی رقابت است. تمام شرکت های خصوصی چشم دیدار ما را ندارند و اگر من بگل نشسته بودم جشن آنها بود.

باقیمانده مه بوسیله امواج کوچک برطرف شد کشتی بخاری کوچکی با سوتِ ضعیف خود به ما جواب میدهد.

پس از یکربع دیگر به خاک ایران قدم گذاشتیم.

انزلی

حمالان تقریبا سیه چردهٔ ایرانی بدون تعارف اشیاء ما را از دست همدیگر گرفته بادارهٔ گمرک ایران بردند.

اشیاء در صحن حیاط گمرک روی همریخته. درها بسته شد و با چوب مردمی را که دور اسباب ها جمع شده بودند بیرون کردند.

تفتیش فوق العاده سطحی بعمل آمد. از مسافرین خارجی به زبان فرانسه تحقیق می کنند. تمام نجبای ایران فرانسه را بخوبی میدانند (در صورتیکه معدودی بزبان انگلیسی حرف میزنند و آنهم تجاری هستند که با هند و انگلستان معامله دارند).

بازدید اشیاء و ویزای تذکره تمام شد، پول روس را بنرخ یک منات پنج قران در صندوق گمرک قبول میکنند، جیب من بعوض پول روس با پنج قرانی و دوقرانی و یک قرانی نقره که خیلی بدسکه خورده پر شد، پول خورد موسوم به «شاهی» مساوی یک کپک ما است ولی نه از مس بلکه نیکل و خیلی فشنگ و خوب سکه خورده است.

گمرک در دست بلژیکی ها است و نظم و ترتیب آن شاهد این گفتار است.

بمحض خروج از گمرک حمالان و کرجی بانان بما حمله ور شدند

ولی ما جداً اشیاء خود را حفظ کردیم، از انزلی برشت که بیش از ۶۰۰۰۰ جمعیت دارد و شهر بزرگی است از دو راه میتوان رفت یکی از راه شوسه که شرکت راه رشت، تهران آنرا ساخته دیگر از راه تماشائی تر از آن که بوسیلهٔ کرجی خلیج معروف به مرداب را طی کرده بعد از راه رودخانه تا پیر بازار و از آنجا با درشکه برشت باید رفت. خوشبختانه هم سفر من شاهزادهٔ قاجار همه جا آشنا دارد. یکنفر ایرانی محترمی با فریاد شادی باستقبال ما شتافت.

تعارفات معمولی از طرفین بعمل آمد.

شاهزاده او را بمن معرفی کرد گفت: مدیر تلگراف خانهٔ انزلی می باشند.

در یک لحظه کارها درست شد، اشیاء ما مثل اینکه بزمین فرو رفت کرجی قشنگی برای ما آوردند و ما روی قالیچه که در آن انداخته بودند نشسته از تنگه عبور کرده بخانه مهماندارمان وارد شدیم.

صحبت به زبان فارسی است من گوش میدادم و سعی میکردم شاید چیزی از مفهوم عمومی صحبت دستگیرم شود و بزحمت تا اندازهٔ موفق شدم. جواب دادن به فارسی آسانتر است زیرا میتوان با تعارفات مختصری بر گذار کرد ولی فهم کلی گفتگو تا گوش کاملا به لهجهٔ فارسی آشنا نشده مشکلتر است.

در زبان روسی کلمات عمومی وجود دارد. این نکته در زبان فرانسه و آلمانی و فارسی هم مشاهده می شود، قانون زبان از لحاظ قواعد و اصطلاح در تهران درست می شود. زبان تهران ملایم است و بقول ایرانی ها مثل شکر شیرین است ولی خراسان و قزوین و گیلان و مازندران و سایر نقاط از این حیث خیلی از تهران عقب مانده اند. بنابر این شخص در ولایت دیگری حتی خود ایرانی ها هم باید مراقب سرعت تکلم طرف باشند.

«مدیر تلگرافخانه» مهربان ما نگذاشت به کرجی بان پولی بدهیم و به او امر کرد منتظر باشد. تقریباً صد قدم از کنار ساحل گذشته از چپر شکستهٔ به

باغ دولتی وارد شدیم.

وقتی این باغ بانظم وترتیب نگاهداری می شد ولی حالیه میان درخت های زرد آلو و نارنج گوسفندها می چرند و پوست تنهٔ درختان را میجوند. ولگردها روی علف دراز کشیده بودند. کنار راه آشغال و کثافات قراولخانهٔ که در نزدیکی است ریخته بود. در باغ برج هشت پهلوئی موسوم به عمارت شمس دیده می شد. با وجودیکه این برج سی سال پیش ساخته شده حالیه خطرناک است. همهٔ ستون ها در رفته. قدیم این برج خیلی قشنگ بوده و هنوز در بعضی جاها عظمت سابق آن بر جا است.

ما با نگرانی یکی بعد از راه پلهٔ باریک بالا رفتیم. داخل برج در هر طبقه یک اطاق بدون پنجرهٔ بود که دو باب به ایوان داشت کثافت و گردوخاک همه جا زیاد بود. اتفاقاً نقاشی سقف طبقهٔ سوم دست نخورده سالم بود. راهنمای ما گفت: اطاق خواب شاه است. ظاهراً شاه مخالف نسوان نبوده زیرا در آن جا صورت رب النوعی که کبوترانی در دشت داشت با وضعی که از لحاظ اروپائی ضرورت نداشته زننده محسوب می شود ساخته شده بود.

از طبقه آخر منظرهٔ قشنگ شهر و دریا دیده میشود.

مه دریا بکلی بر طرف شده است. هیکل دو فروند کشتی که کرجی ها آنها را احاطه کرده بودند در میان امواج کوچک دیده می شد رنگ سبز آب کم کم بارنگ آبی مخلوط و با افق و آسمان توام می گردید. زیرپای ما شهر کوچکی غرق سبزه و باغات پیدا بود و دورتر از آن آب مرداب در اشعهٔ خورشید می درخشید. صدها جزیره کوچک در مرداب پیدا و از نی و جگن مستور بود.

در ایوان طبقهٔ پائین چای و اقسام مربا حاضر بود ما در سایهٔ درختان زیتون از آفتاب سوزان پنهان شده استراحت می نمائیم. کرجی پست که باید ما را به پیر بازار ببرد نزدیک لنگر گاه باغ ایستاد.

کرجی ته صاف بزرگ با کیسه های پستی دولت ایران مفروش شده

است. دکل کوچک بادبان در سر کرجی تعبیه گردیده ما براحتی در کرجی جا گرفتیم.

پاروزنهای نیم سوخته باللباس پاره و عضلات قوی با همدیگرپارو میزنند. ایرانی خوش صورتی بفارسی با شاهزاده صحبت میکند ولی کلمات و لغات صحبتشان خیلی کم بگوش ما می خورد. من پرسیدم که چه میگوید.

جواب داد: خواهش می کند سلام او را بدائیم برسانم. دائی من رئیس تلگراف خانه های ایران و برای این شخص اهمیت زیادی دارد.

من گفتم: پس بهمین مناسبت از ما اینطورپذیرائی کرد.

شاهزاده جواب داد: بدیهی است. اینجا در ایران همه چیز را در نظر می گیرند.

آسمان صاف مانند گنبدی بر مرداب آو یزان بود. جزیره‌های سبز یکی بعد از دیگری ازچشم ما میگذارد. از شهر خیلی دور شده‌ایم و فقط آب خلیج جلوی کرجی ما است. همه جا آسمان و آب دیده میشود.

از یک طرف باد مختصری بلند شد، پاروزن‌ها پاروها را جمع کرده بنو به از کوزهٔ سنگی که آب سردی داشت استفاده می نمودند، عرق مثل سیل بر چهرهٔ از آفتاب سوختهٔ آن‌ها جاری بود.

طناب بادبان سه گوش بزرگی در دست سکان‌بان کشیده شد و کرجی بی صدا و آرام پشت به باد بر سطح آب روان گردید.

مرغابی های وحشی و ماهی خورها از میان نی های جزایر می‌پریدند.

من به سکان‌بان گفتم: اینجا باید شکارهای خوبی باشد.

سکان بان لباس پاره که مشغول چرت زدن بود جواب نداده فقط سر تکان داده آفتاب جنوب و تابش آن مغز اهالی را ضعیف می کند. ایرانیهای تنبل وخواب آلودنه تنها قادربعمل و کارسریع نیستندبلکه نمی توانندحتی تند حرف بزنند یا فکر بکنند.

تا کرجی ما آهسته در مرداب میرود من اطلاعاتی را که از انزلی

بدست آورده‌ام جمع آوری می کنم.

این شهر کوچک بارانداز رشت و قزوین و تهران محسوب میشود ادارات نسبتاً معتبر آن عبارت است از گمرک و انبارهای شرکت «قفقاز و مریخ» اهمیت تجارتی انزلی از نقطه نظر محل تهیهٔ مال‌التجاره و مولد ثروت صفر است ولی بمناسبت افتتاح راه تجارتی انزلی تهران که شرکت روسی ساخته از نقطه نظر ترانزیت اهمیت زیادی پیدا کرده است.

حالیه اینراه بهترین طریق مواصله پایتخت باشمال می باشد.

راه‌های دیگر از قبیل راه مشهد سر و استراباد و تبریز یا درازتر و یا سخت‌تراست، در انزلی چارپایان (هزاران شتر و قاطر و الاغ) مستقیماً مال‌التجاره را از کشتی گرفته بتهران می برند که در مراجعت مال‌التجاره صادره بارو پا را از آنجا بیاورند.

اشکال و ناراحتی بندر انزلی در آن است که طوفانهای لاینقطع پائیز بافقدان وسایل و ساختمانهای فنی مخاطراتی را تولید می کند که از لحاظ تجارت ما با ایران دارای اهمیت بسیاری است. من موقع پیاده شدن از کشتی به دقت متوجه اطراف شدم وغیر ازموج شکن چوبینی که آنهم درشرف انهدام بود چیزی ندیدم.

معلوم می شود وقتی در صدد آبادی بندر انزلی که مهمترین بندر جنوبی دریای خزر است بوده‌اند ولی موفقیتی حاصل نگشته. قطعاً عدم موفقیت این عمل خیر مثل سایر کارهای ایران یعنی مملکتی که در آفتاب جنوبی دارد متلاشی میشود واسطهٔ فقر کامل خزانه اعلیحضرت شاه ایران بوده است.

انزلی با مخارج نسبتا کمی بیک بندر مناسب تجارتی تبدیل می شود که بواسطه اهمیت ترانزیتی آن برآبادیش افزوده خواهد شد.

با گود کردن دهنه (تنگه) که مرداب را بدریا متصل می سازد و ساختن موج شکن حسابی به طول یک یا دو ورست یک کمپانی مآل اندیشی میتواند هم مخارج خود را در آورده و هم به تجارت روس با ایران منفعت زیادی

برساند.

خیلی جای تأسف است که شرکت «قفقاز و مریخ» کمک خرج دولتی را ترجیح داده است. درپرگرام کشتی رانی خط انزلی به مشهد سر دیده نمی شود لذا باید به بادکوبه رفت و از آنجا به بندر مجاور انزلی برگشت مثل این است که مال التجاره را از راه کیف و ورشو به پترز بورگ ببرند. باری اگر کسی هم در صدد تعمیق و ساختمان انزلی برآید این شرکت محترم نخواهد بود.

باد ایستاد پاروزنها دو باره شروع کردند، دو ساعت از موقع حرکت ما می گذرد و اینک مصب رودخانه کوچک پیربازار در شبه جزیره دیده می شود. در ساحل نی بسیاری روئیده مرداب نزدیک مصب بکلی کم عمق است زیرا گل و لای بسیاری که رودخانه می آورد ته آنرا بالا آورده است پارو بتیر مبدل شده ما آهسته آهسته در رودخانه پیش میرو یم.

این رودخانه کوچک و باریک میان سواحل باطلاقی و مرتع دار و مزارع توت عبور میکند. نی های بلندی در ساحل روئیده است. کرجی به ساحل رانده شد وپاروزنها شروع به کشیدن کردند، ٤ نفر آهسته قدم برداشته کرجی را با طناب در گل می کشیدند. پس از یکساعت کشش ما پیربازار رسیدیم.

پیربازار محل کوچکی است که شوسه رشت به طهران از آن جا شروع می شود. گل و بوی عفن و ازدحام حمالان و درشکه‌چیان و نزاع آن ها در یک دقیقه می توانست حتی مسافر با تجربه را نیز گیج کند.

چند نفر اسباب ما را از دست یکدیگر می کشیدند. همینکه من ملتفت شدم اسباب های ما در ۳ درشکه بار شده بود. من دیدم که دو درشکه برای ما کاملا کفایت میکند من بسختی چوب دست خود را بلند کرده پس از آن که دو ضربه به پشت گردن آن ها زدم معترضین به درشکه‌چی که من انتخاب کرده بودم اجازه دادند بار ما را بردارد.

از پیربازار تا رشت یک فرسخ یا ۷ـ۸ ورست محسوب میشود راه را روسها ساخته اند و با دقت نکاهداری میشود.

جمعیت محل زیاد و همه طرف مزارع توتون و توت و باغات دیده می شد. در راه به الاغ های کوتاه گران بار و شترهای زنگ دار و ایرانی های جوان وپیر مصادف شدیم که روی علف کنار راه دراز کشیده با انگشت کلاه چوب پنبهٔ مرا نشان میدادند.

جلوی شهر از باجگیری روس رد شدیم. درشگه‌چی باج راه را پرداخته تیر راه‌بند برداشته شد وپس از نیم ساعت حرکت در خیابانهای تنگ کج و معوج کثیف رشت مقابل بهترین مهمانخانه های شهر (مهمانخانه آلبرت) پیاده شدیم.

رشت

پس از دو ساعت استراحت به عزم تماشای شهر بیرون رفتیم باغ شهر مقابل مهمانخانه واقع گشته دو خیابان متقاطع پر از کثافت و گرد و خاک و درختان نیمه خشک و سبزه نیم سوخته و مردمی با لباس پاره و کثیف که روی سبزه‌های گرد آلود دراز کشیده باشند «باغ دولتی» را مجسم می سازد.

موقع خروج از باغ یکدسته قزاق را دیدیم که با پیراهن های سرخ و سردوشی های آبی و قمه و کلاه‌های پوست با کله گی قرمز رنگی منظماً می گذشتند.

همسفر من گفت: این تیپ [بریگاد] قزاق تهران است.

پرسیدم: اینجا چه میی کنند؟

جواب داد: یقیناً این جا یک بهادران ساخلو است. در تمام شهرهای بزرگ بهادران ها و دسته های قزاق برای حفظ نظم مأموریت دارند. در ایران این یگانه تکیه گاه قانون است.

قزاق های خوش قیافه واقعاً تفاوت زیادی با سر بازان مفلوک دارند. سر بازانی که در کنار خیابان نشسته اند بیشتر بگدا شباهت دارند تا بسر باز قراولخانهٔ سنگی خراب و تفنگهای قدیمی چاتمه شده و سر بازانی که بعضی پیراهن داشتند بدون شلوار و برخی شلوار داشتند بدون پیراهن البته در من احترامی نسبت به «قشون منظم» اعلیحضرت شاه تولید نمیکردند!

پشت قراولخانهٔ درو یش نیمه لختی در میدان کوچکی مارهای تربیت شده را نمایش میداد، اطراف او را تقریباً یکصد و پنجاه نفر ایرانی از طبقات و سنین مختلف گرفته بودند، همین جا سقاها و میوه فروشان می گشتند گاهی از جمعیت صدای «ای یاالله و ای یا علی» شنیده می شد.

من بشاهزاده گفتم: نزدیکتر برو یم نگاه کنیم.

او گفت: میترسم ما را فحش بدهند، حالا بروس ها وقعی، نمی گذارند.

من گفتم: اهمیتی ندارد بگذار فحش بدهند بهر جهت جرئت دست زدن ندارند.

ما به جمعیت نزدیک شده پشت سر آنهائی که نشسته بودند ایستادیم.

مارهای رنگارنگ یکی بعد از دیگری از کیسه خارج شده به دعوت درو یش بگردن یا کمر او می پیچیدند. توجه من بیشتر بروحیه مردم معطوف بود تا به بازی درو یش.

حرف در آن است که مسافرت من در ایران موقع وضعیت نامناسبی شروع شده بود. واقعهٔ پیله سوار که خوانندگان ما از آن اطلاع دارند باعث شد که عدهٔ از قوای روسی به منطقهٔ سرحدی اعزام گردد. اعمال آن در ایران مخصوصاً در تهران و رشت و قزوین و تبریز تأثیر عمیقی بخشید. حرکت جدی عده و تقاضاهای قطعی ما ازیک طرف بخاطر ایران آوردند که در شمال همسایهٔ قوی دارد و از طرف دیگر تبلیغات یکطرفی روحانیون ایرانی باعث شد در تودهٔ وسیع مردم حس خصمانهٔ بروس ها تولید گردد.

می گفتند در انزلی تصمیم به تحریم امتعه روس گرفته اند و خیال دارند بزور مانع پیاده شدن مسافرین و پیاده کردن بار شوند.

معذلک اگر تمام این صحبت ها اساس هم داشت هیچوقت قادر باجرای آن نبودند.

اهالی رشت و انزلی بی اندازه از روسیه می ترسیدند ممکن است بلوا حد کمال برسد ولی یکنفر خارجی «فرنگی» با کمال راحتی می تواند از بین

بلوا کنندگان بگذرد.

هر یکنفر ایرانی می بیند که پشت سر یکنفر دکان دار معمولی روسی هیکل مهیب قنسول با ده بیست نفر قزاق ایستاده و همیشه برای تقویت آنها دو سه کشتی جنگی روس می تواند انزلی را کوبیده عدهٔ قشون برای اشغال رشت پیاده کند.

دو سال قبل یک فروند کشتی جنگی روس بانزلی آمده لنگر انداخت صبح روز دیگر روز جشن اسم گذاران علیا حضرت ملکهٔ روس بود. فرمانده کشتی جنگی مراسم سلام را بعمل می آورد. همینکه شلیک های اول توپ از کشتی بلند دشد انزلی خالی گشت عدهٔ از اهالی در زیر زمینها پنهان و قسمتی بعجله خود را در کرجی ها انداخته و بعضی پیاده بطرف رشت رهسپار شدند.

[ضغف آنوقت حکومت باعث اینگونه خودسری ها می شد **پس باید قوی بود تا بتوان اجانب را وادار باحترام و رعایت قوانین مملکتی ساخت].**

وقتی شلیک تمام شد اهالی به خانهای خود برگشتند، امیرتومان فرمانده استحکامات ساحلی انزلی [دو عراده توپ مسی دهن پر داشت] وقتی علت را فهمید امر کرد سلام مزبور جواب بدهند. فرمانده آتشبار فقط سه مرتبه شلیک کرد. معلوم شد باروت رطوبت برداشته و سلام در بدو شروع قطع گردید.

فرمانده توپخانه بعلت وجرم عدم مراقبت مورد مؤاخذه واقع و به فلک بسته شد یعنی با چوب خیزران بیرحمانه بکف پایش زدند.

نمایش ادامه داشت. جمعیت نسبت بما کاملاً بیطرف بود. آنهائیکه جلو ما نشسته بودند کنار رفتند که ما بهتر تماشا کنیم.

درویش لاغر مفلوک مار عینک داری را در دست گرفته با صدای رسای خود اشعاری را که ساخته بود میخواند:

بنام الله که من بمارها امرمی کنم؟ بنام کیست که حیوانات مطیع انسان

میشوند؟ بنام کیست که ایران بزرگ بر جا است؟

از جمعیت فریادهای متوالی «ای یاالله» برخاست.

درویش گفت: من خیلی جهانگردشی کرده‌ام. من در روسیه و عثمانی وچین و هند گشته‌ام ولی ایران بهتر از همه آنها است. از خدا حفظ و حراستش را مسئلت کنیم.

جمعیت مجدداً فریاد «ای یاالله» «یا علی» کشید.

درویش باز گفت: من حالا بزرگترین عجائب را بشما می نمایانم.

اگر این مار فرنگی را بگزد (در اینموقع همه متوجه من و همسفرم شدند درویش که ملتفت قضیه شد قدری تأمل کرده معلوم بود کلمهٔ زننده را از گفتار خود حذف کرده است) فوراً جان می سپارد ولی مؤمن میتواند بدون ترس و واهمه دست خود را مقابل او نگاهدارد بسم الله. بسم الله.

داوطلبی که دست خود را دم نیش مار بدهد پیدا نشد. درویش شروع باذیت ماری که دور گردنش پیچیده بود گذاشته دم آن را تکان می داد. مار دندان‌های خود را در دست او فرو میکند: درویش دست خود را کشید جای دندان مار را که جزئی خون از آن بیرون آمده بمردم نشان میدهد.

فریاده یاالله خلق بلند شده وپولهای سیاه بسیاری از همه طرف در کلاه درویش که دور میگردد انداخته شد.

ما به مهمانخانه برگشتیم.

رشت مرکز عمدهٔ تجارت آبادترین ولایات ایران یعنی گیلان است. ابریشم به مقدار زیادی از اطراف رشت به اروپا حمل می گردد. مزارع برنج کاری اطرافش نه تنها برنج ایران را تأمین می کند بلکه بروسیه نیز صادر می شود. ضمناً باید متذکر شد که همین مزارع علت بدی آب و هوای گیلان شده که برای اورپائیان خیلی خطرناک است.

در تیر و مرداد ماه تب و نوبه بشدت شیوع می یابد و حتی اهالی بومی نیز مبتلا میگردند.

با وجود اهمیت تجارتی که رشت دارد یکی از کثیف‌ترین شهرهای شرق است. کوچه‌های تنگ و کج ومعوج آن از گرد وخاک هوا مملو است. در این کوچه‌ها جمعیت غالبا با چارپایان قافله‌ها مصادف می شود و زنها در چادرهای سیاه خود تقریبا در هر قدمی به زمین می خورند.

ما مصمم شدیم شب از رشت به طهران حرکت کنیم.

از رشت تا طهران

شرکت روس‌ها بین رشت و طهران راه شوسه خوبی ساخته است که درست سی صدوسی چهار ورست طول آن می باشد.

پنج شش سال قبل بعوض این راه جادهٔ باریک و خطرناک بود که عبور از آن حتی برای چارپایان هم دشوار بود، حالیه وسایط نقلیه پستی و مسافری شرکت باقراف‌ها که اصلا ارمنی و تبعهٔ روس هستند و امتیاز آن را از شاه گرفته اند در این راه تردد میکند.

شاه امتیاز مزبور را برای تاراج کامل مسافرین داده است قیمت یک دستگاه درشکه معمولی دو نفری که چهار اسب آنرا می کشید تا تهران هفتاد تومان (۱۴۰ منات) است، کرایه اضافه بار را نیز باید بر آن افزود زیرا با وجودی که مسافر دستگاه را با گرانی قیمت دربست گرفته واسب اضافی هم بر آن نمی بندند معذلک علاوه بر جامه‌دان و یک سبد خوراکی که حق دارد مجاناً همراه ببرد برای بقیه باید اضافه بپردازد و این موضوع در امتیازنامه قید گردیده است دو عدد جامه‌دان کوچک و تخت خواب من که در منچوریا همراهم بوده و جعبهٔ شاهزاده را در اداره حمل و نقل کشیده چهار تومان و نیم (۹ منات) کرایهٔ اضافه بار را پرداختم. مخارج راه بهمین مبلغ ختم نگردید. در هر منزلی باید به سورچی انعام داد. انعام مقرری می باشد. که بمیزان دو قران یعنی چهل کپک باید پرداخت و انعام مزبور به عوض مواجب سورچی است زیرا کمپانی باقراف از این راه نیز صرفه جوئی می کند.

علاوه بر این شرکت مزبور باج راه را هم نمی‌پردازد و در امتیاز راه این قسمت قید شده است. باج مزبور تقریبا پنج تومان و در اولین راهدارخانه که در کوههای البرز بود به نفع شرکت راه دریافت میگردد.

روی همرفته قیمت مسافرت از رشت تا طهران تقریباً ۸۵ تومان تمام می شود که چنانچه ورست شمار حساب کنیم هر ورستی بیش از دو ریال میافتد.

کالسکهٔ ما دم در منتظر است. اسب های ما را گذاشته و با طناب بسته اند. این احتیاط برای مسافرت در کوهستان خیلی بجا است.

می خواستم در کالسکه نشسته حرکت کنیم که یک نفر سرهنگ قزاق آمده به من سلام داده خیلی محترمانه تقاضا کرد که در راه دزدی می شود شب حرکت نکنیم. من از او اظهار تشکر کرده با او دست دادم. او تعظیم بلندی کرده دست مرا فشرده من از بردن قزاقی که سرهنگ می گفت امتناع ورزیده گفتم که در مقابل هجوم پهلوانان شب بخوبی می توانم با طپانچه خود دفاع کنم و از مساعدت او تشکر کرده حرکت نمودیم.

کالسکه ما در میان گردوخاک بسیار حرکت کرده تقریباً تمام عرض کوچه را گرفته بود. هر دقیقه صدای خبردار کنار برو شنیده میشود و ایرانی هائی که برمی خورند خود را بدیوار می چسبانند.

شاهزاده گفت: سرهنگ نجیبی بود.

من گفتم. بلی آدم خوبی بود من فقط ملتفت نیت خوب او شدم. میداند که من به طهران و نزد فرمانده تیپ (بریگاد) می روم و او هم همیشه ادب و نزاکت با مسافرین روسی را پاداش می دهد.

هوا تاریک می شود. آتش های زیادی در اطراف کالسکهٔ ما که تند می رود دیده می شود. پیچ کوچه بقدری زیاد بود که کالسکه نزدیک بود برگردد و از شهر خارج شدیم. نور ماه راه را روشن کرده است.

در اطراف جاده نور ماه مزارع شالی کاری را روشن نموده و بعضی

جاها نی روئیده است. ندرتاً راه با نورچراغ قهوه‌خانه روشن می شود. قهوه‌خانه مهمانخانه کاروان‌ها است در آن جاده‌ها چراغ روشن و قالی روی زمین افتاده سماور بزرگی میجوشد و انتظار مهمان را دارند از دور صدای زنگی که رفته رفته زیادتر می گردد شنیده می شود.

این صدای زنگ کاروان است. قطار شترهای یک کوهانه که با طنابی پشت سر هم بسته بودند پیدا شد. شترها با گردنهای دراز خود از کنار راه شوسه می گذرند.

دو پست قدم دیگر که گذشتیم به کاروان دیگری برخوردیم. الاغ های کوچک گران بار احمق از کالسکه ترسیده بهر طرف جاده می دو یدند. صدای زنگهای نازک مسی و فریاد خرکچیان و گردوخاک راه و تکان کالسکه ما را متآذی ساخت.

من چشمهایم را روی هم گذاشتم و قادر بباز کردن آن‌ها نبودم در روز خیلی خسته شده بودیم. من در گوشهٔ خزیده با وضعیت ناراحتی که داشتم و پاهایم خسته شده بود هر دم سرم بطاق کالسکه می خورد و بهمین ترتیب به راهدار خانهٔ اول رسیدیم.

در راهدار خانه اسبها را عوض کردند ماه غماری می کند وپشت تکه ابرهائی که معلوم نیست از کجا آمده اند پنهان میشود.

راه دیگر مثل نوار سفید پیچاپیچی پیدا نیست و ده قدم جلوتر را نمی توان دید.

جلوی‌ماچهاراسبهٔ برای‌پست ایران بستندپیرغلام‌پست دست هاراتکان داده تعریف می کند که چگونه دیروز تقریباً در همین مکان اسبهای گاری پست او را برداشتند و گاری بسفید رود پرتاب شده تقریباً همه کیسه ها را جریان سریع آب برد و میان آنها یک کیسه پست روسیه هم از بادکوبه بود.

عرض جاده تقریباً سه ساژن[۲] و از طرف چپ پرتگاه کودی دارد که

۲ ــ مقایس روسی است.

سفید رود با هیاهو از ته آن پرتگاه میگذرد.

ماه گاه گاهی از پشت ابر خود را نشان داده قسمتی از قشنگترین مناظر طبیعی جنوب را بما می نمایاند، درهٔ را که بستر رودخانه است کوه ها از دو طرف احاطه کرده اند و بر افراز آن ها بعضی نقاط جنگل اقوم و بعضی جاها بوته زارهای انبوه دیده می شود. درپارهٔ نقاط قله های مرتفع لکه های ابر باقی است آب سفید گاهی بر سنگهای زیر آبی کوچک جاری و زمانی از تخته سنگهای بزرگ عمودی پائین می ریزد.

هوای کوهستانی از عطر علف ها معطر و بواسطه جنگل تازه است.

از یک ایستگاه به ایستگاه دیگری از راه پر پیچ و خمی می گذریم که اطرافش را با سنگ بسته اند.

گاهی رودخانه زیر پای اسبان ما در روشنائی ماه دیده می شود و زمانی تاریکی همه جا را فرا می گیرد. فقط صدای یکنواخت پای اسبان ما و ریزش و جریان سفید رود بگوش میرسد. دره نزدیک رودبار باریک می شود.

آفتاب بر فراز کوه تابیده و مناظر قشنگ کوهستانی یکی بعد از دیگری از جلوچشم ما می گذرند. یک طرف تخته سنگ های بزرگ و طرف دیگر جنگل زیتون با جویبارهای کوچکی که در آن جاری هستند دیده می شود. آب این جویبارها فوق العاده گوارا و شفاف و سرد است.

کم کم کوه ها شکل بی آب و علفی بخود می گیرد. دامنه ای سبز قله های بریده شده بمنظرهٔ تخته سنگهای بزرگ خشک مبدل می شود. دره بکلی باریک و تنگ می گردد.

راه که از یک دامنه دره می گذشت پس از چند پیچ و خم از روی پل سنگی کوچکی به طرف دیگر می رود. هوا رفته رفته گرم و خفه می شود.

هوای لطیف شب خنگ کوهستانی جنگلی جنوب به هوای خشگ و زنندهٔ تخته سنگ های سخت و خاک قرمز آن و باد سوزان رو برو که چشم را می سوزاند تغییر یافت.

در راهدار خانهٔ منجیل ما نهار و چای خوردیم قهوه‌خانهٔ کثیف با سماوری که مدت‌ها است پاک نشده و یک قطعهٔ صورت شاه مرحوم که مگس‌ها بر آن نشسته اند جایگاه ما شده پول خیلی گزافی از ما گرفتند. فقط برای یک سماوری که می آوردند مطابق تعرفهٔ ایران سه قران دریافت می نمودند. بقیه را نیز بهمین رو یه تصور کنید.

منجیل عبارت است از چندین خانهٔ کوتاه گلین با بامهای مسطح جوی کوچکی که محل شستن لباس و تن شوئی خود اهالی و آبشخور حیوانات و آب نوشیدنی خود آن‌ها است و ضمناً کثافات خانه‌ها را نیز در آن می ریزند یگانه شریان حیاتی این محل محسوب میگردد.

ایرانی ها چندان تمیز نیستند و از این حیث حتی پای کمی[۳] از آشنایان قدیمی من یعنی چینی ها ندارند.

تمام روز مسافرت خسته کنندهٔ ما در فراز و نشیب کوه ادامه داشت. هوائی که گوئی با آتش جهنم ارتباط دارد ساکت و بی باد است.

تخته سنگها آخرین باقی مانده رطوبت هوا را بخود جذب میکنند. اشعهٔ نورانی خورشید صحرا را می سوزانند ته دره زیر پاهای ما در کنار رود کوچکی که زیر تابش سوزان آفتاب می رفت بخشگد چند درخت دیده می شد و این آخرین آثاری بود که از آنهمه جنگل سبز و خرم می دیدیم.

کالسکه ما چهار نعل سرازیریها و سر بالائی ها را طی می کند در اطراف بجز تخته سنگ های از آفتاب سرخ شده چیزی نیست. راه همینطور در پیچ و خم های تمام نشدنی کوه می‌پیچید.

در کنار دو سه گودال آب شترها در زیر آفتاب سوزان خوابیده خستگی حرکت شبانه را در می آورند. ساربانان در سایه تخته سنگها آرمیده اند. تابش خورشید تقریباً عمودی و سایه‌اش کوتاه است.

تقریبا درسی ورست فاصله روی یکی از قله های کوه هنوز برف است

۳ ــ کذافی اصل (دست کمی!).

ولی اینجا یک قطره آب پیدا نمی شود و همه جاخشک و پر گرد و غبار است.

خیلی از شب گذشته کوه ها پست تر شده و کالسکهٔ ما از آخرین گردنه سرازیر می شود و اسبان تازه نفس از خنکی شب استفاده کرده ما را سریعاً بطرف قزوین می برند.

از اول غروب مردم بجنب و جوش می افتند. کاروانها بیدار شده زنگهایشان بصدا آمده رو براه می گذارند. از دور میان باغ ها اولین آتش های قزوین دیده میشود.

قزوین از لحاظ شهریت چیز مهمی ندارد. اطراف شهر دیوار و خندق دیوار را احاطه کرده است. شهر دارای دو خیابان بزرگ درخت دار و صدها کوچهٔ تنگ پر گرد و غبار می باشد.

قوای نظامی شهر عبارت است از دو عراده توپ های قدیمی مسی دهن پر با ٦ نفر قراولی که در قراول خانهٔ مثل همه مملکت خراب سکنی دارند.

در بعضی جاها از داخل دیوارهای سنگی فواره‌های آبی که از نظر بیگانه مستور است دیده می شود و سر شاخه های سبز باغ های خوب از بالای دیوار پیدا است.

اگر قزوین بیشتر از این آب داشت شهر خوبی می شد. زمین های اطراف شهر حاصل خیز و در کنار قنات های کم آبی که از برف کوه سرچشمه می گیرند گیاه بسیاری روئیده است. باغ های میوه و انگور اطراف قزوین مقدار زیادی محصول زردآلو و پسته و هلو و اقسام انگور دارد.

تجارت قزوین زیاد نیست و به مختصر اجناس روس از قبیل پارچه و قند و ظروف و ابزارهای مختلفه و غیره محدود می گردد.

قزوین به طهران را در ظرف یک روز آمدیم. راه صاف و مثل تیر راست است. چهار اسبهٔ ما که در هر بیست و پنج ــ سی ورست فاصلهٔ عوض می کنند همه جا یرتمه رفته فقط یک جا بین راه نفس تازه می کند.

در جلگه مثل دیشب در کوه آنقدرها گرم نبود. صحرای عریض و گروه

درختـان و جوی هـای پیچا پیچ پر آب صاف که از کوه می آمد در کنار جاده و منزل های تک تک رهدار خانه با حوض حتمی و باغچه در سر راه دیده می شود. مـجدداً در روشنـائی ماه نـزدیـک رودخانهٔ شدیم. کوه کرج داخل در سمت راست مـا در بسـتـر گـودی رودخانهٔ کوهستانی جاری و طرف چپ دامنه کوه تقریباً عمودی ایستاده بود.

قـدح پر از اخـگـر و الـمـاس آسمان بالای سرما آو یزان است. راه مثل یک نوار نقرهٔ در کنار دامنهٔ کوه امتداد یافته است.

پس ازیـک ساعـت تـاخـت و تـاز سـریـع دروازهٔ تهران پیش چشم ما نـمودار شد. سـر بـاز خواب آلودی دروازه را گشود و ما به پایتخت خیلی عالی اعلیحضرت شاهنشاه ایران ورود نمودیم.

تهران

تهران در ارو پائیان تاثیر غریبی می کند. به استثنای یکی دو میدان و پنج شش خیابان بقیه کوچه ها نمونهٔ ده بزرگی را نشان میدهد که اصلا شبیه به شهری که لایق داشتن اسم پای تخت ایران باشد نیست.

بدبختی و بیچارگی شهرهای آسیا که اهالیش خیلی درهم زندگی می کنند. تمام خانه ها وباغها که غالبا درون آن خیلی قشنگ است بادیوارهای چینهٔ و گلی محصور می باشد. ازپشت دیوارها فقط سر شاخه های بلند درختان پیداست که رهگذر در گرد و خاک غوطه خورده را عصبانی می کند. چنانچه بجای دیوارهای کلی تهران نرده کشی می شد تهران یکی از شهرهای با سر و صورت دنیا محسوب می گردید. خانه ها در سبزه غرق است، در هر خانه حوضی است که از غالب آنها فواره می جهد کوچه ها درمیان دیوارهای بلند خانه ها واقع و مثل یک دالان درازی بنظر می آید.

علت گوشه گیری ایرانی ها این است که می ترسند مرد بیگانهٔ باندرون آنها راه بیابد.

از طرف دیگر فقدان کامل نظم و ترتیب عمومی مقتضی آن است که خانه ها به حصار کوچکی مبدل گردند.

ندرتاً از میان دیوارهای یک شکل لخت خانه هائی دیده می شود که دیوار عمارتش در کوچه است.

این قبیل خانه ها یا متعلق بارو پائیان میباشد و یا ادارات دولتی یا خصوصی در آنها منزل دارند.

میان خیابان های تهران که فقط وجود چند نفر دکاندار در آنها حاکی از آبادی آن است فقط میدان توپخانه و میدان بهارستان و بازار می تواند توجه مسافری را جلب کند.

بام بیشتر خانه ها مسطح است تمام پنجره های عمارت ها به داخل خانه ها و باغ ها باز شده دارای نرده های محکمی هستند. درب های داخل خیابان ها قشنگی و لطافت صنعتی ندارد، همه چیز ظاهر سازی و بی روح است.

تهران در تابستان بواسطهٔ هوای گرم و خفهٔ خود خالی می شود. تمام متمولین به دامنه کوه البرز که در سه چهار فرسنگی تهران واقع است به ییلاق میروند، ییلاق مزبور یک هزارپا از تهران مرتفع تر است. در روسیه ییلاق عبارت است از محل سکونت موقتی و در ایران برعکس اطراقگاه متمولین است که بیشتر سال را آنجا می گذرانند به نحو یکه اوایل اردیبهشت رفته در مهرماه بر می گردند.

خانه های تهران از لحاظ ارو پائی ناراحت است. اطاق ها بدون نقشه صحیحی بنا می گردند و غالباً سقف پائین می آید. خشت هائیکه برای بالا بردن دیوار بکار می رود نه پخته و فقط در آفتاب خشک می شود و غالباً دیوارها از بالا تا پائین شکاف بر می دارد. کف اطاق ها یا از سنگ تخته مفروش و یا خاکی است. اطاق ها با قالی یا نمد مفروش گردیده دیوار اطاق دارای طاقچه های چندی می باشد. هنوز نقاشی دیوار در ایران معمول نیست.

روی هم رفته خیابان ها و خانه های ایران از حیث قشنگی ظاهری و زیبائی از منچور یا عقب است. ساختمان داخلی خان ها قدری بهتر از آنجا می باشد ولی نواقصی دارد.

یکی از نواقص خانه ها فقدان کامل سوخت است در صورتی که

زمستان در تهران برفی می آید که تا چند روز می ماند و بعد آب شده گل چسب ناکی می شود.

بهترین چیزی که در خانه های تهران یافت میشود یکی زیر زمین است که از حرارت سوزان آفتاب و گرمای روز میتوان آنجا پناه برد و دیگری باغ و حوض و جوی آب روان است.

کراراً من به خانه ایرانیان متمول رفتم و هر دفعه از اختلاط سلیقه شرقی و اروپائی در تعجب شدم پهلوی قالیچه خیلی نفیسی تابلو نقاشی معمولی فرانسوی و ساعت برنز روی بخاری اعلای مرمر دیده می شد.

قصر شاه ظاهر خیلی قشنگی دارد باغ آن بزرگ و فواره هائی در آن به ارتفاع بلندی می‌پرد قصر از اشیاء بی مصرف اروپائی که شاهان همراه خود از اروپا آورده اند پر است.

پارهٔ خیابان ها درختان کهنی دارد که ریشه هایشان از جوی های اطراف خیابان مشروب می گردد. این خیابان ها نظیر بولوار و بهترین خیابان ها محسوب می شوند.

تقریبا تمام میهمان خانه های طهران و بانک روس و سفارت انگلیس و ترکیه و بلژیک و مغازه های اروپائی دریکی از این خیابان ها واقع هستند.

خیابان های درجه دوم شب برای گردش واقعا خطرناک است. غالباً میان آنها چاله ها رو باز و جو یهای زیادی دیده می شود. باستثنای دو خیابان که ندرتاً چراغ های برق کم نوری در آنها قرار داده شده و تا ساعت ده شب می سوزد بقیه خیابان ها و کوچه ها بکلی تاریک و فاقد روشنائی است. شب در خیابان ها با فانوس حرکت می کنند.

آب شهر فراوان ولی تقریباً تمام آن به مصرف آب یاری باغ ها می رسد و برای آب پاشی خیابان ها چیزی نمی ماند. حق مشروب شدن را از میراب که مستخدم مخصوصی است می خرند و از روی ساعت و روز حق مزبور مشخص می گردد.

معمولاً هفتهٔ دو روز از نهری که در کوچه است آب باز می کنند. در باقی اوقات می شود که ده ساعت اتصالا آب به حوض بیاید. و از سر آن پائین ریخته تحت نظر باغبانان به باغچه ها تقسیم می گردد.

مغازهٔ بزرگی از لحاظ اروپائی نیست. تقریبا ده بیست نفر خارجی تجارت متوسطی می کنند و ده ها کاندار تقریبا در کوچه و خیابان به کاسبی های مختلفه اشتغال دارند.

دکاکین آذوقه فروشی بیش از هرچیزی است، در سر راهها غالباً صراف هائی نشسته اند که پول خورد می کنند و بعضی جاها هم سقایانی هستند که با فروش آب یخ و بستنی بدی امرار معاش می نمایند.

جالب توجه تر از هر چیزی در تهران بازار است که هزاران کوچه تنگ پیچ و خم دار از اطراف بان میاید فکر سواره رفتن در این کوچه ها اصلا خطرناک است.

بازار عبارت است از صدها دالان های سر پوشیده که دکان هائی در اطراف دارد و جمعیت بسیاری در آن آمد و رفت می کنند داخل بازار حمام ها و مسجدها و قهوه خانه های زیادی یافت میشود و بعبارة اخری شهری است داخل شهر دیگری.

مکان های عمومی از قبیل تأتر و قهوه خانه های عالی و رستوران در تهران نیست فقط یک سینمای (سایه نمای)[۴] سوختهٔ است که تقریباً ایرانیان به آن نمی روند.

عمارات قشنگ قابل تماشا کم است فقط قصر شاه و مسجد سپهسالار با آن گنبدش و مجلس که آن هم حالیه خراب شده تا اندازهٔ دیدنی است و بقیه خانه ها را از پشت دیوار نمی توان دید.

میدان جلوی مجلس درخت کاری نشده و راجع به آن بعد نیز صحبت می کنیم زیرا میدان آخرین جنگ خونین ۱۰ ژوئن (اوایل تیر ماه) بوده است.

۴ ــ کذافی اصل.

وسط میدان توپخانه باغ خرابی است که درچهار گوشه آن چهار عراده توپ کهنه قرار داده‌اند و اطرافش سربازخانه‌های دو طبقهٔ ساخته شده و دروازه‌هائی به آن باز می شود که معبر عمومی است.

بالای پنجره‌ها شیر و خورشید علامت ایران نقش گردیده عمارت مز بور مخروبه و قابلیت سر بازخانه بودن را ندارد، ازیک طرف سر بازخانه‌ها توپ های قدیمی با جعبهٔ مهمات وچرخ شکسته روی سنگ فرش قرار گرفته است.

این خلاصهٔ تمام چیزهائی بود که میشد در باره تهران گفت. در ساعت دو ــ سه بعد ازظهر به واسطه گرمانی فوق العاده شهر تقریباً تردد قطع می شود. نزدیک غروب آفتاب مجدداً معابر از هیاهوی جمعیت پر می گردد.

اول شب ها از یکدیگر دیدن می کنند یا به گردش می روند. جمعیت روی سکوها اطراف فواره‌ها نشسته بچای خوردن مشغول یا روی قالی های نشسته بدرو یشی گوش می دهند و از لطافت و خنکی کم هوای شب تابستانی لذت می برند.

کم کم جمعیت کوچه‌ها و خیابان‌ها کم می شود. فقط تجار مقابل چراغ های کم نور خود در دکاکین به انتظار مشتری می نشینند. تقریباً در ساعت یازده همهٔ تهران خوابیده و فقط صدای چرخ کالسکهٔ که ندرتاً می گذرد سکوت را بر هم می زند.

اهل شهر صبح خیلی زود تقریباً ساعت چهار بعد از نصف شب از خواب بیدار می شوند. دستفروشان و دوره گردان درپس کوچه‌ها متاع خود را به عرض فروش می گذراند و صدای زنگ کاروانی که می خواهد براه افتد از کوچه های باریک می آید

شترهای گردن درازپشت سر یکدیگر قطار شده حرکت میکنند و الاغ های کوچک باهنجار یرتمه ریز براه افتاد به اشکال از زیرپالان‌های عریض دیده می شود.

همچنین رؤ یاهای سیاه یا زنانی درچادر دیده می شود که با عجله به بازار میروند...

هنوز آفتاب کاملا بالا نیامده و اشعهٔ آن نمی سوزاند بلکه می نوازد، در تهران این موقع بهترین وقت گردش کردن است. هر قدر خورشید بالا تر بیاید زمین خشک و شکافته را بیشتر گرم می کند.

هر قدم چارپا یا هر گردش چرخ ابری از گردوخاک در کوچه های پر جمعیت تولید می نماید.

در تهران بین اروپائیان و ایرانیان متمول پیاده رفتن معمول نیست مردم معمولی از واگن اسبی که در معابر عمده حرکت می کند استفاده می نمایند.

از لحاظ رعایت آسایش عمومی تهران در خور هر گونه تنقیدی است. عطرهای شرقی حاصل فاضل آب و شتشوی خانه ها است که در کوچه ها می ریزند و نعش سک و گربه که در مجاری رو باز آب مشرو بی شهر که از آن می نوشند افتاده وچاله های سر باز کوچه ها و خیابانها و دستجات گداهای سمج و دزدی و غارتگری هیچ یک را نمی توان جزو افتخارات کلانتر شهر نامید.

تنها دسته های پنج نفری سر بازهای نیمه برهنه که در قراول خانه ها و درب ابنیهٔ عمومی و بعضی خانه های اشخاص متنفذ کشیک می دهند یک قوای حفظ امنیت عمومی محسوب می شود.

قشون بی آزار خوابیده و تمام تجهیزات مختصر و ناچیز خود را روی جاتمهٔ تفنگ های قدیمی زنگ زده آو یزان نموده است.

اطراف تهران را دیوار نیمه خراب گلین طرح قلعه ای محصور کرده است. خندق دور شهر پیچاپیچ و خم دار و داخل خندق نعش حیوانات بزرگتری دیده می شود که سگ های ولگرد مشغول آن ها هستند.

دروازه ها شهر با کاشی های رنگ برنگ و نقش های ادوارپهلوانی مزین می باشد. معمولا روی دروازه ها نقش ایلیا مورمتس ایرانی (رستم) که هزاران اشخاص کوتاه قد تنبل را متفرق ساخته منقوش است.

این دروازه‌ها نیز مثل همه چیز ایران در حال خراب شدن است کنگره‌های افتاده، رنگ ها رفته و قسمتی از بالای دروازه و برج های کوچک آن خراب و اثری از آنها باقی نیست.

تمام متمولین از گرمای فوق العاده تابستان و گرد و خاک و خفه گی هوا به ییلاقی که در دامنه کوه البرز واقع گردیده پناه می برند.

شاه هم چندین قصر با باغ های سایه دار در ییلاق دارد و همه سفارتخانه های خارجه نیز به ییلاق میروند. یکی از بهترین نقاط تابستانی ییلاق روس در زرگنده است که شاه متوفی به روسیه هدیه داده است.

خانهٔ خیلی عالی وزیر مختار روس با حوض بزرگی که آب جاری دارد در جنگل انبوه سبزی واقع شده که عمارات اعضاء و دفتر سفارت در آن بنا گردیده است.

در باغ محوط بزرگی برای تنیس موجود است و هوای زرگنده به‌واسطهٔ ارتفاع محل خود که در دامنهٔ پائین کوه است به مراتب از هوای جلگه بهتر می باشد.

غیر از سفارت روس انگلیس ها جای خیلی خوبی درپارک سایه داری دارند، سایر سفارت خانه ها هم درنزدیکی زرگنده و دوازده ورستی تهران و هشتصد تا پا ارتفاع از آنجا می باشند.

پهلوی شهر بیرون دروازه قصر سلطنتی موسوم به باغ شاه بنا گردیده و حکمران ایران حالیه در آنجا است.

قصر دوشان تپه بیرون شهر روی یک تپه منفرد سنگی بنا شده و خیلی طرف توجه مرحوم ناصر الدین شاه بوده حالیه متروک می باشند. من چندین مرتبه در حین گردش سوارهٔ صبح خود به آنجا رفتم. پائین پارک بزرگ و اطاقهائی برای خورده پاهای درباری ساخته شده نزدیک پای تپه سنگی بیشهٔ سبزی دیده می شود که جویبارهای کوچکی از سنگ بیرون آمده به آنجا سرازیر می گردد. از روی محوطه کوچک فراز تپه بهترین مناظر طهران ظاهر

می‌شود و با خانه‌ها و عمارات و دیوارهای کوتاه خود شبیه یک پارک ده ورستی بزرگی است.

شاه و حکومت ایران

حکمران ایران محمد علی شاه رفیق و طرفدار بزرگ روسیه محسوب می گردد. مشارالیه کمی روسی میداند و در مواقعی که یکی از اتباع روسی بعلتی به حضور او معرفی می گردد سعی می کند روس دانستن خود را به او بفهماند. شاه آدمی است کوتاه قد و خیلی فر به صورت چاقی دارد اخلاقاً بیشتر مایل به زندگی بی سروصدا و آرام شرقی است تا به رتق وفتق امور مملکت خراب از هم گسیخته ای که زمانی خیلی عظمت داشته است.

شاه تنبل و بی عزم و اراده و مذهبی کاملا تحت نفوذ درباریان خود قرار گرفته و تمام امور مملکتی اگر بتوان هرج و مرج کاملی را که در ادارهٔ عالیه ایران است چنین نامید بدون کوچکترین رسیدگی و تفتیشی در دست درباریان بی مسئولیت می باشد.

اشخاص نیمه سواددار امور را بیشتر به نفع و منافع خود می گذرانند.

پسران باغبان های درباری که طرف توجه و بمیل شاه واقع می گردند بسرعت برق به مقام پیشخدمتی مخصوص رسیده و در اولین مرتبهٔ بی مرحمتی و خشم شاهانه به مقام اولیهٔ خود بازگشت می نمایند.

شاه در قصر خود که بوسیلهٔ دیوارهای بلند و مستحفظین قصر از شهر جدا می باشد در قصر لمیده تقریبا روزی شش ساعت مشغول نماز و باقی وقت را در اندرون بسر می برند، حرم شاه مختصر و عبارت است از یک زن، که از خانوادهٔ سلطنت می باشد با خانمهای نزدیک باو وعدهٔ خواجهٔ حرمسرا و ده ها پسر

بچه‌هائی که در اطاقهای اندرون خدمت میکنند. بزرگترین کیف شاه این است که مقابل میز کوچکی به خوردن تنقلات و شربت آلات و شراب‌های شیرین وقت بگذراند. این وضع زندگی که حالیه بین تمام تنومندان دنیا مرسوم گردیده حیات شاه را تهدید می نماید.

تمایل شاه به روسیه باعث شده که مصراً طبیب شخصی خود را از اطبای روسی که دکتر سادوسکی باشد انتخاب کند و تربیت ولیعهد را به سلطان اسمیرنف (که دورهٔ مدرسه زبانهای شرق را به اتمام رسانیده) واگذار ساخته و یک نفر از اتباع روس موسوم به شاپشال را به سمت رفاقت خود برگزیند.

شاپشال در سیاست خارجی شاه خصوصاً نسبت به روسیه نفوذ بسیاری دارد. بالاخره شاه که مستشاران نظامی روس را یگانه تکیه گاه خود می بیند فوق العاده نسبت به طفل نوزاد روس [بریگاد قزاق اعلیحضرت همایونی] که یگانه قسمت منظم نظامی است ابراز محبت می کند.

ولیعهد سلطان احمد میرزا تحت نظر آقای اسمیرنف تربیت می گردد. ولیعهد بچهٔ دوازده سالهٔ جدی زرنگی است. مراتب تکامل تعلق خاطر او باقسام لباسها و اسباب‌های سنگی مشهود می باشد. مشارالیه فوق العاده دوست دارد که درباریان باو تعظیم بلندی بکنند، باری در آتیه با داشتن منش اروپائی، یک نفر مستقیم به رأی آسیائی خواهد شد.

مربی ولیعهد برای مرتفع ساختن صفات نکوهیدهٔ که در او میدید زحمت‌ها کشید. تا آمدن اسمیرنف سلطان احمد میرزا گاهی به شوخی‌های معمولی مبادرت می جست مثلا گوش آدم بیگناهی را که اتفاقاً می گذشت با امبر داغی که در بخاری سرخ کرده بود داغ می نمود.

ولیعهد جوان سه صفت ناپسندیدهٔ دارد: عشق به پول حسادت و عقیدهٔ باقتدار فوق العاده خود. مشارالیه این صفت را همیشه ابراز می داشت و حالیه فقط به علت نفوذ آقای اسمیرنف بمراتب متمدن‌تر شده است.

س. م. شاپشال حکایات بسیاری از ولیعهد برای من نقل می کرد. مثلاً می گفت وقتی در تبریز بودند یکنفر تاجر روسی صد منات نقره در یک کیسهٔ ابریشمی باو هدیه و تعارف داد. این بچه یک هفته تمام با این پولها بازی می کرد و بعد اظهار تمایل کرد که در باریان هم از تاجر یاد گرفته پول نقره باو تقدیم کنند.

وقتی ولیعهد عینک طلای آقای شاپشال را دید خواست که فوراً باو تقدیم گردد. وقتی جواب رد شنید پیش پدر دو ید و استدعا کرد متخلف جسور را تنبیه نماید و گفت:

«او را آنقدر با چوب بزن که بمیرد»

شاه جواب داده بود: «اگر من میخواستم هم نمی توانستم برای آنکه او تبعهٔ روس است.»

ولیعهد متغیر شده گفته بود: «مرده شوی اتباع روس را ببرد، حتی نمی توان آنها را کتک زد.» و تا چند ماه با شاپشال حرف نمی زد.

پنج سال قبل در زمان سلطنت مرحوم مظفرالدین شاه در حضور تمام در باریان اتفاق غریبی رخ داد.

شاه فعلی فرمانفرمائی آذربایجان را داشت و تبریز محل اقامتش بود. یکدفعه که به طهران آمده بود پسرش را همراه آورده بود که جدش او را به بیند. ولی ملاقات پدر بزرگ و نوه بدون حادثه نگذشت.

مظفرالدین ساعت طلائی به نوه خود بخشید. سلطان احمد میرزا ساعت را نگاه کرده با قوت هرچه تمامتر بدیوار زد.

همه به جای خود خشک شدند. پدرش از غضب شاهانه در هراس شد. بچه هم دایم پا بزمین کوفته فریاد می کرد که چگونه جرئت کرده اند ساعت بدون برلیان به او بدهند در صورتیکه ساعت نوکرهای او پر از الماس است.

این رو یه وحشیانه و خود سرانه مطبوع طبع مظفرالدین افتاد مشارالیه نه تنها خشمگین شد بلکه تقاضای نوهٔ بهانه گیر خود را نیز انجام داد و از اروپا

برای او ساعت دیگری خواست.

میان اطرافیان ناچیز حکمران ایران که القاب بزرگی مثل «شمشیر مملکت» «نور دنیا» دارند و وزرای مملکت می باشند فقط دو نفر تا اندازه اهمیت دارند و قابل ذکر هستند.

شاپشال فوق الذکر مقام اول را احراز کرده مشارالیه جوانیست جدی و فاکولته شرق اونیورسیته سن پتر بورگ را تمام کرده و موقعی که شاه فعلی سمت ولایتعهد را داشت برای تربیت او به ایران آمده بود.

این جوان با استعداد زرنگ بسرعت دوستی شخص شاهزاده را جلب کرد و نفوذ بسیاری در دربار بهم رسانید. موقعیکه محمدعلی شاه فرمانفرمای تبریز بود شاپشال راهنما و هادی عملیات او بوده در حقیقت آذربایجان را او اداره میکرد. مشارالیه نفوذ خود را پس از قرار گرفتن محمدعلی به تخت شاهی هم حفظ نمود.

شاپشال نسبت به منافع روس کاملا وفادار بود و در کشمکش های خیلی نادر سیاسی که گاهی میان ایران و روس رخ میداد خدمات شایان و مهمی ابراز می داشت.

بدبختانه این اواخر یک دستهٔ قوی از درباریان بر علیه او تشکیل شده ساعی هستند او را طرف کم مرحمتی شاه قرار داده از دربار برانند. علت این حرکت علاوه بر حسادت درباریان این است که شاپشال در معاشرت و برخورد به آنها قدری بلند پروازی می کند.

در اواخر ۱۹۰۸ پس از مراجعت من از ایران باوجود غمخواری فوق العاده شاه که در خیلی چیزها رهین شاپشال بود و تأسف قلبی او شاپشال مجبور به ترک ایران و بازگشت به روسیه شد.

فقط سعایت و ضدیت دستهٔ محافظه کار باعث شد شاپشال شاه را ترک کند. از لحاظ منافع روس کناره گیری شاپشال فقدان عظیمی است زیرا با رفتن او از نفوذی که روسیه در دربار داشت کاسته شده باشکال می توان با

جریان دستهٔ قدیمی محافظه کار ایران کنار بیاید.

رئیس این دسته یکی از درباریان کهنه قلتاقی[5] است که حالیه وزیر جنگ و موسوم بامیر بهادرجنگ میباشد.

امیر بهادر صمیمی ترین و اولین رفیق شاه مرحوم و عامل عمده سیاست داخلی و خارجی او بود.

شاه مرحوم بقدری به صداقت و درستی امیر بهادر که رئیس کشیکچیان خاصه بود اطمینان داشت که قبل از مرگ او را به ولیعهد سپرده و مطمئن ترین درباریانش معرفی کرده بود.

«امیـر بهادر»

ولی محمد علی شاه با وجود تقاضای پدر مرحومش فوراً او را از ریاست کشیکخانه خلع نمود. علت این کم مرحمتی بر کسی معلوم نگردید و تصور می رود خورده حساب های قدیمی باعث خلع او شده باشند.

نظم قشون بی انضباط و سوارچریک کشیکخانه که برئیس جدید سپرده شده بود کلی از هم گسیخت. باری یک دفعه افتضاحی رخ داد که شاه کم جرئت را بر جان خود ترسانده وادارش کرد رئیس جدید کشیکخانه و اشخاصی را که معرفش بودند اخراج کند.

قضیه از این قرار بود: خدمت مستحفظی دربار و حتی کشیک خوابگاه شخصی شاه بقدری نامرتب بود که شبی یکنفر امیرپنجه از طرف لیاخوف برای عرض راپرت فوری بحضور شاه میرود.

از بدو ورود به قصر تا پشت خوابگاه شاه یک نفر سرباز بر نخورده خود درب اطاق خوابگاه را زده اجازهٔ ورود می طلبد.

شاه پس از این افتضاحی که حتی در ایران هم نظیرش دیده نشده بود امیر بهادر را احضار و به شغل سابق منصوبش ساخت.

۵ ــ کذافی الاصل.

باقی عملیات در باری امیر بهادر را در ضمن شرح وضعیت سیاسی ایران و اقدامات ضد انقلابی دهم ژوئن سال جاری متذکر میگردم.

بمرور ایام امیر بهادر به وزارت جنگ منصوب و کم کم مقام اول را در در بار احراز نمود.

این درباری نیمه سواددار حالیه پس از رفتن س. م. شاپشال نزدیکترین مشاور شاه و عامل سیاست او محسوب می شود. طرح «شورای مملکتی» که دارای پنجاه نفر عضو بانتخاب دولت باشد به جای مجلس از تفکرات و عقل عالی او است مشارالیه بزرگترین دشمن اصلاحات اساسی و تغییر شکل حکومت می باشد در صورتی که برای ایران اصلاحات فوق العاده ضرورت دارند.

هیئت وزرای ایران (قرار میگذاریم اشخاص جاهل بیکاره را به این نام بخوانیم) عبارت است از ده نفر اعیان درجهٔ اول ایران که دارای هیچگونه معلوماتی نیستند[۶].

معلومات آنها عبارت است از خواندن کاغذ و از حفظ داشتن قرآن و اشعار سعدی.

یگانه وزیر دانشمندی که فاکولته حقوق اونیورسیتهٔ سن‌پتر بورگ را تمام کرده و به وزارت عدلیه منصوب شده بود چون نمی توانست هیچ گونه اقدامی برای بهبودی وضعیت اسف‌آور عدلیه ایران بکند ناچار شد همکاران نالایق خودراترک گفته استعفا دهد. به مشارالیه نه‌اعتباری جهت پرداخت حقوق قضات می دادندو نه اجازه داشت قوانین جدیدی جههٔ توسعهٔ قوانین شریعت که برای زندگی واقعی بدرد نمی خورد وضع کند و از اقداماتی که در

۶ ــ هیئت وزیران در آن دوران که به کابینهٔ بمباران معروف است از اشخاص زیر تشکیل شده بود ۱ــ مشیرالسلطنه رئیس الوزراء و وزیر داخله ۲ــ علاء السلطنه وزیر خارجه ۳ــ امیربهادرجنگ، وزیر جنگ ٤ ــ قوام الدوله وزیر مالیه ۵ــ مؤتمن الملک وزیر فوائد عامه و تجارت ۶ ــ محتشم السلطنه وزیر عدلیه ۷ــ مخبرالدوله وزیرپست وتلگراف ۸ــ مشیرالدوله وزیر علوم، ملاحظه میشود اعضای کابینه جمعاً هشت نفر هستند نه ده نفر.

نظر داشت برای جلوگیری از رشوه‌خواری که بی اندازه در ایران معمول است اعمال نماید جلوگیری شد...

نباید به ایران باچشم اروپائی نگریست. دستوری که برای اروپائیان فوق‌العاده لازم است این است «تا زمانیکه شخصاً دقت و وارسی کامل نکردهٔ هیچ کار ایران را جدی نگیر».

ما خیلی خوش باور هستیم. در روزنامه می خوانیم که «در طهران بانگ ایران با ودایع شخصی برای ترویج صنایع ملی و تجارت تشکیل شده» و باور می کنیم که این واقعاً بانک است نه انتشار عاری از حقیقت و هو.

مخبرین جریدهٔ «رچ» به روزنامهٔ خود تلگراف می کنند که «در تبریز اولین مریضخانهٔ ایرانی تاسیس یافته. وسایل مریضخانه را ستارخان بزرگترین مجاهد در راه آزادی ایران داده است.».

مخبر روزنامه نو یه ورمیا با قیافه جدی و حالت خونسرد خود به آنجا می رود و دو اطاق متعفن و ملافه های سوءظن داری می بیند در صورتی که طبیبی در بین نیست و فقط همان تابلو مریضخانه است.

این قبیل تابلوها هرچیزی را در یک مملکت خراب و متلاشی شده‌ای مستور می سازند.

وزارت خانه های هم همین طور فقط اسامی بزرگ دارند وزیر مالیه دیناری پول ندارد وزیر جنگ عدهٔ برهنه و گرسنه تحت امر دارد. بدیهی است تیپ بریگاد قزاق تحت امر او نیست زیرا چنانچه به او بسپارند نمی داند با آنها چه بکند. وزیر عدلیه قوانین و مقررات قضائی ندارد.

معارف بدون مدرسه، وزارت خارجه رابطی است بین وزاری مختار و امیر بهادر آنهم در کارها وچیزهائی کمی اطلاعات کم و تصور مبهمی دارد.

وزیر داخله هم فقط از روزنامه اخبار و اطلاعات بلو او شورش و یاغی گری و غارت گری طوایف کرد و غیره ونافرمانی و گردن کشی را استنساج میکند.

کلیه امور مربوطه این وزارت خانه ها در کیف چرمی یک نفری است که رئیس کابینه نامیده می شود و با وزیر از خانه به باغ وزارت خانه رفته مقابل فواره زیر سایهٔ درختی نشسته ظاهراً نشان می دهد که مشغول انجام اوامر اداری است.

بقیه در باریان قابل نام بردن نیستند، تمام شغل دولتی آنها عبارتست از رشوه خواری و چپاول نواحی است که به آن ها سپرده شده.

بواسطه وصول عواید غیر قابل ذکری خزانه شاه کاملا تهی است. نمونهٔ روشن و واضح بی پولی ایران این است که نه تنها حقوق سرباز که یهچوقت دیناری دریافت نمی کرده پرداخته نشده بلکه حقوق اتباع روس هم که در خدمت اعلیحضرت شاه هستند پرداخت نگردیده است. مثلا وقتی من این سطور را می نوشتم پنج ماه بود مواجب استاد اسلحه ساز روسی موسوم به مرسالف که ماهی پنجاه وپنج تومان می گرفت پرداخته نشده بود. فقط دو ماه بعد از بازگشت من مرسالف بزور و کمک سفارت حقوق خود را گرفته فوراً به روسیه برگشت.

این تصور که گویا شاه متمول می باشد کاملا غلط است. از لحاظ یکنفر عادی البته گدا نیست زیرا تقریباً پنجاه قصر و صندوق های برلیان و غیره دارد ولی همین و بس.

شاه نه پول و نه اعتبار (کردی) دارد. هیچ یک از این خورده درباریان مواجبی ندارند و کار فقر مالی مملکت بجائی رسیده که تجار از دادن نان و گوشت هم خودداری می کنند. تمام عواید گمرکات که یگانه ممر وصول نقدینه است تحت نظر دولت معظم همسایه می باشد.

روسیه مراقب عواید بنادر انزلی و آستارا و مشهد سر و بندر گز و نقاط سرحدی قفقاز و ترکستان است و حقوق بریگاد قزاق اعلیحضرت همایونی و فرع و قروض ایران واصل آنرا بر می دارد و انگلستان هم بابرداشت عوائد بنادر محمره و بوشهر و سایر بنادر خلیج فارس حساب خود را تصفیه می کند.

فقر و تهیدستی کامل خزانهٔ ایران و ضعف دولت و تغییر ترتیب وصول

عواید علت عمده عدم ترقی ایران میباشد.

در روزگار بهتر گذشته خزانه شاه تا اندازه‌ای عایداتی داشت ولی حالیه با غارت گری حکام و سایر اجحافاتی که برعیت گدای بی چیز می شود وصول عوایدی به خزانه امکان ناپذیر است. گذشته ازاین ها بی نظمی ایران و اشغال ناحیه ارومیه درچندی قبل از طرف ترک ها و اغتشاش کردها و انقلاب و جنگهای داخلی در آذر بایجان و شیوع قاچاق که بعد از قضیه پیله سوار زیادتر شده همه دست بهم داده خزانه شاه را کاملا تهی و مفلس کرده اند،

در ولایات قدرت دولتی در دست حکام تمرکز یافته آنها مالیات را جمع آوری می کند و دعاوی مردم را قطع و فصل نموده بدون خستگی مردم را می چاپند.

صنعت و خصلت اخیرالذکر از والی ها به حکام جزو و کلانترهای شهر وحتی کدخدایان دهات نیز سرایت کرده است.

جمع آوری مالیات بعهدهٔ سواران چریک غارت گری است که معمولا از اهل ولایت دیگری می باشند. سواران در ازای مساعدت و کمک در جمع آوری مالیات چهاریک می گیرند. دو سوم باقیمانده از آن حکومت و ته ماندهٔ آن هر ساله تقدیم شاه می شود.

شمه‌ای راجع به ایران

مقاوله نامهٔ چندی قبل روس و انگلیس مناطق نفوذی روی نقشهٔ ایران تعیین کرد که حدود منافع این دو همشایه معظم را نشان می دهد.

به روسیه حق داده شده در قسمت شمالی ایران «ابراز نفوذ» به کند و حد آن بالا تر از خط متوازی است که از همدان می گذرد جنوبتر منطقهٔ بی طرف. و از شیراز منطقهٔ نفوذ انگلیس ها شروع گردیده است.

به موجب این معاهده که برای خود خواهی ایران چندان تعریفی ندارد ایالات آذربایجان، گیلان، مازنداران، حومهٔ طهران و مشهد یعنی آبادترین و مستعدترین قسمت ایران به روسیه واگذار شده است.

صحراهای شن زار خشک بزرگی با بنادر خلیج فارس نصیب انگلستان شد. در منطقه نفوذ آن فقط حوالی شیراز و اصفهان و سیستان آباد است.[7]

علاوه بر این تقسیم و جدائی ایران هر دولت چند قطعه اراضی را به تصرف آورده اشغال کرده‌اند.

مثلا روسیه جزیره آشوراده را که در جنوب شرقی دریای خزر و مدخل خلیج حسینقلی بندر گز[8]. واقع گردیده اشغال نموده و انگلستان هم بنادر

۷ ــ از مندرجات این کتاب بخوبی دیده میشود که اجانب با چه چشمی بما نگاه می کردند و چه انتظاراتی داشتند. حالیه که خیالات آن‌ها درهم شکسته و نقش برآب شده بر ما است که کاملا قوی شده و موقعیت خود را محکم سازیم.

۸ ــ مؤلف همه جا بندر گز را کنار گز نوشته.

چاه‌بهار و جاسگ را در خلیج فارس بتصرف آورده است.[۹]

نظر باینکه دو سوم خاک ایران به درد محل نشینی نمی خورد جمعیت آن خیلی کم است. نفوس ایران از طوایف مختلف و بیش از ۸ ملیون نیست.[۱۰]

من خواننده را با ذکر حالات جغرافیائی و آبیاری و غیر ایران که از آن مطلع است بدرد سر نمی اندازم.

ملت ایران واقعاً خوش نیت و بی اندازه بردبار و تنبل و صلح جو ست. رشادت و شجاعت فوق العاده ندارد. راحتی را دوست داشته آنرا بتمام سعادت های زمین ترجیح میدهد.[۱۱]

البته احتیاجات یک ملت ساده‌ای فوق العاده محدود است. برنج غذایی معمولی آنهاست و یکنفر ایرانی معمولی با روزی پانزده شاهی گذران می کند.

راجع به اخلاق و اطوار و زندگی ایرانیان علاقمندان می توانند به آثار مشروح و مبسوط لومنیسگی «ایران و ایرانیان» هرچند خیلی قدیمی شده مراجعه کنند.

وضعیت مردم عادی در ایران فوق العاده بد و سخت است فقدان حکومت مقتدر و قانون آنها را قربانی اجحافات مأمورین دولت و غارتگری خوانین محلی کرده است مالیات را با فشار از آنها میگیرند و در ایران هیچکس اطمینان ندارد که فردا سیر یا اساساً زنده خواهد بود.[۱۲]

فقدان کامل عدالت و ظلم وجور مأمورین و راهزنی کردها و ترکمن ها رغبت و میل بکار را از مردم سلب کرده است.

۹ ــ مؤلف اشتباه کرده این دو بندر هر دو در خلیج و دریای عمان واقع میباشند.

۱۰ ــ اجانب با همین قبیل نگارشات مغرضانه می خواستند بین طوایف ایرانی نژاد اختلاف انداخته وحدت ملی ایران را پایمال سازند.

۱۱ ــ باید از دریچه چشم نویسنده و امثال آن نگاه کرد.

۱۲ ــ از حیث فشار مأمورین دولت فقدان قانون گویا روسیه آنوقت هم با ایران آن ایام فرقی نداشته است برای فهم مطلب به آثار تولستوی نویسنده و فیلسوف شهیر روس مراجعه شود.

تجارت ایران به آخرین درجهٔ انحطاط رسیده کلیه طرق مواصلاتی عمده و راه‌های کاروان‌رو در دست طوایف یاغی کوهستانی می‌باشد.

بدیهی است با این وضعیت تجارت از بین میرود تجارت ایران قبل از انقلاب هم توسعه کاملی نداشته است جزئی صادرات مواد خام مختلف از ولایات مرکزی به تهران و از آنجا از بهترین شوسه روس با چارپایان به انزلی حمل و بوسیله کشتی به بادکوبه فرستاده می‌شود.[۱۳]

فقط سه ایالت شمالی: آذربایجان و گیلان و مازندران تجارت بسیطی با روسیه دارند. از این ایالات ابریشم و برنج مهمترین محصول شمال ایران به روسیه حمل می‌شود.

تجارت با انگلستان خیلی به سستی و ضعف انجام می‌گرفت علت کمی تجارت مزبور این است که راه‌های چاپار و بنادر جنوب از کوه‌های مرتفع و متوازی می‌گذرند که فقط در مدت تابستان یعنی نصف سال قابل عبور می‌باشد از شیراز به بعد راه از بیابان شن‌زار وسیعی می‌گذرد

اتصال ایران به وسیله خطوط آهن به قفقاز و ترکستان و هند و بعداً به بغداد که راه را به خلیج فارس باز می‌کند علاوه بر امنیت مملکت که در درجهٔ اول اهمیت است باعث توسعه و ازدیاد تجارت ایران خواهد گشت.

مدتها است مذاکره این خطوط در بین است. چندین سال قبل شاه مرحوم امتیاز خیلی از این خطوط را واگذار کرده ولی به عللی مختلفه ساختمان آنها تا حال شروع نشده است.

انقلاب ایران مملکت را بافلاس و ورشکستی سوق داد و در عین این که اقتدار ضعیف شاه را متزلزل کرد برای آسایش ملت هم کاری انجام نداد.

۱۳ ــ مؤلف کتاب در هر جا که توانسته جاده شوسهٔ تهران، پهلوی را که شرکت روس ساخته بود ستوده و می‌خواسته به رخ خوانندگان بکشد که اگر روس‌ها نبودند همین راه هم ساخته نمیشد. در صورتی که ایرانیان به همهٔ دنیا ثابت کردند اینک که امور مملکت تحت نظر قائد توانای خود بدست ایرانیان اداره می‌شود راههائی ساخته شده که شوسهٔ طهران، پهلوی پیش آنها قابل ذکر نیست.

خواه مجلس باشد یا نباشد بینظمی و اغتشاش تا وقتی ادامه خواهد داشت که قوۀ مقتدری که استعداد رفع غائله را داشته باشد در مملکت پیدا شود[۱۴].

ولی حتی در صورت امنیت مملکت هم با وجود عملیات جدی بانک روس که شعب خود را در تمام ولایات شمالی دایر کرده بواسطۀ زیادی عوارض گمرک ورودی و گرانی کرایه و حمل با چارپا و غارت گری مأمورین رسمی و غیر رسمی و بی اطلاعی طبقه تجار ایران بدون انشاء خطوط آهن بسط تجارت امکان نخواهد داشت.

قوای مسلح ایـران

ایران از لحاظ نظامی برای ما اهمیت جدی ندارد. غیر از یک تیپ (بریگاد) قزاق شاهی که مرکب است از چهار فوج سوار و یک گردان پیاده و دو آتشبار چهار توپه و یک گروهان مسلسل قشون با تمام معنی این لغت در ایران وجود ندارد.

من وقتی تشکیلات قشون ایران را از روی اسناد محرمانه مطالعه می کردم تعجب می کردم. مثلاً، قسمت سوارچریک مرکز مهمی مثل قزوین روی کاغذ ششصد نفر سوار و سی و پنج نفر صاحب منصب قلمداد شده بود. مرکز تجمع قزوین است اول تصور می ورد که اگر تمام عده این قسمت چریک هم حاضر نباشد اقلا هرچند وقت یک مرتبه برای تعلیمات و مانور و غیره احضار می شود. ولی با خط ریزی در ستون پهلوی آن نوشته شده: «سوار احضار نگردیده. وضعیت نفرات، پنجاه نفر مأمور خدمت رؤساء، سی نفر مأمور

۱۴ ــ یقیناً مقصود مؤلف از قوه مقتدری که استعداد رفع غائله را داشته باشد قوۀ خارجی بوده که برای دخالت در امور ایران و اجرای معاهده ۱۹۰۷ تهیه دیده شده بود ولی تجر به نشان داده هیچ قوه خارجی در مملکت دیگری قادر برفع اعتشاشات داخل نیست و امنیت ایران فقط با قدرت داخلی آن امکان پذیر بوده و صورت هم گرفت.

حکومت و بقیه مرخصی بدون مدت». چنان چه علاوه شود که این اشخاص هیچ وقت در صدد تعلیم و فرا گرفتن اصول خدمت نبودند و اسلحه و تجهیزات آنها باید شخصی باشد و هیچوقت هم در موقع احضار حاضر نمی گردیدند آنوقت معلوم می شود که موضوع حاضر ساختن ۱۰۰،۰۰۰ نفر سوار چریک در میدان جنگ حقیقت نداشته است.

قسمتهائی که فقط روی کاغذ نام برده شده اند بترتیب وراثت تحت امر خوانین محلی یا پسران فرماندهانشان قرار گرفته اند.

بنابر این غالباً دیده می شود که فرماندهی فوج با بچهٔ هشت تا ده سالهٔ میباشد.

مخارجی که برای نگاهداری این قشون بعهدهٔ دولت است قابل ملاحظه نیست زیرا با وجود گروهای زیاد افواج و ریختن اسلحه و رفتن به خانه و تجمع صاحب منصبان با اثاثیه خود به باغ حکومتی و مطالبهٔ اینکه اقلا به حساب دولت به آنها بدهند تا از گرسنگی نمیرند هیچ وقت به آنها مواجب نمی‌پردازند. لباس این سربازان بیچاره لجام گسیخته خیلی بد و اسلحه آنها قدیمی و طوری محافظت می شود که لوله بواسطه زنگ زدگی قطورتر شده و گلنگدن تفنگ غالبا باز نمی شود.

استخدام نفرات بطور داوطلب و از بین ولگردان تنبل بعمل می آید.

نظر به اینکه خدمت سربازی موضوع خارجی ندارد سربازان به کار خود مشغول و سواران اصلا در مرخصی هستند.

تمایل ایرانیان به اغراق آنها را مجبور می سازد به کمی وقلت عده افواج خود راضی نگردند در صورتی که هر فوج ۱۰۰ ــ ۲۰۰ نفر آدم دارد.

خیلی متأسفم که روی رسالهٔ ذیقمت ژنرال کاسا کوفسکی بفرمانده سابق بریگاد قزاق نوشته است محرمانه. اگر این لغت نبوده من خوانندگان محترم را با مطالب پر در و گوهر آن آشنا می ساختم. در یک جا موقع شرح یکی از افواج کرد یادداشت کرده: «حتی برای خودشان هم خطرناک هستند. اصلا

بدرد خدمت نمی خورند». [۱۵] این قبیل ملاحظات در رسالهٔ ژنرال کاسا کوفسکی بطور برجسته ای دیده میشود. [۱۶]

واقعاً هم ایران از لحاظ نظامی دارای اهمیتی نیست و بحساب نمی آید. اشغال ناحیهٔ ارومیه از طرف ترک ها و غارت گری و جسارت کردها درمغرب و ترکمان ها در مشرق و ضعف و عدم استطاعت دولت در برانداختن شورش تبریز بهترین دلیل این اظهار است.

قسمت های کوچکی که به جای افواج سوار که روی کاغذ نوشته شده در خدمت حکام می باشند فقط به جمع آوری مالیات اشتغال دارند. چنانچه خندق و دیوار گلی پوسیدهٔ تهران و قلعه هائی را که برای مراقبت کوچ نشینان ساخته شده قلعه نناميم قلعهٔ واقعی در ایران نیست.

حالیه عده مختلطی مرکب از دو گردان پیاده و صد یا دو یست نفر سوار قزاق با یک آتشبار صحرائی و مسلسل می توان تمام عرض و طول مملکت را بدون مواجه شدن با مقاومت جدی طی کند. فقط تک سواران طوایف کوچ نشین کوهستانی مثل مگس در شب باعث اذیت و آزار می شوند.

در حین عبور از کوچه های طهران همه جا به مردم لباس پاره و برهنه برمیخوری.

لباس رنگ برنگ سر بازان هم به لباس مردم شباهت دارد. این مردم غیر جنگجو یا کیسهٔ به دوش انداخته راه می روند یا با چوب دست در کوچه ها ولگردی می کنند. غالباً این سر بازان مشغول دلالی یا صرافی هستند.

در درب خانهٔ اعیان پنج شش نفر سر باز بدون آنکه عوض شوند به عنوان قراول افتخاری ایستاده اند. به واسطهٔ بی مصرفی سر بازان و عدم اطمینان

۱۵ ــ بدیهی است که ژنرال کاسکا کوفسکی کردها را با سبک تر بیت و رفتاری که مستشاران اروپائی در قشون ایران معمول کرده بودند قابل خدمت نمی دانسته و اکراد با سبک تعلیم و تر بیت قشون متحدالشکل فعلی و رفتار صاحب منصبان ایرانی کاملا بدرد خدمت میخورند.

۱۶ ــ خاطرات و ــ آ ــ کاسا کوفسکی توسط آقای عباسقلی جلی ترجمه و در سال ۱۳۴۴ و ۱۳۵۵ منتشر شده است.

و اعتماد به آنها تمام ادارات ایرانی و اروپائی، قورخانه، مخزن‌ها وزارت خانه‌ها، بانک‌ها، سفارت خانه‌ها و قونسول گری‌ها در تمام خاک ایران از خدمت بریگاد قزاق استفاده می کنند.

قزاق‌ها در سفارت خانه‌ها و بانک‌ها با پیراهن قرمز و کلاه پوستی کج بر سر گذاشته ایستاده با بی اعتنائی به سر بازان پاره‌ای که لباسشان از گردهٔ نظام اطریشی است نگاه می نمایند.

قسمت‌های سوار چریک تا آن اندازهٔ که من مشاهده کردم چون از طوایف بختیاری و کرد و ترکمن و غیره احضار می شوند شاید لایق خدمت سوار باشند ولی از لحاظ نظام خیلی بد سوار می شوند و عادت آنها در سواری از این قرار است:

شل نشستن روی زین و آرنجهای باز و پنجه‌های پا به طرف بیرون سنگینی دست در موقع هدایت اسب و عدم توانائی حداکثر استفادهٔ صحیح قوای اسب و حفظ آن.

تنها هنجاری که در ایران با وجود سختی زمین و حتی در راه‌های پر از سنگ معمول است چهار نعل می باشد.

بطور کلی تشریح وضعیت سر بازهای پیاده و سوار بی اندازه باعث تأثر می شوند.

روح سر بازی و فهم انضباط و وظیفه و غیره اصلا وجود ندارد. واقعهٔ قصر شاه که قبلاً شرح آن را داده‌ام کاملاً انتظام داخلی بهترین قسمت‌های چریک را که از ایل قاجار و قراولی خاصهٔ شاهی با آنها است نشان میدهد.

از قضیهٔ فوق میتوان بوضعیت سایر قسمت‌های قشون چریک پی برد آنهم در صورتیکه بتوان بچه‌ها و پیر مردهای تنبل لوس بی استعداد را قشون نامید.

سر بازها حتی برای خدمت مستحفظی و پلیس هم بدرد نمی خوردند و فرمانده بریگاد قزاق موقعی که به حکومت نظامی تهران منصوب شد مجبور

گردید که وکلای گردان پیادهٔ خود را بسمت ریاست قراولخانه‌ها برقرار سازد.[۱۷] صمیمیت و فدویت سربازها نسبت به شاه خیلی مشکوک است. برای آن‌ها اصلا فرق نمیکند که چه کسی بر تخت شاهی قرار گرفته است.[۱۸] بعداً من رفتار این قشون را موقع رفتن شاه به باغ شاه و مصادمات تیرماه شرح خواهم داد. این مردم همیشه گرسنه و برهنهٔ که هیچوقت مواجبی از خزانه نمیگیرند فقط با غارت گری و امید آن زندگی میکنند. وقایع اخیری که من شخصاً شاهد آنها بودم وسیله شد که بتوانم ارزش واقعی نظامی این قشون را بسنجم. با همهٔ این ها باید اذعان کرد که تربیت ایرانیها بزحمتش می ارزد.[۱۹] در صورتیکه تعلیمات صحیح و متین نظامی بگیرند حتماً تغییر روح در آنها داده می شود و بهترین شاهد و دلیل نکارشات من قزاق ها هستند که از همین مردم معمولی مثل سرباز استخدام شده اند.

غارت گری سربازان پس از وقایع تیرماه از حد گذشت تمام اقداماتی که برای جلوگیری از غارت گری سربازان بعمل آمد بی نتیجه ماند و بالاخره به سرهنگ لیاخوف فرمانده بریگاد قزاق ووالی نظامی تهران مجبورشد آنها را شش ورستی «یکفرسخی» تهران باردو فرستد و خاطر نشان کرد در صورتی که یک نفر از این غارت گران شب در شهر دیده شود اعدام می گردد.

قشون ایران وقتی قدرتی داشته معلمین اروپائی و بیشتر اطریشی ها برای تربیت سربازان استخدام شده بودند هنوز آثار عظمت قدیم بر در و دیوار سربازخانه ها و ابنیهٔ دولتی دیده می شود ولی حالیه غیر از لباس پاره‌ای بر تن ولگردان پا برهنه نشانهٔ دیگری از معلمین سابق اروپائی قشون دیده نمی شود.

۱۷ — عدم لیاقت زمامداران وقت لیاخوف جبار را بحکومت نظامی پایتخت ایران منصوب ساخت.

۱۸ — بدیهی است نه تنها سرباز بلکه ملت هم به زمامدار بی علاقهٔ نمی توانست علاقمند باشد ولی به شهادت تاریخ و علاقهٔ تام و تمام طبقات ملت ایران عموماً و نظامیان جان نثار رهبران حقیقی خود بوده اند.

۱۹ — این سطور منظور اروپائیان را در لفافهٔ تربیت و نشر تمدن نشان میدهد.

ایرانی ها اصلا استعداد این را ندارند که خودشان کاری انجام دهند و قشون هم مثل سایر چیزها یک پردهٔ تأثرآوری را نشان می دهد.

صرف نظر از موضوع جدیت و انضباط و لباس و روح و غیره این سربازها اصلا نمی توانند تفنگ های ورندل و مکنز خود را پر کنند من شخصاً چهار مرتبه برخوردم و دیدم که گلنگدن را نمی توانند باز نمایند من قسم می خوردم که یک نفر سرباز در تمام عمر خود قراول روی و تیراندازی را نیاموخته و بلد نیست نشانه بگیرد و با عادت تیراندازی بسمت آسمان برای ترساندن دشمن نمی تواند آدم را در بیست قدمی بزند.

وقتی که صحبت از قشون ایران میشود نباید از لحاظ اروپائی فکر کرد. قشون ایران عبارت از عده بی سر وپا و انضباط است که از حیث استفاده و تعلیمات حتی از قشون بخارا و قبل از اصلاحات چین هم که دارای توپهای چوبی بودند عقب است. قشون چین اقلا بنشان ها و اژدهای خود احترام و افتخار می کنند ولی سربازها برعکس.

توپخانهٔ قشون ایران عبارت است: از چند صد عراده توپ که اکثراً دهن پر هستند. بین آنها توپ های لوله صاف قدیمی هست که میدان توپ خانه را زینت می دهند. توپ های برنزی دهن‌پری که کاترین دوم به ایران هدیه نموده نیز در میدان توپ خانه است.

توپهای برنزی اطریشی نوع اخاسیوس در مخازن وقورخانه می باشد تمام توپخانهٔ ایران بدرد تیراندازی حقیقی جنگی نمی خورد.

من یک منظره‌ای را دیدم که هر اروپائی نمی تواند آن را ببیند زیرا که این اتفاق در هر صد سالی یک مرتبه رخ می دهد. واقعهٔ مزبور حرکت توپ خانهٔ سربازها با تمام تشکیلات خود بود به باغ شاه وقتی که شاه بآنجا می رفت.

صاحب منصبان بدون اسلحه سرداری های بی سر دوشی در بر دسته دسته سواره جلو ستون می رفتند. پشت سر آن ها شش عراده توپ برنز

قدیمی اطریشی که در نور خورشید می درخشید پشت سر هم حرکت می کردند.

توپچیان توپ ها با پای بدون جوراب با همدیگر صحبت می نمودند و با مردمی که درپیاده‌رو ایستاده بودند شوخی می کردند، تقریباً همهٔ توپچیان چپق در دهان مشغول کشیدن بودند.

گاهی یک توپ عقب می ماند و بعد آنرا با هیاهوئی در خیابان‌های تنگ بجلو رانده به توپ جلو می رساندند و زمانی می شد که چرخ توپ بجرزها و ستونهای پیاده‌رو می خورد. یک جا قافله‌ای راه را بسته بود و دقیقه‌ای توپخانه متوقف شد. عدهٔ مردم پاره پوره از این پیش آمد استفاده کرده مثل کنه به توپها چسبیده التماس می کردند آنها را روی جعبه های مهمات سوار کنند و در شهر بگردانند. وقتی توپخانه براه افتاد عده از همین مردم به مراد خود رسیده بودند.

چند روز بعد من سواره از پهلوی اردوی شاهی می گذشتم. صدای بلند و ناهنجار موزیک توجه مرا جلب کرد. من اسب را از جوی پرانده ازپهلوی چادرهای پراکنده اردو گذشته بطرف صدای موزیک رفتم. وقتی نزدیکتر رسیدم با تعجب دیم قسمتی ازپیاده‌سرباز مشغول مشق پا گرفتن است. من که نمی خواستم چنین منظره‌ای را ندیده بگذرم تاخت کرده جلو رفتم وپهلوی تماشاچیان پیاده شدم. قزاقی ایستاده بود. اسب خود را باو دادم و جمعیت را شکافته جلو رفتم وپهلوی صاحب منصبان قزاق که با دیدهٔ تمسخر به مشق سربازها نگاه می کردند ایستادم.

امیر بهادر وزیر جنگ ملتفت آمدن من شد. این پیر مرد بلند لاغر که عینک بچشم داشت به چوب دست خود تکیه کرده با فرمانده فوج سرازان که دفیله می داد صحبت می کرد. وزیر جنگ که خیلی بدقت بطرف من نگاه می کرد با سر جواب سلام مرا داده باشاره خواهش کرد نزدیکتر بروم. من سه قدمی پشت سر او ایستادم.

تعلیمات امتداد داشت. فوج سرباز سیلاخور «بطور دسته جمع مثل ستون» حرکت می کردند. فرماندهان گروهان که در سنگلاخ زمین می خورد

قداره ها را پهلوی کلاه می بردند. رسدها بدون پا گرفتن بدون نظام می رفتند. سر نیزهٔ تفنگ ها به بعضی رو به آسمان و برخی روبزمین بود.

میان سربازان ریش سفید بچه های دوازده ساله هم می جستند. یک گروهان را پسر ده ساله‌ای یقیناً بطور وراثت فرمان می داد و به اشکال می توانست جلو گروهان راه برود. با وجود صدای طبل که مهمترین جزو لایتجزای ارکستر ایران است دفیله و وضع آن ها در من تأثیر خوبی نکرد.

پس از دفیله فوج را ایست داده عقب گرد کردند و صاحب منصبان جلوی صف ایستادند. امیربهادر در برای آنها نطق کرد که مضمونش عبارت از شاه پرستی و وطن دوستی و لزوم جلوگیری از غارتگری بود. موزیک سلام ایران را زده پس از اتمام تعلیمات امیربهادر با من دست داده عقیدهٔ مرا در بارهٔ قشون خود پرسید. من مجبور شدم زبان و عقیدهٔ خود را کج کرده بگویم که خیلی با استعداد هستند وپس از چند هفته مشق جدی و تعلیمات سربازان خوبی می شوند.

راست است اگر با ایرانی ها زیاد سروکله بزنند می شود آن ها را بهتر از سربازهای فعلی تربیت کرد ولی از بدبختی صاحب‌منصبان ایرانی که تا اندازهٔ تحصیل کرده هستند اشخاصی در ادارات وزارت جنگ گمارده شده اند که هیچ گونه اطلاعی از امور نظامی ندارند. از ایرانی ها با داشتن کادر خوب صاحب منصب قزاق بواسطه خود پسندی که دارند نمی خواهند سربازان را به صاحب‌منصبان بریگاد قزاق بسپارند و با این خود پسندی یگانه راه ترقی و پیشرفت نظامی خود را مسدود می سازند. اگر ایران سه چهارم قشون خود را منحل کرده یک ربع دیگر را کاملاً تربیت کند. از حیث قدرت نظامی خیلی پیشرفت می کند. ولی اجرای این نقشه امکان ناپذیر است زیرا این رویه باعث انحلال هزاران وراثت فرماندهی خواهد شد.

در این مملکت هوسهای عجیب و غریب چیزهائی دیده میشود که حتی از لحاظ ما هم غیرقابل توصیف است.

مثلا در قورخانه چهل و هشت عرادهٔ توپ صحرائی و کوهستانی سریع الاطلاق شنیدر کروزو نوع کانه با تمام لوازمات و اشیاء یدکی موجود است و یکنفر نیست که این جواهرات را که بدون ثبت و صورت و نمره بشکل غریبی در حیاط قورخانهٔ تهران ریخته از هم باز و جمع آوری کند. فقط موقعی من در تهران بودم در ماه ژوئن (تیر ماه) بفرمانده بریگاد (تیپ) قزاق اجازه داده شد گردان توپخانه سریع الاطلاق خود را با آنها تکمیل نماید.

من نیز از این پیش آمد استفاده کرده چند مرتبه همراه معلم توپ خانه قزاقخانه سلطان توپ خانه گارد سوار پرینوسف بقورخانه رفتم.

قورخانه محوطه وسیعی را تقریباً در مرکز شهر اشغال نموده و خندق گود و خاکریز بزرگی از هر طرف آنرا احاطه کرده اند و کشیکخانه بکشیک مشغولند پل و در قورخانه شخص را به وسط محوطه بزرگی هدایت می کند. انبارهای سنگی بسیاری در آن محوطه است. همه جا جعبه های چوبی و هر طرفی اسباب های توپ ریخته و هزارها چرخ توپ در یک گوشه روی هم انبار شده است. در یک انبار خشک سنگی جعبه های بسیاری پر از باروت و گلوله توپ های قدیم و جدید روی سنگفرش کنار دیوار چیده شده جعبه های مهمات توپ های سریع الاطلاق هم همین جا است.

انبار دیگری درست یک موزه توپ خانه بوده کیسه های پر از ساچمه که گلو یش با ریسمان بسته شده بود یک جا و نارنجک های چدنی یک طرف و اقسام مختلفهٔ تفنگهای تمام دنیا طرف دیگر و جعبه های فشنگ جای دیگر ریخته شده. صورت حساب آنها را خیلی به دقت ولی بدون فهم نگاه می دارند.

موقعی که ندرتاً می خواهند به یک فوج گلوله بدهند فشنگ ها را دانهٔ دانه می شمارند و نمی کنند آن ها را شمرده در جعبهٔ سر بسته و ممهور نگاه داشته همانطور هم تحو یل دهند.

در این موقع مقداری فشنگ بدست شماره کننده چسبیده بعداً دانه یکقران در بازار بفروش میرسد.

محافظت و عدم خطر قورخانه کافی و خوب نیست. قراول مستحفظی ضعیفی که آنجا است نمی تواند فشار عدهٔ کوچک مهاجم جدی را تحمیل کند، مهاجمین در کمال سهولت از خندق و خاکریز قورخانه بالا آمده می توانند بیک فشار یگانه درب چوبی را شکسته داخل شوند.

کشیکچیان قورخانه چپق بدهان در انبارهای باروت ومهمات گردش می کنند و هر لحظه ممکن است خود و قسمتی از شهر را که نزدیکی قورخانه است به آسمان ببرند.

پس از آنکه سلطان پرییشوسنف دو عراده توپ سریع الاطلاق را سوار کرد هیئت امرای ایران هم یقین کرد که کار آسانی است زیرا قزاق ها بدون هیچ گونه صورت یا دستوری آنها را جمع و سوار کردند. بنابر این برئیس ادارهٔ توپخانه امر شد که دو آتشبار دیگر از بقیه جعبه ها سوار نمایند.

ولی معلوم شد که کارچندان هم آسان نبود. ایرانی ها بدون آن که خم به ابرو بیاورند هرپیچی را که می دیدند درست نمی خورد با چکش آنرا داخل می کردند. در حضور خود من محوری را که هر دو سرش پیچ داشت بزورچکش داشتند جا می انداختند. باین ترتیب که با اشکال وزحمت هرچه تمامتر ایرانی ها توانستند یک آتشبار سوار کنند.

فوراً آن را بر داشته با افتخاری به باغ شاه بردند نشان بدهند و بکلی بقیه اثاثیه قیمتی را که در حیاط ریخته بود فراموش کردند.

کار مسلسل ها هم مثل توپ های سریع الاطلاق بود. شاه مرحوم در حیات خود وقتی در برلن بود هشت قبضه مسلسل ماکسیم سفارش داد. مسلسل ها به معیت استاد اسلحه سازی موسوم به هازه به طهران حمل شد و هازه فوراً به درجهٔ سرهنگی قشون ایران مفتخر گردید. کار به سفارش مسلسل ختم گردیده گروهان مربوطه تشکیل نشد و مسلسل ها را حتی از انبار هم در نیاوردند.

پس از آمدن من به طهران فرمانده بریگاد قزاق موفق شد از شاه اجازه

دریافت چهار قبضه مسلسل و تشکیل گروهان مسلسل را گرفت من توانستم موقع تحویل گرفتن مسلسل‌ها و بارهایش باداره توپ خانه که ضمنا مخزن مرکزی هر گونه اشیاء توپ خانه هم بود بروم.

بنای ادارهٔ مزبور عبارت بود از حیاطی که دورش انبارهای بزرگ روشن خشگ و وسطش حوض مرتفعی داشت که توپ های مسی با تکل های شکسته‌ای آنرا احاطه کرده بودند. از شرح چیزهای کهنه و قدیمی که در آنجا بود صرف نظر کرده و بترتیب تحویل دادن اثاثیه از طرف ایرانیان می‌پردازم.

در روز معین از ترس گرما ساعت هشت صبح باداره توپ خانه رفتیم ده پانزده نفر ایرانی که سرداری در برداشتند ما را استقبال کردند. در گیلاس های بزرگ شیشه‌ای برای ما شربت آوردند و صاحب خانه های مهربان با انگشتان خود یخ در آنها ریختند. صحبت طولانی در اطراف اهمیت جنگی مسلسل شروع شد. بالاخره سلطان اوشاکف بر خلاف آداب و رسوم ایرانیان صحبت را بریده از جا برخاست.

به مسلسل هائی که روی سه پایه سوار بود نزدیک شدیم. او چهار قبضه مسلسلی را که ظاهرش بهتر از باطنش هم کمتر صدمه دیده بود انتخاب کرد.

رئیس قورخانه مسلسل های اسقاط را نشان داده گفت: سرکار اینها بهتر است. آنهائی که انتخاب کردید خراب هستند.

برای چه آقا؟

رئیس قورخانه گفت: دستگاهش بد کار میکند به بینید توپ نمی‌چرخد.

سلطان اوشاکف دستهٔ مکانیسم را رد کرده گفت: این دسته را رد بکنید. رئیس قورخانه کمی شرمندگی حاصل کرد.

سلطان اوشاکف بارها بازدید می کرد و گفت: خیال نکنید که شما می توانید مرا گول بزنید.

این صحبت چند مرتبه تکرار شد و بالاخره سلطان به صاحب منصبان

ایرانی امر کرد دخالت نکنند.

وکیل باشی روسی که لوازم مسلسل را بازدید می کرد محرمانه بمن گفت این آسیائی ها حیفشان می آید بما مسلسل بدهند در صورتی که همینطور روی پوشال افتاده و می گویند نه مال ما نه مال دیگران... چه طایفهٔ لعنتی هستند. واقعاً جان ما را بلب رساندند. بریگاد ما را دوست ندارند خودشان هم می بینید هیچ نمی فهمند.

اشیاء را انتخاب کردند. صورت روسی اشیاء تنظیم گردید. باز هم بر سر اشیاء یدکی چانه می زدند و بالاخره سلطان اوشاکف تصمیم قطعی گرفت که چهار جعبه را مجزا نکرده به قزاقان امر دهد آنها را به بریگاد حمل کنند.

نزاع ومکابره تمام شده دو مرتبه شربت آوردند و رئیس قورخانه باز هم با انگشتان کثیف خود یخ در آن انداخت.

امیر تومان رو را بما کرده گفت: به سرهنگ از قول من سلام برسانید هر چه بما امر کند می دهیم فقط خواهش یک صورتی ازاین مسلسل ها به جزء برای ما بفرستید که هرپیچی آنجا معلوم باشد.

سلطان گفت: به بخشید آقا. این قبض رسید چهار قبضه مسلسل با اشیاء و لوازم و هشت عدد زین بار مسلسل. برای شما کفایت میکند. تعارفات معمولی شروع شد «خداحافظ و نگاهدار شما». «سایه شما کنم نشود». «لطف سرکار زیاد» ما از انبارها خارج شده نفس راحتی کشیدیم.

بریگاد

(تیپ) قزاق اعلیحضرت همایونی

بریگاد قزاق اعلیحضرت همایونی یگانه تکیه گاه محکم حکومت قانونی در ایران قریب سی سال است تشکیل یافته. در ۱۹۰۸ یادداشتهای آقای دومونتویچ به عنوان «خاطرات اولین هیئت نظامی روس درایران» در «دوسکایاستارینا» انتشار یافت. در یادداشت ها مز بور طرز پیدایش و اقدامات

اولیه بریگاد قزاق و غیره مندرج است.

ناصر الدین شاه را در مسافرتی که بروسیه نموده بود از هیکل و اندام و حرکات قزاقهائی که او را مشایعت می کردند خوش آمد. بنابر این مصمم شد از دولت روسیه تقاضا کند چند نفر صاحب‌منصب و وکیل برای تربیت عده‌ای بایران مأمور نمایند. روسیه به دلایل بسیاری که به سهولت می توان آنها را حدس زد این تقاضا را با آغوشی بازپذیرفت[۲۰].

در ظرف یکی دو سال اولین قسمت قشون منظم ایران که عبارت بود از بریگاد قزاق مرکب ازدوفوج سوارتشکیل گردید. دولت ما نیزیک آتشبار سوار از توپهای کارخانهٔ ابوخف نمونهٔ ۱۸۷۷ به این قسمت جدید التاسیس و دولت ایران تقدیم کرد.

بودجهٔ بریگاد مفصلاً تنظیم و از عواید گمرکات شمالی ایران که تحت کنترل و ممیزی روسیه بود تأمین گردید. مراتب فرماندهی و ادارهٔ بریگاد نیز معین شد و رئیس بریگاد تحت امر مستقیم و بلاواسطهٔ شاه قرار گرفت.

مشارالیه موظف بود در امور سیاسی با وزیر مختار روس در ایران مشورت کرده راپرت کارهای خود را بارکان حرب قوای نظامی قفقاز بدهد. فرمانده بریگاد در امور مالی کاملاً مستقل و مطلق العنان می باشد. از لحاظ انضباطی اختیارات او بقدری وسیع است که حق دارد تا درجه سرهنگی را خود او بدهد و از سرتیپی به بالا را به عرض شاه برساند و اختیار دارد تمام مرئوسین خود حتی درجات سرتیپی به بالا را نیز خلع درجه کند.

اول بریگاد قزاق مرکب بود از دو فوج قزاق و یک آتشبار سوار. رفته رفته بدون آنکه بر تعداد نفرات افزوده شود تشکیلات بریگاد (تیپ) تغییرات یافت و دارای چهار فوج دو بهادرانی و دو آتشبار که هریک چهار توپ داشتند گردید.

کم کم از قزاقانی که موقتاً پی اسب مانده بودند یک گردان پیاده که

۲۰ ــ دلایلی را که مؤلف به آنها اشاره میکند روزگار بعداً بدنیا نشان داد.

دارای تشکیلات صحیح چهار گروهان بود و تشکیل یافت. امسال به طوری که من اشاره کردم توپخانهٔ بریگاد (تیپ) قزاق با توپ های سریع الاطلاق فرانسوی تجهیز و یک گروهان مسلسل نیز که چهار قبضه مسلسل ماکسیم داشت تأسیس شد.

گذشته از این تفنگ های پنج تیر روسی نیز برای تغییر اسلحهٔ تیپ (بریگاد) و تعویض تفنگ های قدیمی بردان خواسته شده است.

بنابر این تشکیلات کامل این تیپ عبارت است از هشت بهادران ٤ گروهان و هشت عراده توپ سریع الاطلاق و ٤ قبضه مسلسل، کلیه نفرات یکهزاروپانصد نفر است.

شاه حالیه فوق العاده تیپ (بریگاد) را طرف توجه قرار داده حتی به لیاخف در ضمن گفته بود «برای نجات تاج و تخت متزلزل خود تشکر می نمایم».

لذا فرمانده تیپ از موقع استفاده کرده موفق شد بودجه سالیانهٔ تیپ را بنحوی بیفزاید که بتواند دو یست وپنجاه یک نفر صاحب منصب و دو نفر وکیل هم از روسیه بخواهد. اضافه بودجه انجام گرفته زیرا موقعی که من این شرح را می نویسم دستخط شاه صادر و به روسی ترجمه شده در دفاتر سفارت روس در طهران ثبت می گردد (اوت ۱۹۰۸ ــ شهریور ۱۲۸۷ شمسی) ازدیاد بودجهٔ مزبور از لحاظ مالی (چون از عواید گمرکات شمالی که تحت نظر روسیه است تأمین می شود) دچار اشکال نمی گردد زیرا گمرکات کرمانشاه هم که یکی از منابع عواید بزرگ و مهم محسوب و سر راه کاروان رو بغداد ــ کرمانشاه ــ همدان ــ طهران و خط زواری طهران ــ کرمانشاه کربلا واقع گردیده تحت نظر روسیه در آمده است. با قبول دو یست وپنجاه نفر اخیر می توان تشکیلات گروهانها و بهادران ها را به حد معمولی رسانید. افواج حالیه به یک بهادران و بهادران ها به یک دستهٔ روسی شبیه هستند.

توسعهٔ نامتناسب تیپ از ضروریات بود زیرا باید ترقی صاحب منصبان

ایرانی که تمام عمر خود را در تیپ (بریگاد) میگذرانند تأمین شود. البته بهتر و طبیعی تر بود که فرماندهی قسمت های چریک یا حکومت شهرها یا مقام کلانتری آن ها (ریاست بلدیه) را به صاحب منصبان عالی رتبه و امرای تیپ واگذار کنند ولی بواسطه اشکالا تی که قبلا ذکر شده و ترتیب موروثی این مشاغل واگذاری آن ها به اشکالا تی مصادف می گردد.

فرماندهی تیپ حالیه با سرهنگ ارکان حرب کل و. پ. لیاخف می باشد. مشارالیه برای کارهای روس در ایران مهمترین عنصر محسوب می گردد. سرهنگ شخص جدی و در خدمت خیلی سخت و فوق العاده عادل است و در بار نفوذ بسیاری دارد. مشارالیه برای توسعهٔ تیپ و استحکام وضعیت آن خیلی زحمت کشیده وحیثیت روسیه را در ایران خیلی زیاد کرده است. مناسبات جوانمردانهٔ او با شاهی که اخلاقاً موظف است با تمام قوا یاو کمک نماید و راستی و صحت عملیاتش او را محبوب تمام شاه پرستان کرده است.

سرهنگ لیاخف در سخت‌ترین مواقع خونسردی را حفظ کرد و با جرات می توان گفت که بواسطه قدرت و استقامت او بود که مصادمات خونین اخیر باین سرعت و با چنین موفقیتی حسن خاتمه پذیرفت آرامش برقرار گشت.

مستشاران روسی غیر از سرهنگ لیاخف عبارتند از سلطان کارد آ. ن. پرینوسف، یساول، آ. ک. بلازفن و سلطان و. ای. اوشا کف تقریباً چهار سال است آنها در ایران خدمت می کنند. نتیجه زحمات آنها در دهم ژوئن (۲ تیر ماه) در مقابل دشمنی که بمراتب قوی تر بود بطور درخشانی آشکار گردید.

زندگی صاحب‌منصبان روسی تأمین شده ولی نمی توان گفت برای ایران برازنده است. علاوه بر مواجبی که از دولت روس دارند صاحب‌منصبان جزو سالیانه تا پنجهزار منات « ۲۵۰۰ تومان» از دولت ایران میگیرد.

ولی با گرانی معیشت تهران صاحب‌منصبان معیل مجبور است تمام حقوق خود را بنابر آداب مملکتی برای حفظ ظاهر خرج کند و نمی تواند چیزی پس انداز نماید.

صاحب‌منصب مجرد هم مجبور است مثل اعیان حرکت و زندگی کند والا چنانچه آقای دومونتو یچ صحیحاً نوشته: تصور می کنند آدم کلاشی است که برای جلب منفعت مختصری آمده است.

غیر از صاحب منصبان در تیپ یکنفر طبیب نظامی آقای و یسیوشکو و شش نفر وکیل خدمت میکنند وکیل باشی بندارنکو به توپخانه، وکیل باشی کراوسف و کولسنیفک و سافرونف به سوار و نور بایسکی به پیاده رسیدگی می کنند. اسبان دولتی تحت نظر معین بیطارپلیس میباشد.

وکیل باشی ها تمام حقوق روسی حتی علیق راهم دریافت می کنند. از طرف تیپ تا مبلغ ۹۶ منات (۴۸ تومان) در ماه به آن ها علاوه پرداخته میشود و گذشته از آن کرایه خانه و سوخت هم به آن ها تعلق میگیرد.

همه آنها مردمان معیلی هستند که مدتی است خدمت می نماید و فارسی را خوب یاد گرفته اند، خدمات صفی و انضباطی آن ها بدون خورده گیری و در کمال خوبی است.

خدمت صاحب‌منصبان و وکلای روس را در تیپ (بریگاد) نمی توان سهل و آسان و راحت شمرد، مشارالیه باید با تمام قوا در مملکت گرم و ناسلامتی خدمت کنند. معمولا تمام خانواده صاحب‌منصبان و وکلاء که در تهران هستند به مرض تب و نوبه مبتلا گشته اند. بالاخره به واسطه کمی عده معلمین روسی کارهای زیادی از امور اداری وصفی و غیره بعهدهٔ این چند نفر واگذار گردیده است.

نظر باینکه روس ها شرافتمندانه کار می کنند نتیجهٔ کارشان معلوم است و طرف توجه و اعتراف ایرانیان و اروپائیان و که حفظ سلامتی آن ها تنها بعهدهٔ تیپ قزاق است واقع شده[۲۱].

شاه کراراً بین صحبت به سرهنگ لیاخف گفته بود که صمیمیت و

۲۱ ــ ایرانیهای حقیقی جز با بغض و کینه به صاحبمنصبان روسی قزاق نمی نگریستند شاید مقصود مؤلف از طرف توجه بودن این است که طرف بغض ایرانیها بوده اند.

ایستادگی و فداکاری تیپ قزاق جان و تاج و تخت او را در واقعهٔ دهم ژوئن (۲ تیر ماه) نجات داد. مراتب توجه و مرحمت شاه نسبت بصاحب منصبان روسی از نشانهای ایرانی و مدالهای و جواهرات، اسلحه و عکس و غیره که از طرف شاه بانها داده شده پیدا است.

در تیپ ۲۷۰ صاحب منصب ایرانی از رتبهٔ نایب دومی تا امیر تومان هست. بسیاری از صاحب منصبان مز بور و نفرات از مهاجرین می باشند که علاوه بر مواجب خدمت حقوق مهاجرین را نیز دریافت. می کنند حقوق مز بور مثل مواجب آن ها را طرف تیپ تأمین شده است.

مهاجرین اخلاف ایرانیان اهل بادکوبه و ایروان هستند که پس از الحاق آن نقاط بر اثر معاهدهٔ ترکمانچای بروسیه نخواستند ترک تبعید ایران را کرده بروسیه به پیوندند و از قفقاز مهاجرت کردند.

اشخاص مذکور مستمری بطور موروثی از ایران دریافت می نمایند مستمری مز بور حتی وقتی که بخدمت هم داخل می شوند پرداخته می گردد. دولت ایران عملاً این وظیفه خود را چندان خوب انجام نمی داد و غالباً این حقوق پرداخت نمی گردید. موقع تشکیل تیپ عدهٔ زیادی از مهاجرین که لایق حمل اسلحه بودند داوطلب شدند مشروط به اینکه تیپ حقوق مهاجرت آنها را تضمین نماید.

پسران صاحب منصبان یا قزاقانیکه خدمت برجسته ای کرده اند به درجهٔ صاحب منصبی می رسند. هر صاحب منصبی از تابینی خدمت کرده رفته رفته بدرجات بعد نایل می گردد. خدمت خیلی سخت و دائمی غالباً صاحب منصبان آتیه سه سال وچهار سال در درجهٔ مادون می مانند و همان حقوق را دریافت می دارند و تمام خدمات حتی نظافت طو یله را نیز انجام می دهند. ترفیع و نیل به صاحب منصبی مستلزم داشتن محلی خالی موجود نیست بلکه فقط به میل تیپ است.

صاحب منصبان جوانی که تازه بدرجهٔ صاحب منصبی می رسند به واسطه نداشتن محل مشاغل وکیلی را عهده دار می گردند. مواجب اصلی

صاحب‌منصبان با ترفیع بدرجهٔ بالا تر تغییر نمی یابد و عبارت است از ماهی شش تومان. تمام صاحب منصبان پول علیق می گیرند و به آن هائی که مشاغلی دارند مبلغ ناقابلی بعنوان خرج سفره یا مدد معاش پرداخته می شود.

باین ترتیب فرمانده بهادران کلیتاً ۲۱ تومان و فرمانده فوج ۳۱ تومان و امیرتومان معاون فرمانده تیپ تا ۵۰ تومان در ماه دریافت می کند بیشتر صاحب‌منصبان جزئی حقوق مهاجرت دارند ولی صاحب‌منصبانی هم هستند که با ماهی شش تومان زندگانی و گذران می نمایند.

این قبیل صاحب‌منصبان در کنار شهر اطاقی دارند و روی زمین میخوابند و با نان و پنیر می سازند.[۲۲]

با وجود این آنها صادقانه خدمت می کنند و همیشه لباس تمیز در بر دارند و بطور کلی تأثیر خوبی در بیننده می بخشند مستمری در کار نیست، اشخاص از کار افتاده و زخمیان و خانوادهٔ کشتگان بدستور فرمانده تیپ از سرمایهٔ صرفه‌جوئی شده حقوق می گیرند.

ممکن بود با کاستن عدهٔ صاحب‌منصبان ایرانی وضعیت آن‌ها را بهتر و حقوقشان را بیشتر کرد. حالیه در تیپ دو یست وهفتاد نفر صاحب منصب ایرانی است که عدهٔ از آن ها مشاغل وکیلی دارند. اصولاً برای صف قزاقخانه حداکثر دوازده نفر صاحب منصب برای هر فوج و گردان وهشت نفر برای توپ خانه و ده نفر جهت ارکان حزب کفایت می کند و می توان یک مرتبه صدونود نفر از صاحب منصبان را مرخص کرد و از این راه به ماخذ حقوق بقیه افزود.

ارتقاء رتبه پشت سر هم بدون داشتن محلی خالی فقط برای اسکات

۲۲ ــ البته وقتی از بودجهٔ تیپ که دولت ایران می پرداخت به‌یک نفر صاحبمنصب جزء روسی در ماه متجاوز از دو یست تومان و به یک نفر وکیل روسی بیش از پنجاه تومان پرداخته می‌شد و فرمانده تیپ هم در امور مالی صاحب اختیار مطلق بود به صاحبمنصبان ایرانی بیش از شش تومان در ماه نمیرسید زیرا اجانب راضی نبودند صاحب منصبان ایرانی آبرومند زندگی کنند.

حس خودخواهی شرقیان است و این قسم ترفیع دادن جزو عادت شده. سرتیپ ها فرماندهی گروهان و بهادران را عهده دار بودند و در هر قدمی از امرا دیده می شد.

اول من متأثر بودم که چرا سردوشی روس را این طور مبتذل کرده اند ولی بعد کم کم چشمم عادت کرد[۲۳]. معمولاً در سر هر یکسال یا دو سال ترفیع رتبه داده می شوند. زیرا بر بودجه تحمیل نمی گردد. همین طور هم ستاره‌های شیر و خورشید تقسیم می شود.

زیرا نشان آنرا فقط به خارجی ها میدهند و ایرانی ها فقط فرمان آنرا دریافت می نمایند. نتیجه این بذل و بخشش و عادت نصب تمام نشان‌ها از درجه کوچک تا بالا این شده که سینهٔ تمام صاحب‌منصبان حتی صاحب‌منصبان جزء در روز سلام و روزهای رسمی بآسمان پر ستاره‌ای شباهت دارد.

صاحب‌منصبان معلومات نظامی فرا نمی گیرند، میزان معلومات آنها در حدود اطلاعات وکیلی است که مدرسه ندیده باشد، از لحاظ خدمات صنفی و اداری برای اجرای کار خوب هستند ولی استعداد کار مستقل را تقریباً ندارند و بدون نظارت معلمین روسی بسرعت دست وپای خود را گم کرده بحدی از دست می روند که به میزان تنبلی معمولی ایرانیان می رسند.[۲۴]

صاحب‌منصبان سواری و سوار خوبی و غیره را بخوبی انجام می دهند ولی روح نظامی آنها چندان قابل توصیف و ستایش نیست. فوق العاده تحریک و تفتین را دوست داشته دائماً از یکدیگر رایرت می دهند. ضعف ادارهٔ قزاقخانه

۲۳ ــ باین وسیله اهمیت و ابهت مقام و سردوشی صاحب منصبان را در قزاقخانه هم که بقول مؤلف یگانه قسمت منظم بود برده بودند زیرا نمی خواستند ایرانیان بارزش واقعی سردوشی صاحب منصبان پی ببرند.

۲۴ ــ ترقیات فعّلی قشون در دست صاحبمنصبان ایرانی بهترین شاهد ادعای مغرضانه مولف کتاب است.

در زمان زمامداری قبل از لیاخف گاهی کار را بسوء تفاهم های بزرگ می کشانید.

در مصادمهٔ دهم ژوئن (۲ تیر ماه) صاحب منصبان باستثنای چند نفری خود را چندان خوب نشان ندادند وچنانچه خونسردی صاحب منصبان روس در ادارهٔ عملیات نبود. چنانچه در بعضی نقاط مصادمه اتفاق افتاد میدان جنگ را ترک می نمودند.

ولی نفرات و وکلای آنها بر عکس خود را خیلی خوب نشان دادند و با تحمل تلفات سنگین در زیر آتش گلوله ایستادگی نمودند.

قزاقان طهران را کمتر و آنهم با ضمانت اقوام و صاحب منصبان و معرفی آنها قبول می کنند بیش از نصف قزاقان از طوایف کوهستانی مثل شاهسون ولرو بختیاری و کرد و از اردبیل و بروجرد و سنندج و ساوجبلاغ و سایر نقاط که هنوزسیاست و تمدن در آن جا رسوخ نیافته و بقیه را از اهالی ورامین و مزلقان و گیلان و غیره استخدام می نمایند از تراکمه و افغان ها هم بین قزاقان دیده می شوند. بنابر این در قزاقخانه زبان های مختلفی شنیده میشود. زبان اصلی و عمومی فارسی است ولی ترکی هم همان اندازه انتشار دارد.

قزاق با اسب شخصی وارد خدمت می شود، زین و اسلحهٔ دولتی می گیرد وپول لباس دریافت میدارد. علیق را می توان نقدی یا جنسی دریافت کرد و ماهیانه از سه الی پنج تومان مواجب می گیرد.

مدت خدمت معینی برای ارتقاء رتبه تعیین نگردیده و بخدمات منظوره درجه داده می شود. بهر جهت ارتقاء رتبه مستلزم تغییری در خدمت و معیشت نیست.

تمام مندرجات فوق در باره صاحب منصبان نیز صدق می کند یعنی زیادی صاحب منصب خارج از حد احتیاج و لزوم خدمات صنفی.

قزاق بدرجهٔ سرجوقگی بعد وکیل چپی، وکیل راستی، وکیل باشی مفتخر می شود، اشخاص که شخصاً چیزدار هستند با حفظ حقوق تابینی

سریعاً بدرجات بعد ارتقاء رتبه می یابند. دیگران بطی تر ترقی کرده با هر ترفیع رتبه ای اضافه حقوق کمی دریافت می کنند.

موقع ورود بخدمت قرار دادی منعقد نمی شود. فرمانده تیپ در هر دقیقه‌ای می تواند قزاقان را از خدمت مرخص کند ولی آنها حق ندارند تا زمان پیری وقتی که دیگر از عهدهٔ خدمت بر نمی آیند یا وقتی طوری مریض شوند که از عهدهٔ خدمت برنیایند خدمت را ترک کنند. در عوض قزاقان حق سالی دو ماه مرخصی با استفاده از نصف حقوق برای رسید گی به کارهای خانواد گی دارند.

قزاقان برای مواجب داخل خدمت نمی شوند بلکه وضعیت آنها و تأمین حقوق عمومی آنها در مقابل اجحافات مأمورین دولت مزیتی به آنها می دهد. جزو قزاقخانه «افتخار بزرگی است» قزاقخانه یگانه قسمت صفی ایران است که مواجبش را مرتباً دریافت می دارد و بواسطهٔ نظم امور و روش خوب خود اسم بزرگی پیدا کرده است البته در مواقع آرامش خدمتشان خیلی سنگین نیست. قزاق و خانواده و بستگان او می تواند بدون ترس از اجحاف حکام و کلانتران و سایر غارتگران زحمت کشیده کار و زندگی کنند.

هیچکس جرئت نمیکند از قزاق تعارف یا رشوه بگیرد یا خانه و دکان و ملک او را ضبط کند زیرا می دانند فوراً سرهنگ روس به اینکار رسید گی کرده مقصر را مجازات می نماید همین اطمینان بفردا و مصونیت علت عمده تمایل به خدمت قزاقی و جلب داوطلبان بسیاری بود.

فرم قشنگ لباس آنها هم که کاملاً کپیه لباس قزاقان کوبان ماست وسیله مهم جلب توجه و احترامات به تیپ می باشد. لباس زمستانی آنها چرکزی و تابستان پیراهن قرمز با سردوشی های برنگ افواج می پوشند شوشکه و قمه را همیشه می بندند. صاحب منصبان در تابستان نیم تنه های سفید روسی در بر دارند. تمام اسلحه و زین و برگ آنها قزاقی و از روسیه وارد کرده‌اند.

محل تیپ خیلی عالی است، عمارت قزاقخانه در مرکز شهر واقع و

گوشه آن به میدان بزرگی بنام میدان مشق را در برگرفته است، سربازخانه سه طبقه دارد که ژنرال کاسافسکی بنا کرده و مشتمل برپنج حیاط و طویله و انبار و محل تیراندازی و سایر بناهای لازمه میباشد، امسال سرهنگ لیاخف متعلقات قزاقخانه را توسعه داده انبارهای بسیار خوب و خشک ادارهٔ توپخانه را اشغال نموده با اجازه شاه امر کرده است تمام ملزومات کهنهٔ بی فایده را بانبارهای دیگری بیرون شهر ببرند.

در نیم فرسنگی شهر بین طهران و قصر تابستانی شاه در شمیران اردوگاه بزرگ تیپ واقع گردیده که دارای آب جاری و درختان بی شماری است، امسال بواسطه اغتشاش شهر تیپ در سربازخانه های خود مانده و اردو خالی بود. من چند مرتبه برای گردش شبانه به اردو رفتم و با جرأت تصدیق می کنم کمتر قسمتی در روسیه هم محل تابستانی باین خوبی دارد. برای هیئت صاحب منصبان (مقصود روس ها است) خانه های سنگی خیلی خوبی بنا گردیده صاحب منصبان ایرانی نهارخوری جداگانه دارند یک قصر حسابی برای فرمانده تیپ و انبیه بسیار دیگری برای محاسبات و غیره بنا شده است. میدان بزرگی برای مشق کلیه صنوف مختلفه و محل تیراندازی در جنب اردوگاه می باشد.

تیپ قزاق از لحاظ صف و انضباط کاملاً یک قسمت اروپائی است طرز سلام دادن و روش جلد وچابک و سواری صحیح و فرز افواج سوار نظام روس را بخاطر می آورد من بواسطه اجازه‌ای که لطفاً فرمانده تیپ داد موفق شدم به جرئیات تعلیمات تیپ پی ببرم.[۲۵]

اسبان سوار قزاق متوسط القامه محکم وپرطاقت می باشند بطوریکه بعد

۲۵ ــ این همه تعریف و تمجیدی که مولف از مستشاران روسی قزاقخانه سابق می نماید برای آنست که خود او هم صاحب منصب قشون روس بوده و سمت مخبری یکی از مجله های نظامی روس را هم عهده دار بوده است و بنابر وظیفه ای که داشته می باید صاحب منصبان روس را درست کار و خادم صدیق دولت تزاری روس معرفی نماید.

از مدتی چهار نعل که هنجار طرف توجه و دلخواه ایرانیان است باز تازه نفس است. در صف جمع از حیث نظام و سرعت صورت بندی کمی از سوار دراگون ما عقب‌تر هستند ولی در خط زنجیر و حرکات انفرادی بینننده را از سرعت حرکتی خود متعجب می سازند.

سواری خوبی بطرز خیلی عالی اجرا می شود، نه تنها قزاقان جوان بلکه صاحب‌منصبان ارشد هم سخت‌ترین حرکات سوار خوبی را با منتهای خوبی انجام می دهند.[۲۶] از حیث پرش و شمشیر بازی هم بهتر از این نمی شود منتظر بود. افواج سوار در صف پیاده و تیراندازی قدری کم تجربه هستند. علت آن هم کمی ذخیره فشنگ و نگاه داری و صرفه جوئی زیاد آن است. افواج سوار در موقع ضرورت به صف پیاده مشق می کنند.

توپخانه بدون همهمه و جنجال به چالاکی با توپ مانور می‌نماید. از لحاظ تاکتیکی به واسطه فقدان مانورها و به صحرا رفتن چندان پیشرفت نکرده‌اند. برای صرفه جوئی گلوله تقریباً هیچ وقت تیراندازی نمی کند.

تعلیمات گردان پیاده خوب است تعلیمات گروهانی و تغییر صورت بندی را صحیح انجام می دهند. بواسطه کمی فشنگ از حیث تیراندازی ضعیف هستند. هر ساله برای تعلیم تیراندازی شش تیر فشنگ بهر تفنگی داده می شود.

تیراندازی در مسافت دو یست و چهارصد قدم به عمل می آید ورزش و شمشیر بازی خیلی سطحی تعلیم داده میشود. خدمت قراولی را با درک اهمیت آن به بهترین طرزی انجام می دهند.

صاحب‌منصبان و تابین ها فوق‌العاده با دقت به تعلیمات و توضیحاتی که داده می شود گوش می دهند و آن را فرا میگیرند در کمتر از دو هفته یعنی در مدت ده روز (چون روزهای جمعه و یکشنبه مشق نیست) قزاقانی که از گردان پیاده برای گروهان مسلسل تعیین گردیده‌اند بقدری این کار تازه را خوب یاد

۲۶ ــ در این قسمت مولف نتوانسته استعداد و لیاقت ایرانی را کتمان کند.

گرفتند که در روز یازدهم هم گروهان با تمام تشکیلات خود با آرایش راه‌پیمائی بیرون آمده و تیراندازی جنگی آن بقدری نتیجه خوبی بخشید که مطابق مقررات روس بسیار خوب بود.

به قدری نسبت به این اسلحه جدید ابراز علاقه می کردند که حتی اشخاصی که حکم نشده بود سرمشق حاضر شوند مثل اسب داران و قراولان بانک ها و سفارتخانه ها داوطلبانه از خدمت قراولی عوض شده سرمشق می آمدند و پس از مشق در باره به قراولی رفته بنوبه خود کشیک می داند.

پس از قسمت های صفی تیپ باید ادارات آنرا که عبارتند از مدرسه و مریضخانه و موزیک نام برد.

مدرسه تیپ در سر باز خانه عمده دارای چهار کلاس وسیع و روشن است. بچه های صاحب منصبان و بیشتر اولادان متنفذین تهران در مدرسه پذیرفته می شوند. سلطان اوشاکف معلم پیاده نظام مراقب مدرسه است. چند نفر صاحب منصب که روسی می دانند سمت معاونت او را دارند و ارشد آن ها سرتیپ است. معلمین مدرسه عبارتند از یکنفر ملا که شرعیات درس می دهد و سه نفر ایرانی معلم جغرافی و زبان فارسی و حساب و آقای پانف مخبر یکی از جراید روس و دو نفر وکیل قزاق هم مربی هستند.

من وقتی به طهران وارد شدم که موقع امتحانات مدرسه بود و بنابر دعوت سلطان اوشاکف در جلسات امتحان حضور بهم رسانیدم در کلاس اول اطفالی که فقط هفت ماه بود روسی شنیده بودند امتحان می دادند و جمله های ساده روسی را که دیکته می کردند روی تخته نوشته فارسی ترجمه می نمودند، جمله های کتاب کلاسیکی خود را خیلی سریع خوانده و با زبان خود شرح می دادند. جواب سئوالات خارجی را که از آنها می شد بدون ترس داده ندرتاً بجای لغتی که نمی دانستند لغت فارسی می گذاشتند.

اثر ترس و واهمه درچشمان این ایرانیان کوچک دیده نمی شد. آقای پانف معلم زبان روسی از سعی و کوشش آنها تمجید کرد. یمن گفت که حالا زبان ما خیلی مداست و خیلی از تهرانیان متمول به بچه های خود زبان

روسی یاد می دهند.

در کلاس دوم سرامتحان فارسی حاضر شدم. بچه ها کتاب سعدی را بلند خوانده معنی آنرا شرح می دادند. دفاتر تمیز و جواب های کافی و شافی آنها تأثیر خوبی در من بخشید.

در کلاس سوم سر امتحان جغرافی و در کلاس چهارم که آخرین بود سرامتحان حساب حاضر شدم. جوابها خیلی خوب بود. مسائل مشکله را بدون نوشتن در مغز حل می کردند. اطلاعات جغرافی آنها بحدی بود که شهرهائی مثل قازان ولیپسیک و شانگهای را روی نقشه گنگ نشان داده با چند کلمه اهمیت آنها را وصف میکردند. معلوم بود در تدریس ایران و روسیه دقت مخصوصی بکار رفته است.

پس از ختم دورهٔ مدرسه (هر ساله تقریباً ۲۰ نفر تمام می کنند) شاگردان در انتخاب صنف خدمت آزادند. بیشتر با درجهٔ وکیل‌چیی وارد خدمت تیپ شده خود را بدرجه صاحب منصبی می رسانند.

مریض خانهٔ تیپ یکی از بهترین اداراتی است که همهٔ لوازمات را در دسترس دارد و در طبقهٔ دوم عمارت قزاقخانه جای خوب روشنی داشت. اعضای صحی مریض خانه عبارتند از دکتر و یسوشکو و دو نفر معاون او که یکی دارای دیپلم اونیورسیتهٔ پاریس دیگری دیپلم اونیورسیتهٔ بروکسل را دارد و چندین نفر معین طبیب. نظر به اینکه این مریض‌خانه تقریباً یگانه مؤسسهٔ خیریه می باشد در طهران شهرت زیادی دارد و به پای مریض خانه روسی که آن هم تحت نظر دکتر و یسوشکو می باشد ایستاده است.

ریاست موزیک تیپ با یک نفر سرتیپ دوم است نظر به منافع و عواید خوبی که از میهمانی ها عاید موزیک میشود موزیک قزاقخانه در تمام جشن ها و سفارتخانه ها حاضر می گردد. موزیکچیانش ورزیده و حتی چند نفر خیلی عالی هستند.

امسال یکه دسته ارکستر بالالایکا بر آن افزوده شده است آهنگ ها

کاملا اروپائی است وچند چیز هم با آهنگ های مخصوص شرقی ساخته اند. موزیک چند نفر صاحب منصب دارد.

نظر به اینکه تیپ قزاق اعلیحضرت همایون یگانه قسمت نظامی با انضباط است ناچار مأمور حفظ و نگاهداری حکومت قانونی می باشد عده های کوچکی در تمام مملکت پراکنده و در تبریز و رشت و مشهد و اصفهان و شیراز و بندر بوشهر و سایر شهرها حافظ انتظامات هستند.

قراولان در تمام شعب بانکهای روس و انگلیس و تمام سفارت خانه ها و وزاتخانه ها و قورخانه ها و غیره استثنائاً از قزاق می باشد. کشیک مخصوص شاه و حفظ انتظامات شهر تهران هم به عهدهٔ تیپ قزاق محول است.

با مطالعهٔ یادداشتهای مختصر فوق معلوم میشود که تیپ قزاق در زندگی داخلی ایران چه مقام خاصی را احراز نموده است.

جریـان انقلابی در ایـران

حتـی مـلت فلـک زده و فـراموش شدهٔ ایران هم لزوم تغییر وضعیت و خاتمهٔ بی ترتیبی و بی نظمی را حس کرده است.

در تـمام مـراکـز ایـران انجمن های متنخبهٔای تشکیل شده است. ولی اول بـطور وضوح تکلیف خود را نمی دانستند آن ها باید عملیات مأمورین دولت را در مـراکـز مخـتلفه نظارت نمایند. رفته رفته به واسطهٔ ضعف عمال دولت در ولایت انجمن ها مقام بالا تر را احراز کرده مردم را هدایت می نمودند.

تـنـها در تـهران در تـاریـخ ۱۰ ژوئـن ۱۹۰۸ (۲ تـیر ماه ۱۲۷۸) ۱۴۰ انجمن و کلوب سیاسی دایر بود که مجموعاً ۳۰/۰۰۰ عضو داشتند.

نتیجهٔ ولگردی انقلابی این شد که حکومت ضعیف شاه سر تسلیم فرود آورده. در ایـن دقـایقی که وضعیت تیره شده بود شاه مرحوم مظفرالدین یک قدم سیـاسی بزرگی برداشته حق نظارت رسمی ملت را شناخت و دستخط تشکیل اولین دورهٔ مجلس را صادر نمود.

افـتتاح با شکوه پارلمان ایران در حضور شاه و تمام اعیان و علمای طراز اول در عملیات بهارستان (در مرکز شهر) در تاریخ ۲۴ سپتامبر۱۹۰۶ (۱۶ مهر ۱۲۸۵) بـعـمل آمد، پس از این قضیه در ایران همه سر خود شده دنباله اش بوقایع خونین ۱۰ ژوئن (۲ تیر ماه) منجر گردید.

دعوت و افتتاح مجلس اساساً هیچ گونه بهبودی در وضعیت ایران ایجاد نکرد.

نمایندگان بعوض شور در اطراف اصلاح تدریجی امور علناً طرفدار حزب انقلابی گشتند. شاهزاده ظل السلطان ریاست حزبی انقلابی را عهده‌دار و تغییر وضعیت و خلع محمدعلی شاه را خواستار بود.

مجلس به عوض آنکه به دولت ابزار اعتماد نموده در استقراض خارجی تسهیلاتی فراهم سازد تا دولت بتواند اغتشاش داخلی مملکت را خوابانده اصلاحات را شروع کند چنانچه بعدها می بینیم کمیته مرکزی انقلاب شده بود!

در ایران بین دو رقیب هم قوه نزاع بود. در یکطرف عمال دولتی از قبیل حکام و کلانترها که عده‌های ضعیف قشونی و خیرخواهان یا به عبارت دیگری مردم نسبتاً متمولی که علاقه‌ای به تغییر اوضاع نداشتند. پشتیبان آن‌ها و طرف دیگر انجمن های محلی که اکثریت بسیار ولی ترسوئی پشت سر آنها بود.

هرج و مرج کاملی در تمام مملکت حکم فرما بود. راه‌های کاروان رو که شریان‌های حیاتی مملکت میباشد در دست راهزنان کرد و تُرکمن بود. همان مالیاتی هم که به مبلغ ناقابلی عاید خزانه می گردید نرسید و حکومت شاه برای مبارزهٔ با هرج و مرجی که همیشه مثل قانقاریا بدن ضعیف را تهدید میکرد و روز بروز توسعه میافت بکلی فاقد وسایل گردید.

شاه بی عزم و اراده و درباریان ترسوی او کاملا مأیوس بودند. تصور می رفت که هیچ گونه نه از داخله و نه از خارجه نبایستی انتظار داشته باشند.

حسن توجه شاه به روسیه نظر او را به شمال جلب کرده بود اگر از آنجا انتظار کمک مادی نداشت مساعدت معنوی را منتظر بود.

بدبختانه به عوض آنکه بشاه بفهمانند که تزار اجازه نمیدهد او را از سلطنت خلع نمایند آقای هارتویگ وزیر مختار روس در تهران که سیاست عدم مداخله را تعقیب می نمود برای احتراز از اصطلاک سیاست آن هم موقعیکه

کابینه لندن و پتربورگ با یکدیگر کنارمی آمدند نه تنها به محمدعلی شاه کمک نکرد بلکه باو فهماند روسیه از او دست شسته تسلیم قضا و قدرش می سازد.

در موقع هیجان و اضطراب دسامبر وقتی که خطر مستقیماً متوجه شاه بود و زمانی که مجلس رسماً به تجیهز قوا اشتغال داشت موقعی که اشخاص مسلح مثل گربه ازپشت بامها به طرف قصر سلطنتی می رفتند که ناگهانی حمله نمایند نمایندهٔ سیاسی ما در مقابل تقاضای مساعدت شاه جواب داد که صورت مصادمه و زد و خورد تیپ قزاق با یاغیان به صاحب منصبان و وکلای روسی که در قزاقخانه سمت معلمی دارند اجازه دخالت نخواهند داد و گفته بود: «صاحب منصبان روسی نباید درنزاع شما شرکت جسته و در خاموش کردن انقلاب دخالت نمایند.»

بالاخره شاه عصبانی شد فریاد زد: «بلی اما تیپ که مال منست و من حق دارم بان امر بدهم.»

وزیر مختار گفت: «هر طور که بنظر ملوکانه برسد می توانند از تیپ قزاق استفاده کنند ولی من به صاحب منصبان و وکلای روس اکیداً قدغن میکنم که در مصادمه شرکت نجویند.»

شاه کاملاً مبهوت شده بود. وقتی که وزیرمختار روس آخرین اسلحه که را از دستش می گرفت بنظر می رسید که همه شاه را ترک کرده اند.

هر کس می داند که تیپ با صاحب منصبان روس و تیپ بدون آنها که به امید و اختیار خودشان گذاشته شده باشد از لحاظ ارزش جنگی اصلاً قابل مقایسته نیستند.[۲۷]

۲۷ ــ مؤلف در اینجا کاملا حق گوئی کرده زیرا همین تیپ قزاق که بعدها لشگر قزاق شد در مصادمات و جنگ های با متجاسرین شمالی وقت تحت امر صاحب منصبان روس بود دچار شکست و عقب‌نشینی می گردید ولی وقتی که روس ها را از خدمت معاف نمودند و لشگر قزاق سابق تحت امر مستقیم صاحب منصبان ایرانی قرار گرفت نه تنها متجاسرین شمال را کاملا قلع و قمع نمود بلکه اقتدار دولت را در اقصی نقاط مملکت بسط داده متمردین را منکوب و خلع سلاح کرد.

معلوم بود که روسیه جدی‌ترین طرفداران خود شاه قانونی ایران را بدست مجلس و انجمن ها می دهد تا او را پاره‌پاره کنند...

ولی از خوشبختی شاه سرهنگ لیاخف فرمانده تیپ قزاق مثل یک نفر رادمرد و صاحب منصب راضی نشد شاهی که تحت حمایتش بود در سخت ترین مواقع بی شرمانه رها سازد. مشارالیه مصمّم شد صادقانه نظریه خود را به آقای هارتویگ بگوید و باو گفت که چنین حرکتی مساوی بافرار در موقع جنگ است و او چنین رفتاری را خیانت تشخیص میدهد و شرافت صاحب منصبان روس اجازه نمی دهد که بارها کردن پست خود در موقع قطعی آن را لکه‌دار کنند و تقاضا می کند تلگرافاً احضار او را به خواهند و تیپ را به دیگری تحویل دهد ولی تا زمانیکه صاحب منصبان روس اینجا هستند با منتهای شرافت وظیفهٔ وجدانی خود را نسبت به شاه انجام می دهند.

سرهنگ لیاخوف که به دربار احضار شده بود محمدعلی شاه را که کاملا مایوس بود مطمئن ساخت.

شاه گفت: «ولی وزیر مختار شما به شما صدمه میزند. شما را به محاکمه جلب می کنند».

سرهنگ جواب داد: اعلیحضرتا شاه ما بزرگ و عادل و مهربان است. هیچ کس مرا برای اینکه به شما خیانت نکرده‌ام ملامت نخواهد کرد. همه ما صاحب منصبان و تمام تیپ قزاق تا آخرین قطره خون خود از شما دفاع می کند.

وخامت اوضاع برطرف شده بود. شاه علی رغم اقدامات انگلیس ها و آلمان ها که طرفدار حزب انقلابی می باشند جرأتی یافته به بازوی توانای سرهنگ لیاخف تکیه کرده موقتاً از گودالی که برایش کنده بودند بیرون آمد.

حزب انقلابی که جرات اقدام و شورش مسلح را نداشت سه نفر ارمنی متخصص در تهیه و انداختن بمب از بادکوبه خواست و در مقابل ساختن بمب یکهزار تومان و جهت انداختن آن دو هزار تومان بهر یک وعده دادند. بزودی در سر حدی انزلی گمرگ یک جعبهٔ مواد محترقه ساختمان بمب را توقیف نمود.

در اسفند ماه وقتی که شاه از خیابان تنگ پشت خانه ظل السلطان می گذشت طرف تهاجم بمب اندازانی واقع گردید که در بام خانهٔ پنهان شده بودند و دو عدد بمب انداختند.

بشاه آسیبی نرسید. نه نفر از غلامان سوارهٔ کشیک خانه کشته و زخمی شدند. موقع دخالت رسید و جانیانی که مورد تعقیب قرار نگرفتند بدون مجازات پنهان شدند. جانیان در نجات خود رهین عدم مال اندیشی وزیر جنگ می باشند که تیپ قزاق را از حرکت شاه آگاه نساخته و سوار قزاق در رکاب شاه همراه نبود.

شب شروع به تفتیش و تجسس کردند ولی جانیان پیدا نشدند.

مجلس که از زنده ماندن شاه ناراضی بود پولی را که به بمب اندازان برای ساختن و انداختن بمب وعده کرده بود نپرداخت و آنها هم بهمان مساعده‌ای که گرفته بودند قناعت نموده بروسیه فرار کردند در اواخر خرداد راپرتی راجع به سه نفر از اهل بادکوبه به سرهنگ لیاخف رسید و نوشته بود که آنها مجریان حملهٔ به شاه بوده‌اند و رفتار مجلس را هم شرح داده بود. راپرت مزبور را برای تحقیق و رسیدگی به نمایندگان سیاسی ما تسلیم کردند.[۲۸] فروردین و اردیبهشت در صورتی که حزب انقلابی مشغول عملیات سری بود به آرامش برگذار گردید.

واقعهٔ پیله سوار و عملیات عدهٔ روس در سرحد ایران و مطالبهٔ غرامت از طرف دولت روسیه در مدت پانزده روز باعث ازدیاد کینه و دشمنی نسبت به روسیه شد ولی با تعطیل یک روزهٔ حمالان و کرجی بانان انزلی و انتشار چند مقاله در جراید محدود گردید.

مثلا در روزنامهٔ «حبل المتین مورخه ۲۶ مه (خرداد ماه) نویسندهٔ مجهولی در مقاله خود کار را به جنگی کشیده بود که نه دولت ایران و نه دولت روس فکر آنرا نمی کردند. مقالهٔ مزبور بطرز مضحکی ختم شده بود:

۲۸ ــ این قبیل امور را همیشه در سفارتخانه های اجانب رسیدگی میکردند.

«چنانچه ایران نتواند برای جنگ باروسیه قوای کافی حاضر نماید از دولت دیگری که هیچ وقت اجازه نخواهد داد قشون روس حتی یک وجب خاک ایران را اشغال کند تقاضای مساعدت خواهد نمود»

اشاره واضح و آشکار است. انظار «طرفداران ملت» و مجاهدین راه مشروطیت به ساحل شپریه معطوف است.[۲۹] معطوف است: در تهران خوب بخاطر دارند که موقع وقایع دسامبر ۱۹۰۷ (دیماه ۱۲۸۶) شارژدافر آلمان بارن ریختسهوفن در جلسات سری مجلس شرکت می جست چنانچه معروف و معلوم است در آنوقت مجلس از شاه تقاضای توسعه اختیارات خود را نمود.

بزودی انظار همهٔ ایران متوجه مجلس و انجمن ها گردید که مجدداً به صحنهٔ مبارزهٔ آشکار قدم گذاشته بودند.

ظاهراً بنظر میرسید این انجمن ها که تعدادشان به ۱۴۴ بالغ گردیده واقعاً نماینده ملت و آئینهٔ میل و ارادهٔ آن است.

در حقیقت جریان انقلابی آن طوری که حالیه در همهٔ ایران است رهین تحریکات و دسیسه بندیهای ظل السلطان پسر ارشد ناصرالدین شاه فرمانفرمای شیراز می باشد.

ظل السلطان که با تحمل مخارج گزافی از دارائی خود اغتشاشات شیراز را بر طرف ساخته به وسیله طرفداران خود که به تهران کسیل داشته مخصوصاً توسط پسر ارشد خود جلال الدوله تحریکات خود را بر علیه اقتدارات شاه به نفع توسعهٔ اختیارات قانون گذاری واداری مجلس شروع نموده است.

ظل السلطان امیدوار بود باین ترتیب محمدعلی شاه را از سلطنت خلع و ولیعهد را به جای او به تخت نشانده خود به سمت نیابت سلطنت زمام امور را در دست گرفته بارزوی دیرینهٔ خود برسد. انجمن ها خیال نمی کنند اگر ظل السلطان به سلطنت برسد از مجلس و مشروطیت اثری باقی نخواهد ماند و مجدداً سلطنت مطلقه عرض وجود خواهد کرد.

۲۹ ــ اشپریه رودخانه‌ای است که از برلن میگذرد.

در مجلس غیر از وکلا نمایندگان انجمن ها هم در جلسه حاضر می شوند.

مسجد سپهسالار هم که پهلوی مجلس است از جمعیت پر بود هم آن و هم اینجا مبلغین به تبلیغات اشتغال داشتند. سر بازان ملی هم جلوی عمارات قدم می زدند.

۱۸ ماه مه به تقویم قدیم (۱۰ خرداد) تمام شاهزادگان قاجاریه که طرفداران ظل السلطان و اقدامات انجمن ها آن ها را به اشتباه انداخته بود درمنزل عضدالملک ریش سفید و رئیس طایفه قاجاریه جمع و طرد شش نفری را که گوئی نفوذی مستقیم در شاه جوان دارند خواستار شدند. معلوم است زبان رسمی ایران فارسی است ولی همه میدانند که پادشاهان بر علیه تمایل عمومی غالباً بزبان ترکی صحبت میکنند هم چنین همه بخوبی میدانند که در دربار هر یک از سلاطین قاجاریه دسته قوی از آذربایجانی ها بوده و هست در مطبوعات اروپا غالباً راجع به اطرافیان تبریزی مظفرالدین شاه که مردم را بر علیه خود واداشته اند می نوشتند، شاه حالیه محمدعلی شاه هم که در تبریز بدنیا آمده و بزرگ شد. و مدت یازده سال تمام در این ایالت بزرگ به سمت ولایت عهد فرمانفرمائی کرده عدهٔ را از آنجا همراه خود آورده است.

به عقیده عامه اشخاص ذیل در مدت شش سال اخیر نفوذ بسیار و مستقیمی در شاه داشته اند: امیر بهادر جنگ پیر که سمت ریاست کشیک خانه شاهی و وزارت جنگ را عهده دار است. آجودان ژنرال مخصوص شاه س، م، شاپشال، مفاخرالملک رئیس سابق بلدیه تبریز، امین الملک پسر وزیر فعلی، موقرالسلطنه، داماد شاه و علی بیگ، آجودان اعلیحضرت همایونی.[۳۹]

اشخصاص که در منزل عضدالملک جمع شده بودند طرد اشخاص فوق را تقاضا میکردند.

۳۰ ــ دو نفر آجودان های شاه شاپشال و علی بیگ هر دو تبعه روس بودند و تمایل محمدعلی میرزا بروسیه از همین جا معلوم می شود.

سه روز بعد از این واقعه یعنی در ۲۱ مه (۱۳ خرداد) روزنامه مجلس کاغذ مشیرالسلطنه رئیس الوزراء را که به عنوان مجلس به شرح ذیل نوشته بود انتشار داد:

این جانب رئیس الوزراء به معیت عضدالملک و نیرالدوله موقع شرفیابی به حضور اعلیحضرت همایون شاهنشاهی، از خاکپای همایونی استدهای انفصال و تبعید اشخاص ذیل: امیر بهادر جنگ، شاپشال، علی بیگ، موقرالسلطنه. امین الملک و مفاخرالملک را نمودیم.

«استدعای مزبور از طرف بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی پذیرفته گردید و ما می توانیم مطمئن باشیم همین که این امر انجام پذیرد تمام بی نظمی های مملکت بر طرف خواهد شد و اعلیحضرت همایونی بخوبی می داند بهتر است شش نفر فدای این منظور شود تا سعادت تمام مملکت و ملت.»

در حقیقت شاه نه تنها چنانکه مشیرالسلطنه نوشته رضایت خود را در تبعید و اخراج فدائیان خود اعلام نداشته بلکه گفته است که اشخاص مزبور مثل سابق به او خدمت خواهند کرد و فرمان تبعید آن ها را امضاء نخواهد نمود.

در مجلس و انجمن ها آشوبی برپا گردید در مسجد سپهسالار شروع به حمل اسلحه نمودند. شروع اقدام را تهیه می دیدند و مردم را اغوا می کردند به قصر رفته اجرای ارادهٔ «خود» را بخواهند. ضمناً وزیر مختار روس و شارژ دافر انگلیسی عصری منزل عضدالملک رفته باو پیشنهاد کردند مذاکرهٔ تبعید شش نفر فوق الذکر را ترک نماید.

در این موقع امیر جنگ[۳۱] برجان خود ترسید نصف شب از شهر به زرگنده رفت و خود را تحت حمایت سفارت روس قرار داد. سردارها از بست خارج نمی شدند و یقین داشتند شاه فرمان اخراج آنها را امضاء خواهد کرد.

روز دیگر در ۲۲ مه (۱۴ خرداد) اتفاقی مهمی رخ داد که عبارت بود

۳۱ــ اشتباهاً امیر جنگ نوشته که مقصود مؤلف امیر بهادر است.

از نقل مکان شاه به باغ شاه.

در این لحظه زندگی سیاسی ایران باید قدری تأمل نمود. ۲۲ مه (۱٤ خرداد) تاریخی است که تغییر اساسی در اخلاق و اطوار محمدعلی شاه پیدا شد و از آنروز شروع به مخالفت با تقاضاهای جسورانهٔ مجلس گذاشت.

چند روز قبل از این واقعهٔ اعلاناتی به در و دیوار شهر چسبانده و بشاه امر شده بود در تمام مدت جلسات مجلس از شهر خارج نشده درتهران بماند. در همان اعلانات به وزراء هم همین پیشنهاد شده بود و آن ها را در صورت تخلف به مرگ تهدید نموده بودند.

صرف نظر از جسارت بی نظیر چنین تقاضائی پیشنهاد مز بور فوق العاده برای مصالح شاه مضّر بود. شاه که در قصر تنگ میان خیابانها و کوچه های باریک شهر گرفتار خصومت و دشمنی اهالی شده بود از لحاظ استراتژی با وضعیت سختی مواجه و قشونی که صداقت خود را حفظ می کرد مجبور می شد با دادن تلفات سنگینی کوچه ها را از جمعیت تهی سازد.

درباریان پس از خواندن این اعلان خود را بکلی گم کردند. قصر خالی شده خورده درباریانی که همیشه شاه را به ایمان و صداقت خود مطمئن می نمودند بخانه ها و سرداران چاپلوس در اندرون های خود پنهان شدند.

شاه خیال کرد به زرگنده فرار کرده زیر بیرق روس بست به نشیند. این حرکت پیشرفت انقلاب و به تخت نشستن ظل السلطان را تسهیل می کرد و جنگهای داخلی را مشتعل می ساخت.

فقط دو نفر اشخاص صدیق و شرافتمند و تبعه روس! یکی سرگی مارکو یچ شاپشال که فوقاً مذکور افتاده و دیگری فرمانده تیپ قزاق علیحضرت همایونی سرهنگ لیاخف پیش محمدعلی شاه ماندند.

شب ۲۲ مه (۱٤ خرداد) آقای شاپشال با پیغام و مأموریت ظاهری برای ملاقات فرمانده تیپ به قزاقخانه آمده برای شام آنجا ماند و هیچ کس تصور نمی کرد که شاپشال لحظه ای پیش با شاه گفتگوی سختی داشته و بالاخره او

را راضی کرده که محرمانه از شهر خارج شود.

صبح ۲۲ مه (۱۴ خرداد) مطابق معمول نفرات در میدان مشق به تعلیم اشتغال داشتند. چهار فوج سوار و آتشبار و گردان پیاده دفیله می دادند. ناگهان فرماندهان قسمتها به صدای شیپور فرمانده تیپ به تاخت نزد او رفته امر کوتاه ولی جدی او را شنیده بر سر قسمت های خود برگشتند و دو فوج سوار و آتشبار سوار را چهار نعل از خیابان های طهران که اصلاً تصوری نمی شد کرد به میدان بهارستان و دو فوج دیگر را بطرف قصر بردند. گردان پیاده میدان توپخانه را اشغال نمود.

جمعیت بسیاری متوجه مجلس شد. فوراً در شهر شهرت یافت که توپخانه الساعه مجلس و انجمن ها را می کوبد.

در قصر شاه آهسته باز شد و کالسکهٔ سلطنتی به معیت ده‌بیست نفر از قاجاریه که نسبت به شاه وفادار بودند به حالت چهار نعل بیرون آمد، کالسکه را قزاقان احاطه نموده به سرعت طرف عمارت قزاقخانه رفتند.

شاپشال و سرهنگ لیاخف و صاحب منصبان و وکلای روس پهلوی در کالسکه می تاختند، مقصود و خط سیر حرکت مخفی بود. شاه قبل از رسیدن بهر پیچی شخصاً خط سیر را به شاپشال نشان میداد. کالسکه با طمطراقی وارد حیاط قزاق خانه شد. موزیک که جلوی در صف کشیده بود سلام ایران را سرود. قزاقانی که پهلوی قراولخانه جمع شده بودند مقدم شاه را با فریاد هورا استقبال کردند.

خیال محمدعلی شاه ظاهراً آسوده شده بود سر را بلند کرده بفرمانده تیپ به چند کلمه اظهار محبت نمود.

شاه که می دانست ممکن است خانه های خیابان های محل عبورش را بمب اندازان گرفته باشند و مثل اسفند ماه (ماه فوریه) مورد سوء قصد واقع گردد. خط سیر خود را از خیابان های بی جمعیت و خالی انتخاب کرده بود. همینکه از در قزاقخانه خارج شد امر کرد بسمت چپ پیچیده از جنب دیوار شهر

بگذرند و پس از چند دقیقه به باغ شاه وارد شد در صورتی که اصلاً در آن جا انتظار شاه را نداشتند. در یکی از روزنامه های روسی که در تهران خواندم و اسمش فراموشم شده راجع بنقل مکان شاه تلگرافی درج کرده بود:

«تهران ۲۲ مه در شهر اغتشاش است و معلوم نیست شاه به کجا فرار کرده!»

بقیه افواج تیپ با توپخانه نیم ساعت بعد برگشته نمایندگان مجلس را به قدر کفایت ترسانده بودند.

توپها را پائین آوردند و مقابل قصر بیرون شهر رو به دروازه تهران قرار دادند قزاقها قراول مضاعف گذاشته و اطراف باغ شاه را قرق کردند.

وقتی قضایا حسن خاتمه پذیرفت افواج رشید سر باز از سر بازخانه ها با طبل خارج شده به باغ شاه آمدند تا شاه را از صداقت و وفاداری خود مطمئن سازند. قسمت کوچکی از سر بازان این قصد نیک را انجام دادند. بقیه در شهر پراکنده شده شروع به غارت مردم نمودند سواران کشیک خانه شاهی سواره در شهر تاخت و تاز کرده مشق تیراندازی نموده روبهوا تیر می انداختند. طرف عصری سرداران از ترس نجات یافته جمع شده زندگی درباری به مجرای طبیعی خود افتاد.

شاه پس از آمدن به باغ شاه اظهار کرد فرمان تبعید درباریان خود را امضاء نمی کند و از این ساعت با تمام قوای خود بر علیه انقلاب وارد مبارزه می شود. امیر بهادرجنگ از ترس اینکه مبادا در راه آسیبی باو رسد شبانه از سفارت روس به باغشاه آمد.

روز ۲۳ مه (۱۵ خرداد) عضدالملک شیخ قاجاریه که حزب انقلابی در خانه او تجمع کرده جلسهٔ خود را تشکیل و تبعید شش نفر را خواسته بودند به باغ شاه احضار و از او راجع باین پیش آمد توضیح خواستند. عضدالملک جواب سر به هوائی داد و از شاه ملامت و توبیخ سختی شنیده دور شد. سرنوشت سه نفر سردار دیگر طور دیگری شد. جلال الدوله و علاء الدوله و سردار منصور برای

عرض توضیح به دربار احضار شدند.

آنها به شاه جسورانه جواب دادند و استیضاح باین ختم شد که شاه از اطاق بیرون آمده امر کرد هرسه نفر را توقیف کنند.

این قضیه در شب ۲۶ مه (شب ۱۸ خرداد) اتفاق افتاد و صبح ۲۷ مه (۱۹ خرداد) تحت الحفظ جلال الدوله و سردار منصور را به کلات و علاء الدوله به مازندران تبعید نمودند.

شاه که اولین فتح روحی نصیبش شده بود شروع کرد بقوای خود مطمئن‌تر شده وضعیت سیاسی را بهتر تشخیص دهد.

محمد علی شاه رئیس مجلس و نمایندهٔ از طرف وکلا احضار و جملهٔ ادا کرد که لازم است یادداشت شود:

«اجداد من مملکت را با قوهٔ اسلحه گرفتند و من هم آنرا با شمشیر خود حفظ و دفاع می کنم. اگر لازم بشود من در راس تیپ وفادار خود و سایر عده های فدائیم ایستاده یا فاتح می شوم و یا می میرم.»

آرامش ظاهری مجدداً در تهران برقرار گردید ولی بازارها و بعضی دکاکین هنوز بسته است. سربازان ملی در مسجد سپهسالار کنکاش می کنند. مجلس و انجمن ها هم برای اقدامات خونینی حاضر میشوند.

مصادمات خونین در میدان بهارستان

عمال جدی انقلابیون از اقدامات و عملیات علنی تا موقع لزوم خودداری کرده سعی می نمودند نفوذ خود را در مردم بیشتر نمایند آن ها خود را برای جنگ قطعی حاضر کرده به جمع آوری اسلحه اشتغال داشته وسایل دفاع عماراتی را که در صورت مصادمات جدی طرف احتیاجشان بود فراهم می ساختند.

کیسه های خاکی که در موقع محار به درپنجره ها پیدا شد و مزقل ها کوچکی که در دیوارها ساخته بودند شاهد تجربیات بعضی از عناصر جدی

انقلابیون می باشد.

مبلغین متعصب که سیدعبدالله اول مجتهد جامع الشرایط تهران بین آنها است و در توده نفوذ بسیاری دارد و سید جمال[۳۲] که دارای قوهٔ ناطقه قوی میباشد و در مردم نفوذ کلام دارد مردم خورده پا را بطرف خود جلب کرده تخم تنفر و انزجار از شاه و سرهنگ لیاخف و سربازان وفادار شاه مخصوصاً تیپ مقتدر قوی الارادهٔ قزاق اعلیحضرت همایونی را در قلب آنان می‌پاشیدند.

با وجودی که ملاها در شب نامهائیکه می انداختند سعی می کردند قزاقان مسلمان را اغوا کنند ولی افراد تیپ قزاق بواسطه ایمان به صاحب‌منصبان معلم روس که حیثیت و نفوذ زیادی داشتند اصلاً متزلزل نگردیدند. گذشته از این باید ضعفی را که سستی و عدم اراده دولت در روح سلحشوری قوای نظامی تولید می کرد در نظر آورد.

با تذکر اهمیت نظامی سربازان که فوقاً تشریح شده و جان نثاری آنها نسبت به شاه باید خاطر نشان سازیم که شاه برای اطفای نایره انقلاب و عصیان مسلحی که هر دقیقه ممکن بود مشتعل گردد فقط ۵۰۰ سرنیزه و شمشیر تیپ قزاق که قشون منظم محسوب می شد در تهران حاضر داشت. تعداد مزبور غیر از عده‌ای است که مأمور قراولی بانکها و سفارتخانه ها و وزارتخانه ها و باغ شاه و غیره و مامور نقاط مهمه ایران بودند.

بنابر این یک عده ۴۵۰ ــ ۵۰۰ نفری با ۸ عراده توپ باید از حکومت قانون حمایت کرده تمام فشار توده‌ای را که روحاً انقلابی شده بر دوش خود بگیرد. اگر حساب کنیم می بینیم که هر یکنفر قزاق باید بطور متوسط مقابل ۵۰۰ نفر اهل تهران بایستد.

حال که بطور خلاصه قوای طرفین و وضعیت سیاسی را روشن ساخته‌ام به تشریح وضعیتی می‌پردازم که مقدمه مصادمات خونین غیر منتظره ۱۰ ژوئن (۲ تیرماه) محسوب می گردد.

۳۲ ــ سید جلال اصفهانی.

سکوت ظاهری کاملی درشهرحکم فرما بود. عمل تشکیل سر بازملی و تسلیح یاغیان بطور محرمانه ای با حالت جدی تری ادامه داشت ولی از لحاظ ظاهری تهران مثل این بود که مرده است. نصف مغازه‌ها بسته بود بهادران های قزاق شب و روز در میدان توپ خانه کشیک می دادند. حتی کوچکترین بی نظمی مشاهده نمی شد. من شخصاً چند مرتبه شبانه پیاده و سواره در شهر گردش کردم و فقط به گشتی های قزاق برخوردم.

شب دهم ژوئن به تقو یم قدیم (۲ تیرماه) ازخطرناکترین قسمت های شهر یعنی محله بازار و کوچه‌های تنگ مجاور آن عبور کردم. راه را با منتهای دقت بمن نشان میدادند در همانروز من با یکی از انقلابیون مهم که نماینده مجلس بود ملاقات نمودم. مشارالیه بقدری آسوده خاطر بود که به بی عزمی و تزلزل خاطر دولت می خندید.

خلاصه در سفارت روس ما هم اطمینان کاملی به خاتمهٔ بی سر و صدای وضعیتی که من فوقا تشریح کرده‌ام داشتند.

تقریباً ساعت ۸ شب دهم ژوئن (۲ تیر ماه) سرهنگ لیاخف فرمانده تیپ قزاق اعلیحضرت همایونی بقید فوریت برای مشورت مهمی به باغ شاه احضار گردید.

فرمانده تیپ پس از یک ساعت از باغ شاه برگشته صاحب منصبان روسی را احضار و تقریباً بشرح ذیل برای آنها بیان نمود.

«اعلیحضرت شاه از هرج و مرجی که هر دم زیاد می گردد خسته شده و مصمم باقدامی گردید که مقتضیات آنرا ایجاب نموده است. اقدام مذکور عبارت است از علان حکومت نظامی در شهر تهران و انتخاب من به فرماندهی کلیه قوا و حکومت نظامی شهر قوای پلیس نیز تحت امر من خواهد بود. نظر به اینکه مسجد سپهسالار در جنب مجلس واقع و مدت زمانی است که تکیه گاه انقلاب گردیده بمن امر شده است. فردا صبح آنجا را بدون خون ریزی و حتی الامکان ناگهانی اشغال کنم و بعدبه نمایشی در جلوی مجلس اکتفانمایم».

در اطراف اهمیت استراتژی مسجد سپهسالار و طرز اشغال بی سر و صدای آن تبادل افکار کردند خاطرنشان شد که این اقدام باید کاملاً توسط صاحب منصبان ایرانی اجرا شود زیرا مطابق عقاید اسلامی اروپائی حق ورود به مسجد را ندارد امر شد انقلابیونی را که در مسجد هستند خلع سلاح نموده خروج آنان را از مسجد آزاد بگذارند.

نظر به سابقهٔ گذشت های فوق العاده انقلابیون اصلاً تصور مقاومت جدی نمی رفت و کسی نمی توانست انتظار داشته باشد. همه بخاطر داشتند که جمعیت بسیاری به محض اینکه شنیدند اسبها را بتوپ می بندند فرار کردند.

امیر پنجه علی آقا که در مشورت احضار شده بود دستور کاملی دریافت نمود. در بین دستور مخصوصاً او را متوجه این نکته نمودند که به هیچ وجه اول دست به اسلحه نکند و صحن مجلس را که (فضای باغ بزرگ آن وصل به دیوار مسجد است) اشغال ننماید فقط راه ورودی را که از مجلس بوسیلهٔ شکافتن دیوار مسجد به آن جا درست کرده بودند مسدود سازد.

سرهنگ لیاخف گفت: «تا وقتی مجلس صورت پارلمانی دارد و قانون و اراده شاه آنرا حفظ می کند من به هیچ کس اجازه نمی دهم بان دست بزنند».

برای اجرای این عمل به امیر پنجه علی آقا امر شد ساعت پنج صبح با قسمتی که تحت امر خود دارد (بیش از ۱۲۰ نفر نبود) حرکت کند.

در صورت جلوگیری از انجام ماموریتش و مقاومت مخالفین تمام تیپ باید بحال یرتمه به استخلاص او می شتافت. تکرار می کنم که اصلاً انتظار مقاومت نمی رفت و بهمین جهت هم تعیین طبیب برای همراهی عدهٔ امیر پنجه علی آقا تصویب نشد.[۳۳]

۳۳ ــ لغت تکرار می کنم واصرار مؤلف که اصلا انتظار مقاومت نمیرفت هر کس را بشبهه می اندازد که لیاخف عمداً برای ابراز قدرت خود طوری نقشه را طرح کرده بود که به خونریزی و کوبیدن مجلس منجر شود و مؤلف با تکرار جمله اصلا انتظار مقاومت نمی رفت تلاش کرده لیاخف را تبرئه نماید.

شب دهم ژوئن (۲ تیر ماه ۱۲۸۷ شمسی) قواعد حکومت نظامی برای اهالی تهران وضع گردید و امر شد برای امضاء شاه ارسال گردد.

نزدیک ساعت ۱۲ شب دستور نمایش جلوی مجلس به شرح ذیل داده شد:

چهار توپ آتشبار در میدان جلو مجلس بایستد و سوار تحت امر امیرپنجه قاسم آقا با تقسیم به دسته خیابان‌های مجاور مجلس را اشغال و مانع تجمع جمعیت شود.

بنابر اطلاعات واصله شب و روز در مجلس دو یست نفر مجاهد فدائی بسر می بردند. ۱۵۰ نفر مجاهد در مسجد سپهسالار کشیک می داد و دستجات کوچکی هم از مجاهدین در انجمن‌های تبریز و آذربایجان بودند. مقاومت جدی انتظار نمی رفت ولی اطلاع داده شده بود که هرچند اقدامات قطعی و جدی از طرف دولت به خاطر یاغیان خطور نمی کرد معذلک قبلاً تهیه کار خود را دیده بودند.

ساعت پنج صبح ۱۰ ژوئن (۲ تیر ماه ۱۲۸۷ شمسی) عدهٔ قلیل سوار امیرپنجه علی آقا مطابق امر صادره بطرف مسجد حرکت کرد و با وجودی که مجاهدین آن‌ها را به تیراندازی تهدید کردند به صحن مسجد وارد و آنجا را اشغال نمود، نزدیک ساعت شش صبح بفرمانده تیپ راپرت داده شد که مأموریت به انجام رسیده و مسجد اشغال گردیده است.

پس ازچند دقیقه جمعیت زیادی به قیادت یکی از مبلغین خطرناک از عمارت داخلی مسجد بیرون ریخته بافشار خود عدهٔ جمعیت علی آقا را که بواسطه دستور دیشب راجع به احتراز از خون‌ریزی مصمم به تیراندازی نبود از مسجد خارج ساخت.

درها بسته شد و مسجد مجدداً به قلعه تبدیل گردید. دیوارهای قطور مسجد که از آجر محکم بنا شده و گنبد بلند کاشی کاری آن که بر همه شهر مشرف بود یاغیان را طوری پناه می داد که مدت مدیدی می توانستند با قوای

شاهی مبارزه کنند. استرداد مسجد بدون برای اجرای این منظور دو سه شبانه روز بمباردمان جدی و سختی لازم بود.

پس از وصول راپرت عدم موفقیت امیرپنجه علی آقا فرمانده تیپ امر داد بقیه قوای آزاد به منظور نمایشات به جلوی مسجد برود ولی به هیچ وجه با یاغیانی که در مسجد هستند جنگ نکنند.

خود سرهنگ لیاخف شخصاً موقعیت قشون را باز دید کرده برای عرض راپرت عدم موفقیت به باغشاه رفت تا اطلاع دهد که عجالتاً برای احتراز از خون‌ریزی مسجد را محاصره خواهند کرد و اشغال قسمت داخلی آن به شب بعد موکول خواهد شد.

سرهنگ لیاخف وقتی پس از عرض راپرت به سربازخانه برمی گشت شیپورچی را ملاقات کرد که بتاخت بسمت او می آمد و راپرت داد که بطرف تیپ شلیک کرده‌اند و توپخانه هم جواب داده و به قراقان تلفات سنگینی وارد آمده است.

در این مدت کم در میدان بهارستان و خیابان‌های مجاورش وقایع ذیل رو یداده بود:

خبر ترک و تخلیه مسجد در ساعت ٦ و نیم صبح واصل شد. کلیه قوای آزاد تیپ مرکب از ٤ عراده توپ و ۲۵۰ نفر سوار و ۲۵ نفر پیاده در ساعت ۷ صبح به منظور نمایش بجلوخان مجلس آمد نه از طرف یاغیان و نه از طرف تیپ قزاق حتی یک تیر هم انداخته نشد. عدهٔ که از مسجد عقب‌نشینی کرده بود مقابل در آن ایستاده با مجاهدین که زیر گنبد و در مناره‌های مسجد بودند برد و بدل دشنام اشتغال داشتند.

تمام قسمت سوار به منظور ممانعت و جلوگیری از تجمع در میدان جلو مجلس به دستجات کوچکی تقسیم و مراقب خیابان‌های مجاور بود. دو عراده از توپ ها در محل جدا شدن خیابان‌ها و دو عراده دیگر با سلطان پر بینوسف پای در مجلس ایستاده بود. در صورت شروع به تیراندازی چون دو عراده توپ

اخیرالذکر بدون حفاظ پای در مجلس ایستاده بود تمام اعضایش بر اثر تیراندازی از بالا و پنجره‌های مجلس در آن واحد تلف می شدند. در و پنجره‌های خانه‌های مجاور مجلس و پشت بام‌های مسطح آن کیسه‌های پر خاک و سر آدم دیده می شد.

سلطان پربینوسف که وخامت موقع را درک کرده بود مصمم شد با اجازه فرمانده تیپ این دسته توپ خانه را به طرف مقابل میدان بهارستان که قراولخانه‌ای بود نقل دهد یک عراده توپ به سمت خیابان ظل السلطان و عرادهٔ دیگر به طرف خیابان عمود بر مجلس موسوم به شاه‌آباد قرار داده شده بود. پهلوی توپ ها بیست نفر قزاق سوار بحالت پیاده و تقریباً سی نفر هم در جلوخان انجمن تبریز ایستاده بود.

از تطویل کلام و شرح جزئیات معذرت می خواهم و در غیر این صورت تجسم وضعیتی که اولین مصادمه را باعث شد و ممکن بود به معدوم شدن تمام تیپ قزاق و صاحب‌منصبان روسی آن خاتمه یابد امکان نداشت. قریب نیم ساعت به انتظار دستور گذشت. خطر و جدی بودن وضعیت را همه حس می کردند ولی نمی خواستند باور کنند.

نزدیک ساعت هفت و نیم هزاران نفر اشخاص مسلح از انجمن آذربایجان واقع در خیابان ظل السلطان بیرون آمده سیدی را که دو نفر فدائی زیر بازویش را گرفته بودند در جلو داشتند. درب انجمن تا پهلوی توپ که در گوشه میدان بود بیش از هشتاد قدم فاصله نداشت چنان چه جمعیت به دو سمت توپ می رفت یاغیان موفق به گرفتن توپ می شدند ولی جمعیت بآرامی حرکت می کرد و به قزاقان نفرین و دشنام می فرستاد و مشت ها را تکان می داد هیچ یک از طرفین گمان نمی کرد که بر اثر وقایع شومی دشنام و ناسزا باسلحه تبدیل می یابد. فقط پانزده نفر قزاق برای محافظت توپ پهلوی آن بود و چون مصمم به تیراندازی نبودند جلو دو یده با اشخاص که در صف مقدم یاغیان حرکت می کردند دست بگریبان شدند. در این موقع یک نفر سرباز از

قراولخانه که درپهلو بود بیرون جست گلوله به بالا انداخت. این تیر برای مردمی که از هر طرف پشت بام انجمن تبریز و آذربایجان و مجلس را در دست داشتند علامتی شد.

تقریباً همهٔ نفرات و بیشتر اسبان هر دو توپ دفعتاً کشته شدند خوشبختانه پهلوی توپچی که بطرف جمعیت سوق داده شده بود یک نمرهٔ توپ باقی مانده بود. مشارالیه دست و پای خود را گم نکرده از فاصلهٔ پانزده قدمی با گلوله افشان به جمعیت شلیک کرد. دود بسیار در یک لحظه او را از چشم صاحب منصبان روس که آنجا ایستاده بودند پنهان داشت.[۳۴] قزاق زرنگ (ایرانی) فوراً زخم برداشت. سلطان پر بینوسف توانست دو تیر به طرف مجلس شلیک کند ولی کمی نفرات مانع ادامهٔ تیراندازی گردید.[۳۵] تأثیر گلولهٔ افشان در فاصلهٔ کم فوق العاده بود. خیابان خالی شد و فقط نعش کشتگان وسط آن افتاده بود.

آتش تقاطعی دشمن نامرئی که پشت کیسه های خاک پنهان شده بود و از بالا هدف را در فاصله یک صد قدم انتخاب می نمود و می زد هر کس را که زنده مانده بود مجبور کرد در کوچه داخل خیابان پنهان شود.

توقف در میدان عاقلانه نبود... توپ ها جا ماند اسب هائی که به جعبه های مهمات بسته شده بودند از زیر درختان بیرون آمده مستقیماً از زیر آتش سخت بوسط میدان که ازچهار طرف هدفِ تیراندازی بود دو یدند... وضعیت خطرناک شد و تصور می رفت که همه چیز از دست رفته است.

سرهنگ لیاخف که به میدان آمد سریعاً وضعیت را سنجید و درک

۳۴ ــ تعجب در اینجا است که تمام نفرات ایرانی که پهلوی توپ بودند کشته شدند ولی صاحب منصبان روس زنده ماندند تا فرمان دهند بطرف ملت ایران شلیک شود.

۳۵ ــ معلوم می شود پر بینوسف اولین کسی است که بطرف مجلس شلیک کرده است. چون این جسارت از طرف خارجیان شده و بقول مؤلف شاپشال خارجی هم عامل عمدهٔ سیاست محمدعلی میرزا بوده است این واقعهٔ فراموش نخواهد شد.

کرد. حال که خواه نخواه کار بمحاربهٔ خونین کشیده باید جدی تر عمل کرد تا وضعیت و تیپ را که از هر طرف هدف تیراندازی قرار گرفته نجات داد.

فرمانده تیپ امر داد عقب توپ هائی که در اردوی باغ شاه مانده بفرستند و طناب محکمی هم همراه بیاورند تا بوسیله آن توپ هائی را که در میدان مانده بود خارج سازند و به وکیل باشی بندارنکو که پهلویش بود امر داد به تاخت پیش دوم توپ خانه که نزدیک سه راه پهلوی مسجد سپهسالار بود رفته بگوید از جناح چپ مجلس را بکوبند.[۳۶] وکیل باشی کاملاً به موقع رسید.

عدهٔ مختصر امیرپنجه علی آقا تحت فشار آتشی که از مسجد شلیک می کردند عقب نشینی می کرد و جلو توپ را باز می گذاشت، جمعیت از کوچه های مجاور به آن ها حمله می کرد. فرمانده دسته صاحب منصب ایرانی دو تیر به آن ها شلیک کرد و آنها را متواری ساخت ولی مصمم نبود مسجد و مجلس را بکوبد. در اینجا تمام جعبه مقدم مهمات تیرباران شد.

اول سلطان اوشاکف با دو نفر قزاق و بعد آردل فرمانده تیپ به تاخت رفتند خیابان های اطراف را دور زده دستهٔ را که پهلوی مسجد بود به طرف قوای عهده نزدیک قراولخانه بیاورند.

سلطان اوشاکف که از راه نزدیکتر می رفت هدف آتش تقاطعی گردید هر دو نفر قزاقش یک مرتبه کشته شد چون عده‌ای از یاغیان به کوچه ریختند ادامه حرکت امکان نداشت. فرستادهٔ دومی به تاخت عمارت مجلس را دور زده و امر اجرا شد.

در دورهٔ بیکاری اجباری خسته کننده تیپ در زیر تگرگ گلوله تلفات می داد. بعضی از چابکان بنوبه خود را به پشت بام رسانیده با انجمن ها زد و خورد می کردند و بیشتر آن ها کشته یا زخمی شدند.

۳۶ ـــ در این موقع لیاخف فراموش کرد که شاه و قانون حافظ مجلس می باشند و او حق جسارت و بمباردمان مجلس را ندارد.

صاحب منصبان روسی معجزه‌آسا از خطر جستند.[۳۷] از گوشه کوچهٔ مجاور یک نفری به طرف صاحب منصبان می آمد و به فریاد قزاقان توجهی نکرد. آن وقت یکی از قزاقان او را با گلوله زد. در جیب سید مجهول الهویهٔ مزبور بمب گردی که ایرانیان آنرا نارنجک می نامند پیدا شد.

هیچ وقت منظرهٔ سخت و هولناک جلو مجلس و عدم امکان بیرون بردن زخمیان از آن و نعش آدم و اسب و آتش لاینقطع دسته جمعی و گرما و گرد و خاک و خفگی هوا در آن کوچه تنگ از نظر آن هائی که آن را دیده و در مهلکه بوده اند رد نخواهد شد...

در اینجا لازم است اشاره شود بچه‌ترتیب می خواستند توپ هائی را که در میدان بود خارج نمایند، یساول بلازنف معلم سوار به منظور حفظ روح سلحشوری خود بتاخت ازقربان گاه و زیر باران گلوله بطرف توپ تاخت و حلقهٔ سرطناب را به آن انداخت ولی پاره شد.

همین علت را یک نفر قزاق ایرانی اجرا کرد و سه مرتبه گاهی طناب و گاهی سیم تلگراف را به توپ بست ولی تا طناب قطور توپ کش را نیاوردند موفق به بیرون بردن توپ نگشتند. توپ را به کوچه کشیده به طرف انجمن تبریز قراول رفتند.[۳۸] با روبرو شدن با خطر از جعبه های مهماتی که در میدان بهارستان افتاد بود گلوله برای توپ آوردند. در این موقع دسته دوم با وکیل باشی بندارنکو رسید ولی فشنگ نداشت. ورود توپ و ذخیره مهمات از باغ شاه سرنوشت و مقدرات جنگ را تعیین کرد. توپ را در خیابان گذاشته اول انجمن تبریز را بعد مجلس را با گلوله های افشان و محترقه کوبیدند. ادارهٔ خوب و

۳۷ ــ اگر صاحب منصبان روس در مواضع خطرناک محار به‌ای که آتش آن را دامن می زدند، حضور داشتند قطعاً معجزه‌آسا از خطر نمی جستند.

۳۸ ــ پا فشاری و خونسردی یک نفر ایرانی که آن قدر زیر باران گلوله می ماند تا توپ را بیرون می برد نمونهٔ از روح سلحشوری و رشادت ایرانی است زیرا از مفاد سطور فوق مستفاد می شود که بلازنف پس از اولین عدم موفقیت خون‌سردی خود را از دست داده و ازپهلوی توپ برگشته والا یک نفر ایرانی مجبور نمی شد به آن جا برود.

صحیح توپ ها بدست سلطان برپینوسف انجمن تبریز و مجلس را مجبور کرد تیراندازی را ترک کنند.

در این موقع سلطان اوشاکف با یساول بلازنف در زیر آتش انجمن تبریز تقریبا یک صد و پنجاه قدم دو یده اسبان کشته شده را از جعبه های مهمات باز کردند که بتوانند فشنگ برای توپ بیاورند ولی این اقدام آنها بواسطهٔ کشته یا زخمی شدن افرادی که بآنها کمک می کردند و اسب های یدکی توپ بجائی نرسید.[۳۹]

پس از ساکت نمودن دشمنان خطرناکی که از عقب و سمت چپ توپ های ما را گلوله باران می کردند انتقال آتش به انجمن آذربایجان و خانه ظل السلطان امکان پذیر گردید.

بنابر این یک عراده توپ را از خیابان به میدان کشیده هدف های مزبور را بمبارده کردند تا ساکت شوند. در این موقع عده‌ای داوطلب برای مراقبت انجمن آذربایجان به پشت بام قراولخانه اعزام شد.

انجام این مأموریت خیلی خطرناک بود زیرا آنهائی که در انجمن بودند ازپشت جان پناه ها و فاصله چهار قدم تیراندازی می نمودند.

توپ چند گلوله انداخت بزودی در یکی ازپنجره‌های فوقانی عمارت ظل السلطان یک نفر تیراندازی ماهری با تفنگ ماوزرپیدا شد. و هم چنان یکی بعد از دیگری می افتادند. امیرپنجه فرمانده توپخانه پهلوی سرهنگ لیاخف بسختی مجروح شد.

پس از برگرداندن توپ روباین خانه و تمرکز آتش تفنگ به آنجا موفق شدند تیراندازی خطرناکی را که بیش از ده نفر را زده بود دور کنند.

بعد از آن سلطان پرپینوسف با یک دسته توپ خانه به موضع دیگر رفته کوبیدن مجلس را ادامه داد زیرا پس از اسکات انجمن تبریز مجدداً از آنجا

۳۹ ــ این واقعه بخوبی نشان میدهد که مجاهدین عمداً از زدن روس ها اجتناب مینمودند تا بهانهٔ برای مداخله بدست حکومت تزاری روس ندهند.

شروع به تیراندازی کرده بودند.

پس از پاک کردن مجلس تیپ محکم در میدان بهارستان ایستاده جناحین و پشت سر خود را تأمین کرد. حالا دشمن فقط در رو برو بود.

اینک مأموریت توپخانه این بود که انجمن آذربایجان را خراب نماید. شورشیان به زودی خانهٔ ظل السلطان را هم تخلیه کردند در ساعت ۱۱ و نیم وقتی که دشمن تقریباً مجبور شد بود ساکت شود توپخانهٔ سربازها با یک عراده توپ رسیده و آنهم شروع به تخریب انجمن تبریز نمود. افواج سرباز که بعد از جنگ رسیدند دست به غارت خانه های خراب شده گذاشتند. جمعیت به غارت مجلس پرداخت و هرچه رامـمکن بود ببرد حتی چارچوب درها و بخاری ها را غارت کرد.

فتح قشون شاه، یا صحیح تر، تیپ قزاق کامل و درخشان بود. با قلت عده و سنگینی تلفاتی که به آن وارد آمده بود باید تمام فتح را اثر خون سردی فوق العاده فرمانده تیپ سرهنگ لیاخف و عملیات فداکارانه صاحب‌منصبان و وکلای روسی دانست که برای صاحب منصبان و قزاقان ایرانی سرمشق شده آن ها را دنبال خود می بردند.

باید اعتراف کنم که هیچ وقت تصور نمی کردم ایرانی بتواند تا این درجه ابراز رشادت نماید که چند نفری در مدت این جنگ کوتاه ولی سخت از خود بروز دادند.[۴۰]

یکی از زخمداران که سه گلوله یکی به سینه و دو تا به دست چپش خورده بود دو باره به صف برگشت دیگران در زیر باران گلوله یا فشنگ می آوردند و یا به مکانی می رفتند که رفقایشان تازه در آن جا کشته شده بودند.

معلوم می شود که زحمت صاحب‌منصبان روس روح سلحشوری خوبی به ایرانیان داده و آن ها را کاملاً تربیت کرده است.

بیش از ۴۵۰ تفر در جنگ شرکت نداشت. ازاینعده ۴۲ نفر کشته شد یا

۴۰ ـــ رشادت ایرانیان در جنگهای با متجاسرین بیشتر نمایان گردید.

بر اثر زخم مرد که منجمله دو نفر صاحب منصب هم جزو آن بود. ۳۵ نفر قزاق و ۵ نفر صاحب منصب بسختی مجروح شده بودند چهل نفر قزاق و کراوسف وکیل باشی روسی سرش مجروح شده بود و زخم سبکی برداشته بودند.[۴۱] سی راس اسب کشته شده. این میزان تلفات برای یک جنگ چهار ساعته سنگین است.

روز دیگر ۱۱ ژوئن (۳ تیر ماه) توپخانه به تخریب خانه ظهیرالدوله که روز گذشته از آنجا به قزاقان تیراندازی کرده بودند پرداخت.[۴۲]

۴۱ ــ مؤلف یک نفر وکیل باشی روس را که جزئی خراشی از گلوله بسرش وارد آمده بود نام میبرد ولی لازم نمی داند اسم دو نفر صاحب منصب ایرانی را که کشته شده بودند یادداشت نماید.

۴۲ ــ مؤلف در این مورد خواسته است تقصیر لیاخف را پرده‌پوشی نماید والا از خانه ظهیرالدوله و انجمن اخوت هیچ وقت تیراندازی نکردند در اینجا بی مورد نیست منظومهٔ را که مرحوم ظهیرالدوله متخلص به صفا خطاب به محمدعلی میرزا در همین موقع سروده است یادداشت نمایم و طبع آن اگرچه خارج از متن کتاب است ولی امیدوارم مطبوع وپسند ذوق خوانندگان گرامی واقع شود:

به عرض شاه رسان ای صبا ز قول صفا
که ای شهنشه دوران و جانشین کیان
مگر به عرض حضور تو نارسانده کسی
که گندمی که نمایند زیر خاک نهان
نخست چونکه شود سبز لاغر است و تُنک
چنانکه می نپسندند زارع و دهقان
نظر به مصلحت دهقنت یله سازد
گله بمزرعهٔ کدخدای ده چوپان
لگد کنند وچرند آنچه گندم سبز است
چنانکه بائر و دائر شود همه یکسان
چو بگذرد دو سه روزی از آن همان گندم
بروید از نو و سرسبز زو شود بستان
سطبر پنجه زده هفت سنبل آرد بار
چنانکه وعده نموده خدای در قرآن

←

انتظامات کامل در شهر حکمفرما است. گشتی ها خیابان ها را می گردیدند.

۱۲ ژوئن (٤ تیر ماه) کاملاً آب ها از آسیا افتاده دکان ها تک تک باز شده همه جا از طرف سرهنگ لیاخف حاکم نظامی طهران اعلان هائی* چسبانده و مردم را به انتظام دعوت کرده اند.



بکاشت ملت بیچاره تخم آزادی
ز بعد بندگی قرن های بی پایان
چو سر ز خاک بر آورد امر فرمودی
به مردمی همه اهریمنان بی ایمان
که خاک مسجد و مجلس همی دهند به باد
کُشند مردم مظلوم را ز پیر و جوان
به یک اشاره که از روی خواهش نفس است
بسی خراب به شد خانه های بی گنهان
شها چراندی اگر سبز حاصل ملت
بهوش باش که رو یاندش خدای جهان
بسی قوی تر و سرسبزتر ز اول بار
اگر چه چند صباحی عقب فتادست آن
جزای هر عملی مثل آن بود بی شک
که می دهد به سزاوار مجزی منان
خراب کردی اگر خانه ای ز بی گنهی
جسارت است شود خانه ات اگر و یران
یکی لطیفهٔ نغز این بود که خانهٔ ما
هزار ذرع بود فی المثل بحیث مکان
ولی به مملکت ما توچون شهنشاهی
بود تو را به مثل خانه مُلکت ایران
خراب گردد و ویران تو مرده یا زنده
به قول عام کشیدم برات خواست خط ونشان
زبان درازی شد. خسروا، به بخش مرا
به کن هر آن چه دلت خواست خانه آبادان

تقریباً بیست و پنج نفر از پیشوایان عمدهٔ انقلابیون منجمله سیدعبدالله و ملک المتکلمین را قزاقان دستگیر و توقیف نموده اند.

روحیهٔ شهر بکلی به نفع شاه تغییر کرده است. همه مجلس را برای شروع به خونریزی ملامت می نمایند، به موجب اطلاع رسمی بیش از ۳۰۰ نفر از شورشیان کشته شده (در شهر میگویند تا ۲۵۰۰ نفر) در شهر غارت نیست. بطور کلی قوای ضد انقلابی مخصوصاً با در نظر داشتن ضعف و قلت آن بسرعت کار را با موفقیت خاتمه داد.

من تمام خانه هائی را که توپخانه خراب کرده بود بازدید کردم مجلس که من چندی قبل آنرا دیده بودم و یکی از بهترین عمارات تهران بشمار می آمد تقریباً بکلی خراب شده بطوریکه حتی سقف هم ندارد.

برای اینکه رفتار متحدین خود انگلیس ها را که تخریب مجلس برایشان خیلی ناگهانی بود تشریح نمایم به خوانندگان محترم تلگراف مخبر روزنامه «نو یه ورمیا» را که شاهد سیاست دورو یهٔ دوستان جدیدی است که ما پیدا کرده ایم تقدیم میکنم.

تهران: پس از وقایع دهم و یازدهم ژوئن وقتی که برقراری انتظامات در شهر از طرف شاه به سرهنگ لیاخف واگذار گردید قتل و غارت و زدوخورد بکلی خاتمه یافت. بازار به راحتی تجارت و کسب می کند.

انتخاب سرهنگ لیاخف به سمت حکومت نظامی باعث اشاعهٔ اراجیفی از طرف انگلیس های مقیم اینجا گردیده است تا شاید لیاخف از مقامی که شاه به او تفویض کرده منفصل گردد.

حتماً انگلیس ها پیش خود به این عملیات مبادرت ورزیده اند زیار تصور نمی رود کابینه لندن پس از جوابی که گری[۴۳] بسئوال پارلمان داده عملیات مزبور را تنقید نماید. نظر باعلان حکومت نظامی همه جا قراول گذاشته شده و گشتی های قزاق هم در شهر می گردند.

۴۳ ــ سرادوارد گری.

نزدیک سفارت انگلیس که بعضی از شورشیان در آن بست نشسته اند به فاصله تقریباً نیم ورست چند قراول گذاشته اند. یک قراول بفاصله چهل قدم گذاشته شده بود. این قراولان باید مراقب نظم کوچه ها بوده مانع تجمع مردم گردند.

انگلیس ها علناً بی نظمی را تقویت می کنند و غلام های سفارت آشکارا ایرانیان را به بست دعوت نموده حتی متوقفین را از دست قراولان می گیرند. چون قراولان قزاق آزادی عملیات آن ها را محدود می کرد شارژ دافر انگلیسی پیش شاه جداً ایستاد گی کرد که قراولان را بردارند و گفته بود که در آتیه دیگر یک نفر از ایرانیان را به بست نمی‌پذیرند. تقاضای او اجرا شد و از تاریخ ۱۷ ژوئن قراولان را برداشتند. معذلک ایرانیان تک تک به سفارت می رفتند و غلام ها آن ها را به بست دعوت می نمودند و برای جلو گیری از آن هیچ اقدامی ننمودند، به قراول سر بازها امر شد مراقب اشخاصی که به سفارت می روند بوده راپرت دهند. شارژ دافر انگلیس که می خواست از این مانع هم راحت شود به لندن تلگراف کرد که قشون مجدداً سفارت را محاصره کرده است. تصدیق می کنم که این راپرت کاملاً مخالف حقیقت بوده است. قزاق ها هیچ وقت نه غلام سفارت را مانع شده اند و نه از ایرانیان جلو گیری کرده اند. مقصود انگلیس ها از دعوت ایرانیان به بست معلوم نیست.

تحریک انگلیس ها موفقیتی نیافته. لیاخف در مقام خود باقی مانده. بیش از سی نفر از تجار کوچک هم به بست نرفته اند و در شهر هم نظمی برقرار شده که تا حال سابقه نداشته است!

تهران قبل از جنگ در خیابانها و بعد از آن

من دراواخر ماه مه (خرداد ماه) به تهران وارد شدم و در هتل دُفرانس که یکی از بهترین مهمان خان های شهر است مسکن گزیدم. اطاق خیلی تمیزی در طبقهٔ دوم بمن دادند و کرایه اش هم نسبتاً ارزان بود، پانزده قران در شبانه روز.

در روز اول ورودم برای ملاقات نمایندهٔ سیاسی ما در تهران آقای کارتو یک به ییلاق یعنی زرگنده رفتم.

پس از یکساعت و نیم مسافرت در درشگهٔ نامحکمی که کروکش را بلند کرده بودند آنهم در جادهٔ پر گردوخاک و سنگ به محل ییلاقی سفارت رسیدیم.

از من خیلی خوب پذیرائی کردند و من بهترین خاطره ها را از آشنائی با خانوادهٔ آقای کارتو یک و اعضاء سفارت امپراتوری روسیه ذُخیره کرده ام.

عمارت ییلاقی سفارت خیلی خوب است: وفور آب جاری و حوض تمیز مقابل قصر و حجاری قشنگ و اثاثیه عالی عمارتی که وزیر مختار ما دارد و خانه های کوچک مناسبی که برای اعضا در باغ سایه دار سفارت ساخته شده و کلیسای کوچک سنگی خیلی فشنگ و زمین وسیع تنیس که محل ملاقات دلچسب همهٔ اروپائیان است زرگنده را یکی از بهترین نقاط تهران کرده اند.

تهران نمی توانست در نظر من مثل شهر ارو پائی جلوه کند: شهری که فاقد لطافت شرقی است و در گردوخاک پنهان می باشد و خورشید سوزان آن باندازهٔ توجه مرا جلب می کرد که برای آشنائی با زندگی اهالیش لازم می بود. رفته رفته من پیاده روی خود را جز در مواقع لزوم ترک کردم و در گردش های روزانهٔ خود به هنجار یرتمهٔ بلند از خیابانها گذشته بیرون دروازه می رفتم تا هوای تمیز را هرچند آن هم از حرارت آفتاب داغ شده بود استنشاق کنم.

روز دوم ورود خود بطهران به ملاقات سرهنگ لیاخف فرمانده تیپ قزاق اعلیحضرت همایونی و متصدی تعلیمات سوار نظام ایران رفتم پس از این که کارت و یزیت خود را به رئیس قراولان دادم مرا به باغ سایه دار بزرگی که پهلوی عمارت او بود هدایت نمودند. مرا از خیابانی که اطرافش از درخت های گل سرخ پر بود بوسط باغ بردند.

سرهنگ با مهربانی و گشاده روئی مرا استقبال کرده خانم خود و صاحب منصبان تیپ را بمن معرفی نمود. با بعضی از آنها من خیلی پیشتر از پتر بورگ آشنا بودم.

من فوق العاده خوشحال بودم که مجدداً خود را در خانوادهٔ هم وطنان روسی خود می بینم گرچه آنها تقریباً در گوشهٔ دنیا افتاده اند و به قدری این خوشحالی در من تأثیر کرد که مدت مدیدی از شب را در آن جمعیت مهمان نواز بسر بردم. هیچ یک مایل نبودیم از ایوان کوچکی که بعد از شام در آن جمع شده در تاریکی شب فنجانی قهوهٔ معطر لذیذی نوشیده راجع بایران صحبت میکردیم دور شو یم. وقتی من از کوچه های تنگ به طرف مهمانخانه می رفتم ستارگان راه مرا روشن می نمودند.

من تمام اوقات خود را در مهمان خانه بسر می بردم. صبح ها چکمهٔ بلند پوشیده پیاده در گرد و خاک شهر قدم می زدم و برای نهار تغییر لباس داده در جمعیت چهار نفر فرانسو یانی که معلوم نبود دواساز یا کاسب بودند وقتی به طالت می گذراندم. بعد از نهار به اطاق خود رفته از دست آفتاب پرده ها را

انداخته یادداشت های لازم را می نوشتم و مال ایام گذشته را که نوشته بودم مطالعه و پاکنویس کرده به مقصد می فرستادم.

شب ها به رفتن به خانه لیاخف مایل بودم. از اجازه صاحب خانه های مهربان استفاده کرده شب ها را خیلی دیر از آنجا برمی گشتم.

چند مرتبه موفق شدم وضعیت کاملاً بومی را که در دسترس اروپائیان نیست مشاهده نمایم. خانوادهٔ دو نفر از رفقای قدیمی مدرسهٔ من که پس از اتمام تحصیلات به ایران برگشته بودند مرا دعوت کردند.

معمولاً من نیم ساعت به غروب مانده منزل آن ها می رفتم. در زیر درختانی که هوا را لطیف می کردند روی صندلیهای نرم حصیری می نشستم. شربت معطری در گیلاسهای بلور تراش میاوردند و ما با هنجار صدای آبی که از فواره در حوض مرمری می ریخت همیشه در اطراف عظمت سابق ایران و خرابی فعلی آن صحبت می کردم.

سه مرتبه مرا به شام دعوت نمودند. در خیابان های نیمه تاریک باغ میزهای باریک درازی چیده بودند. آتشهای لرزان فانوس های باغ بیهوده سعی می کردند با نور درخشان ماهتاب برابری و مبارزه نمایند.

گیلاس تراش بلور برای شربت و شراب و کاسه ای نقره با میوه جات شیراز ملیون ها رنگهای مختلفه ای از خود نشان می دادند. نوکرهای گنگ پشت سر هم غذا سنگینی می آوردند و دوباره در تاریکی خیابان معدوم می شدند و فقط صدای پای آنها روی ریگ های خیابان شنیده می شد. به قسمی که تصور می رفت ما در یکی از قصرهای افسانه ای هارون الرشید هستیم نه در طهران پر گرد و خاک.

من دوست داشتم صبح های خیلی زود قبل از آن که هوا گرم شود در شهر که تازه مردم رفتند بیدار شوند و اطراف سواره گردش کنم.

معمولاً یرتمه از خیابان های غم فزای تهران گذشته جلوخان مجلس راطی نموده و از دروازه می رفتم و دهنه را رها کرده روی تپهٔ سنگی بنا شده رهسپار

می شدم. آنجا از اسب پیاده شده به قهوه‌خانه رفته چای می نوشیدم و به صحبت ها گوش داده حتی القوه خود نیز در آن شرکت می جستم. پس از رفع کسالت سوار شده سر دماغ با یرتمهٔ بلندی قبل از تأثیر حرارت آفتاب نیمه روز به قزاق خانه برمی گشتم.

یک وقت طرف عصری خود را نزدیکی مجلس دیدم. حس کنجکاوی من به حرکت آمد. من اسب خود را به قراول سر بازان داده متهورانه وارد شدم.

پس از ورود رو بروی قصر بهارستان و محل فعلی مجلس ایستاده بودم. دو نفر ایرانی جوانی که بخوبی به زبان فرانسه حرف میزدند بمن نزدیک شده به داخل شدن دعوتم کردند. یکی از آنها بمن گفت: شما مخبرید؟

من مختصراً جواب دادم: بلی مسیو مخبر مجلهٔ نظامی هستم.

مرا به طالار تحتانی بردند. حوض گرد قشنگی با ماهی های طلائی رنگ در وسط آن بود. کف طالار از مرمرهای الوان مفروش بود. سقف آئینه کاری طالار اشعه خورشید را که در حال پائین رفتن بود منعکس می ساخت.

ما از پله پیچی به طبقه دوم رفتم. یکی از همراهان من گفت: «طالار جلسه» است.

ستونهای گچ بری شده و پنجره های آئینه و قالی های قیمتی که بزمین افتاده بود بیننده را متعجب می ساخت.

حالا که من این سطور را می نو یسم مجلس با خاک یکسان شده بطوریکه پس از توپ بستنش دیدم بودم جلوچشمم مجسم است این موضوع را در جای خود می نو یسم، من از همراهان مهر بان خود اظهار تشکر کرده به باغ وارد شدم.

دیوار سنگی بلندی مسجد سپهسالار را از باغ قصر بهارستان مجزا میکرد. در این دیوار شکافی احداث کرده بودند تا مسجد را با مجلس مر بوط سازند. مسجد و باغ از جمعیتی پر بود که براحتی بعضی روی سکوها نشسته و برخی روی چمن نرم دراز کشیده بودند بیشتر از این ماندن مناسب نبود بر این

بزحمت از میان جمعیتی که دور سید پاره‌پاره‌ای ایستاده با حرص و ولعی بسخنان جدی و متین او گوش می دادند.[۴۴] بیرون آمده اسب خود را پیدا کرده و رفتم.

هیچوقت بخاطر من خطور نمی کرد که پنج روز دیگر (آنروز روز ۵ ژوئن بود) بجای مجلس تل خاکی خواهد بود و میدان بهارستان که گردشگاه است به میدان جنگ خونینی مبدل می شود.

بطور کلی در تهران از شاه و سرهنگ لیاخف گرفته تا آخرین سید باور نمی کرد که قضایا به مصادمه خونین ومجازات های سخت محمدعلی شاه خاتمه یابد.[۴۵]

شب ده ژوئن من به دیدن شاهزاده امان‌الله میرزا نماینده مجلس رفته بودم. ما براحتی و دوستانه از روسیه و مسافرت احتمالی شاهزاده باروپا و غیره صحبت می نمودیم.[۴۶] بقدری وقایع و اتفاقات مهم به نظر ما غیر ممکن می آمد که اصلاً راجع به وضعیت سیاسی ایران صحبت نکردیم...

پس از مراجعت شاهد مشورت سرهنگ لیاخف که تازه از باغ شاه برگشته بود با صاحب منصبان روسی در باب اشغال مسجد سپهسالار در صبح روز دیگر شدم.

شب خیلی دیر من و آ. ن. پرینوسف و و. ای. اوشاکف در خیابانهای باغ لیاخف گردش می کردیم و از موضوع های مختلفی صحبت می نمودیم بدون آن که حدس بزنیم که هفت ساعت دیگر تیپ قزاق و صاحب منصبان روسی آنرا در میدان بهارستان که الساعه بامنتهای سکوت خوابیده است گلوله باران می کنند.

***

۴۴ ــ سید جمال ناطق معروف بود.

۴۵ ــ مقصود مؤلف از آخرین سید توده ملت است.

۴۶ ــ همین امان‌الله میرزا چون در آذربایجان با نظریات روسها موافقت نکرد مجبوراً خود را کشت.

تـازه اولـین اشعه خورشید در اطاق من تابیده بود که صدای پای تندی نوکرم علی بیک مرا بیدا کرد.

به او گفتم. برای چه این قدر زود آمده‌ای!

ــ سرکار می گویند امروز خیلی شلوق خواهد شد.

ــ برای چه خیال میکنی که شلوق میشود؟

ــ بـرای اینکه سوار بطرف مسجد سپهسالار رفت و قزاق‌ها هم امر شده در قزاقخانه حاضر باشند.

ــ هیچ وقت شلوق نمیشود. هیاهوئی می کنند و پراکنده می شوند.

ــ خیر سرکار مردم می گویند که جنگ میشود.

ــ بسیار خوب علی برو.

من دوباره لحاف را به خود پیچیده شروع بچرت زدن کردم پس از چند دقیقه دست علی بیگ را روی شانه خود حس نمودم.

گـفـت: سـرکـار امروز دیگر تو سوار نشو و در شهر گردش مکن. از من بشنو خطرناک است. بهتر آنکه شب بروید.

ــ بسیار خوب ممنونم برو و دلواپس مباش.

علی بیگ آهسته بیرون رفت و در را پیش کرد.

من مـجـدداً هوشم برد و در خواب دنده بدنده شدم. هوا گرم شده بود از پنجره که شب برای خنکی هوا باز گذاشته بودم هوائی که در آفتاب بالا آمده گرم شده بود داخل اطاق می شد.

من شـروع به لباس پوشیدن کرده نزدیک پنجره آمدم و تعجب کردم در سکوت صبح صدای شلیک آتش توپ و تفنگ می آمد.

من مـیـل داشتم اسب خواسته از خیابان‌ها و کوچه‌های تنگ. طرف مسجد بتازم ولی عقل سلیم مرا از چنین خطر بی منظور و بی فایده‌ای باز داشت. من از خود پرسیدم: «آنجا چه میتوانم بکنم» در صورتی که عبور از کوچه‌هائی که در معرض آتش تفنگ بود و رسیدن به تیپ قزاق کار مشکلی می نمود.

بنابر این من مجبور بودم از حرارت نظامی خود جلوگیری کرده از بالای بام به تماشای دودهائی که مرتباً از احتراق گلوله ها پیدا می شد اکتفا کنم.

بالاخره طاقت نیاوردم و از کوچه های خلوت طهران که گوئی مرده بوده خود را به جلو مجلس رساندم.

توپخانه انقلابیونی را که در خانه ظل السلطان سنگر بندی کرده بودند زیر آتش خود قرار داده بود. سر بازها از خانه هائی که توپ خراب کرده بود مثل مورچه هرچه بدستشان می آمد بیرون می بردند متکا و قالی و مبل و اثاثیه زیادی روی تکل توپ مسی سر بازها از مال غارت افتاده بود.

روی یک جعبه توپ یکدستگاه پیانوی شکسته ای قرار داده بودند...

در میدان مجلس قریب بیست نعش اسب افتاده بود. دریای خون موج می زد و هنوز به زمین فرو نرفته بود. قزاقان زخمی و کشته شده را به قزاقخانه فرستاده بودند.

فقط یک نعش پهلوی قراول خانه افتاده بود از گیجگاه شکسته آن خون قرمز و سیاهی جاری بود...

خانه هائی که از آنها مدافعین مجلس تیراندازی می کردند پرده غم انگیزی را نشان می دادند. دیوارهای بعضی خراب و برخی شکاف برداشته بود. یک شیشه درپنجره ها دیده نمی شد. درب ها از جا کنده شده وپشت بامها از تکه های گلوله های محترقه و افشان سوراخ شده بود...

خانه های ظل السلطان مخصوصاً پس از غارت سر بازان بیش از سایر جاها خسارت دید، نه تنها تمام اثاثیهٔ آن را بردند بلکه حتی چارچوب ها، در و پنجره و تخته های کف اطاق و سقف را کشیدند و کندند.

رفتار تابین های قزاق خیلی خوب بود. در موقعیکه سر بازان پاره‌پاره شاهی که دیر بمعرکه جنگ رسیده بودند بغارت اشغال داشتند قزاقان با افتخار پافشاری خود در جنگ ناگهانی و سخت و غرور فتح به خانه خود می رفتند.

حقیقتاً هم چنانچه فوقاً اشاره کرده ام تلفات قزاقان سنگین و تمام

مریضخانه از مجروحین سخت پر شده بود. آن هائی که زخمشان سبک بود بخانه های خود رفتند. دو نفر طبیب ایرانی و دکتر و یسییوشکو از بس زخم بستند راستی از پا در آمدند. درچادرها و اطاق عمل خون موج میزد و بوی گوشت تازه می آمد...

کشتگان را در دو صف در حیاط سربازخانه نزدیک مریضخانه گذاشته بودند. جمعیت بسیاری دور آنها جمع شده بود. خیلی ها بصدای بلند گریه می کردند و بقیه با چشمان اشک آلودی ایستاده بودند. من بزحمت جلو رفتم. کشتگان در خون غلطان با مغزهای شکافته و دستهای خونین تقاضای انتقام می کردند.

من که یک نفر آدم بیگانه‌ای بودم و در عقاید سیاسی و مذهبی آنها هم شرکتی نداشتم فوق العاده برای این جوانانی که این طور خائنانه کشته شده بودند متأثر و متأسف بودم.

من برگشتم که مراجعت نمایم، در همین وقت چشمم به قزاقی افتاد که جمعیت را پس و پیش میکرد و به دیوانگان شباهت داشت، چشمانش برق میزد و قمهٔ برهنه‌ای را در دست می فشرد.

قزاق مذکور با نالهٔ خفیفی خود را بروی نعش یک نفر وکیل ریش داری انداخت که دو نوار بر سر دوشش بود.

وکیل روسی که پهلوی من ایستاده بود آهسته بگوشم گفت. برادر او پس از جنگ وقتی به قزاقخانه برمی گشته در خیابان چراغ گاز گشته شد.

وقتی قزاق قمهٔ خود را به قزاق شکافته برادرش تکیه داد من پیش خود گفتم، (او راستی دیوانه شده است)، او چند کلمه زیر لب گفته تیغه براق قمهٔ خود را بخونی که هنوز از زخم برادرش جاری بود آغشته قمه را غلاف کرد و از سر نعش برادر برخاسته از میان جمعیتی که شریک غم او شده بودند به طرف میدان مشق روانه شد.

شخصی که پهلوی من ایستاده بود گفت، رفت انتقام بکشد، نمی شود

او را نگاهداشت الان هیچ نمی فهمد، یک سیدی برادر او را کشت و موفق بدستگیری او نشدند.

پس ازچند دقیقه دونفررا به خانه فرمانده تیپ آوردند، سه نفرقزاق طنابی را که بگردن و دست آنها بسته بود محکم نگاهداشته و قزاق چهارمی دو قبضه تفنگ شکاری در دست داشت.

این دو نفر را در خیابان چراغ گاز تفنگ بدست گرفته بودند در قطار فشنگ دیگر فشنگ نداشتند ولی تفنگ های آنها هنوز گرم بود.

فرمانده تیپ گفت، بخدا قسم بخورید که اشتباهی نکرده اید.

قزاقان گفتند، قسم میخوریم که اینها همانهائی هستند که وکیل را کشتند.

دستور فرمانده تیپ خیلی مختصر بود، «در میدان مشق آنها را دار بزنید تا همه به بینند!»

اسرا را با توسری بیرون بردند، آن ها خود را تسلیم مقدر و سرنوشت خود کرده هیچ نمی گفتند. هر دو بلند قد بودند و سرها را پائین انداخته با ضربت قنداق تفنگ رفتند. درچشم آنها انتظار مرگ دیده می شد.

وقتی آنها را از خانهٔ فرمانده تیپ بیرون بردند جمعیت زیادی دور آن ها را گرفت. دستهٔ جمعیت با فریادهای وحشیانه به طرف قزاق خانه میرفت. در حیاط قزاق خانه جمعیتی که هر دقیقه زیاد می شد غفلتاً پهلوی نعش کشتگان ایستاد.

هیاهوی غریبی برپا شد. برق شوشکه ها و قمه ها دیده شد و اسیران را در یک چشم بهم زدن تکه تکه کردند. تیغه های خونین در فضا می درخشید و دو باره به بدن پاره‌پاره آنها فرود می آمد، قزاقها برای آنکه بتوانند به جسد آن بیچارگان شمشیری فرود آورند حاضر بودند یک دیگر را بزنند. آخرالامر آنها را به در میدان مشق کشیده چندین گلوله تپانچه هم به آنها زدند.[۴۷]

۴۷ ــ یکی از آن دو نفر مدیر روح القدس بود.

شنیده می شد که فریاد می کردند: خون در عوض خون، انتقام برادرهای خود را می کشیم.[۴۸]

من دم در قزاقی را که برادرش کشته شده بود دیدم. او روی سنگ نشسته سر را بدست تکیه داده در غم و غصهٔ خود فرو رفته بود. قمهٔ آغشته بخون تازه او روی زمین افتاده بود... طرف عصری نعش قزاقان را جفت جفت در تابوت های سیاه چوبی گذاشته بدون سر و صدا به وسیلهٔ درشگه های معمولی به قبرستان بیرون شهر مسلمانان حمل کردند.

عادات اسلامی اجازه نمی دهد مراسم تدفین با موزیک و احترامات نظامی اجرا شود.

شب همان روز به تماشای مجلس خراب شده رفتم از قشنگی سابق اثری بر جا نمانده بود، قسمتی از شیروانی را گلولهای محترقه و افشان خراب کرده و آهن بقیه شیروانی را گلوله های سوراخ سوراخ شده بود چهارچوب ها پنجره ها و ستونها برجا نمانده اسبان قزاقان از حوض پر از ماهی قرمز آب می نوشند. سقف های آینه کاری خراب شده بر کف اطاقها بعوض قالی شکسته های کاشی و شیشه و کچ بری پاشیده بود. دیوارها خراب شده و بعضی جاها سوراخ گلوله توپ دیده می شد...

پس از خراب کردن مجلس جمعیت چند هزار نفری به درون آن ریخته هر چه را ممکن بود غارت کرده بودند و بقیه را شکستند خیال مشروطیت و تعلق خاطر نسبت به محلی که نماینده آن است تا این اندازه در توده تأثیر عمیق نموده بود. غارت مجلس بیش از توپ بستن از دو عراده توپ در ظرف نیم ساعت به آن صدمه و خرابی وارد آورده اگر سرهنگ لیاخف فوراً باآنجا نمی فرستاد نه تنها از عمارت مجلس بلکه از باغ خیلی قشنگ بهارستان هم اثری بر جا

۴۸ ــ سیاست روسیهٔ تزاری که عبارت ازپاشیدن تخم نفاق بین ملت و قزاقها بود باین عملیات منجر گردید طوری اجانب این سیاست را بازی کردند که ملت از قزاقان یعنی اولادان خود متنفر شده بود.

نمی ماند. چند نفر ناجنس شروع به بریدن درختهای تبریزی صد ساله باغ بهارستان کرده بودند. قراول در همه در بها کشیکچی گذاشت.

مسجد سپهسالار که تمام زد و خورد سر آن شروع شده بود توسط قراولان اشغال گشت.

مسجد تقریباً صدمه دیوار محکم و گنبد قشنگ رنگ برنگ کاشی آن در دو سه جا آسیب خیلی مختصری یافته بود.

وقتی بخانه برمیٔ گشتم مصدر سرهنگ لیاخف را در قراولخانهٔ مقابل سفارت انگلیس دیدم. از او پرسیدم.

تو اینجا چه میکنی؟

ــ آدم کم است مرا به قراولی تعیین کرده اند.

ــ سربازها کجا هستند؟

ــ سرکار دارند غارت می کنند. غیر از بی نظمی کاری نمی نمایند.

تو زخمی نشده ای.

ــ نه الحمدالله سلامتم، از صبح در جنگ بودم.

من جواب دادم. آفرین، و براه افتادم و به اشکال خود را بر زین نگاه میداشتم، از زحمت روز فوق العاده خسته شده بودم.

***

من به س. م، شاپشال ژنرال آجودان شاه گفتم. سرگی مارگویچ اسم این دو نفر مدیر روزنامه و مبلغ که مجازات کردند چه بود؟

شاپشال گفت. صوراسرافیل مدیر روزنامه و ملک المتکلمین را می پرسید؟

گفتم، بلی.

گفت. می بینید شاه تصمیم گرفته بود این نفر را مجازات نماید. بقیهٔ اسرا را که روز جنگ گرفته اند امر کرده در محبس نگاهدارند تا مجلس آینده مفتوح شود و سیدعبدالله را امشب به کربلا تبعید می کنند و قدغن شده دیگر به

ایران برنگردد. چهار دستگاه کالسکهٔ پستی برای خط قزوین، کرمانشاه سفارش داده اند.[۴۹]

من گفتم: یقیناً شاه خون بهائی از او گرفته است.

شاپشال گفت: بلی اما امیربهادر جنگ بیشتر گرفته. سیدعبدالله یکی از متمول ترین اشخاص ایران می باشد. اصلاحات موقعی است که خزانه ایران از تقدیمی های بدون رضا و رغبت و با میل پر شود. حالا وقتی است که: اگر کاهلی کنی هیچ دستت نمی آید. محمدعلی شاه تصمیم گرفته حتی قصر های خود را تعمیر کند.

من تبسمی کرده گفتم: خیلی وقت بود که باید آنها را تعمیری کردند به خصوصاً دوشان تپه را.

قضیه این دو نفر خیلی ساده بود. امروز آنها را به باغ بردند و پهلوی فواره نگاه داشتند. دو نفر جلاد آمده طناب بگردن آنها انداخته از دو طرف کشیدند. خون از دهان آنها آمد آن وقت جلاد سومی خنجر به قلب آنها فرو کرد. مدیر روزنامه را هم همینطور کشتند. این قسمت شنیدنی است. دسته این خنجر کذائی الماس نشان است.

این مذاکره دو روز بعد از زد و خورد اتفاق افتاد. آرامش کاملی در شهر حکم فرما بود و حتی توپ بستن خانه ظهیرالدوله هم اغتشاش و بی نظمی تولید ننمود. به طوری که فوقا یادداشت شده خانه ظهیرالدوله و انجمن اخوت را برای آن که از آن جا به قزاقان تیرانداخته بودند به توپ بستند.

خانه ظهیرالدوله وعمارت انجمن سزاوار خراب کرده بودند، چون در هر دو عمارت نارنجک پیدا کردند. وقتی آنجا را می گشتند اتفاقاً یک نفر قزاق پایش

۴۹ — در اینجا هم مؤلف از بیان حقیقت خودداری نموده است نظر باین که میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و ملک گفته بودند که شاپشال یهودی است مشارالیه کینه آن ها را در دل گرفته بود و در کشتن آن ها اصرار و پافشاری زیادی بخرج داد. خود شاپشال بیکی از محترمین گفته بود شاه باصرار من آنها را کشت.

به یک نارنجک خورد که محترق گردید و او را تکه تکه کرد.[۵۰]

بمباردمان این عمارت ها به وسیله توپ فتح شون شاه را در نظر مردم تکمیل کرد.

در تمام خیابان ها اعلان هائی به امضای حاکم نظامی طهران و فرمانده تیپ قزاق اعلیحضرت همایونی (سرهنگ لیاخف) چسبانده اهالی را به نظم و آرامش دعوت و حکومت نظامی را اعلام نموده اند.

تمام اختیارات نظامی و اداری از طرف شاه به سرهنگ لیاخف واگذار گردیده است.

این اقدام غارت گری سر بازان را در مشیمه خفه کرد و اهالی وقتی دست قوی را بر سر خود دیدند آسوده شدند. در اطراف انتخاب سرهنگ لیاخف به حکومت نظامی خیلی جنجال شد.

مطبوعات روس و خارجه به عوض آن که این انتخاب را تحسین و تقدیر نمایند شروع بداد و بیداد کردند که حقوق و یک مقاوله نامه موهومی نقض گردیده ات انگلیس ها مخصوصاً خیلی دل سوزی می کردند و خیالشان فوق العاده از اعلان سرهنگ لیاخف ناراحت بود.

با وجود این همین انگلیس ها برای حفاظت انبارها و مغازه های

۵۰ ــ از خانه ظهیرالدوله و عمارت انجمن اخوت اصلا تیراندازی نشد و گلوله و نارنجکی پیدا نکردند توپ بستن آنجا برای این بود که صاحب منصبان روس اشیاء نادر و قیمتی را بر بایند. مؤلف کشته شدن قزاق را هم مطابق حقیقت ننوشته است.

قضیه اینطور بود: همین که قزاق وارد خانه شد اولین گلوله توپ در حیاط خانه ظهیرالدوله ترکید و باو اصابت نموده تکه تکه اش کرد. در اینجا صاحب منصبان روس از ترس اینکه مبادا خانواده ظهیرالدوله موقع خروج از خانه چیزی از نفایس خود را همراه به برند آنها را مجبور کردند بدون چادر و برهنه بوسیله نردبان به پشت بام خانه رفت و فرار کنند. در این مورد ملکه ایران عیال ظهیرالدوله قطعه ذیل را سرود:

برهنه گر شدم بر بام خانه — ندارم شکوه‌ای از این نانه
که گردد آفتاب از چرخ گردون — برهنه روز و شب در کوه و هامون

مختلف تقاضای قزاق نمودند. تمام سفارت‌خانه های خارجه جداً تقاضای قراول از قزاق خانه نموده اصلاً در فکر عوض کردن آنها با سر باز نبود اند. فقط بواسطه ارادهٔ آهنین سرهنگ لیاخف و انضباط تیپ او جان و مال خارجیان کاملاً در امان بود.

برای اینکه معلوم شود عملیات لیاخف خوب یا بد بوده باید به روزنامه رچ روسی مراجعه کرد و دید تا چه اندازه از عملیات لیاخف در ایران تنقید نموده است.[۵۱]

خوشبختانه بامنطق ساده‌ای هم می توان فهمید: فرمانده تیپ قزاق شاهی صاحب منصب روس نیست بلکه یک نفر سرتیپی است که در خدمت ایران می باشد و تا زمانی که به سمت سرتیپ قشون ایران و فرمانده تیپ در ایران می باشد موظف است تمام دستورات شاه را اجرا کند و این وظیفه را تا به روسیه احضار نشده عهده دار است.

کاملاً می توان تصور کرد که اگر تیپ به یک لشگر سوار بنگالهٔ تحت امر صاحب‌منصبان انگلیسی تبدیل می گردید باز هم مجبور بود انتظامات را در تهران برقرار سازد و در این مورد نه مطبوعات ما و نه روزنامه های انگلیسی بر سر انتخاب فرمانده آن لشگر سوار به سمت حکومت نظامی آن هم در صورتی که جز منفعت و فایدهٔ برای همهٔ مهاجرین اروپائی چیز دیگری نداشت اختلاف نظری پیدا نمی کرد.

تمام دسایس برای عنوان است، بر همهٔ اشخاصی که برموز و اسرار امور ایران آشنا هستند پوشیده نیست که فرمانده تیپ قزاق با ابراز جزئی جدیت و استعداد سیاسی رفیق و مشاور شاه محسوب می گردد.

و. پ. لیاخف هم خیلی قبل از اعتشاش این وضعیت را برای خود

۵۱ ــ بدیهی است با پذیرائی که هر شب لیاخف از مؤلف این کتاب می نموده و خود مامونتوف این موضوع را در چند جای کتاب یادداشت کرده و حتی بامر لیاخف یک نفر گماشته و یک رأس اسب از قزاقخانه در اختیار او گذاشته شده بود نمی توانست حق شناسی نکرده حقیقت را بیان نماید.

ترتیب داده بود.

بنابر این تمام هیاهوی روزنامه های و جنجال های سیاسی فقط برای عنوان حکومت نظامی است که دوستان و دشمنان ما مثل حباب کف صابون آن را میدمند.

سرهنگ لیاخف هم برای آنکه اشخاص عصبی را که نمی توانند امضای او را در زیر اعلان ها به بینند بیهوده نرنجاند تمام دستور نظامی را که انتشار داده بود کلمه بکلمه تجدید طبع کرد و با امضاء و مهر محمدعلی شاه انتشار داد. آنوقت حباب کف صابون ترکید.

چند روز بعد شارژدافر انگلیسی در تهران برای جریحه دار ساختن احساسات سرهنگ روسی چیزتازه ای اندیشید وبلندن تلگرافی به مضمون ذیل مخابره نمود:

«سفارت خانه را در تهران قراولان قزاق از همه طرف محاصره کرده اند. یک پست قراول دم درب گذاشته شده است».

سپس این سائس مخترع و خسته نشدنی به باغ شاه رفت و تقاضا کرد که فوراً رضایت او را فراهم آورده قراول را برداشته مقصرین را مجازات کنند.

آشوبی در باغ شاه راه انداختند و دست و پای خود را گم کردند، کاغذ پشت سر کاغذ به قزاق خانه می فرستادند.

سرهنگ لیاخف نسبت به این قضیه منتهای خونسردی را به خرج داده به کسی که از طرف شاه آمده بود دستور داد در محل رفته صحت شکایت را تحقیق نماید.

فرستادهٔ شاه به در سفارت انگلیس رفت و از اعضای سفارت پرسید این قراولی که باعث زحمت آنها شده کجاست.

عمارت نیمه خراب قراول خانه را به او نشان دادند.

فرستادهٔ شاه گفته بود: این قراول خانه بیش ازپنجاه سال است که این جا بنا شده!

ــ بلی، اما قراول خانهٔ سر بازان است نه قزاق!

خوب چه فرقی دارد؟

جواب دادند: هیچ وقت سر باز اینجا نبوده. می آیند فقط تفنگ خود را می گذارند و میروند ولی قزاقان روز و شب ایستاده اند و بدر سفارت ما نگاه میکنند و اسم هر کس را که وارد و خارج می شود می نو یسند.

ایرانی با تبسمی جواب داده بود: ببخشید من این را قبلاً نمی دانستم. حالیه بعرض اعلیحضرت می رسانم.

این مسئله هم مثل موضوع حاکم نظامی به پفی خاموش شد. قراول و قراول خانه ای که بیش از نیم قرن بجای خود بود بهمان حال باقی مانده ولی به قزاقان اکیداً قدغن کردند اسم اشخاص را که به سفارت انگلیس می رفتند ننو یسند.

فقط دوستان تازهٔ ما انگلیس ها بهانهٔ جوئی می کردند بقیه فرانسو یان، آلمان ها، امریکائیان، ترکان، اطریشی ها و غیره صرف نظر از موافقت و عقیدهٔ سیاسی خود عموماً هیئت نظامی روس را تبریک و تهنیت گفتند که از این خطر به سلامت جست و نسبت به اقدامات جدی سرهنگ لیاخف در استقرار نظم و آرامش تهران ابراز همدردی کردند.

در کوههای البرز

زندگی در تهران خیلی یک نواخت می گذشت. تابستان وقتی گرمای خسته کننده و خفگی هوا تمام نجبای تهران را به ییلاق های اطراف می فرستند در شهر ماندن کار مشکلی است.

من مجبور شدم که از گرمای آفتاب سوزان به دیوارهای قطور سنگی پناه ببرم نه به باغ های سایه‌دار دامنه جلو البرز فقط یک ساعت و نیم به غروب مانده ما اسرای اجباری جانی گرفته به باغ می آمدیم و به انتظار شام صحبت می کردیم.

من در یکی از گردش های سواره خود خیلی دور رفتم. اسب همه اش سکندری می خورد و تا شهر هم دوازده ورست (دو فرسنگ) مانده بود.

من مصمم شدم بوسیله تلفن سفارت روس به خانه تلفون کنم که تا صبح برنمی گردم و در ده کوچک و قشنگ شمران بمانم« ؟ »[۵۲]

راه باریکی که در امتداد رودخانه کوچک کوهستانی می رفت و باغ های پر درخت و گل و گیاهی آنرا احاطه کرده بود مرا به پل سنگی که بر روی دره‌ای بنا گردیده بود رساند. آفتاب غروب می کرد.

راه از میان دره‌ای که رودخانه کوچکی داشت رو به بالا می رفت.

دره از باغ های سبز پوشیده شده بود.

۵۲ ــ تصور میرود مقصود ده جماران باشد.

قله کله قندی یخ دار دماوند با عظمتی بر رشته پر از برف کوه حکمفرمائی داشت. من پیاده شده تنگ اسب را شل کرده دهنه را از دهانش بیرون آوردم. باید در شب در فکر منزل بود.

نزدیک پل خانه ای در باغی بنا شده بود. جلوی خانه اشخاص نشسته به کشیدن قلیان اشتغال داشتند. پهلوی آنها هم کباب درست می کردند.

من اسب را زیر سایه‌بان قهوه‌خانه قرار داده زین و دهنه آن را با خود برداشته در قهوه‌خانه با حصیر و علف خوابگاه برای خود تهیه کردم.

تا برای من کباب درست کنند اسب را بطرف پل بردم. او با منتهای اطاعت از میان سنگها دنبال من می آمد.

کوه‌های البرز آخرین اشعهٔ سرخ آفتاب غروب منظره قشنگی داشت. بعضی دامنه‌های نزدیک آن مشجر بود. در بعضی جاها نقطه‌های برف بر کوه دیده میشد و کمی پائین‌تر آبشار پس قلعه مثل نوار باریکی پیدا بود.

میان این رشته‌های البرز و ده شمران (؟) که من مانده بودم جلگهٔ شیبی به طول یکفرسخ دیده می شد که دارای باغ و هاو بستان‌ها و جویبارها بود. من پس از هوای خفهٔ طهران این جا با چه لذتی استنشاق هوا می کردم. کم کم رنگ کوه‌ها پرید و دماوند در ابری پنهان و هوا تاریک شد.

من به قهوه‌خانه برگشته برای رفیق باوفای خود علف برداشتم و آب او را که در سطل چرمی آورده بودند بازدید کرده او را محکم‌تر بستم و با وجدان پاک ببرانداختن کباب خیلی لذیذی که کمی بوی دود می داد شروع کردم.

از خوشبختی من قهوه‌خانه خالی بود. همهٔ میهمان‌ها به خانه‌های خود رفتند و اتفاقاً راهگذر و ساربانی هم نیامد.

پیش از خوابیدن من بیرون رفته مدتی کنار پرتگاه ایستادم.

نمیتوان گفت منظرهٔ قشنگی نبود. جوی ها و ریگهای ته آن‌ها در روشنائی ماهتاب می درخشیدند.

ماه تمام نور لطیف خود را بر جاده انداخته و از میان شاخه‌ها و

برگ های درختان گل گل برزمین تابیده پردهٔ نقاشیٔ قشنگی را مجسم می کرد...

پس الز خواب راحت برای آن که گرما نخورم ساعت شش صبح برزین قرار گرفته و با هنجار متغیر بطرف شهر آمدم و در راه هی برمی گشتم و بعقب نگاه می کردم تا دو مرتبه قله های برف دار را در نور آفتاب صبح ببینم.

***

پس ازچند روز دیگر کالسکه سنگین باری مرا و علی بیگ و ک. ک.فِرُم شاگرد مدرسهٔ السنهٔ شرق را که ازپتر بورگ آمده بود درجاده شمیران به اشکال سمت کوه می کشید.

ما تهیهٔ ده روز را دیده از تهران بیرون آمده بودیم و تمام لوازم سفر همراه ما بود بنابر این مصمم بودیم هرچه ممکن شود دورتر رفته بکوه نزدیکتر شده زیر آسمان در باغی بمانیم.

از قهوه‌خانه‌ای که در گردش گذشته آنجا مانده بودم رد شده پشت سر اسب خسته شده به قریه دربند رسیدیم. از اینجا دیگر جادهٔ تنگ برای سواره رفتن غیر قابل عبور میگشت.

ما اسباب ها را پائین آورده درصدد تهیهٔ جا برآمدیم.

علی بیگ موفق شد صاحب خانه مهربانی را پیدا کند که باغ پر درخت خود را در مقابل انعام کمی بما واگذارد، در وسط باغ مزبور حوضی و از همه طرف جوی های آب شرشر کنان روان بود.

پس ازنیم ساعت در زیر دیوار سنگی روی سیخ های آهنی شروع به تهیهٔ کباب وچای کردند. ما هر سه نفر بدون توفیر مقام روی قالی بزرگی افتاده بخوردن کباب و خیار سردی که در جوی آب گذاشته بودیم مشغول شدیم.

پس ازچای مدتی روی تنه درختی که کنار رودخانه افتاده بود نشسته از اول شب ماهتابی لذت می بردیم. کوه ها مثل این که جلوتر آمده باشند و

تخته سنگ های آن در رنگ مات مهتاب بخوبی دیده می شد.

من تصمیم گرفتم که فردا صبح برای گردش برشته اول کوه بروم و بنابر این اول شب خوابیدیم. شب سایه هائی بالای سر ما رد شد و باعث تشویش ما گردید. علی بیگ سنگی بیکی از آن ها انداخت که اصابت کرد و همه آن ها بی سر و صدا پشت درختان پنهان شدند. صبح معلوم گردید که بقیه کباب دیشب هم با آن ها معدوم شده است. شب وقتی من دنده بدنده شدم و اتفاقاً چشمم را باز کردم تعجب کردم. بعوض سقف سفید یا پارچه چادر شاخه های پر برگ بالای سر ما سایه انداخته و آسمان از لای شاخهٔ ها پیدا بود. نور ماه بکنار حوض تابیده و سایه شاخ و برگ روی زمین افتاده بود.

هنوز آفتاب سر نکشیده بود که من و علی بیگ رفیق خود فرم را که خواب بود ترک کرده رو به راه نهادیم و از راه کنار رودخانه داخل کوه شدیم. بالا رفتن آسان بود و هوای لطیف صبح را استنشاق می کردیم. دو سه مرتبه از جو یها پریده از سنگ رودخانه این طرف و آنطرف رفتیم. از سمت راست و چپ کنارهٔ دره تخته سنگ های مشجر بزرگی عمود بر دره به آسمان می رفت.

نزدیک قهوه‌خانه بر روی خانه تیری انداخته بودند. ما مثل ورزشکاران از روی تیر گذشته و در آنطرف رودخانه پای فوارهٔ قهوه‌خانه نشستیم.

تنگه گشادتر میشد. تخته سنگ ها با بی ترتیبی کاملی بالای سر ما قرار گرفته بودند. در بعضی جاها لکه های سبزچمن و تک درخت ها میان تخته سنگ ها دیده میشد.

دره پر آب صاف خوب کوهستانی آبیاری می کرد و از روی سنگ ریزه های رنگارنگ پائین می ریخت. بالا ترپشت تخته سنگها رشته های مرتفع تر کوه از برف پوشیده و در یکی از شکاف های کوه آبشار پس قلعه مثل نوار باریکی پیدا بود.

از قهوه‌خانه به بعد سر بالائی خیلی زیاد بود. ما شروع به بالا رفتن کرده پس از هر ده دقیقه‌ای برای نفس تازه کردن می ایستادیم.

هر چه بالا تر می رفتیم منظرهٔ قشنگ دره در پیش چشم ما بازتر می شد و خود ده کوچک هم میان درختان باغهایش ناپدید می گردید. پائین تر جلگه های شیب دار و تپه های کوچک زرگنده و سفارت انگلیس و قلهک پیدا بود. اردوی سربازها از دور دیده می شد و طهران میان مه و گرد و خاکی که آن را فرا گرفته بود مجسم می گردید.

ما از گردنه بالا رفتیم. راه بزرو به سمت چپ پیچیده پشت رشته کوه پنهان می شد. خیلی جلوتر از ما بالای گردنه دیگری سه درخت پیدا بود. چند صد متر پائین تر زیر پا آب رودخانه به سرعت جریان داشت و از فشاری که تنگی دره بر آن وارد می آورد می غرید. علی بیگ سنگی به تهٔ دره انداخت که پس از مدتی ناپدید گردید.

راهی که ما را ترک کرده بود گذاشته با احتیاط کاملی از روی تخته سنگ ها بالا رفته بعضی جاهای خطرناک دست را به کمک می طلبیدیم. سنگ ریزه ها در هر قدمی از زیر پای ما ریخته گاهی خود ما را نیز پائین می بردند. هر وقت خواستیم از سنگهای تیز و بوته ها تکیه گاه و دستگیرهٔ داشته باشیم دست ما را پاره می کردند. خورشید که بالا آمده بود تقریبا عمودی بر ما می تابید.

آخرالامر بدرخت ها رسیده زیر سایه آنها دراز کشیدیم.

من از علی بیگ پرسیدم: وقتی اینجا آب ندارد چطور این درخت ها خشگ نشده اند.

علی بیگ جواب سر بالائی داده گفت: خواست خداست.

در این موقع از بالای سر صدای زنگ شنیدیم. الاغ هائی با کمال احتیاط از روی سنگ ها میگذشتند و صدای زنگوله آن ها می آید بارهای سنگین بر پالان های آنها آو یزان بود.

من گفتم: علی بیگ باید از این سنگ بالا رفت و از جاده به پس قلعه رسید.

سر کار میرو یم. با کمک دست و پا از تخته سنگ بالا رفتیم.

راه باریک گاهی چپ پیچیده پشت دامنه پنهان و مجدداً به همان آنجائی که از ما جدا شده بود برمی گردید.

من گفتم: علی بیگ خبط کردیم که از بیراهه آمدیم.

ــ عیب ندارد گردنه پائین می رفت. حالا محوطه ای جلوی ما است که باغ های میوه داری دارد و رود کوچکی از آن جاری است. از راست و چپ تخته سنگهای بزرگی بالا آمده و در جلو تخته سنگ بزرگی پیداست که آبشار از آن جاری است. و ده پس قلعه در ته این محوطه افتاده است.

خانه های ده با پشت بامهای صاف خود روی دامنهٔ کوه یکی بر دیگری بنا گردیده شبیه به پله بزرگی میباشد.

ما در شیب جاده نمی رفتیم بلکه تقریباً می دو یدیم. پس ازچند دقیقه به سطح رودخانه رسیده بودیم و تخته سنگ بالای گردنه که ما آنرا تازه ترک کرده بودیم سر به آسمان کشیده بود.

در دو قدمی جاده قهوه خانه ای بود. در این دهی که کاملاً پرت افتاده بود و درمدت پنجماه زمستان روابطش با دنیا قطع می گردید نمی شد زیبائی فوق العاده ای را انتظار داشت.

قهوه خانه عبارت بود از اجاقی که در زمین کنده و دو قوری و حصیری که برزمین انداخت بودند.

چند نفر با لباس های پاره به کشیدن قلیان کثیفی اشتغال داشتند. گوسفندان در کنار رودخانه مشغول چرا بودند. علی بیگ سراغ راه آبشار پس قلعه را می گرفت. معلوم شد چشم ما در کوهستان اشتباه کرده و این نوار باریک آبشار بزرگی است که ما فقط عصری می توانیم به آن برسیم.

پس از رفع خستگی صعود برشته دومی کوه را به دفعه دیگر گذاشته برگشتم.

کنار رودخانه را گرفته گاهی از روی تنه درختان جسته و زمانی از

این طرف آب به طرف دیگر رفته و در آب می افتادیم. باین ترتیب سرازیر شدیم که ناگهان مانعی بما برخورد. از تخته سنگی بالا رفته مصمم بودیم بطرف دیگر سرازیر شویم که ناگهان زیر پای خود پرتگاه ژرفی مشاهده نمودیم که آبشار پهنی ترتیب داده بود سرازیر شدن دور از عقل بود و باید دور زد.

علی بیگ مثل گربه بتخته سنگ چسبیده از کوچکترین شکاف استفاده می کرد. من با اضطراب درونی مراقب او بودم و می دیدم که الان بته پرتگاه میافتد.

صدای علی بیگ را از بالای سر خود شنیدم که می گفت: سرکار بیائید بالا. اینجا محوطه ای است بعد از اینجا به طرف دیگر آبشار سرازیر می شویم.

خوب نبود به ترس خود اذعان کنم. ناچار تمام خون سردی خود را به کمک طلبیده و بدون آن که به پائین نگاه کنم پای خود را در شکاف ها و برآمدگی های سنگ جا داده بالا می رفتم و می دانستم که کوچکترین لغزشی به قیمت جانم تمام می شود.

نصف راه خطرناک پیموده شده بود. من به محوطه ای که علی بیگ می گفت رسیده پشت خود را به تخته سنگ داده کنار آنرا با دست چسبیده بودم. کمترین دوار سری کافی بود که پائین سرم مثل سنگریزه هائی که از زیر پایم در میرفت به تخته سنگ بخورد.

پائین رفتن مشکل تر بود زیرا خواه ناخواه چشم به طرف پرتگاه معطوف بود. چسبیدن به تخته سنگ پسندیده نبود. پاهای خسته شده و چکمه های تر میلغزید...

بالاخره از سه متر ارتفاع پائین پریده و «راه شیطان» را چنان چه علی بیگ آنرا اسم گذاران کرد ترک نمودیم و از کنار رودخانه و روی سنگها برگشتیم. تا کمر خیس شده و خسته و مانده به قهوه خانه اولی رسیدیم و از آنجا به منزل برگشتیم.

باغ مجاور مال سرتیپ پیر ادارهٔ توپخانه بود. صبحی سرتیپ محترم بدیدن ما آمد. او را به چای دعوت کردیم و او نیز به نوبهٔ خود ما را به گردش عصر دعوت نمود.

ما از در بیرون رفته از کوچهٔ تنگ سر بالائی رفتیم.

هادی ما ایستاده گفت این خانهٔ من است.

من نمی دانستم این اظهار را به جای دعوت به پذیرم یا نه گفتم خانه خوبی است. و با تعجب دیدم سرتیپ راه خود را پیش گرفت.

فرم با غضب و خشمی گفت: این موش مرده ما را دعوت نکرد.

من گفتم: یقیناً ترسید که شما با دخترها لاس بزنید.

آنها را به خدا می سپارم. چطور میتوانم لاس بزنم. یک وقتی خنجر به پهلوی آدم فرو میکنند.

من گفتم: خوب است تا برگشتن به پتربورگ خودداری نمائید.

هم صحبت من آهی کشید گفت: بسیار خوب خودداری می کنم.

سرتیپ به عوض خانه ما را بباغ یکنفر شاهزاده متمول برد و ما را مجبور کرد بیش از نیم ساعت پای فوارهٔ که از حوض مرمر بلندتر از درختان می‌پرید ایستاده از قشنگی آن لذت ببریم خانهٔ کوچک تابستانی درپارک بنا شده بود.

از ما پرسیدند: شما هم در روسیه این طور جاها دارید؟

فرم شروع به تعریف آب نماهای پترکوف نموده گفت ما جاهای خیلی بزرگ و قشنگتر داریم و باعث غصه پیرمرد شد.

سرتیپ گفت: بلی وقتی ما هم قصرها و باغ های خیلی عالی داشتیم اما حالا در ایران چیزی باقی نمانده است. مملکت ما فقیر شده ما از این قصری که در دامنهٔ کوه واقعاً منظرهٔ قشنگی داشت بیرون آمدیم و به طرف قهوه‌خانهٔ خوبی که در آنجا بود رفتیم.

عمارت قشنگ در آب شفاف استخر چهار گوشه بزرگی سایه انداخته بود.

کنار استخر نیمکت های متعددی گذاشته بودند و مستخدمین در تنگهای بلور تراش شربت می آوردند.

یک سمت باغ های زیاد و قلهٔ کوه دماوند و یک طرف جلگهٔ پر از گردوغبار تهران دیده می شد.

ما جای مناسبی در چمن سبز برای خود انتخاب کرده نشستیم سه فنجان کوچک و یک سینی نان شیرینی جلوی ما گذاشتند.

سرتیپ به من گفت: سرکار بگوئید ببینم شما فارسی را کجا یاد گرفته اید؟

من گفتم: در پتربورگ و اینجا هم پیش یک نفر سید درس می خواندم.

شما برای چه به تهران آمده اید؟

آقا آمده ام مملکت شما را ببینم و بشناسم.

سرتیپ گفت: راستی مملکت ما خیلی جاهای دیدنی دارد اما بیشتر در جنوب اصفهان و شیراز. ولی حالا به آنجا نمی شود رفت. در راه خیلی دزدی می کنند.

من گفتم: اینجا هم چندان امن نیست.

سرتیپ گفت: اینجا اهمیتی نداشت. جمع شدند داد و بیدادی کردند و رفتند. بیخود در مدت سه ماه در باغ مجلس به هزاران نفر ولگرد پلو دادند. پولهای ظل السلطان تلف شد.

من گفتم: مگر او برای نگاهداری آنها پول میداد؟ من شنیدم که این پول ظهیرالدوله بود.

خیر بیشتر پول ظل السلطان بود... سرتیپ سر بگوش من گذاشته آهسته گفت من اطلاع دارم که سفیر... چند هزار تومان پول داد.

من گفتم: اینها بهتان و افترا است.

چه بهتان وافترائی همه شهر میداند... خوب راستی پیش شما از

مشروطه چه میگو یند؟ راست است که دو باره مجلس باز میشود؟

من گفتم: آقا پس از سه ماه دیگر. شاه حکم کرده است قانون انتخابات جدیدی بنو یسند.

خوب شکر خدا مملکت آسوده می شود. حالا بی نظمی و اغتشاش شروع شده در تبریز جنگ است... روزگار سختی برای ایران پیش آمد کرده است.

ما مدتی در قهوه‌خانه نشسته است از منظرهٔ کوه‌های دور و دماوند و تهران لذت می بردیم. ماه رفته رفته بالا می آید و جای خورشید را می گرفت. مردم به خانه‌های خود رفتند و قهوه‌خانه خالی شد. فقط صدای قور باغه ها در فضا طنین انداز بود.

***

چند روز دیگر در فضای آزاد گذرانده در آن حوالی قشنگ گردش نموده بیهوده سعی می کردم باسرار خانه کوچکی که در باغ بود پی ببرم.

پیش از برگشتن به طهران مصمم شدیم به قلهٔ سرتاچائو[۵۳] که پر از برف است برو یم.

صبح خیلی زود حرکت کرده نزدیک ظهر به قهوه‌خانهٔ پس قلعه که من و علی بیگ به آن جا آمده بودیم رسیدیم. از این جا یک نفر حمال پا برهنه‌ای گرفته حصیر و گوشت و ذغال و هیزم بارش کرده حرکت نمودیم. راه از بالای پرتگاه گذشته گاهی به قدری باریک میشد، که فقط یک قدم عرض داشت.

باغ ها و سبزه‌ها مدتی بود زیرپای ما مانده و دیگر دیده نمی شد. نزدیک غروب آفتاب به آبشارپس قلعه محل مقصود رسیدیم.

محوطهٔ کوچکی در آن جا بود که یک طرفش سنگ بزرگ سیاهی سر به آسمان کشیده و طرف دیگرش پرتگاهی بود که آب در آن جریان داشت. جلوی ما دیوار سنگی بلندی به ارتفاع تقریباً یک صد متر ایستاده و بالا تر از آن پس از تخته سنگهای بسیاری دامنهٔ کوه که به آسمان نزدیک شده دیده

می شود. رده های برف در زیر آخرین اشعهٔ خورشید تلالو و صفائی داشت، آبشار پس قلعه با غریو بسیاری از تمام عرض تخته سنگ پائین میریخت. وزش باد ترشح آب آبشار را مثل باران بر ما می پاشید. همه جا بر تخته سنگ ها تر پیسه روئیده بود پائین آبشار درختان آلبالو روئیده و بیشهٔ کوچکی درست شده بود.

حمال جوی کوچکی را که از بیشه جاری بود نشان داده گفت: اینجا آبشخور بزهای کوهی است.

کسی آنها را شکار می کند؟

ــ گاهی فرنگی ها از تهران و گاهی هم از ماها بشکار می آیند ولی خیلی به ندرت. راه خیلی سخت است. شکارش هم سخت و خطرناک است. باید بز را تعاقب کرد او هم به جاهائی می پرد که دست انسان نمی رسد.

آتش افروخته قوری ها را پهلو یش گذاشتم. علی بیگ و حمال شروع به زمزمه و درست کردن کباب نمودند. ما هم بر حصیر دراز کشیده از کنار پرتگاه بدره و کوه و عظمت طبیعت نگریسته به غریو آبشار گوش می دادیم.

آتش خاموش شد. یا پونچی ها را به خود پیچیدم ولی نمی توانستیم بخوابیم. هر زمان چشم باز کرده در روشنائی ماهتاب به آبشار که مثل نقرهٔ آب کرده میماند نگاه می کردیم.

***

در طلوع آفتاب بیدار شده بقیه کباب ها را صرف نموده اسباب ها را دو قسمت کرده و ذغال و قوری و گوشت و سیخ را برداشته رو به پس قلعه نهادیم.

هر یک تخته سنگ ها را گرفته ریشه های گیاهان را چسبیده خود را از سنگی به سنگی و از آبشاری به آبشاری می کشیدیم. مدت پنج ساعت راه پیمائی ما به طول انجامید. گاهی پای درخت های آلبالوی کنار جوی ها نشسته خستگی در می کردیم.

راه پیمائی بین یکی از آبشارها هیچ وقت از خاطر من محو نمی شود.

پس از آنکه با زحمت زیادی روی تخته تیزی سنگی رسیدم حس کردم که تخته سنگ زیرپای من تکان می خورد. من دو دستی به کنار سنگ چسبیده بجای خود خشک شده. قلبم فشرده شده و مرگ حتم پیش خشمم ایستاد. نفهمیدم فریاد زدم یا علی بیگ خود ملتفت وضع خطرناک من شد و خود را به خطر انداخته پایش را به کنار سنگی تکیه داد و ریشهٔ گیاهی را گرفته یک دست خود را به طرف من دراز نموده و گفت:

نترس. یا علی و مرا به سنگ دیگری کشید. رو یت را به دیوار کن و نفس بکش. پائین نگاه نکن. نزدیک بود شیطان تو را به آبشار بیندازد.

من پشت به پرتگاه کرده خود را به تخته سنگ چسبانده راحت شدم نمی توانم بگویم که من ترسو هستم ولی هیچ وقت به چنین وضع خطرناکی دچار نشده بودم. راستی خون در عروقم خشک شد.

تو بره‌ای که پشت من بوده پاره شد و باقوری و چند خیاری که در آن بود به دره افتاد.

من گفتم: خوب علی بیگ ممکن بود تو خودت پرتت شوی؟

علی بیگ گفت: سرکار اگر شما می افتادید من مجبور بودم با سر عقب شما بیایم. والا مرا بدار می زدند که چرا مراقب شما نبودم.

برای من صرفه نداشت خلاف موضوع و عقیده علی بیگ را باو ثابت کنم.

پس از استراحت در کنار آخرین آبشار بالاخره «پلهٔ شیطان» را به آخر رسانده در دامنهٔ سنگلاخ کوه آرمیدیم.

شن و سنگ ریزه از زیر پای ما در می رفت و صعود ما را مشگل می ساخت. اشعهٔ سوزان خورشید بر ما می تابید. تنفس در این ارتفاع بواسطه تراکم هوا مشگلتر بود.

دو ساعت دیگر باید بالا رفت تا به قله رسید. همه طرف دور و نزدیک رشته ها و قله های کوه بریاست دماوند دیده می شد. جلگه و تهران در دود آبی

رنگی مستور بود.

برف زیرپای ما و بالای سر هم بعرض بیش از صدوپنجاه متر و طول نیم ورست برف بود جویهای کوچکی از زیر برف جاری و با یکدیگر متصل می شدند.

بالای گردنه چوپانان چادر زده بودند. پائین زیرپای ما گوسفندان می‌چریدند و از این جا مثل نقطه های سیاهی پیدا است.

عقاب های کوهستانی در آسمان دایره های بزرگی زده منتظر بودند بره‌ای از گله جدا شود تا آنکه بربایند. من خواستم یکی از آن ها را با تپانچه بزنم ولی گلوله در آن فضای لایتناهی بجائی نرسیده بخاک افتاد.

ما در ارتفاع بیش از ۲۵۰۰ متر هستم، آفتاب طوری می سوزاند که پوست صورت خشگیده می ترکد.

من نیت خود را انجام داه بقلعه سرتاچائو (شاید توچال باشد) اولین رشته البرز رسیده‌ام حال دیگر می توان برگشت، در نزدیکی میان سر پوشیده‌ای که بین دو سنگ بود پهلوی جوئی که از برف ها جاری بود علی بیگ آتش افروخت، من به برف نزدیک شده باخط وافری دست ها را تا آرنج در برف کردم.

خاک اطراف از سنگ ریزه های سیاهی که حرکت یخچال آن ها را نیز پر کرده بود، حتی برتخته سنگ ها هم نشانهٔ یخ پیدا است، هیچ قسم گیاهی در قله نیست فقط وزش باد مازندران که به طرف جلگه ایران میاید در اینجا به مانع برمی خورد.

برای غروب از راه بزرو به پس قلعه و از آن جا به منزل برگشتیم.

صبح روز دیگر به تهران رسیدیم.

شرفیابی و معرفی بحضور اعلیحضرت

دو هفته گذشت و ۱۵ ژوئیه روز تولد سرهنگ لیاخف رسید. جشن تیپ را با این روز تطبیق داده‌اند.

سر باز خانه و میدان مشق از صبح صورت جشن و سرور به خود گرفته بود. دیوارها و پنجره‌ها و ایوان‌ها با بیرق تزئین یافته بود.

جمعیت در پای دیوار چینه‌ای ته میدان و پشت بام خانه‌ها جمع شده بود.

ساعت ۱۱ مهمان‌ها که عبارت بودند از اشراف تهران و امرای قشونی و کلیه وزراء آمدند امیر بهادر در جنگ هم که تا به حال از قصر خارج نشده بود به نمایندگی شاه حضور یافت.

سرهنگ با امیر بهادر از جلو قسمت‌ها که به حالت پیاده یا صف ایستاده بودند عبور نمود. چرکزی‌های سیاه و عنابی و قیافه قشنگ قزاقان قشون‌های کوبان را بخاطر می آورد.

فوج‌ها که بیشتر به بهادران‌های مستقل شبیه بودند بستون دسته دفیله دادند.

امیر بهادر فوق العاده خوشحال و راضی شده هر دم تکرار می کرد «خیلی خوب» «خیلی خوب»

مهمان‌ها و صاحب منصبان تیپ به تالار سلام قزاقخانه که نهار را در آنجا ترتیب داده بودند رفتند. روی چندین میز دراز انواع قاب‌های پلو و خوراک‌های مرغ و اقسام پرنده و خورش و میوه و شراب‌های قرمز و سفید شیراز و شربت چیده شده بود.

امیر بهادر پهلوی سرهنگ لیاخف نشسته بود. بقیه وزراء به ترتیب مقام بعد از آنها قرار گرفته بودند. من پهلوی وزیر مالیه که پیرمرد خوشروئی بود نشسته بودم. او خیلی حرف زدن را دوست می داشت و غالباً کلمات فرانسوی را در جمله‌های فارسی داخل می کردند.

پس از نطق‌های اجباری از طرف شاه و همهٔ مهمانان و غیره امیر بهادرجنگ و سایرین شروع به نطق و تحسین تیپ مخصوصاً معلمین روسی آن نمودند.

انعام‌هائی به میزان یکصد تومان بهر قزاق زخمی داده شد و بعد از نهار مهمانان به تماشای سوار خوبی رفته از آن جا مریض‌خانه را که هنوز زخمداران سخت در آن خوابیده بودند بازدید کردند.

شب تقریباً تمام محترمین روس مقیم تهران و عدهٔ از محترمین خارجی در باغ سرهنگ لیاخف جمع شدند. ارکستر بالالایکا از زیر درختان مینواخت.

صدای موزیک و لباس و نطق روسی و باغ قشنگ ما را طوری گرفت که محیط خائن و دشمن تهران و کارهای سری آنرا فراموش کرده خود را در روسیه می دیدیم...

روز دیگر شاه به بازدید گروهان مسلسل جدیدالتاسیس می آمد من برای ساعت ده صبح به معیت و. ای. اوشاکف با کالسکهٔ او به درب باغ شاه آمدیم. سرهنگ با همه صاحب منصبان روس و امرای ایرانی در نزدیکی چادری که درب باغ شاه زده بودند جمع بودند.

مقابل درب سربازها با صف های غیر منظم ایستاده و فوج سوار بختیاری هم راه را گرفته بود.

سرهنگ لیاخف امر کرد: شاه بزودی می آید. گروهان را به محل تیراندازی ببرید.

صدای فرمان بلند شد: باتری (آبشار) از راست توپ به توپ مارش (رو) نظام براست. گروهان مسلسل در کمال نظم از جلو صاحب منصبان گذشته در صد قدمی به محلی که قبلاً معین شده بود رفته جبهه ساختند.

محوطهٔ کوچکی که با دیوارهای گلی قطور باغ محصور بود و از سپید دم قراول برای منع تردد در آنجا گذاشته بودند برای محلی تیراندازی انتخاب شده بود. در هشت صد قدمی چندین هدف زنجیری و تک هدف های تمام قد گذاشته بودند.

صف های بی ترتیب سربازان بالاخره میان چادر شاه و درب باغ را

گرفتند صاحب منصبان پهلوی چادر تجمع کرده بودند.

پس از یک ربع ساعت تشریفات شاه از در باغ شاه پیدا شد. ولیعهد میان خورده در باریان سوار بر اسب سفیدی که زین را گرفته بودند و این پسر دوازده ساله با تکبر زیادی به اطراف نگریسته می دانست که حکمران آتیه مملکت می باشد. ملتزمین رکاب نزدیک چادر پراکنده شدند. ولیعهد و اطرافیانش زیر سایه بان ایستادند. شاهزاده با کنجکاوی و خوشحالی به آتشباری که جلوی چادر صف کشیده بود نگاه می کرد.

پس از پنج دقیقه تشریفات دومی پیدا شد. کالسکهٔ طلائی که بشش اسب سفید درشت بان بسته شده بود آهسته می آمد. سر بازان پیادهٔ کشیک خانهٔ از دو سمت می آمدند. بعد از آن شاه سوار بر اسب سفید درشتی پشت سر امرا و در باریان پیدا شد. زین ودسته جلوپر ازجواهر آن درنور خورشید تلالوئی داشت: تشریفات با جمعیت هزار نفری خورده پای در بار تمام شد.

محمدعلی شاه برای آنکه بیشتر جلوه کند خیلی به تأنی حرکت می کرد و سر بازها هم فریاد شادی می کشیدند.

کالسکهٔ طلا چادر را دور زده بین آن و آتشبار ایستاد و همه را از مقصود این حرکت خود متعجب ساخت.

شاه با وزن و سنگینی برقالی که درچادر افتاده بود پا گذاشت اطرافیان به سمت دیوار عقب رفتند. کالسکه به حال یرتمهٔ بلندی به طرف دروازه رفته صف بی ترتیب سر بازان را به هم زد.

شاه با سرهنگ لیاخف مشغول صحبت شد. امیر بهادرجنگ و امیرتومان اسکندرخان رئیس ارکان حزب تیپ قزاق و صاحب منصبان روس هم ایستاده بودند.

سرهنگ مرا جلو برده به شاه گفت: اجازه میفرمائید آقای مامونتوف سیاح روسی را که بدیدن مملکت شما آمده معرفی کنم. محمدعلی شاه با مهربانی تبسمی کرده به وسیلهٔ اسکندرخان از دیدن من در قلمرو خود اظهار

خوشوقتی نمود.

من کلاه چوب‌پنبه‌ای خود را برداشته به کنار رفتم.

سرتیپ صادق‌خان فرمانده مسلسل با رنگ پریده و قلق و اضطراب درونی جلو آمده راپرت داد.

سرهنگ رو به شاه کرده گفت: امر می فرمائید شروع کنند؟

به فرمائید.

آتشبار که منتظر بود بفرمان «ازپالان توپ پائین» به حرکت آمد.

تیراندازان ورزیده در کمتر از سی ثانیه توپ ها را به خط آتش حاضر کرده و جعبه‌های مهمات را آورده اسب ها را به کنار بردند.

به شاه عرض کردند: حاضر است.

محمد علی شاه تعجب کرده گفت چه قدر زود. تیراندازی کنید.

فرمان داده شد: «بهدف ها هشت» «آتشبار ــ آتش».

صدای چهار مسلسل در مدت ده، پانزده ثانیه شنیده شد. صحرائی که ازپاره آجرها پر بود از کمانهٔ گلوله ها پر از گرد و خاک شد. هدفها یکی بعد از دیگری می افتاد و تیراندازی مورد تحسین شاه و تمام حضار گردید. آخرین هدف هم افتاد. فوراً آتش قطع شد.

شاه به طرف آتشبار حرکت کرده گفت: بسیار خوب. درباریان هم پشت سرش راه افتادند.

صادق‌خان که به خود آمده از اولین موفقیت خود راضی بود برای احتراز ازپیش آمد بدی فرمان داد «فشنگ بیرون»

شاه نزدیک مسلسل اول ایستاد. خورشید به دکمه‌های الماس و سردوشی طلائی که سه زمرد عالی برآن نصب شده بود و سایر جواهرات گرانبها تابیده بود.

پهلویش شمشیر کجی که تمام غلافش برلیان نشان بود آویخته بود.

محمدعلی شاه با قد متوسط و تنومندی و فربهی زیاد و عینک چشم شکل

باعظمت و مهیبی که خیلی می خواست داشته باشد نداشت.

امروز شاه خیلی سر دماغ بود و گروهان مسلسل نگاه کرده تبسم می نمود و با سرهنگ لیاخوف صحبت می کرد چند کلمه بروسی گفت.

تیراندازی دومی بهتر از اولی بود. صادق‌خان توانست صحیحاً نشانه به گیرد و زنجیر هدف ها در کمتر از ده ثانیه به زمین افتاد.

شاه فوق العاده راضی شد سرهنگ لیاخف را احضار کرد و با او مشغول صحبت شد.

پس از دو سه دقیقه شاه پهلوی مسلسل اول آمده اسکندرخان را احضار نمود. سرتیپ به اعلیحضرت توضیح داد چگونه نشانه گیری و آتش می کنند.

شاه که از مسلسل خیلی خوشش آمده بود شمشیر گرانبها را از خود دور کرده روی سه پایه مسلسل که قبلاً پر شده بود نشسته هدف تمام قدی را نشانه گرفته اهرام تیراندازی را فشار داد و هدف فوراً افتاد.

شاه بلند شده گفت: اسلحه خوبی است بعد متوجه فرمانده گروهان شد گفت: آتشبار خیلی خوب و زود تعلیم یافته. فرمان دهید باز کنند.

صادق‌خان اسب داران را احضار کرد. شاه پس از آنکه سرعت بار کردن را دید برای آخرین مرتبه رضایت خاطر خود را به سرهنگ لیاخف ابراز و خواهش کرد نفری یک تومان به نفرات به دهند.

سان تمام شد. جمعیت سربازان با هیاهوئی به طرف هدف ها دو ید از کثرت اصابت گلوله لذت می بردند. ما از میان سوارانی که با فریاد و هلهله به هر طرف می تاختند بزحمت خود را به درشکه رساندیم.

بازگشت به روسیه

مدت اقامت من در طهران خاتمه می یافت. بیشتر ماندن در طهران برای من بی فایده بود. هیچ گونه اتفاقی پیش بینی نمی شد. از طهران سیر و بازبان فارسی هم بقدر کفایت آشنا شده بودم.

من برای آخرین ملاقات و خداحافظی به بازار رفته برای کلکسیون اسلحهٔ خود از اسلحه های قدیمی و تیغه شمشیرهای دمشقی خریداری کرده آماده حرکت گشتم.

آخرین چیزی که من در تهران دیدم نمایش مذهبی[54] بازیگران دوره گرد بود. مضمون نمایش عبارت بود از کشته شدن حضرت علی و پسرانش بدست خلیفه عمر[55] دونفرپهلوان روی قالی که وسط میدان افتاده بود با یکدیگر می جنگیدند، پهلوان قرمز پوش سبز پوش را دنبال میکرد. تیغه های شمشیر در فضا برق میزد و بر سپرهای پوست کرگدن فرود می آمد. جنگجو یان خسته شده عرق می ریختند. چند نفر درو یش هم می خواندند. آخرالامر قرمز پوش فایق شد و خنجر به سنیهٔ سبز پوش زده روی او خم شد و دستان او را بریده. مغلوب

۵۴ ــ مقصود مؤلف تغزیه است.

۵۵ ــ در اینجا مؤلف اشتباه بزرگی کرده و مضمون یادداشت میفهماند که شهادت حضرت عباس بوده است.

برخاست و دست نداشت. از جمعیت صدای ضجه و گریهٔ واقعی از زن و مرد برخاست.

علی (مقصود حضرت عباس است.) از این دقیقهٔ روحی استفاده کرده فوراً پیراهن تیر باران شده و خونین را دور کرده دست ها را در آورد و سپر را بدست گرفته دور افتاد. پول های مسی و نقره‌ای زیادی در سپر جمع شد.

پس از دقیقه‌ای نمایش دو باره ادامه یافت. عمر (مقصود شمر است) میان درو یشان افتاده شروع به کشتن اولادان علی کرد.

ضجه و گریه بازیگران و جمعیت به حد اعلای امکان رسید. من دو عدد پنج قرانی روی قالی انداخته رد شدم.

من از وزیر مختار ماولیاخف و خانمش که مرا با مهربانی پذیرفته بودند خداحافظی کرده صبح زود از طهران به سمت قزوین حرکت کرده هر دقیقه به دروازهٔ نظر انداخته به فکر خانوادهٔ مهمان نواز روس که سرنوشت آن ها را به مملکت بیگانه‌ای پرتاب کرده بود می افتادم.

***

پس از دو روز تاخت و تاز خسته کننده‌ای در زیر آفتاب سوزان و استراحت های کم مدت در منزل های کثیف قزوین و رودبار را پشت سر گذاشته به رشت نزدیک می شدم. وقتی اسب های مرا از یک کالسکه به کالسکهٔ دیگری می گذاشتند غلامی نزدیک آمده یادداشتی به من داده. رئیس تلگراف خانه رشت که اتفاقاً در تهران با من آشنا شده بود مرا دعوت می نمود.

رد دعوت خوب نبود. یقیناً این ایرانی مهربان بوسیله تلگراف از حرکت من مطلع شده بود و میدانست چه وقت وارد می شدم. حال اگر دعوت او را نپذیرم تمام نقشه های او هدر می رود.

ادارهٔ تلگراف نزدیک پست خانه است. پهلوی آن عمارت دو طبقه چوبی حکومت رشت بود.

صاحب خانه مهمان نواز از ادارهٔ خود بیرون دو یده پس از تعارفات مرا

به طرف خانه خود کشید.

پس از آنکه به طبقه دوم رسیدیم من به طالار وسیعی که با قالی ها فرش بود وارد شدم. روی میز بشقاب های کوچک چیده و مدعوین به نهار در اطراف نشسته بودند.

چند نفر ایرانی که بهتر از سایرین فرانسه حرف می زدند دور من جمع شدند. مهمانان عبارت بودند از: نایب الحکومه رشت و اعضای ادارهٔ حکومتی و نمایندگی تلگراف خانه ها و تجاری که با روسیه تجارت زیادی داشتند.

نوکرها ده پانزده قاب های بادامی آورده مرتب روی قالی چیدند.

صاحب خانه به مهمانان گفت: آقایان بفرمائید. بعد روی به من کرده گفت شما چون به زمین نشستن عادت ندارید می فرمائید میزی برای شما ترتیب دهم.

من امتناع ورزیده به زمین نشستم و دست به طرف قابیکه جلوی من بود و خورش و جوجه فراوانی داشت دراز کردم.

نایب الحکومه پهلوی من نشسته بود و خیلی خوب با دست غذا می خورد.

هیچکس صحبت نمی کرد و همه لقمه های برنج را که آلبالو هم داخل داشت به دهان می گذاشتند، من از قاشق استفاده کردم مغذلک در سرعت خوردن از رفقای خود عقب نمی ماندم پلوی خیلی خوبی بود. هر کس سیر میشد بدون تعارف برمی خاست و در لگن دست شسته آنرا با حولهٔ ابرایشمین خشک نموده بایوان می رفت. ایوان در سایهٔ درختان انبوه از آفتاب محفوظ بود، در آنجا قهوه نوشیده صحبت های متفرق می کردیم، من دائما به پائین نگاه کرده منتظر آمدن کالسکه بودم.

آمدن کالسکهٔ من به مناقشهٔ سیاسی نایب الحکومه که از مرتجعین بود با یک نفر که جزء انجمن بود خاتمه داد. همه به باغ آمده مرا تا پای کالسکه مشایعت کردند.

سه ساعت بعد از مرداب و دهنهٔ آن گذشته در گمرک پاک شدم و بوسیله کرجی برفیق قدیمی خود کشتی «شاهزاده بریاتینسکی» سوار شدم.

وقایع سه گانه تهران

در موقع طبع اول این کتاب در تهران سه واقع رو یداده است که به علت انتشار دروغ و عاری از حقیقت آن در جامعهٔ روسی ناگزیرم در اینجا یادداشت نمایم. من از واقعه اولی که منجر به نزاع سپاهی انگلیسی با قزاقان شده شروع می کنم.

قضیه طبق تقریر یکی از اعضای سفارت روس در تهران که شخصاً حاضر و ناظر بوده به شرح ذیل است.

اسب دوانی بانظم کاملی ادامه داشت و میان قزاقان و سپاهیان هیچ اختلاف نظری نبود.

در یکی از دوره‌ها اسب جنس و عرب نژاد سرهنگ لیاخف که زیر پای سلطان پرینوسوف بود زمین خورد و پای سواری را زیر گرفت.

هم قزاقان و هم سپاهیان به کمک دو یدند. پریینتوسوف را بردند.

در این موقع یکی از سپاهیان حرف زشتی بیک نفر وکیل قزاق زد. قزاق هم به او دشنام داد. سپاهی قزاق را با چوب زد و او هم که پسر یکی از اعیان تهران بود این رفتار و اهانت را برخود هموار نکرده با شوشگه دست سپاهی را مجروح نمود.

سپاهیان شروع به پرتاب کردن سنگ به قزاقان نمودند. آنها هم دست به اسلحه بردند. فی الواقع نزاعی در بین نبود ولی به سهولت ممکن بود دامنه‌اش کشیده شود.

سرهنگ لیاخف و صاحب منصبان تیپ فوراً به این رسوائی خاتمه دادند و دست سپاهی را بستند. زخمش کاری و خطرناک نبود. وکیل قزاق را خلع درجه نموده به محبس فرستادند. سپاهی هم که مجرم حقیقی بود پس از

بهبودی باید مجازات می شد.

حال ببینید قضیه ای را که اینقدر ساده و بی اهمیت بوده با چه آب و تابی تحت عنوان «نزاع سپاهیان و قزاقان در تهران!!!» در اینجا انتشار دادند. نوشته بودند: «سرهنگ لیاخف شوشکه کشیده است. چه کسی را می خواست بزند!؟» در اطراف این موضوع فریاد مخبرین «رچ» و «اطلاعات بورسی» و سایر روزنامه های امثال آنها بلند شده است.

آقایان! هیچکسی را نمی خواست بزند. گرچه من باور نمی کنم اگر شوشگه هم کشیده بود کسی را نمی زد زیرا احتیاجی باین کار نداشت. در تیپ قزاق انضباط بقدری آهنین است که یک کلمه حرف و یک اشاره نه تنها برای خاتمه دادن به نزاع قزاقان کافی می باشد بلکه آن ها را بزیر گلوله انقلابیون که از مسافت یک صد قدمی از پنجره ها آنها را می زدند می فرستد. سفارت انگلیس و تیپ قزاق هر دو مراتب تأسف خود را از این واقعه به یکدیگر ابراز نموده مصمم شدند مقصرین را مجازات کنند و غائله ختم شد.[۵۶]

حال اجازه بدهید از فشاری که به مخبرین روزنامه های روسی وارد شده بود و مخصوصاً تبعید امیرحاجبی عضو یک روزنامه ارمنی و تئود ور پانف بلغاری مخبر روزنامه «رچ» صحبت کنم.

هر دو نفر آنها صدمات بسیاری از آشنائی با محبس های ایرانی و کُند و زنجیر و طناب گردن دیدند.[۵۷]

مخبرین مز بور راجع به این پیش آمد باید از خود و هر کس دیگری که بخواهند ممنون باشند ولی نه از فرمانده تیپ قزاق که اصلاً اصطکاکی با هیچ

۵۶ ــ با وجودیکه تیپ قزاق جزو قشون دولت ایران بشمار میامد اجانب حتی در این قبیل موارد هم لازم نمیدانستند مراتب تأسف خود را به دولت ایران ابراز دارند.

۵۷ ــ چون مخبرین جراید ملی و آزادی طلب بودند و دولت تزاری روس هم با آنها میانه ای نداشت بنابر این نه تنها برای استخلاص آنها از طرف سفارت روس اقدامی نشد بلکه آن ها را به اشاره سفارت دستگیر کردند.

کدام از آن ها مخصوصاً با آقای امیرحاجبی نداشته است.

آقای مذکور [علاوه بر سمت مخبری که داشت] به کارهای ذیل مشغول بود:

میان ایرانیان و اتباع روس که در طهران زیاد است گشته آنها را به تبلیغ میان مردم وادار می ساخت و می گفت که هیچ گونه خطری متوجه آنها نخواهد بود زیرا سفارت روس حامی آن ها است و از طرف دیگر آنها را تحریک می کرد عریضه ای بنام امپراتورروس نوشته ازرفتارروش سرهنگ لیاخف و فشار او شکایت کرده تقاضای احضارش را بنمایند.

تبلیغ آقای امیرحاجبی موفقیت و نتیجه ای نداشت. عمال دولت ایران او را بنابر راپرت یک نفر ایرانی توقیف کرده به سفارت روس تسلیم نمودند و چون شاه به وسیلهٔ مترجم سفارت آقای بارانوسکی طرد و تبعید او را خواسته بود مشارالیه را به همراهی عده‌ای سرباز تحت الحفظ به بادکوبه فرستادند.

راجع به مظلوم دیگر که آقای تئودو پانف باشد اطلاع بسیط تری دارم. من شخصاً او را می شناسم. اولین بار او را در منزل سرهنگ لیاخف سرنهار ملاقات کردم. صاحب خانه ها که اصلاً آدم ها مهمان نوازی هستند از مهمان تازهٔ خود پذیرائی خوبی نمودند صحبت معمولی و بدون نظریات حزبی بود.

پس از چند روز دیگر آقای پانف گرچه غالباً با صاحب منصبان روس روبرو می شد لازم نمی دانست آنها را بشناسد.

این نقص تربیت و عدم نزاکت و ادب او را کنار می گذاریم. اگر همهٔ مردم تربیت شده بودند عصر طلائی می آمد. معلوم می شود این مرحله هنوز حتی در این جامعهٔ هم عملی نشده است.

اطلاعات و راپرت های پانف همیشه پر از اراجیف مختلفه بود. مشارالیه افواج را تحت امر سلطان اوشاکف به تبریز می فرستاد در صورتی که هیچ گونه مدرکی برای این اظهار خود نداشت.

آخرالامر شاه که از خیال بافی این بلغاری که در جنوب تقویت یافته بود به تنگ آمده تبعید او را به دنبال امیرحاجبی خواستار شد.

در این موقع یکی از کارهای زشت مخبر روزنامه «رچ» آشکار گردید. او را متهم نمودند که صاحب منصبان ایرانی را بعدم اطاعت تبلیغ و اغوا می کند. آقا پانف بجائی افتاد که اصلا انتظارش را نداشت.

او با یکی از امیرتومان ها سابق تیپ شاهزاده امان‌الله میرزا نمایندهٔ مجلس که آدم متجددی بود و از استعفای اجباری خود از خدمت چندان دلخوش نبود ملاقات کرد. امان‌الله میرزا از عمال معروف حزب ایران جوان بود.

تصور می رفت کار بطور دلخواه انجام گیرد ولی آقای پانف نمی دانست که آسیائی نجیبتر از اروپائی آنهم از نژاد سلاو و مخبر روسی می باشد.

به محض شروع به مطلب شاهزاده به نوکر خود امر کرد پانف را بیرون کند و کاغذی بفرمانده تیپ نوشته قضایا را آشکار نمود و موضوع بر همه فاش گردید.

بنابر این آقای پانف می توانست اقامت خود را در تهران تمام شده ببیند و آن جا را ترک کند. ولی حرکت به دلخواه بقدری برایش سخت بود که منتظر تبعید گردید. این مربوط بخود اوست. هر مخبری خیالی دارد ولی به فشار سفارت روس و فرمانده تیپ قزاق مربوط نیست.

خاتمه

قبل از آنکه قلم را به زمین بگذاریم باید چند کلمه از وضعیت سیاسی مملکتی که تازه آن را ترک کرده‌ام یادداشت کنم. شاه و درباریان سرشار فتح هستند. طهران و اطرافش در دست شاه است و هنوز انقلابیون از انتقام سخت شاه باقوهٔ تیپ قزاق می لرزند. ایالات و ولایات عجالتاً ساکت و آرام شده‌اند ولی کارهای سری وزیر جلی ادامه دارد. دورتر در نقاطی که صدها و هزارها فرسنگ از تهران دور هستند از تأثیر فتوحات قشون شاه کاسته شده و اسم سرهنگ لیاخف باطپش قلب مقدسی برده نمی شود این عملیات سری بطور علنی و آشکار مشاهده می شود. انجمن ها مثل زمان قبل از ۱۰ ژوئن (۲ تیر ماه) باحکام مبارزه می کنند. ادارات ضعیف دولتی فقط مشغول غارتگری هستند و هرج و مرج در مملکت حکمفرما است.

حالیه انظار تمام ملت ایران متوجه تبریز و آتیه نزدیک مملکت بسته به عاقبت انقلاب تبریز است فتح انقلابیون تبریز باعث اغتشاش شدیدتری در تهران می گردد. سرهنگ لیاخف با یک تیپ تنها نخواهد توانست باتوده ملتی که از شدت یاس دیوانه شده مقابله نماید و وضعیت شاه دو باره وخیم و بدون مفر خواهد شد.

وقتی من در اول سپتامبر ۱۹۰۸ (شهریور ماه ۱۲۸۷) یادداشت های خود را برای چاپ اول تنظیم می کردم به شرح فوق نوشته ام ولی وضعیت امور

ایران از آن تاریخ تا حال خیلی بدتر شده است. ضعف حکومت شاه اصفهان و بعد رشت را به دست انقلابیون سپرد. دو مرتبه قوای شاهی به تبریز نزدیک شد ولی عین الدوله ترسو فرمانده آنها نتوانست اقلا موفقیت کوچکی تحصیل کند.

آذربایجان فی الحقیقه جدا شده است. در رشت کار بجائی رسیده که انقلابیون برادر تنی شاه را گرفته در مقابل استخلاصش تقاضای پنج هزار تومان می کنند و مبلغ را برای آن این قدر کم گرفته اند که می دانند خزانه شاه تهی است. وزیر مالیه و نمایندگان تجارتی خارجه در تهران بیهوده تلاش می کنند که مسئله استقراض خارجی را سر و صورتی دهند مملکت فلک زده بهای تجارتی خود را بکلی از دست داده و اعتبار آن برای همیشه از بین رفته است...

همانطور که هر غریقی متوسل به هر خار و خاشاکی می شود محمد علی شاه وبهادرجنگ هم طرحهای مختلفه ای برای تشکیل شورای مملکتی به انتخاب دولت می کشد که قائم مقام مجلس گردد.

جریان انقلابی روز بروز توسعه می یابد. وسایل شاه تمام می شود و شاید او آخرین پادشاه این سلسله باشد.

انقلاب هم بجز ستارخان پیشوای مقتدری ندارد. ستارخان شخصی است که گذشتهٔ تاریکی دارد و فقط در داخل شهر تبریز قدرت و نفوذی به هم زده و از آنجا هم عقل می کند که بیرون نمی آید.

ایران استعداد ندارد که مستقلاً اداره شود. اهالیش مردمی هستند عاری از تمدن که با اصول کهنه شدهٔ شریعت زندگی می کنند و خود قادر نیستند بدون چوب خارجی که بر سرشان فرود آید خود را اداره نمایند.[58]

۵۸ ــ دلایل عوام فریبانه‌ای که سیاسیون استعماری برای پایمال کردن استقلال ملتی اقامه کرده‌اند همیشه همین‌ها بوده. مؤلف این کتاب بدینوسیله سعی نموده مقدمات اجرای معاهدهٔ شوم ۱۹۰۷ روس و انگلیس را فراهم سازد و بدینترتیب زمینه سازی کرده است تا دول دیگر به اجرای معاهدهٔ مز بور بعنوان جلوگیری از لطمهٔ باستقلال ایران اعتراض نکنند. تعجب می کنم که نو یسنده کتاب چگونه از ارو پائیان اقلا خجالت نکشیده و نوشته است که خارجی باید با سر ملتی ←

این مملکت بیچاره‌ای که در مدت هزاران سال در معرض تاخت و تاز بوده و خون خودی و بیگانه در آن ریخته شده و مخصوصاً در این ده سال اخیر به فردای خود امیدوار نبوده است چه انتظاری می توان داشته باشد.

روسیه و انگلیس جدا شاه را نصیحت می کنند که مجلس دوم را تشکیل دهد و امیدوارند که باین ترتیب اگر از هرج و مرج ایران بکلی جلوگیری نشود اقلاً آنرا ضعیف تر می سازد.

به عقیده من احضار مجلس فقط متلاشی شدن سلطنت فالج ایران را قدری به تاخیر می اندازد.

من دیپلمات نیستم و تدقیق در مسائل مشکله ای که موقع بالا رفتن اولین پردهٔ مرموز آیندهٔ ایران ظهور می کند بمن واگذار نشده ولی هر وقت در این موضوع فکر می کنم بی اختیار لهستان بخاطرم می آید.

بلی آخرالامر هم سرنوشت ایران مثل لهستان خواهد شد زیرا دیگر خیلی از هم پاشیده شده است.

اما راجع به سیاست روسیه در ایران که چگونه باید رفتار کند و آیا از یک طرف جانب داری کرده سرانجام تأثرآور کار ایران را بتأخیر اندازد یا بکلی در قضایا بی طرف مانده سرنوشت طرفین را تسلیم قضا و قدر نماید خیلی مشکل است بدون اشتباه و تخلف جواب گفت... جواب بدون سئوال دیگر هم آسان نیست.

آیا درچنین موقع تاریکی باید صاحب منصبان و وکلای روسی را به



که در دنیا حافظ و ناشر علم و تمدن بوده و دنیا همیشه رهین فداکاریهای اسلاف آن است چوب بزنند و او را اداره کند؟! با مطالعهٔ این قبیل یادداشتها عقیده اجانب نسبت بما کاملا معلوم و آشکار می گردد. پس برای اینکه اجانب دیگر نتوانند جسارت کرده چنین خیال واهی را در سر خود بپرورانند باید کاملا قوی شد و قشون را نیرومند و قوی گردانید تا برق شمشیر خیالات پوچ و آرزوهای باطل را از سر اجانب بیرون کند که گفته اند.

حاضر بجنگ باش اگر صلحت آرزوست

سمت معلمی و مستشاری در تیپ قزاق اعلیحضرت همایونی باقی گذاشت؟

وضعیت آن ها در این موقع خیلی سخت است. عدم دخالت آنها در مناقشات داخلی ایران چنانچه من فوقا اشاره کرده غیر ممکن است یگانه راه چاره این است که هیئت نظامی روس را موقتاً تا برقراری هرگونه ترتیبی در ایران از تهران احضار کنند.

تا وقتی صاحب منصبان روس در تیپ هستند مثل مردمان شرافتمندی نمی توانند از قسمتی را که خود ایجاد نموده اند و به آنها سپرده شده دست بکشند و شاهی را که کورکورانه به آنها اطمینان دارد به دست دشمنانش دهند.

مطبوعات کف بر لب آورده سرهنگ را مورد حمله قرار داده حق شکنی هائی باو نسبت می دهند.

نمی دانم یادداشت های ضعیف من توانسته اند قدری حقیقت را آشکار سازند ولی همینقدر می گویم که هر صاحب منصب با شرفی مثل سرهنگ لیاخف رفتار می کرد خیالات و معاوضه های سیاسی غالباً قابل اجرا نیست.

هر طوری باشد اگر نخواهیم صاحب منصبان روس در امور داخلی ایران دخالت کنند باید فوراً برای احضار همه آنها از تهران وارد مذاکره شویم.

ولی احضار مدیران یگانه قسمت صفی و گارد شخصی شاه آخرین اسلحه جنگی او را از دستش گرفته تقویت روحی روسیه را که تمام رؤسای انقلابیون از شنیدن اسمش می لرزند. از او سلب می کند و باعث میشود که تاج و تخت شاه زودتر سقوط نماید آنوقت موقع تصفیه حساب هائی میرسد که در دورهٔ انقلاب پیدا شده بود، مملکت که خود استعداد حکومت و ادارهٔ کردن را ندارد و روابط بین طوایف مختلفهٔ آن حسنه نیست به خان نشین های کوچک عصر ملوک الطوئفی تجزیه شده در تحت فشار بی نظمی خواهد نالید و منتظر دست سنگین ولی عادل جهان گشایان خارجی خواهد بود.

فقط آنوقت است که کفه‌های لرزان ترازوهای شرق نزدیک میزان می گردد.[۵۹]

ن. پ. مامونتوف

سال ۱۹۰۹

سن پتر بورگ

۵۹ ــ خوانندگانی که این کتاب را بآخر رسانیدند و مخصوصا عبارات زنندهٔ آخر آن را خواندند خوب میتوانند ادوار گذشته و مطامع جهانگیرانه خارجیان را از نظر خویش دفیله دهند.

اگرچه وضعیت خراب و مفتضح ایران در آن زمان چنین پیشگوئی را ایجاب میکرد و هر خارجی جز این نمیتوانست نسبت به یک مملکت از هم پاشیده شدهٔ فکر نماید ولی آقای مامونتوف مؤلف این کتاب بطوری که خوانندگان در خلال سطور آن ملاحظه فرموده‌اند نهایت زبردستی را در ضمن تجسم اوضاع خراب و درهم ایران برای ابقای صاحب منصبان روسی و تسلط نفوذ خارجی بخرج داده و آخرین علاج را بسط نفوذ خارجی دانسته و بالاخره کتاب خود را با لزوم تعیین مقدرات ایران بدست خارجی ها خاتمه داده است!

در هر حال کتاب مزبور نمونهٔ از اوضاع عجیب سابق و مختصری از نظریات و مطامع روسیه تزار و سایر خارجیان نسبت بایران بود که عقاید و نظریات و طرز قضاوت دیگران را نسبت به مملکت ما در آن زمان که خوشبختانه تمام آن افکار و نظریات نقش بر آب گردید خوب مجسم کرده است، چقدر خوب بود مؤلف این کتاب اکنون زنده بود و خلاف عقاید و پیشگوئی های خویش را ملاحظه میکرد.

فهرست اعلام

IQBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR

Acc. No. 7054 Call No.

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

فهرست نام کسان و جایها

آ

آخوند ملامحمد کاظم خراسانی ــ ۱۴
آدمیت، دکتر فریدون ــ ۲۵۵ ــ ۲۵۶ ــ ۲۵۷
آذربایجان ــ ۳۰ ــ ۳۱ ــ ۳۴ ــ ٤٤ ــ ٤۹ ــ ۷۰ ــ ۷۱ ــ ۷۳ ــ ۷٤ ــ ۷۵ ــ ۸۱ ــ ۸۲ ــ ۸۳ ــ ۱۵۲ ــ ۱۵۳ ــ ۱۵٤ ــ ۱۵۵ ــ ۱۵۶ ــ ۱۵۸ ــ ۱۸۱ ــ ۱۸٤ ــ ۱۸۶ ــ ۲۲٤ ــ ۲۳۸
آسیا ــ ۱۰ ــ ۱۲
آصف الدوله رجوع به وزیر اکرم شود
آصف الدوله ۱۸۶
آفریقا ۱۳۶
آقا بالاخان سردار ــ ۵۵ ــ ۲۵٤
آقاخان کرمانی، میرزا ــ ۱٤۸ ــ ۲۲۵
آقا سید جمال الدین افجهٔ ــ ۲۹ ــ ۳۰ ــ ۵۷ ــ ۸۰ ــ ۱۵۲
آقا سید جمال الدین واعظ اصفهانی ــ ۲۷ ــ ۳۱ ــ ۷۱ ــ ۱۳۱ ــ ۱۳۳ ــ ۲۱۷
آقا سید علی مستخدم مجلس ــ ۵٤
آقا سید علی پسرمرحوم بهبهانی ــ ۵۱
آقا شیخ علی نوری ــ ۳۸
آقا شیخ عبدالله مازندرانی ــ ۱٤
آقا شیخ فضل الله نوری ــ ۱٤ ــ ۳۷ ــ ۱۶۹
آقا عبدالله زنجانی ــ ۱۵۳
آقا گل، اسکندانی ــ ۱۳۷ ــ ۱۳۹
آقا محمد حسین تاجر معروف به خیاط ــ ۱۳۲
آقا میرزا طاهر تنکابنی ــ ۷۵
آقا وجیه سپهسالار ــ ۱۱۷ ــ ۱۵۲
آلمان ــ ۱۷۸
آمریکا، (ایالات متحده) ــ ۱۱۹ ــ ۱۷۷
آیت الله شهید شیخ غلامعلی مجتهد ساروی ــ ۱٤
آیدین، آغداشلو ــ ۲۵۷

الف

اتابک اعظم، میرزا علی اصغرخان ــ ۳٤ ــ ٤۰ ــ ۱۹۶
ابوالسادات ــ ٤۱
ابوالحسن میرزا، شیخ الرئیس ــ ۵۵ ــ ۱۳۱
ابوالحسن خان ــ ۱۷۹ ــ ۱۸۰ ــ ۱۸۱
ابراهیم تبریزی، حاج میرزا ــ ۱۵۸
ابوالفتح زاده، اسدالله خان ــ ۸۳
ابوالقاسم خان، میرزا (شمس الشعرا) ــ ۱۳۵
احتساب الملک ــ ۲۳۵ ــ ۲۳۶ ــ ۲۳۷ ــ ۲٤۰
احتشام السلطنه ــ ۱۷ ــ ۳۵ ــ ۶۲
احمد خان آمشهٔ (برادر خان اکبر) ــ ۱۳۷ ــ ۱۶۷
اخلاقی، میرزا محمود ــ ۱۳۳
اخترالدوله، دختر ناصرالدین شاه ــ ۱۶۸
ارباب گیوزرتشتی ــ ۱۳۲
ارباب فریدون زرتشتی ــ ۶۰ ــ ۱۸۶

اردبیل ـ ۷۳ ـ ۱۶۰
اردشیر گودرز جهانیان ـ ۶۰
اردشیر جی، زرتشتی ـ ۱۳۲
ارشد الدوله ـ ۱۶۸ ـ ۲۳۸
اروپا ـ ۹ ـ ۱۰ ـ ۱۳ ـ ۲۲ ـ ۲۳ ـ ۳۲ ـ ۱۹۱
استانبول ـ ۱۱۲
استوکس، ماژور چارلز ـ ۱۷۳ ـ ۱۷۴ ـ ۱۷۶ ـ ۱۷۹ ـ ۱۸۱ ـ ۱۸۵ ـ ۱۹۵ ـ ۱۹۸ ـ ۲۰۲ ـ ۲۰۹
اسفندیاری، سرهنگ احمد ـ ۱۵
اسمارت، مستر ـ ۱۹۹
اسماعیل، شاه ـ ۱۱
اسماعیل، نایب ـ ۶۲
اشرف الدین، سید، (مدیر روزنامه نسیم شمال)، ۱۳۹
اصفهان ۵۹ ـ ۷۴ ـ ۷۵ ـ ۱۶۸ ـ ۱۷۴ ـ ۱۸۶ ـ ۱۸۹ ـ ۱۹۰ ـ ۱۹۱ ـ ۱۹۵ ـ ۲۱۷
اطریش ـ ۵۸ ـ ۱۱۹ ـ ۱۷۸ ـ ۱۸۴
اعتصامی، یوسف ـ ۱۵
اعتضاد الحکما ـ ۱۳۲
افتخار التجار (پسر حاج علی اکبر شیرازی) ـ ۵۱
افشار، ایرج ـ ۱۵ ـ ۲۵۶
اقبال الدوله، اکبرمیرزا (برادر مرحوم محسن خان صاحب اختیار) ـ ۳۹ ـ ۴۱ ـ ۱۵۹ ـ ۱۸۶ ـ ۱۹۰ ـ ۲۳۹
اکباتان (خیابان باغ وحش) ـ ۳۰ ـ ۶۰ ـ ۸۰
امین الملک مرزبان، اسماعیل خان ـ ۶۳
امین الدوله، محسن خان ـ ۵۱ ـ ۸۱ ـ ۸۴
امین الدوله، حاج علیخان صدراعظم ـ ۸۴ ـ ۱۵۷ ـ ۱۵۸ ـ ۱۶۶
امین الدوله (پارک) ـ ۳۱ ـ ۵۱ ـ ۵۶ ـ ۱۵۷ ـ ۲۳۲ ـ ۲۳۷
امین الاطباء، رشتی ـ ۱۳۲
امیر بهادر جنگ، محمد پاشاخان قراچه داغی (کشیکچی باشی) ـ ۱۳ ـ ۱۸ ـ ۲۴ ـ ۲۸ ـ
۵۸ ـ ۶۰ ـ ۶۳ ـ ۶۴ ـ ۷۰ ـ ۷۴ ـ ۱۱۵ ـ ۱۵۰ ـ ۱۵۸ ـ ۱۵۹ ـ ۱۶۳ ـ ۱۶۶ ـ ۱۶۷ ـ ۱۶۸ ـ ۱۶۹ ـ ۱۷۰ ـ ۱۷۲ ـ ۱۸۴ ـ ۱۸۶ ـ ۱۸۹ ـ ۲۱۷ ـ ۲۲۲ ـ ۲۲۵ ـ ۲۵۱ و تقریباً بقیه کتاب در صفحات مختلف
امیر شرفی، بدر ـ ۱۶۴
امین حضور ـ ۱۵۷
امام جمعه ـ ۷۳ ـ ۲۵۳
امام جمعه خوئی، حاج میرزا یحییٰ ـ ۳۸ ـ ۴۰ ـ ۵۴ ـ ۵۶ ـ ۷۵ ـ ۱۶۹
امامی، لیلا ـ ۲۵۷
امیر معز، علی اصغر ـ ۱۵ ـ ۱۴۰
امین خاقان ـ ۳۵
امین الضرب، حاج حسین آقا ـ ۴۴ ـ ۱۷۵ ـ ۲۱۶
انتظام السلطنه ۲۴۰ ـ ۲۴۱ ـ ۲۵۱ ـ ۲۵۲
انزلی (بندر)، پهلوی بعدی ـ انزلی کنونی ـ ۶۵ ـ ۱۳۴ ـ ۱۳۷ ـ ۱۳۸ ـ ۱۸۷
انگلیس ـ انگلستان ـ ۱۵ ـ ۱۶ ـ ۱۸ ـ ۲۰ ـ ۲۱ ـ ۳۱ ـ ۳۲ ـ ۳۳ ـ ۳۴ ـ ۵۸ ـ ۵۹ ـ ۶۵ ـ ۶۶ ـ ۸۴ ـ ۱۱۱ ـ ۱۱۴ ـ ۱۳۶ ـ ۱۷۱ ـ ۱۷۲ ـ ۱۷۳ ـ ۱۷۶ ـ ۱۷۹ ـ ۱۸۱ ـ ۱۸۲ ـ ۱۸۳ ـ ۱۸۴ ـ ۱۸۵ ـ ۱۸۹ ـ ۱۹۱ ـ ۱۹۳ ـ ۱۹۴ ـ ۱۹۵ ـ ۱۹۷ ـ ۱۹۹ ـ ۲۰۰ ـ ۲۰۳ ـ ۲۰۶ ـ ۲۱۰ ـ ۲۱۱ ـ ۲۱۲ ـ ۲۱۳ ـ ۲۱۴ ـ ۲۱۵ ـ ۲۱۹ ـ ۲۲۰ ـ ۲۲۱ ـ ۲۲۲ ـ ۲۲۳ ـ ۲۲۴ ـ ۲۲۶ ـ ۲۲۸ وتقریباً در بقیهٔ صفحات کتاب.
اوستاس دولوروا ـ ۱۵ ـ ۱۴۰
ایاس، کاپیتان ـ ۱۸۹ ـ ۱۹۰
ایتالیا ـ ایتالی ـ ۱۱۴ ـ ۱۷۱ ـ ۱۷۸
ایران ـ ایرانی ـ ۹ ـ ۱۰ ـ ۱۱ ـ ۱۲ ـ ۱۴ ـ ۱۵ ـ ۱۹ ـ ۲۱ ـ ۲۲ ـ ۲۳ ـ ۲۶ ـ ۲۹ ـ ۳۳ ـ ۳۷ ـ ۵۹ ـ ۶۳ ـ ۶۵ ـ ۷۷ ـ ۱۱۴ ـ ۱۱۷ ـ ۱۱۸ ـ ۱۱۹ ـ ۱۲۱ ـ ۱۳۳ ـ ۱۳۸ ـ ۱۴۶ ـ ۱۷۴ ـ ۱۷۵ ـ ۱۸۲ ـ ۱۸۶ ـ ۱۸۸ ـ ۱۸۹ ـ ۱۹۹ ـ ۲۰۰ ـ ۲۰۲ ـ ۲۰۶ ـ ۲۱۰ ـ ۲۱۲

ـ ۲۱۳ ـ ۲۱۴ ـ ۲۱۵ ـ ۲۱۶ ـ ۲۱۹ ـ ۲۲۰
ـ ۲۲۱ ـ ۲۲۲ ـ ۲۲۳ ـ ۲۲۴ ـ ۲۲۷ وتقریباً
دربقیهٔ صفحات کتاب
ایزولسکی، الکساندر پطرویچ ـ ۲۱ ـ ۱۱۲ ـ
۱۹۳ ـ ۲۰۶ ـ ۲۲۷

ب

بادکوبه ـ ۲۳
بارفروش (بابل) ـ ۱۸۸
باستانی پاریزی، دکترمحمد ابراهیم، ۲۲۶
باسیل ارمنی، مستر ـ ۱۸۰ ـ ۱۸۱
بارانوفسکی ـ ۱۱۵
باقرخان ـ ۱۴
بارون رومانو ـ ۱۷۸
باکو ـ ۱۸۸
باغشاه ـ ۲۵ ـ ۲۶ ـ ۳۱ ـ ۳۲ ـ ۳۳ ـ ۴۷ ـ
۴۸ ـ ۵۴ ـ ۵۶ ـ ۵۷ ـ ۶۶ ـ ۶۸ ـ ۸۵ ـ
۱۴۹ ـ ۱۵۶ ـ ۱۵۷ ـ ۱۵۹ ـ ۱۷۴ ـ ۲۰۴ ـ
۲۲۲ ـ ۲۳۸ ـ ۲۴۰ ـ ۲۴۴ ـ ۲۴۵ وتقریباً در
بقیه صفحات کتاب
بانوی اعظمی ـ ۳۰ ـ ۸۱ ـ ۸۳ ـ ۱۴۲ ـ ۱۴۳
ـ ۱۶۲ ـ ۱۶۶ ـ ۱۸۴ ـ ۲۳۲
براوین، مسیو، ۱۹۰
براون، ادوارد ـ ۶۴ ـ ۶۵ ـ ۷۳ ـ ۸۳ ـ ۱۱۲
بریتانیا ـ بریتانی، ۶۳ ـ ۶۵ ـ ۱۱۳ ـ ۲۰۵ ـ
۲۰۷ ـ ۲۱۲ ـ ۲۱۳ ـ ۲۲۰
بغداد ـ ۱۲
بلژیک ـ ۱۷۸ ـ ۲۲۴
بهارستان (عمارت) ـ ۳۰ ـ ۳۱ ـ ۳۷ ـ ۵۷ ـ
۶۸ ـ ۶۹ ـ ۷۳ ـ ۸۰ ـ ۸۱ ـ ۸۲ ـ ۸۳ ـ
۱۴۳ ـ ۱۵۱ ـ ۱۷۱ ـ
بهاءالواعظین ـ ۲۷ ـ ۳۴ ـ ۲۱۶
بهبهانی، آقا سید محمد ـ ۵۶
بهبهانی، آقا سید عبدالله ـ ۱۴ ـ ۱۹ ـ ۳۱ ـ ۳۲
ـ ۴۲ ـ ۵۴ ـ ۵۵ ـ ۵۶ ـ ۶۹ ـ ۷۱ ـ ۸۰ ـ
۸۱ ـ ۱۴۱ ـ ۱۵۰ ـ ۱۵۴ ـ ۱۵۶ ـ ۱۵۷ ـ
۱۵۸ ـ ۲۱۶ ـ ۲۳۲ ـ ۲۳۳ ـ ۲۳۷ ـ ۲۴۴ ـ
۲۵۱
بیل، آقای ـ ۱۹۴
بیوک خان، پسررحیم خان چلبیانلو ـ ۱۶۵

پ

پاریس ـ ۲۲۶
پژوه، احمد ـ ۶۱ ـ ۶۵ ـ ۸۱ ـ ۱۳۰
پاشاخان پیشخدمت ـ ۱۵۹ ـ ۱۶۴
پامنار (محل) ـ ۸۰
پانوف بلغاری با نام مستعار (نانه) ـ ۱۱۲ ـ ۱۱۴ ـ
۱۱۵
پترز بورگ ـ پطرز بورگ ـ پطرز بورغ، سنت ـ ۱۱۳
ـ ۱۴۷ ـ ۲۰۸ ـ ۲۰۹ ـ ۲۱۰ ـ ۲۲۷
پطر کبیر ـ ۱۲
پوخوتونو، مسیو ـ ۲۲۷
پولادی، حسنخان ـ ۸۳
پله سوار ـ ۷۳

ت

تایمز، روزنامه ـ ۵۸ ـ ۶۳ ـ ۱۱۳
تبریز ـ ۱۲ ـ ۶۶ ـ ۷۲ ـ ۷۴ ـ ۷۵ ـ ۱۱۳ ـ
۱۱۸ ـ ۱۳۷ ـ ۱۴۸ ـ ۱۶۳ ـ ۱۶۵ ـ ۱۷۳ ـ
۱۷۴ ـ ۱۸۷ ـ ۱۸۹ ـ ۲۱۷
تدین، عطاءالله ـ ۱۴ ـ ۱۵ ـ ۱۳۰
تربت ـ ۱۸۹ ـ ۱۹۰
تربیت علی محمد ـ ۱۳۷ ـ ۱۳۹ ـ ۱۵۳
ترکستان ـ ۱۲
ترکیه ـ ۳۷ ـ ۵۸ ـ ۵۹ ـ ۲۰۳
تقوی، آقا شیخ علی ـ ۳۸

تقوی، حاج سید نصرالله ـ ۳۸ ـ ٤٠ ـ ٤٤ ـ ۱۳۱
تقی زاده، سید حسن ـ ۱۳ ـ ١٤ ـ ۳۱ ـ ٣٤ ـ ٣٦ ـ ۳۸ ـ ۳۹ ـ ٤٤ ـ ٤٧ ـ ٤٨ ـ ٤٩ ـ ٥٨ ـ ٦٣ ـ ٦٤ ـ ٦٥ ـ ٦٦ ـ ٦٨ ـ ٦٩ ـ ۷۱ ـ ۸۰ ـ ۸۱ ـ ۸۳ ـ ۱۱۳ ـ ١١٦ ـ ۱۷۱ ـ ۱۷۲ ـ ۱۷۳ ـ ١٧٤ ـ ١٨٤ ـ ٢١٦ ـ ۲۱۹ ـ ۲۳۱ ـ ٢٥٥ ـ ٢٥٦ ـ ٢٥٧
تهران ـ ۱۰ ـ ١٤ ـ ١٥ ـ ۱۹ ـ ۲۰ ـ ۲۲ ـ ٢٥ ـ ٢٦ ـ ۳۱ ـ ۳۲ ـ ٣٤ ـ ٤٤ ـ ٤٧ ـ ٤٨ ـ ٥٦ ـ ٥٨ ـ ٦٠ ـ ٦٩ ـ ٧٣ ـ ٧٤ ـ ۷۷ ـ ۱۱۲ ـ ۱۱۳ ـ ١١٤ ـ ۱۱۸ ـ ۱۳۰ ـ ١٣٤ ـ ١٤٠ ـ ١٤٧ ـ ١٤٩ ـ ١٥٨ ـ ١٦٠ ـ ١٦٣ ـ ۱۷۲ ـ ۱۷۳ ـ ١٧٥ ـ ۱۸۳ ـ ۱۸۸ ـ ۱۸۹ ـ ۱۹۰ ـ ۱۹۱ ـ ١٩٤ ـ ۱۹۹ ـ ٢٠٥ ـ ۲۰۹ ـ ۲۱۰ ـ ۲۱۱ ـ ۲۱۲ ـ ۲۲۱ ـ ۲۲۹ ـ ۲۳۰ ـ ۲۳۱ ـ ۲۳۲ ـ ۲۳۳ ـ ٢٣٥ ـ ٢٣٦ ـ ٢٤٤ ـ ٢٥٤ ـ ٢٥٥ و در بیشتر صفحات بعدی کتاب

ث

ثقة الملک سمیعی ـ ١٦٩

ج

جعفرخان کالسکه چی ـ ١٥٣
جلال الدوله، پسرعم محمد علیشاه پسرظل السلطان ـ ٦٣ ـ ٦٥ ـ ٦٨ ـ ٦٩ ـ ٧٤ ـ ١٦٦
جلال الممالک (ایرج میرزا) ـ ۱۳۲
جلیل آباد (خیابان) ـ ۳۹
جمال الدین، سید، مشهور به افغانی ـ ۱۲۹ ـ ١٦٨

چ

چارکوفسکی ـ ١٢٦
چالدران (محل) ـ ۱۱
چاله میدان (محله) ـ ٣٤ ـ ٤١
چراغ برق (خیابان) ـ ٣٦ ـ ١٥٤
چرچیل ـ ۱۷۲ ـ ۱۸۰ ـ ۱۸۱ ـ ١٨٥ ـ ۱۸۷ ـ ۱۹۷ ـ ۱۹۹ ـ ۲۰۰ ـ ۲۰۱ ـ ۲۰۲ ـ ٢٠٤ ـ ۲۰۹ ـ ۲۱۱ ـ ۲۲۲ ـ ٢٢٦
چین ـ ۱۰ ـ ۱۱

ح

حاجب الدوله، میرزا قهرمان خان ـ ٥٧ ـ ١٤٩ ـ ١٥٨ ـ ١٥٩
حاحب السلطان ـ ۸۳
حاج سید رضا مجتهد افجهٔ ـ ٥٠
حاج سید محمود ـ ١٣٥
حاج محمد تقی بُنکدار، وکیل قزوین ـ ٥٦ ـ ٥٧
حاج محمد اسمعیل آقا ـ ٦٧ ـ ١٦٩
حامد الملک شیرازی ـ ۱۳۳
حاج میرزا ابراهیم آقا زنجانی ـ ۳۱ ـ ٣٦ ـ ٤٩ ـ ٥٢ ـ ٥٦ ـ ٦٨ ـ ۷۱ ـ ٨٤ ـ ١٥٧
حاج میرزا حسین پسرحاج میرزا خلیل تهرانی ـ ١٤
حاج میرزا آقا علی ـ ٣٦ ـ ٧٥
حسام الاسلام ـ ٧٥
حسن خان فدوی، میرزا ـ ۱۳۲
حسین خان اسکندانی، حاجی ـ ۱۳۷ ـ ۱۳۹
حسین قلی خان نواب ـ ٧٥ ـ ١٦٩ ـ ١٧٦ ـ ٢٢٦ ـ ٢٤٣
حشمت الدوله ـ ٤٥ ـ ٤٦ ـ ٥٤
حشمت نظام ـ ١٥٣ ـ ١٥٥
حضرت عبدالعظیم ـ ٤٨
حکیم الملک، میرزا ابراهیم خان ـ ٤٩ ـ ٥٦ ـ ١٥٧ ـ ١٦٩ ـ ٢٤٣
حکیمی ـ میرزا علی اکبر ساعت ساز ـ ۱۳۲

حکاک، میرزا عبدالرزاق ـ ۱۵۳
حیدر علی زردوز، میرزا ـ ۱۳۱

خ

خان اکبر، میرزا کریمخان رشتی ـ ۱۳۷ ـ ۱۳۹
خان شوکت ـ ۱۳۹
خبیرالملک ـ میرزا حسن خان ـ ۱۴۸
خرّازی، آقا سید عبدالرسول ـ ۱۶۸
خراسان ـ ۱۶۳ ـ ۱۸۶
خرقانی، سید اسدالله ـ ۱۳۱
خُزاعی، حسین، سرلشکر ـ ۳۶ ـ ۳۷
خلیج فارس ـ ۱۲
خمامی ـ ۱۳۵
خمسه ـ ۱۴۸
خوزستان ـ ۱۸۶

د

داودخان، میرزا (شریک میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل) ـ ۷۱
داودخان، میرزا ظهیرالسلطان پسرعم محمد علی‌شاه، به ظهیرالسلطان رجوع شود.
داوکس ـ ۱۹۰
داگلاس سیلادن ـ ۱۵ ـ ۱۴۰
دبیرالسلطان، پسرحاج وکیل الدوله ـ ۱۷۰
دروازه قزوین (محله) ـ ۴۸ ـ ۷۰
دوگیرز، مسیو ـ ۱۸۸
دولت‌آبادی، حاج میرزا یحییٰ ـ ۷۱ ـ ۱۳۰
دولت‌آبادی، میرزا مهدی ـ ۱۳۱
دولت‌آبادی، میرزا علی محمد ـ ۷۱ ـ ۱۳۱
دومندوبج، پالکونیک ـ ۱۱۷
دهخدا میرزا علی‌اکبر خان ـ ۳۱ ـ ۳۴ ـ ۲۴۳ ـ ۲۵۶ ـ ۲۵۷
دُهارتوبگ ـ ۱۸ ـ ۱۹ ـ ۲۰ ـ ۲۱ ـ ۲۲ ـ ۶۳ ـ ۶۴ ـ ۶۵ ـ ۶۶ ـ ۱۷۹ ـ ۱۸۰ ـ ۱۸۱ ـ ۱۸۲ ـ ۱۸۸ ـ ۱۹۳ ـ ۱۹۵ ـ ۱۹۸ ـ ۲۰۶ ـ ۲۰۷ ـ ۲۰۸ ـ ۲۰۹ ـ ۲۱۰ ـ ۲۱۵ ـ ۲۲۱
دیلن، دکتر ـ ۵۹
دیلی میل (روزنامه) ـ ۱۸۰

ذ

ذکاءالملک، میرزا محمد حسین خان ـ ۱۳۱

ر

رحیم شیشه‌بر ـ ۱۳۷ ـ ۱۳۹
روحی، شیخ احمد ـ ۱۴۸ ـ ۲۲۵
رحیم‌خان چلبیانلو (سردار نصرت!) ـ ۷۵ ـ ۱۶۴ ـ ۱۶۵
رستم بیک ـ ۱۸۹
رشت ـ ۲۲ ـ ۱۳۰ ـ ۱۳۴ ـ ۱۳۷ ـ ۱۳۸ ـ ۱۸۷ ـ ۲۱۷ ـ ۲۲۹ ـ ۲۳۰ ـ ۲۳۱ ـ ۲۳۵ ـ ۲۳۶ ـ ۲۴۴
رشدیه، میرزا حسن ـ ۱۳۳
رضاخان معتمد دیوان ـ ۱۹۱
رضائی، محمد رضا ـ ۲۵۷
رفیع، حاج شیخ محمد ـ ۱۳۲
رفعت نظام ـ ۱۹۲
روسیه ـ روس ـ روسیه تزاری ـ ۱۱ ـ ۱۵ ـ ۱۷ ـ ۱۸ ـ ۲۱ ـ ۲۲ ـ ۲۸ ـ ۳۰ ـ ۳۳ ـ ۳۷ ـ ۴۹ ـ ۵۸ ـ ۵۹ ـ ۶۰ ـ ۶۱ ـ ۶۳ ـ ۶۴ ـ ۶۵ ـ ۶۶ ـ ۷۳ ـ ۷۷ ـ ۷۸ ـ ۸۲ ـ ۱۱۱ ـ ۱۱۳ ـ ۱۱۴ ـ ۱۱۵ ـ ۱۱۷ ـ ۱۱۸ ـ ۱۱۹ ـ ۱۲۰ ـ ۱۴۲ ـ ۱۵۰ ـ ۱۷۱ ـ ۱۷۹ ـ ۱۸۲ ـ ۱۸۴ ـ ۱۸۸ ـ ۱۸۹ ـ ۱۹۰ ـ ۱۹۳ ـ ۱۹۴ ـ ۱۹۶ ـ ۲۰۵ ـ ۲۰۶ ـ ۲۱۶ ـ ۲۱۹ ـ ۲۲۰ ـ ۲۲۴

ـ ۲۲۷ ـ ۲۲۸ و تقریباً همه صفحات کتاب
روح القدس (روزنامه) ـ ۳۳
ریختهافن، بارون ـ سفیر آلمان ـ ۱۷۸

ز

زرگنده ـ ۱۸ ـ ۶۴ ـ ۱۸۰
زینویف، ایوان الکسی ویچ ـ ۱۵

ژ

ژاله (خیابان) ـ ۵۱

س

سان ریبو (ایتالیا) ـ ۲۲۶
سادات شیرازی ـ ۳۷
ساری ـ ساروی ـ ۱۴
سایکس، سرپرسی، ماژور ـ ۱۸۸
ساویچ لندور، سرهنری ـ ۱۳۴ ـ ۱۳۵ ـ ۱۳۶
سپهسالار (مسجد مدرسه) ـ ۱۹ ـ ۲۶ ـ ۲۹ ـ ۳۴ ـ ۳۵ ـ ۵۸ ـ ۷۲ ـ ۷۹ ـ ۸۰ ـ ۸۲ ـ ۸۴ ـ ۱۴۲ ـ ۱۵۱ ـ ۱۸۴ ـ ۲۳۲ ـ ۲۳۴
سپهسالار اعظم، محمدولی خان تنکابنی ـ ۱۶۹ ـ ۱۷۰ ـ ۱۷۱
سپهدار رستی، سردار منصور، میرزا فتح الله خان بیگلربیگی ـ ۶۳ ـ ۶۸ ـ ۶۹ ـ ۱۶۶ ـ ۱۶۷ ـ ۱۶۸ ـ ۲۲۳
ستارخان ـ ۱۲ ـ ۱۴ ـ ۷۴ ـ ۱۳۷
سردار اسعد بختیاری، علی قلیخان ـ ۱۶۹ ـ ۱۷۰ ـ ۱۷۱
سردار افخم ـ ۱۳۸ ـ ۲۵۴
سراج الملک (مسجد) ـ ۳۰
سعد الدوله، میرزا جواد خان ـ ۴۴ ـ ۵۸ ـ ۱۸۶
سعدی، خیابان وزیر مخصوص ـ ۱۵۶
سلطنت آباد ـ ۴۸ ـ ۵۶
سلطان العلماء زوارهٔ ـ ۱۳۲
سلماس، (شهر) ـ ۱۴۹
سلیمان خان میکده، میرزا ـ ۷۰ ـ ۱۳۰ ـ ۱۳۱ ـ ۱۶۹
سنگلج (محله) ـ ۴۱
سنت پطرزبورگ و یه دوموستی (اخبار سنت پطرزبورگ) ـ ۱۱۶
سواد کوه ـ ۱۶۷
سید علی یزدی، پدر سید ضیاءالدین طباطبائی ـ ۳۷
سید علی، پسرمرحوم بهبهانی ـ ۵۱
سید عبدالوهاب اصفهانی ـ ۱۳۲
سید کمال ـ ۶۲
سیاح، حاج ـ ۳۷ ـ ۱۳۲ ـ ۱۶۷
سیاح، همایون ـ ۱۶۶ ـ ۱۶۷
سیستان ـ ۱۸۸ ـ ۱۸۹ ـ ۱۹۰
سیف الدوله ـ ۱۸۶

ش

شاپشال ـ ۲۴ ـ ۲۵ ـ ۲۸ ـ ۳۳ ـ ۶۱ ـ ۶۳ ـ ۶۶ ـ ۸۱ ـ ۱۴۳ ـ ۱۷۵ ـ ۲۲۱ ـ ۲۲۲ ـ ۲۲۴ و در اغلب صفحات متن کتاب
شاه عباس کبیر ۶۶
شرف الدوله، برادر وزیر افخم، آصف الدوله ـ ۱۵۶ ـ ۱۵۷ ـ ۱۵۹
شریف زاده، حسین ـ ۷۲
شعاع السلطنه ۵۹
شوستر ـ ۱۱۹
شمیران ـ ۸۲ ـ ۱۵۷ ـ ۱۵۹
شهیدی، موسی ـ ۱۵
شهیدی، همایون ـ ۳ ـ ۲۵۷

شهشهانی ــ ۳۸
شیخ حسن تبریزی ــ ۱۱۲
شیخ عبدالعلی موید ــ ۱۱۲
شیخ عبدالله مفید ــ ۱۳۳
شیخ علی نوری، حاج ــ ۷۵
شیراز ــ ۴۱ ــ ۷۴ ــ ۱۸۹ ــ ۱۹۱ ــ ۱۹۴

ص

صاحب اختیار ــ ۳۹ ــ ۴۰ ــ ۴۱ ــ ۱۵۹ ــ ۱۹۱
صالح خان، میرزا ــ ۸۳
صدیق حضرت ــ ۴۹
صنیع الدوله ــ ۱۳ ــ ۲۳ ــ ۲۸ ــ ۳۵ ــ ۵۶ ــ ۶۲ ــ ۶۷ ــ ۷۹ ــ ۱۶۹ ــ ۱۷۱ ــ ۱۷۸
صنع حضرت ــ ۳۴ ــ ۳۵ ــ ۴۱ ــ ۶۲ ــ ۱۱۶ ــ ۱۶۹
صنیعی، میرزا غلامرضا ــ ۱۳۴
صوراسرافیل، میرزا جهانگیرخان شیرازی ــ ۲۰ ــ ۲۷ ــ ۳۱ ــ ۵۷ ــ ۶۳ ــ ۷۱ ــ ۸۵ ــ ۱۳۲ ــ ۱۷۱ ــ ۱۷۴ ــ ۱۸۴ ــ ۱۹۲ ــ ۲۲۵

ض

ضیاءالدین طباطبائی، سید ــ ۳۷

ط

طباطبائی، آقا سید محمد ــ ۱۴ ــ ۲۹ ــ ۳۱ ــ ۳۲ ــ ۳۴ ــ ۳۵ ــ ۳۶ ــ ۳۸ ــ ۴۹ ــ ۵۰ ــ ۵۱ ــ ۵۶ ــ ۶۹ ــ ۸۰ ــ ۱۵۶ ــ ۱۵۷ ــ ۱۵۸ ــ ۲۱۶ ــ ۲۳۱ ــ ۲۳۲ ــ ۲۳۳ ــ ۲۳۷ ــ ۲۴۴ ــ ۲۵۱ ــ ۲۵۷
طباطبائی، آقا سید محمد صادق ــ ۳۲ ــ ۸۰
طالب حق، سید محمد (عموی سید ضیاءالدین) ــ ۳۷

ظ

ظفرالسلطنه ــ ۴۴
ظل السلطان، مسعود میرزا ــ ۱۶ ــ ۱۹ ــ ۲۰ ــ ۲۲ ــ ۲۴ ــ ۲۵ ــ ۳۰ ــ ۳۳ ــ ۳۶ ــ ۳۷ ــ ۵۰ ــ ۵۸ ــ ۵۹ ــ ۶۳ ــ ۶۴ ــ ۷۴ ــ ۸۲ ــ ۸۳ ــ ۱۴۲ ــ ۱۴۳ ــ ۱۴۶ ــ ۱۴۷ ــ ۱۵۱ ــ ۱۵۲ ــ ۱۵۳ ــ ۱۵۴ ــ ۱۵۵ ــ ۱۵۶ ــ ۱۶۷ ــ ۱۸۴ ــ ۱۸۸ ــ ۱۸۹ ــ ۱۹۱ ــ ۱۹۳ ــ ۱۹۴ ــ ۱۹۵ ــ ۲۱۶ ــ ۲۱۷ ــ ۲۳۲ ــ ۲۳۸ ــ ۲۴۴ و صفحاتی دیگر از متن کتاب
ظهیرالدوله، میرزا علیخان قاجار (داماد ناصرالدین شاه، همسر ملکهٔ ایران) ــ ۲۱۷ ــ ۲۲۸ ــ ۲۳۳ ــ ۲۳۹ ــ ۲۴۰ ــ ۲۴۱ ــ ۲۴۵ ــ ۲۵۰ ــ ۲۵۲ ــ ۲۵۳ ــ ۲۵۴
ظهیرالسلطان، امیر محمد ناصرخان، پسرملکه ایران و ظهیرالدوله ــ ۷۱ ــ ۸۵ ــ ۲۳۲ ــ ۲۳۳ ــ ۲۴۴ ــ ۲۴۵ ــ ۲۵۱
ظهیرالممالک ــ ۲۳۷ ــ ۲۳۹ ــ ۲۴۴

ع

عباس آقا تبریزی ــ ۳۴
عباس میرزا نایب السلطنه ــ ۱۱۹ ــ ۱۶۵
عباسقلیخان نواب، برادر حسینقلی خان نواب ــ ۱۷۶ ــ ۱۷۹ ــ ۱۸۱ ــ ۱۸۵ ــ ۲۰۱ ــ ۲۲۶
عبدالخالق سدهٔ، میرزا ــ ۱۳۲
عثمانی، ۱۷۸ ــ ۲۰۳ ــ ۲۲۶

عبدالرحیم اصفهانی، سید ـ ۱۳۳
عبدالرحیم کاشانی، سید ـ ۱۳۳
عبدالرزّاق ـ ۸۳
عدل السلطنه (سردار نصرت) ـ ۱۹۲
عضد الدوله ـ ۶۶
عضد السلطنه ـ ۲۵۴
عضد الملک، علیرضا خان، ایلخانی ایل قاجار ـ ۱۸ ـ ۲۲ ـ ۲۳ ـ ۲۴ ـ ۳۵ ـ ۴۶ ـ ۵۹ ـ ۶۲ ـ ۶۴ ـ ۶۸ ـ ۱۴۹ ـ ۱۶۷ ـ ۱۶۹
علی اکبر حکیمی ساعت ساز، میرزا ـ ۱۳۲
علی بي (جلودار ـ نوکر) ـ ۳۶ ـ ۵۱ ـ ۵۷
علی بیک قراچه داغی ـ ۲۴
علمداری، هوشنگ ـ ۲۵۷
علی قلی خان، سردار اسعد بختیاری ـ ۱۴
علاء الدوله ـ ۳۵ ـ ۶۳ ـ ۶۵ ـ ۶۹ ـ ۷۴ ـ ۱۶۷ ـ ۲۳۹
علاء السلطنه محمد علیخان (وزیرخارجه) ـ ۱۳ ـ ۲۳ ـ ۲۸ ـ ۳۳ ـ ۵۱ ـ ۵۲ ـ ۶۷ ـ ۷۰ ـ ۱۷۱ ـ ۱۹۸ ـ ۲۱۰ ـ ۲۱۱ ـ ۲۱۲ ـ ۲۱۳ ـ ۲۱۴ ـ ۲۱۷
علاء الملک ـ ۴۶ ـ ۱۹۰
عمید السلطان برادر خان اکبر ـ ۱۳۷ ـ ۱۳۹
عمید الملک ـ ۲۴۰
عمید الدوله ـ ۲۴۸ ـ ۲۴۹
عودلاجان ـ ۳۴
عیسی خان سالار الممالک ـ ۱۶۰ ـ ۱۶۱ ـ ۱۶۲ ـ ۱۶۳ ـ ۱۶۴ ـ ۱۶۶
عین الدوله ـ ۱۳۸ ـ ۱۶۹ ـ ۱۷۰ ـ ۱۸۶

غ

غلامعلی، حاج شیخ مجتهد ساروی آیت الله شهید ـ ۱۴
غلامحسین، شیخ ۱۳۳

ف

فارس ـ ۱۶ ـ ۱۸۶ ـ ۱۹۱
فتحعلی شاه ـ ۱۱
فخر الدوله ـ ۶۶
فرانسه ـ فرانسوی ـ ۱۲ ـ ۵۸ ـ ۱۷۵ ـ ۱۸۲ ـ ۲۰۹
فرمانفرما ـ ۶۰ ـ ۱۵۹
فشاهی ـ علیرضا ـ ۲۵۷
فروغ الملوک ـ ۲۴۵ ـ ۲۴۶ ـ ۲۴۷ ـ ۲۴۸ ـ ۲۵۰ ـ ۲۵۳
فندر فلاس، بارون ـ ۱۸۸
فیروز کوه ـ ۶۹
فیروزمیرزا، نصرت الدوله ـ ۱۵۸
فیودور رادیاک ـ ۱۳۹

ق

قاجار ـ ۲۴۲
قاسم آقا، امیر تومان ـ ۴۹ ـ ۵۲ ـ ۵۴ ـ ۸۰
قاسم آقای میرپنج (برادر سرلشکر نقدی) ـ ۸۰ ـ ۸۱ ـ ۱۵۸
قاضی ارداقی ـ ۳۳ ـ ۱۳۲ ـ ۱۵۰
قائمقام ـ ۶۸
قایمقامی، دکتر جهانگیر (مرحوم) ـ ۲۲۸
قزوین ـ ۴.۹ ـ ۵۰ ـ ۷۰ ـ ۱۶۹ ـ ۱۷۰
قسطنطنیه ـ ۲۰۰
قفقاز ـ ۱۲ ـ ۳۴ ـ ۳۷ ـ ۱۱۱ ـ ۱۱۷ ـ ۱۳۹ ـ ۱۷۴ ـ ۲۵۶
قلهک ـ ۳۳ ـ ۵۶ ـ ۶۴ ـ ۱۷۳ ـ ۱۷۷ ـ ۱۷۹ ـ ۱۸۳ ـ ۱۹۳ ـ ۱۹۵ ـ ۱۹۹ ـ ۲۰۱ ـ ۲۰۵ ـ ۲۱۰ ـ ۲۱۱ ـ ۲۱۵ ـ ۲۱۹ ـ ۲۲۱
قوام الدوله ـ ۱۳ ـ ۲۸ ـ ۷۰ ـ ۲۲۷ ـ ۲۵۲ ـ ۲۵۳
قهرمانی، مرحوم سرهنگ شرف الدین میرزا ـ ۴ ـ ۱۴۷ ـ ۲۶۵

ک

کاترین ـ ۱۱
کاظم آقا میرپنج ـ ۸۰
کامران میرزا، نایب السلطنه ـ ۳۲ ـ ۲۴۰ ـ ۲۴۱
کایز، کاپیتان ـ ۱۸۹
کربلا ـ ۱۹۲
کرمان ـ ۱۹۲
کسروی، سید احمد ـ ۱۲ ـ ۲۹ ـ ۶۱ ـ ۶۳ ـ ۶۴ ـ ۶۵ ـ ۶۶ ـ ۶۷ ـ ۷۱ ـ ۷۳ ـ ۸۳ ـ ۸۵ ـ ۱۴۶ ـ ۱۴۷ ـ ۲۲۴
کسمائی، حسین ـ ۱۳۷ ـ ۱۳۹
کلات ـ ۳۴ ـ ۶۰ ـ ۱۶۰ ـ ۱۸۶
کلکته ـ ۶۲ ـ ۷۷
کلهر ـ ۳۲
کیا ـ دکتر تُندَر نوه شیخ فضل الله نوری ـ ۱۴
کینون، ماژور ـ ۱۹۰

گ

گاردان، ژنرال ـ ۱۱۹
گای، مستر ـ ۱۹۷ ـ ۱۹۸ ـ ۲۰۰ ـ ۲۰۴ ـ ۲۰۵
گروسی، حاجی امیر علاءالدین ـ ۱۶۰
گمرک (محله) ـ ۱۳۰
گلستان (کاخ) ـ ۳۹ ـ ۴۱ ـ ۱۴۹
گلوز پراوادی (صدای حق) ۱۱۶
گلوز مسکوی (صدای مسکو) ـ ۱۱۶
گیلان ـ ۱۴ ـ ۳۴ ـ ۱۳۰ ـ ۱۳۶ ـ ۱۳۷ ـ ۱۶۸ ـ ۲۵۶
گری، سرادِوارد ـ ۱۱۲ ـ ۱۱۳ ـ ۱۷۱ ـ ۱۷۹ ـ ۱۸۳ ـ ۱۹۳ ـ ۱۹۵ ـ ۲۰۵ ـ ۲۱۰ ـ ۲۱۵ ـ ۲۱۹ ـ ۲۲۱ ـ ۲۲۷

ل

لاله زار (خیابان) ـ ۴۴ ـ ۱۵۳
لینن، مسیو ـ ۱۸۴
لکومت، مسیو ـ ۱۷۵
لندن ـ ۲۲ ـ ۶۴ ـ ۱۷۱ ـ ۱۷۸ ـ ۱۸۰ ـ ۲۰۹
لوئی سیزدهم ـ ۱۰
لوئی چهاردهم ـ ۱۰
لواءالملک ـ ۱۳۲
لیاخوف، کلنل، پالکونیک ـ ۹ ـ ۲۱ ـ ۲۲ ـ ۲۵ ـ ۲۸ ـ ۳۰ ـ ۳۲ ـ ۳۳ ـ ۴۸ ـ ۴۹ ـ ۵۲ ـ ۶۳ ـ ۶۴ ـ ۶۷ ـ ۷۰ ـ ۸۱ ـ ۸۲ ـ ۱۱۱ ـ ۱۱۳ ـ ۱۱۴ ـ ۱۱۵ ـ ۱۱۶ ـ ۱۱۸ ـ ۱۴۶ ـ ۱۴۷ ـ ۱۶۰ ـ ۱۷۱ ـ ۱۷۵ ـ ۱۸۲ ـ ۱۸۴ ـ ۱۸۵ ـ ۱۸۶ ـ ۱۸۷ ـ ۱۹۵ ـ ۱۹۶ ـ ۱۹۷ ـ ۱۹۸ ـ ۲۰۲ ـ ۲۰۴ ـ ۲۰۵ ـ ۲۰۷ ـ ۲۰۹ ـ ۲۱۷ ـ ۲۲۱ ـ ۲۳۲ و تقریباً بقیه صفحات کتاب

م

مارلینگ، سر چارلز ـ ۱۶ ـ ۱۸ ـ ۱۹ ـ ۲۱ ـ ۲۲ ـ ۶۳ ـ ۶۴ ـ ۶۵ ـ ۶۶ ـ ۱۷۱ ـ ۱۷۲ ـ ۱۷۳ ـ ۱۷۸ ـ ۱۷۹ ـ ۱۸۲ ـ ۱۸۳ ـ ۱۹۳ ـ ۱۹۵ ـ ۱۹۸ ـ ۱۹۹ ـ ۲۰۵ ـ ۲۱۰ ـ ۲۱۱ ـ ۲۱۲ ـ ۲۱۳ ـ ۲۱۵ ـ ۲۱۷ ـ ۲۱۹ ـ ۲۲۱ ـ ۲۲۲
مامونتف ـ ۹ ـ ۱۰ ـ ۱۱ ـ ۱۲ ـ ۱۳ ـ ۱۹ ـ ۸۳ ـ ۸۴ ـ ۱۴۷
مدّبر الملک ـ ۶۲ ـ ۷۷
مدیرالایاله ـ ۱۶۴
مرندی سید غلامرضا زرگر ـ ۶۱
مرتضی قلیخان ـ ۱۷۴
مرشد آقا ـ ۱۳۰
مجد الملک ـ ۲۳۲

مجلل السلطان ـ ۶۰ ـ ۶۳ ـ ۱۶۹
مجدالاسلام کرمانی ـ ۱۳۹
مجلسی اصفهانی ـ ۱۳۲
محتشم السلطنه ـ ۱۳ ـ ۲۳ ـ ۲۸ ـ ۶۷ ـ ۷۰
محمود محمود ـ ۲۵۶ ـ ۲۵۷
محمود، شیرازی، میرزا ـ ۱۳۳
محمود، طلبه، شیخ ـ ۳۷
مُحرر آقا میرزا محمد تقی صدرالعلما ـ ۱۳۲
محمد علیشاه، محمد علی میرزا ـ ۱۳ ـ ۱۵ ـ ۲۰ ـ ۲۲ ـ ۲۳ ـ ۲۴ ـ ۲۷ ـ ۲۸ ـ ۳۱ ـ ۳۲ ـ ۳۳ ـ ۳۴ ـ ۴۰ ـ ۴۵ ـ ۶۰ ـ ۷۴ ـ ۷۵ ـ ۱۱۴ ـ ۱۱۸ ـ ۱۴۷ ـ ۱۴۸ ـ ۱۴۹ ـ ۱۵۰ ـ ۱۵۱ ـ ۱۵۲ ـ ۱۵۶ ـ ۱۵۷ ـ ۱۶۴ ـ ۱۶۵ ـ ۱۶۷ ـ ۱۶۸ ـ ۱۶۹ ـ ۱۷۰ ـ ۱۷۱ ـ ۱۷۲ ـ ۱۹۲ ـ ۲۰۶ ـ ۲۱۶ ـ ۲۱۷ ـ ۲۲۴ ـ ۲۲۷ ـ ۲۵۶ وتقریباً بقیه صفحات کتاب
مخبرالدوله ـ ۱۳ ـ ۲۸ ـ ۴۴ ـ ۶۹ ـ ۷۰
مخبرالسلطنه ـ ۴۲ ـ ۴۴ ـ ۴۵ ـ ۷۳
مخبرالملک ـ ۴۴
مستوفی الممالک، میرزا حسن ـ ۲۳ ـ ۲۸ ـ ۶۷ ـ ۱۵۰
مسکو ـ ۶۶
مستشار الدوله، صادق ـ ۱۵ ـ ۴۴ ـ ۶۶ ـ ۷۱ ـ ۲۱۶ ـ ۲۴۳
مشیرالدوله، میرزا حسن خان (پرنیا) ـ ۱۳ ـ ۱۸ ـ ۱۹ ـ ۲۳ ـ ۲۸ ـ ۴۶ ـ ۶۵ ـ ۶۶ ـ ۶۷ ـ ۶۹ ـ ۷۰ ـ ۷۹ ـ
مشیرالسلطنه، میرزا احمد خان (صدراعظم) ـ ۲۳ ـ ۲۴ ـ ۲۶ ـ ۲۷ ـ ۲۸ ـ ۳۲ ـ ۳۳ ـ ۴۵ ـ ۶۷ ـ ۶۸ ـ ۷۰ ـ ۷۶ ـ ۲۱۷ ـ ۲۳۰ ـ ۲۳۱ ـ ۲۳۵ ـ ۲۳۶ ـ ۲۵۵
مشهد ـ ۱۸۸
مصطفی خان حاجب الدوله ـ ۵۵ ـ ۵۶
مظفرالدین شاه ـ ۳۷ ـ ۸۵ ـ ۱۱۸ ـ ۱۲۱ ـ ۱۴۹ ـ ۱۶۵ ـ ۲۵۵
معاون الدوله ـ ۶۸ ـ ۲۳۹
معاضد السلطنه ـ ۸۳ ـ ۱۱۳
معتمد خاقان ـ ۶۳ ـ ۶۸ ـ ۶۹
معزالسلطان، عبدالحسین، (برادر خان اکبر) ـ ۱۴ ـ ۱۳۷ ـ ۱۳۹
معین التجار ـ ۲۱۶
معین نظام ـ ۱۳۳
مغازه، محمد علی ـ ۱۳۷
مغول ـ ۹ ـ ۱۱ ـ ۱۲۰
مفاخرالملک ـ ۲۴ ـ ۲۸ ـ ۶۳ ـ ۱۶۳ ـ ۱۶۴ ـ ۱۶۷ ـ ۱۶۹
مفتاح السلطنه ـ ۱۷۵
مقتدر نظام ـ ۳۵ ـ ۴۱ ـ ۶۲
مقتدر الملک ـ ۲۴۰
مکنتایر ـ ۱۷۸
ملکه ایران، همسر ظهیرالدوله ـ ۶۰ ـ ۲۳۵ ـ ۲۴۵ ـ ۲۵۴
ملک المتکلمین، حاجی میرزا نصرالله (شهید)، ۲۰ ـ ۲۷ ـ ۳۱ ـ ۴۷ ـ ۷۱ ـ ۸۵ ـ ۱۳۱ ـ ۱۷۴ ـ ۱۷۵ ـ ۱۸۴ ـ ۲۱۶ ـ ۲۲۵ ـ ۲۳۲ ـ ۲۵۱
ممتاز الدوله، اسمعیل، (رئیس مجلس)، ۴۹ ـ ۵۶ ـ ۶۲ ـ ۶۴ ـ ۶۶ ـ ۷۱ ـ ۷۸ ـ ۷۹ ـ ۸۱ ـ ۱۵۷ ـ ۱۷۱ ـ ۲۱۶ ـ ۲۴۳
منجیل ـ ۱۰
منشی زاده، میرزا ابراهیم خان ـ ۸۳ ـ ۱۴۷
منشی زاده، احمد ـ ۱۴۸
موتمن الملک، میرزا حسین خان (پرنیا)، ۱۳ ـ ۲۳ ـ ۲۸ ـ ۴۶ ـ ۵۶ ـ ۵۷ ـ ۶۷ ـ ۶۹ ـ ۷۰ ـ ۸۰ ـ
موقرالدوله ـ ۲۴ ـ ۶۳
مؤید الدوله ـ ۶۹ ـ ۱۵۰ ـ ۱۸۷
مهاباد (ساوجبلاغ) ـ ۵۹
مهدی گاوکش ـ ۷۶
میرزا ابراهیم خان منشی سفارت فرانسه ـ ۱۳۱ ـ ۱۵۷
میرزا سعید خان وزیر امور خارجه ناصرالدین شاه ـ ۱۱۶

میرزا علی خان ـ ۱۴
میرزا کاظم، منشی دربار (شاهزاده) ـ ۱۵۷ ـ ۱۵۸ ـ ۱۵۹
میرزا محسن خان، (برادر صدرالعلما) ـ ۳۹ ـ ۱۳۱
میرزا محمد خان، دکتر ـ ۱۵۹
میرزا محمد علی خان، پسرملک المتکلمین ـ ۱۳۹
میرهاشم ـ ۷۳ ـ ۱۶۹
میشا جابا ریتزه ـ ۱۳۹

ن

ناصرالاسلام، سید یحییٰ ندامای ـ ۱۳۷ ـ ۱۳۹
ناصرالدین شاه قاجار ـ ۱۱۷ ـ ۱۶۸ ـ ـ ۲۲۵ ـ ۲۴۳ ـ ۲۵۴
ناظم الاسلام کرمانی ـ ۱۹۲
نایب الصدرای شیرازی، حاجی ـ ۱۳۲
نصرت الدین میرزا، سالار السلطنه ـ ۲۴۳
نصرت السلطان، میرزا محمد علیخان ـ ۱۳۱
نظام السلطنه مافی، حسینقلی خان ـ ۱۳ ـ ۲۳ ـ ۳۹ ـ ۴۶ ـ ۵۸ ـ
نعمت الله، عکاس، میرزا ـ ۳۸
نگارستان ـ ۴۹ ـ ۵۳
نوو چرکاسک ـ ۱۱۶
نوائی، عبدالحسین ـ ۱۵
نیرالدوله ـ ۲۴ ـ ۱۵۸ ـ ۱۶۹ ـ ۱۷۰ ـ ۱۸۶
نیرالسلطان ـ ۵۵
نیکُلسُن سرآرتور ـ ۹۶ ـ ۱۳۷ ـ ۲۰۶

و

واشنگتن ـ ۱۷۷
وثوق الدوله ـ ۶۵
وزیر افخم، (وزیر دربار) ـ ۲۱۰
وزیر اکرم، میرزا صالح خان آصف الدوله ـ ۳۰ ـ ۶۹ ـ ۱۴۷ ـ ۱۴۸ ـ ۱۶۰
وزیر همایون ـ ۶۳ ـ ۶۸
وکیل الدوله ـ ۱۷۰
ونک (محل) ـ ۳۲

ه

هاکینز، مستر ـ ۱۹۹
هلند ـ ۱۸۶ ـ ۲۲۴
همدان ـ ۱۸۹
هند ـ ۱۲ ـ ۱۷۹
هنگری ـ ۲۲
هیو او بیرن ـ ۱۹۳ ـ ۲۱۰ ـ ۲۲۷ ـ ۲۲۸

ی

یزد ـ ۱۹۰
یفرم ـ پرم ارمنی ـ ۱۴
یمن السلطنه برادر آقای منقح ـ ۱۳۱
یوسف خان ـ ۱۶۴

KASHMIR UNIVERSITY
Iqbal Library
Acc. No ....
Dated ....

بسم الله الرحمن الرحیم

این مجلس مقدس شورای ملی که به توجه و تأیید حضرت امام عصر عجل الله فرجه و بذل مرحمت اعلیحضرت
شاهنشاه اسلام خلدالله سلطانه و مراقبت حجج اسلامیه کثرالله امثالهم و عامه ملت ایران تأسیس شده است
باید در هیچ عصری از اعصار مواد قانونیه آن مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین
موضوعه حضرت خیرالانام صلی الله علیه و آله و سلم نداشته باشد و معین است که تشخیص
مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلامیه بر عهده علمای اعلام ادام الله برکات وجودهم بوده
و هست لهذا رسماً مقرر است در هر عصری از اعصار هیئتی که کمتر از پنج نفر نباشد از
مجتهدین و فقهای متدینین که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند باین طریق که
علمای اعلام و حجج اسلام مرجع تقلید شیعه اسامی بیست نفر از علما که دارای صفات
مذکوره باشند معرفی بمجلس شورای ملی بنمایند پنج نفر از آنها را یا بیشتر بمقتضای عصر
اعضای مجلس شورای ملی بالاتفاق یا بحکم قرعه تعیین نموده بسمت عضویت بشناسند
تا موادیکه در مجلسین عنوان میشود بدقت مذاکره و غوررسی نموده هریک از آن
مواد معنونه که مخالفت با قواعد مقدسه اسلام داشته باشد طرح و رد نمایند
که عنوان قانونیت پیدا نکند و رأی این هیئت علماء در این باب
مطاع و متبع خواهد بود و این ماده تا زمان ظهور حضرت حجة عصر عجل الله فرجه
تغییرپذیر نخواهد بود

پیش نویس اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطیت

هشتمین کابینه

از ۲۳ ج ۲ تا ۱۲ ذی حجه ۱۳۲۹
مدت زمامداری پنج ماه و بیست



مشیرالدوله وزیر معارف



امیر بهادر جنگ وزیر جنگ



علاءالسلطنه وزیر خارجه



محتشم السلطنه وزیر عدلیه



مشیرالسلطنه رئیس الوزراء



میرزا احمد خان قوام الدوله وزیر مالیه



مؤتمن الملک وزیر تجارت و فوائد عامه



میرزا السلطنه وزیر داخله



جمع آوری و تنظیم عکس از جهانگیر منصور رحمانی



نمایند گان دوره اول مجلس شورایملی از آذربایجان (تبریز)



میرزا جواد خان مستشارالدوله (نشسته نفر اوّل) میرزا محسن خان مشیرالدوله نشسته نفر چهارم و چهار نفر از طلاب و مجتهدین



سید محمّدرضا مساوات



عده‌ای از زندانیان باغشاه پس از بمباران مجلس



عباس‌آقا تبریزی



میرزا کوچک خان جنگلی
سال ۱۳۲۱ هجری قمری

(عکس از خانم فرنگیس جنگلی)



حیدرخان عمواوغلی



اجلال‌الملک



میرزا محمود حکاکباشی، محمدعلی تربیت
سیدحسن شریفزاده، تقی‌زاده



رضا تربیت، حاجی‌آقا شفق، غلامعلی تربیت



از چپ براست :
میرزا اسماعیل جنگلی ـ میرزا کوچك خان و یکی دیگر از هم رزمان او که شناخته‌نشد.

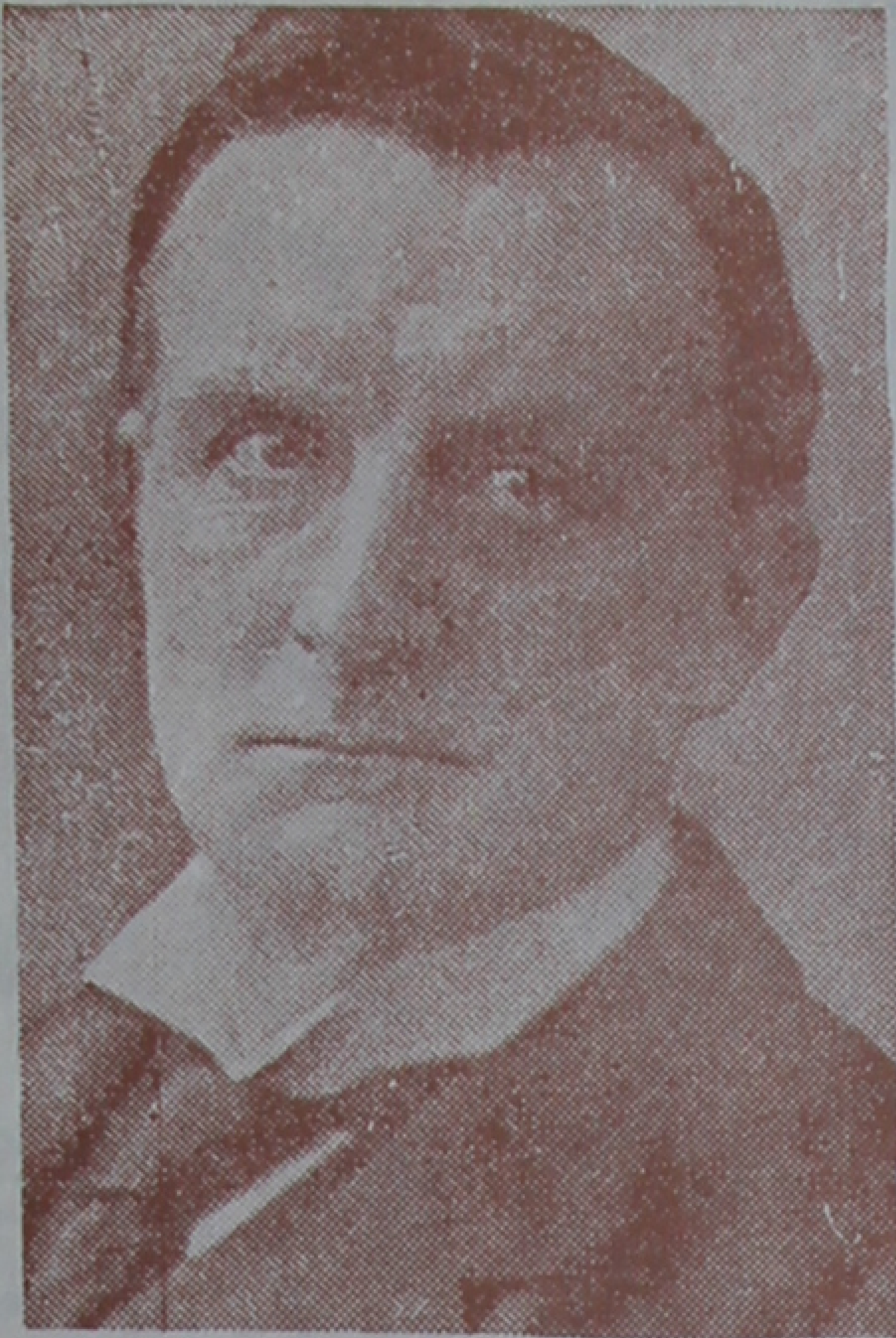


منقول از خط تقی‌زاده زیر عکس

اسامی اشخاص صف اول پائین که نشسته‌اند از دست چپ: ۱ـ تلگرافچی ۳ـ معتمدالتجار ۵ـ تقی‌زاده ۸ـ میرزاحسین‌واعظ ۱۰ـ حاجی‌مهدی کوزه‌کنانی ۱۱ـ میرزاحسین‌خان عدالت ۱۲ـ میرزا اسمعیل نوبری.

صف دوم از دست چپ: ۱ـ حاجی‌علی‌دوافروش ۲ـ اجلال‌الملك ۳ـ میرزامحمدتقی‌طباطبائی ۵ـ میرزا احمد قزوینی ۶ـ شیخ محمد خیابانی.

پهلوی حاجی‌علی دوافروش مشهدی محمدعلی مطبعه‌چی ـ پهلوی اوحاج محمدعلی بادامچی ـ پهلوی او حاج میرزاعلینقی گنجه ـ پهلوی او میرزاعلی‌خان ـ پهلوی او حاج‌اسمعیل (یك کلمه ناخوانا)ـ پهلوی او حاج‌میرمحمدعلی اصفهانی ـ پهلوی او از بالا آقاشیخ اسمعیل هشترودی.



سر ادوارد گری



میرزا ابوالقاسم امام جمعه



مظفرالدین شاه موقرالسلطنه را بازداشت و فراموسونها بعد از انقلاب ضعیر او را محکوم به اعدام کردند.



شاهزاده ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس که با سفارت انگلیس روابط دوستانه داشت



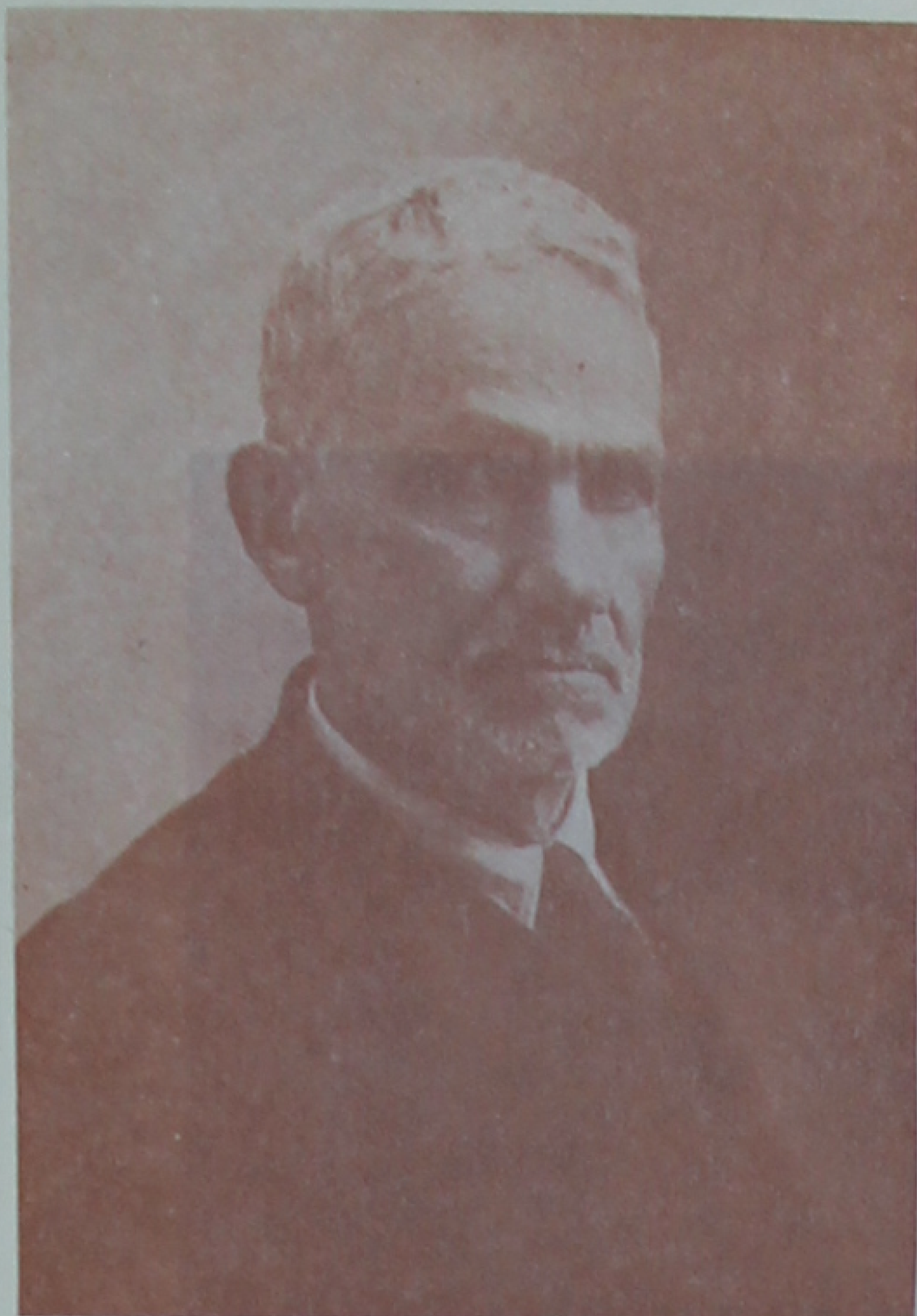
میرزا جهانگیرخان شیرازی



ممتازالدوله رئیس مجلس در زمانیکه بدستور محمّدعلی شاه بمباران شد.



حاجی‌میرزا ابراهیم‌آقا



سید نصرالله تقوی



اسمعیل امیرخیزی (۱۳۳۳ قمری)



محمدعلی بادامچی



امیر بهادرجنگ

همان‌شخص مرتجع ومستبدی‌که دراوائل نهضت مشروطه خواهی درایران خطاب به‌مظفرالدین‌-
شاه‌گفته بود «قربان اگر یکبار دیگر کلمه **مشروطه** از دولب مبارك خارج شود با همین قمه
شکم خودم را پاره خواهم‌کرد».

محمود محمود که به دستور رضاخان نام فامیلش را بدو بخشید و اسم اوّل خود نام فامیل قرار داد.









نایب السلطنه



میرزا سلیمان‌خان میکده



اعتصام الملک

تقی‌زاده

قاسم صوراسرافیل



محمد علیشاه قاجار



کلنل لیاخف

KASHMIR UNIVERSITY
Iqbal Library
Acc. No 310702
Dated

IQBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR

Acc. No.__________ Call No.__________

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

IQBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR

Acc. No. ______ Call No. ______

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

Call No. ________ *Date* ________

Acc. No. ________

K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of *.06 P.* will be levied for each day. If the book is kept beyond that day.

تیپ قزاق در تدارک حمله به دارالشورای ملی ایران

